

گنجینه سخن

پارسی نویسان بزرگ و منتخب آثار آنان

جلد اول

از ابو منصور معمری تا ابوالفضل سہمی

با مقدمه در تاریخ تحول شرفاری

تألیف دکتر فریح اللہ صفا

گنجینه سخن

پارسی نویسان بزرگ و منتخب آثار آنان

جلد اول

از ابو منصور عمری تا ابوالفضل بهمنی

با مقدمه در تاریخ تحول شرفاری

تألیف دکتر فریح الله صفا



مؤسسه انتشارات امیر کبیر
تهران، ۱۳۷۰

۱۳۳۳



سقا، ذبیح‌الله

گنجینه سخن (جلد اول)

چاپ چهارم: ۱۳۶۳

چاپ پنجم: ۱۳۷۰

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

کیراز: ۵۵۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

فهرست مطالب

مقدمه در تاریخ تحول نثر پارسی از صفحه ۱ تا ۱۵۶

۱ - تاریخ نثر پارسی از اوایل عهد اسلامی تا روزگار ما

ص ۲-۲۲

ص ۳-۴	پارسی دری
۴-۶	ظهور نثر فارسی
۶-۹	عهد ساسانی
۱۰-۱۲	قرن پنجم و ششم هجری
۱۲-۱۴	از قرن هفتم تا قرن دهم هجری
۱۴-۱۵	عهد صفوی
۱۶	از پایان عهد صفوی تا آغاز دوره معاصر
۱۶-۲۲	دوره معاصر

۲ - شیوه‌های نگارش نثر پارسی ص ۲۳-۴۶

۲۳-۲۴	انواع عمومی و کلی
۲۴-۳۰	شیوه نثر مرسل
۳۱-۳۹	شیوه نثر سوزون
۳۹-۴۶	نثر مصنوع فارسی

۳ - انواع نثر پارسی و موضوعات آن ص ۴۷ - ۱۵۶

۵۵ - ۴۷	داستانهای ملی و پهلوانی
۶۰ - ۵۵	رمانها
۷۰ - ۶۰	قصص و حکایات
۸۷ - ۷۰	تراجم و کتب رجال
۱۰۲ - ۸۷	تواریخ
۱۱۱ - ۱۰۲	کتب جغرافیا و تواریخ محلی
۱۱۹ - ۱۱۱	آثار صوفیان
۱۲۵ - ۱۱۹	مسائل دینی
۱۳۵ - ۱۲۶	علوم اوائل
۱۴۰ - ۱۳۵	سیاست و اخلاق و حکم
۱۴۸ - ۱۴۰	ترسل و انشاء
۱۵۰ - ۱۴۸	هزل و انتقاد
۱۵۶ - ۱۵۰	فنون ادبی و لغت

از ابومنصور معمري تا هجویری

ص ۱۵۷ - ۳۰۰

۱۶۵ - ۱۵۹	۱ - ابومنصور معمري
۱۷۰ - ۱۶۶	۲ - ابوالمؤید بلخی
۱۸۴ - ۱۷۱	۳ - بلعمی
۱۹۶ - ۱۸۵	۴ - تفسیر بزرگ

- ۱۹۷-۲۰۲ ۵- بُوبَکْرُ أَخَوَیْنِی
- ۲۰۳-۲۰۵ ۶- حاسب طبری
- ۲۰۶-۲۱۰ ۷- حدود العالم
- ۲۱۱-۲۱۵ ۸- تفسیر پاک
- ۲۱۶-۲۲۱ ۹- تاریخ سیستان
- ۲۲۲-۲۲۵ ۱۰- بوالحسن خرقانی
- ۲۲۶-۲۳۰ ۱۱- محمد سرخ
- ۲۳۱-۲۳۳ ۱۲- موفقِ ہروی
- ۲۳۴-۲۳۹ ۱۳- تفسیر قرآن
- ۲۴۰-۲۴۸ ۱۴- ابن سینا
- ۲۴۹-۲۵۵ ۱۵- شرح قصہٴ حی بن یقظان
- ۲۵۶-۲۶۰ ۱۶- ابو یعقوب سگزی
- ۲۶۱-۲۶۴ ۱۷- اسحق بن ابراہیم
- ۲۶۵-۲۷۵ ۱۸- بُونصرِ مُشکان
- ۲۷۶-۲۸۰ ۱۹- ابو ابراہیم مُستملی
- ۲۸۱-۲۸۷ ۲۰- گردیزی
- ۲۸۸-۲۹۲ ۲۱- ابو ربیعان بیرونی
- ۲۹۳-۳۰۰ ۲۲- ہجویری
- ۳۰۱-۳۱۸ ۲۳- ابو الفضل بیہقی

بسمه تعالی

کتابخانه سخن بجای مقدمه

درباره بی کران زبان و اندک فارسی را حد و سرزی نیست؛ چه در بهشت هزار و اندک سال که از آغاز نگارش نخستین کتاب نثر فارسی، به نام مقدسه، خانه اوستواری تاکنون می‌گذرد، در رشته‌های گوناگون شعر و نثر، تاریخ و فرهنگ و دیگر رشته‌های علمی و ادبی آثار ارزنده و درخور توجهی تألیف و تصنیف با برجه شده است که در این مختصر نمی‌توان حتی به اجماع قی اشاره کرد؛ که پرداختن به این مهم برعهده افرادی خبیر و آگاه و وارد در فنون صحف ادبی و معارف اسلامی است و بس؛ زیرا تا زباید فرهنگ و ادب ایرانی چنان با مضامین فرآینی-روانی آمیخته است که هیچ وجهی نتوان سرزودگی بی این دو موضوع قائل شد. و این ربط آنچنان رشته‌دار است که گویی خبیر، به وجود اصلی فرهنگ ایرانی و قرآنی چون دو روح در یک قالبند و بدون وجود عناصر برینحوی اسلامی موضوعی به نام شعر و نثر فارسی وجود ندارد؛ لذا فهم و درک آثار ادبی و متون علمی که به زبان فارسی نگارش یافته نیز به مطالعات عمیق در مسائلی مختلف دارد تا خواننده بتواند آطوریکه مایه و شاید از خرمی دانش و ادب فارسی توشه‌ای برگزید و بی به گنه اندیشه‌های والا و عقیق گویندگان و نویسندگان این آثار برود. البته این کار چندان آسان نیست و همگام را میسر نخواهد بود؛ چه، لافعل محدودیت عمر، مانع حصول مقصود است. از اینرو به منظور دستیابی علاقه‌مندان، اساتید و برین ادیبان فارسی همواره به این فکر بوده‌اند تا با معرفی این ذخایر فرهنگی و ادبی هزارساله را همی چون به تدریس شیفتگان را رهتوشه‌ای باشد و ما از سالان پیش شاهد چاپ و نشر کتابها و جزواتی تحت عناوین گوناگون چون «گزیده»، «بهرگز نماند»، «گزیده»، «گفتنی»، «منتخب»، «نمونه»، «نظائر» هستیم البته در این موجز برآن نیستیم که به کیفیت تألیف و تدوین اسگونه نوشته‌ها بپردازیم و این بحث را بجای دیگر می‌باید؛ ولی بطور اجمال می‌توان خف فراهم آوردن آنها را همانطور که اشاره کردیم معرفی آثار ارزشمند شعر و نثر فارسی بصورت گزیده همراه با توضیحات لازم داشت تا افرادی را که علاقه‌مند بخراگیری و مطالعه شاهکارهای علمی و ادبی شعر و نثر هستند و بطور حرفه‌ای و تخصصی هم در رشته ادبیات فارسی تحصیل نکرده‌اند و یا فرصت کافی ندارند بتوانند ازین آثار بهره‌گیرند. براین اساس اگر در کیفیت گردآوردن و انتشار این مجموعه‌ها دقت کافی صورت پذیرد انجام قی نسبت باقیمت و درخور مقدر...

«گنجینه شعر فارسی» که در پیش حد توسط جناب آقای دکتر ذبیح لطفی تصنیف شده یکی از این نمونه‌هاست که چند سالی هم اکنون کتاب درسی دانشگاهی مورد استفاده دانشجویان و شیفتگان نثر فارسی قرار داشت. در این اثر، مؤلف ضمن مروری بر سیر تحول تاریخ نثر فارسی بتواند مقدمه‌ها، اول به‌صورتی اسامی نثر و سبکهای مختلف قی در طول این مدون برداشته؛ سپس به معرفی احادیث قرآنی و آثار ایشان همراه با توضیحاتی همت گذاشته است.

به هر حال ناشر، علی‌رغم برخی موارد بطوریکه در کتاب و دیدگاههای گوناگون نویسندگان و نحوه آرا نشان که چندان با معیارها و ضوابط لازم آرا به سبب منطبق نیست فقط به محکم ضرورت و نیاز دانشجویان و علاقه‌مندان و در جهت اعتدالی فرهنگ ایرانی-اسلامی درصدد انتشار آن برآمده و این درحالی است که خود به‌این امر خطیر و اعم و آگاه است که «کار و مسأله» از اشکالات اخلاقی و عقیدتی نیست. نهایتاً امید آنکه آنچه در پیش روی خوانندگان عزیز است مقبول نظر باشد و نیز از پیشگاه حضرت باری تعالی توفیق بیشتر در انجام رسالت فرهنگی و اعتدالی مستلزم می‌نماید تا در آینده بتوانیم آثار منیع تر و ارزنده‌تری را در اخبار دانش پژوهان و دوستداران فرهنگ و کتاب فرار دهم. والسلام

مقدمه

در تاریخ تحول نثر پارسی

تاریخ تشریحی پارسی از اوایل عهد اسلامی تا روزگار ما

در روزگار ساسانیان زبان رسمی و رائج ایران «پارسی میانه» یعنی زبانی بود که امروز آنرا پهلوی یا پهلوی ساسانی نیز مینامند. این زبان در عهد اسلامی تا دیرگاه بصورت یک زبان دینی و علمی و ادبی در میان دانشمندانی که هنوز بر کیش نیاکان خود مانده بودند، رائج بود و تألیقاتی بدان صورت میگرفت، و در همان حال زبانی دیگر یعنی زبان سریانی در میان ترسایان ایران بعنوان زبان علمی و دینی بکار میگرفت، لیکن بنسبت رواج آیین اسلام و تداول زبان عربی بهیأت زبانی دینی و سیاسی و علمی، در زبانها و ادبیات پهلوی و سریانی فنور و سستی راه میجست، و گذشته ازین چون دوزبان مذکور زبان غیر مسلمانان ایران بود، ایرانیان مسلمان شده بکار بردن آنها را مکروه میشمردند و از زبان دری، که خود زاده زبان پهلوانی (پارتی) و محصول اختلاط آن با زبان اهل مداین و زبان پارسی میانه بود، و گوید اراوان ظهور اسلام بعنوان زبان بین الافراد ایران بکار میرفت، استفاده کرده و بانوشتن آن بخط عربی دوره‌یی جدید از ادبیات زبانهای ایرانی را آغاز نمودند.

این زبان که مانند دیگر لهجه‌های ایرانی آن روزگار بتدریج با زبان عربی آمیختگی حاصل میکرد بعد از قبول خط عربی نزدیکی و ارتباط روز افزونی با زبان دینی ما یافت و بر اثر عوامل متعددی که اکنون جای بازگفت آنها نیست اندک اندک

۱- درباره زبان دری و منشاء آن رجوع کنید به تاریخ ادبیات در ایران از مؤلف این کتاب

ج ۱ چاپ سوم ص ۱۵۷-۱۶۳، و مقدمه گنج سخن تألیف مسعود این اوراق ج ۱، چاپ سوم ازمنه بعد.

یعربی آسپخته ترو از منشاء خود دورتر شد تا بدانجا رسید که امروز تقریباً نیسی از آنرا واژه‌هایی که از اصل عربی آمده‌اند تشکیل میدهد و در بسی از اصول و مبانی آن تغییرهایی رخ داده است.

در باره اینکه ادبیات این زبان، یعنی ادب پارسی دری، کی و چگونه آغاز شلسخن بسیار گفته و حتی بعضی از تذکره نویسان و ادیبان پارسی نویس درین باره متوسل بداستانها و افسانه‌هایی گردیده‌اند که باز گفتن هیچیک از آنها را درین مختصر روی و راهی نیست. راجع بشعر پارسی و آغاز آن در خاور ایران پیش ازین در کتابهای خویش بنام تاریخ ادبیات در ایران، و گنج سخن (مقدمه آن در تاریخ شعر فارسی) سخن گفته‌ام و اینکه در اینجا با مختصار درباره «شرفارسی» و کیفیت ظهور آن توضیحاتی میدهم.

پیداست که برای ایرانیان که از عهد زردشت و از دوره نگارش

ظهور نثر فارسی

کتیبه‌های هخامنشی خاصه کتیبه بیستون داریوش بزرگ یه دارای آثار فراوان بشعر و نثر بوده‌اند، کار ادبی در زبان رسمی جدید عملی تازه و بدیع نبود؛ و همه سنتهای ادبی که ایرانیان از روزگاران قدیم، خاصه در اوخر عهد ساسانی، داشته‌اند قابلیت انتقال بدوره جدید از نهضت ادبی آنان داشت. بهمین سبب است که خواه شعرو خواه نثر بعد از آغاز کار خود در زبان و خط فارسی بسرعت طریق تکامل پیمود و بی آنکه راه درازی از تحول تدریجی راپیماید بمراحل بلندی از کمال رسید.

برای آغاز نثر پارسی تاریخ روشن و صریحی در دست نداریم. قاعدهٔ باید در همان حال که ایرانیان مسلمان نسبت به اباحت استعمال خط پهلوی و زبان دینی زرتشتیان (= پارسی میانه، پهلوی) دچار تردید شدند، در همان حال هم باندیشه استفاده از خط عربی و زبان دری افتاده باشند و نگارش باین زبان و خط هم بایست در چنین حالتی آغاز شده باشد، مثلاً در حدود قرن دوم هجری (قرن هشتم میلادی)؛ ولی متأسفانه برای اثبات این حدس آثار مکتوب موجودی نداریم و فقط باید در این

باب باشاراتی که از بعض مؤلفان برجای مانده است اکتفا کنیم.

از میان این اشارات سخن ابوریحان بیرونی در باره بهافرید پسرماه فرودین قدمت نثر فارسی را تا نیمه اول قرن دوم هجری (نیمه اول قرن هشتم میلادی) بالا میبرد. بهافرید از اهل زوزن خراسان بود و اگرچه زردشت را تصدیق میکرد لیکن در بسیاری از احکام با کیش زردشتیان مخالفت میورزید و کتابی بفارسی درباره مذهب خود داشت و به همین سبب هنگامی که ابومسلم به نیشابور رسید (حدود سال ۱۳۲ هجری) سويدان زرتشتی ازوشکایت بنزد ابومسلم صاحب الدعوة بردند و اولشکری بدفع وی فرستاد تا وی را بقتل آوردند^۱.

با آنکه بهافرید زود از میان برداشته شد لیکن اتباع او تا موقع تألیف الآثار الباقیه (۳۹۱ هجری) در خراسان باقی بودمویه « بهافریدیّه » شهرت داشته اند و ناگزیر کتاب فارسی بهافرید هم میان آنان شایع بود، لیکن از مطالب این کتاب، جز آنچه ابوریحان از خلاصه احکام بهافرید یاد کرده، اطلاعی در دست نداریم و نیز نمی دانیم بکدام خط بوده است.

درباره کتاب دیگری که اندکی بعد ازین تاریخ بیارسی ترتیب یافته بود اطلاع داریم و آن کتابیست بنام « السموم » منسوب به « شاناق » (= Chanakia) پزشک هندی که بنا بر قول ابن ابی اصیبعه^۲ به همکاری کنکه (= Kanaka) پزشک هندی و ابوحاتم بلخی از هندی بیارسی و سپس از آن زبان عبری نقل شد. کنکه از پزشکان و منجمان هندی گندی شاپور بود که بفرمان هرون الرشید خلیفه عباسی (۱۷۰-۱۹۳ هجری - ۷۸۹-۸۰۹ میلادی) بیفداد خوانده شد و در خدمت این خلیفه و وظیفه وراثتیه بی خاص داشت و از آل برمک نیز برخوردار بود و بنا بر این کار مشترک او و ابوحاتم بلخی قاعده^۳ مربوط بوده است باواخر قرن دوم هجری (اواخر قرن هشتم میلادی).

۱- الکنار الباقیه، چاپ لاپیزیک، ص ۲۱۰-۲۱۱ و نیز درین باب رجوع کنید به زین الاخبار گردیزی، بنصحیح آقای عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۴۷، ص ۱۱۹-۱۲۰ و ازین ماجرا در ستابع ستاخر دیگری نیز سخن رفته است که مسلماً مستندست بر یکی ازین دو مأخذ
۲- ابن ابی اصیبعه، عیون الاتباء فی طبقات الاطباء چاپ قاهره سال ۱۲۹۹، ج ۲، ص ۳۲-۳۳

درست در همان روزگار که اولین آثار شعر فارسی بوجود می آمد نگارش کتابی را در تفسیر قرآن بزبان فارسی به « ابوعلی جیبائی » متکلم معتزلی ایران (اهل جیبای خوزستان) که بسال ۳۰۳ هجری (۹۱۵ میلادی) وفات یافته ، نسبت میدهند^۱ و همچنین است کتب دیگری از قبیل: المعالجة البقراطية تألیف احمد بن محمد طبری طبیب رکن الدولة دیلمی که گویند نخست آنرا به فارسی و سپس به عربی نگاشت^۲ اگر چه اکنون فقط تحریر عربی آن موجود است، و همچنین کتابی در لغت منسوب به ابو حفص سفدی که بعید نیست همان ابو حفص حکیم بن احوص سفدی سمرقندی باشد که در آغاز قرن چهارم هجری (اوایل قرن دهم میلادی) بسزیست^۳.

از کتب دیگری هم مانند کتابهایی که ابو یوسف بایوسف عروضی و ابوالعلاء شوشتری در عروض بهارسی نگاشته اند، و خجسته نامه از بهرامی سرخسی ، صاحب کتاب غایة العروصین و کنز القاقیه ، در کتب و ماخذ نام برده اند^۴ . در کتب مختلف جسته و گریخته بنام کتابهایی بر میخوریم که تا اواسط قرن چهارم هجری تألیف شده و بعد از میان رفت.

مهمترین دوره و عبارت دیگر دوره واقعی رواج و پیشرفت شعر فارسی عهد ساسانی قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) است که بصادف بود با حکومت سلسله معروف ساسانی بر قسمت بزرگی از نواحی شرقی فلات ایران تا حدود سرزمین ری . این خاندان که متاسب ب طبقه دهقانان و پای بندست های نوآدی و فرهنگی خود بودند، بعد از آنکه به حکومت رسیدند در تجدید رسوم ایرانی و احیاء استقلال ادبی ایران در مقابل ادبیات عربی کوشش بسیار کردند و از راه تشویق مترجمان و نویسندگان ترجمه و تألیف موجب ایجاد کتابهای سودمندی بشهر فارسی دری شدند.

۱- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا، ج ۱، چاپ سوم، ۱۳۳۸ هجری شمسی (۱۹۵۹ میلادی) ، ص ۶۰۹

۲- Aldo Mieli, La Science arabe, p. 120

۳- جمال الدین حسن اینجو در فرهنگ جهانگیری و معتمدانم سروری کاشانی در مجمع الفرس ازین کتاب خبر داده اند.

۴- درباره همه این کتابها رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران ج ۱، چاپ سوم ص ۶۰۹-۶۱۰.

از جانبی دیگر باز یافتن استقلال سیاسی و احیاء سنتهای کهن موجب بروز نهضتی خاص میان ایرانیان مشرق در تألیف کتابهایی دربارهٔ سرگذشت شاهان (شاهنامه) ویا در ذکر داستانهای قهرمانی گردید و این راه مایهٔ ایجاد مقدار معتنا بهی از آثار تهراسی در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری شد که از میان آنها گویا کار «آزاد سرو» از ملازمان احمد بن سهل سرخسی از همه قدیمتر بود. احمد بن سهل چنانکه میدانیم یروزگار عمرو بن لیث صفاری قدرتی داشت و در آغاز سلطنت نصر بن احمد سامانی سال ۳۰۷ هجری (- ۹۱۹ میلادی) درگذشت. آزاد سرو که بروایت فردوسی از ملازمان این احمد بن سهل بود خود را از اعقاب سام نریمان میدانست و بسی از داستانهای رزم رستم رایادداشت و از آن دفتری ترتیب داده بود که مورد استفادهٔ فردوسی قرار گرفت^۱ و چون در ملازمت احمد بن سهل بصر میبرد مسلماً پیش از اوایل قرن چهارم بتألیف داستان رزم رستم مبادرت جسته بود.

بعد ازین تاریخ دورهٔ کار بکسانی از قبیل ابوالمؤید بلخی صاحب شاهنامهٔ بزرگ مؤید و کتابهایی در اخبار کرشاسپ و اخبار نریمان و سام و کتیباد و فراسیاب و لهراسپ و آغش و هاوان و کی شکن و جز آنها می رسد که گویا در اوایل قرن چهارم هجری زندگی میکرد^۲ و اکنون از همه آثار فراوان او جز اندکی در دست نیست

۱- کتون کشتن رستم آرم پیش یکی پیرید ناش آزاد سرو کجا نامه خسروان داشتی دلی پر ز دانش سری برسختن سام نریمان کشیدش نژاد بگویم سخن آنچه زو یافتیم کتون باز کردم بگفتار سرو چنین گوید آن پیردانش پذیر که در پردهٔ زال بد بنده بی	ز دختر میدون بگفتار خویش که با احمد سهل بودی بسرو تن و بیکر پهلوان داشتی زبان پر ز گفتارهای کهن بسی داشتی رزم رستم بیاد سخن را بیک اندر دگر با تمام فروزندهٔ سهل ساهان برو هنرمند و گوینده و یادگیر نوازشندهٔ رود و گوینده بی (شاهنامهٔ فردوسی)
--	--

۱- تاریخ سیستان بتصحیح مرحوم ملک الشعراء بهار، تهران ۱۳۱۴ شمسی، ص ۷۷ مجمل
تواریخ والتقصص بتصحیح مرحوم ملک الشعراء بهار، تهران ۱۳۱۸ شمسی، ص ۲-۳ و نیز
صحیح شوده کتاب حماسه سراسی در ایران، دکتر صفا، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۳ شمسی، ص ۹۵-۹۸

که بجای خود مذکور خواهد افتاد.

بعد از شاهنامه ابوالمؤید بلخی آثاری از قبیل شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر^۱، و تاریخ پادشاهان که بهرام بن مردانشاه موبدشاپور از بلاد فارس ترتیب داده بود^۲، و اخبار فرامرز در دوازده مجلد^۳ و اخبار بهمن^۴ و بختیارنامه^۵ و شاهنامه ابومنصور محمد بن عبدالرزاق^۶ که امروز فقط مقدمه آنرا بقلم ابومنصور المعمری در دست داریم، قابل ذکرند که از هیچیک چیزی در دست نیست.

اما فعالیت نویسندگان عهد سامانی در همین حد محدود نماند بلکه در آن دوره بمسائل متعدد دیگری از علوم و ادبیات برای تألیف کتب توجه شد، که از آن میان مسائل دینی در درجه اول قرار داشت.

از میان کتب دینی آن دوره رساله‌یی در احکام فقه حنفی تصنیف حکیم ابوالقاسم بن محمد سمرقندی (متوفی بسال ۳۴۳ هجری مطابق با ۹۵۴ میلادی) در دست است که از آن دو نسخه در تهران و استانبول وجود دارد^۷ و غیر از آن تفسیرهایی از قرآن همان دوره موجود است که در جای خود بذکر آنها مبادرت خواهد شد.

علاوه بر مسائل دینی در مطالبی از قبیل تصوف و تاریخ و جغرافیا و طب و داروشناسی و کلام و مسائل ریاضی درین دوره تألیفاتی صورت گرفته است و این تنوع در مطالب و موضوعات نثر پارسی عهد سامانی نشانه‌یست بارز از میزان توجهی که در آن عهد باحیاء ادب پارسی و آثار گوناگون بدین زبان میشده است.

دوره سامانی همچنانکه برای شعر پارسی دوره طلائیست، برای نثر پارسی نیز دورانی بسیار قابل توجهست و نتیجه کاری که در آن عهد برای بنیان گذاری شعرو

۱- التذکره الباقیه چاپ لایپزیک من ۹۹ و حماسه سرایی در ایران من ۹۸-۹۹

۲- مجمل التواریخ و القصص من ۲ - تاریخ سیستان من ۷

۳- مجمل التواریخ و القصص من ۲ - تاریخ سیستان من ۸

۴- حماسه سرایی در ایران چاپ دوم من ۹۹-۱۰۷

۵- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفاء، ج ۱، چاپ سوم (۱۳۳۸ شمسی، تهران) من ۶۱۷.

در صحت انتساب این رساله تردیدست.

نثرپرسی شد چنان بهم و شایسته اعتبار بود که در دوره‌های بعد با همه انقلابات اجتماعی که در ایران رخ داد نه تنها اثر آن از میان ترفوت بلکه روز بروز نیرومندتر و بارآورتر گردید. نخستین عامل اساسی برای ایجاد این توجه همچنانکه گفته‌ایم نشاطی بود که بپایان عادت استقلال ایرانیان در حیات ملی و اجتماعی آنان پیدا شده و در نتیجه با عادت استقلال ادبی کشیده بود. علت اساسی دیگر حاجت ایرانیان دوره اسلامی بود بایجاد ادبیاتی در قبال ادبیات عربی، و سبب دیگر آنکه در قرنهای اولیه اسلامی شماره کسانی که در داخله ایران بزبان و ادب عربی آشنایی داشته بوده باشند کم و احتیاج ایرانیان بداشتن کتابهایی در زبان خود زیاد بود. علاوه بر همه اینها تشویقهای شاهان ساسانی و بعضی از رجال بزرگ دوره آنان مانند خاندان جبهانی و خاندان بلعمی، که هر دو عهده دار کارهای سیاسی از قبیل وزارت و دبیری بودند، و رجالی مانند احمد بن سهل سرخسی و ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، دوتن از طبقه قدیم دهقانان که بمرتبه حکومت و امارت رسیده بودند، و خاندانهای معروف امارت مانند آل محتاج در جغانیان، (منتهی الیه شمال شرقی ناحیه خراسان قدیم)، و آل فریغون در گوزگانان خراسان، و آل سیمجورد در خراسان، و یازمانده امرای صفاری در سیستان، و امرای خوارزم (آل عراق و آل مأمون)، هم مشوق خوبی برای مؤلفان در تألیف کتابهایی در زمینه‌های گوناگون علمی و ادبی و تاریخی و ترجمه‌هایی از عربی و اشغال این کارها بود.

باین ترتیب در قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) نثر فارسی با همان موفقیتی که برای شعر حاصل گردیده بود، پیش رفت و پایه آن طوری گذارده شد که در قرنهای بعد نمیتوانست بقهقرا باز گردد.

از خوشبختی نثر فارسی در آن عهد بازبان ساده روان و نزدیک بزبان گفتگوی مردم شروع شد و این روش، با وجود تفننهایی که دسته‌های مختلف در آن کردند، همچنان در همه ادوار ادبی محافظ شد.

قرن پنجم و ششم هجری

قرن یازدهم و دوازدهم میلادی هم از مرئوسیت لیاقت خود را برای جانشینی قرن چهارم هجری نشان داد. در این دوره دو قرن شرفارسی بنحو شایسته بی بطرف کمال رفت. نویسندگان متعدد و مؤلفان مختلف سعی کردند کتابهای قابل توجهی باروش محکم استادانه در زمینه های گوناگون تألیف کنند. تعدد موضوعاتی که درین دو قرن برای نثر انتخاب شد واقعاً قابل مطالعه است و گذشته از تاریخ و سیاست و مطالب اجتماعی و مسائل گوناگون ادبی، درین دوره در حکمت، طب، طبیعیات، ریاضیات و نجوم، فقه، تفسیر، کلام، جغرافیا، شرح احوال، و مخصوصاً در تصوف کتابهای متعدد معروف نوشته شد. زبان ادبی، یعنی فارسی دری، درین کتابها کمال رسایی و پختگی خود را بدست آورد و چون این دو قرن در نتیجه طرز تعلیم و تربیتی که رائج بود، دوره تکامل ادبیات فارسی محسوب میشود، شیوه نویسندگان در همه این آثار استوار و استادانه و خالی از هر گونه عیب و خللی است و حتی باید گفت بسیاری از شاهکارهای شرفارسی را خواه در نثر ساده و خواه در نثر مصنوع درین دوره باید جستجو کرد.

موضوع مهمی که درین دوره باید بدان توجه داشت تبدیل دیوانها و نامه های دیوانی (رسائل سلطانی) است بفارسی. نتیجه این امر آن شد که از طرفی برای نگارش نامه ها قواعد و قوانینی تدوین شود و برای نویسندگان و تربیت آنان شرایط و حدودی بمیان آید که نتیجه همه آنها ایجاد توسعه و تکاملی در شرفارسی بود. دوره غزنوی بد داشتن مترسلانی از قبیل ابونصر مشکان و ابوالفضل بیهقی و ابوالمعالی نصرالله و نظایر آنان سرافراز، و عهد سلجوقی و خوارزمشاهی بوجود منشیان چیره دستی چون رشیدالدین وطواط و مستجب الدین بدیع جوینی و بهاء الدین محمد بغدادی آراسته بود، و درین میان مکاتیب اخوانی بدست نویسندگانی چون حجة الاسلام غزالی و احمد غزالی و عین القضاة همدانی و سنائی غزنوی و نظایر آنان رونق روز افزون میگرفت، و همه این کوششها سرمایه های تمام ناشدنی برای مترسلان متعددی میشد که در روزگار آن بعدبکار می پرداختند.

رواج نثر پارسی در قرن پنجم و ششم و اوایل قرن هفتم مرهون چند امر است : نخست توسعه میزان اطلاع نویسندگان بر اثر توسعه مدارس و مراکز تعلیم و تحقیق ، دوم تعدد مراکز ادبی و امرا و پادشاهان مشوق که مایه افزونی نویسندگان و آثار آنان میشده است ، سوم توسعه قایل توجه حدود تداول زبان پارسی دری که نتیجه فتوحات غزنویان و سلجوقیان و غوریان و امثال این دولتها بوده است ، چهارم رخنه یافتن نثر پارسی همراه نظم بغائقاها و مراکز تربیت صوفیه ، و پنجم انتزاع تدریجی ایران از مرکز خلافت که پناهگاه واقعی زبان و ادب عربی نیز شمرده میشد . در آن دوره کمتر موضوعی از مسائل دینی و کلامی و فلسفی و عرفانی و پزشکی و ریاضی و همچنین مسائل مختلف ادبی بود که مؤلفان را بتألیف کتب فارسی در آن زمینه ها نکشانیده باشد و همین امر خود یکی از بزرگترین اسباب تعدد آثار منتشر فارسی در آن روزگار شد چنانکه با وجود نابود شدن قسمت بسیار بزرگ آثار مادر حمله جهانسوز مغول هنوز هم آنچه از آن دوران باقی مانده بسیار است .

این دوره از حیث تنوع سبک نویسندگی نیز دوره ممتاز است بدین معنی که در قرن چهارم شیوه نویسندگی بسیار ساده و مبتنی بر زبان تخاطب و دنباله نثر پهلوی یعنی شیوه ساده نویسی پیش از اسلام و دوسه قرن اولی اسلامی بوده است ، ولی در عین آنکه این سبک در قرنهای پنجم و ششم طریق تکامل گرفت بر اثر توسعه ادب اسلامی شیوه های دیگری نیز معمول شد و ابواب جدیدی در موضوعات انشائی بمیان آمد که در روش نویسندگی ایجاد تغییرات بزرگ کرد و نیز مایه تنوع بسیار در آثار ادبی گردید .

همچنانکه اشاره کرده ام زبان پارسی درین عهد هم بروج نثر پارسی و هم بروج افکار و اسالیب فکری آن یابوری کرد بدین معنی که تا پایان دوره سامانیان و در دوره اول غزنوی زبان پارسی دری در مشرق قلات ایران و در ماوراءالنهر بعنوان زبان رسمی و ادبی متداول بود لیکن با فتوحات سلجوقیان در تمام سرزمین ایران و سرزمینهای مجاور آن تا مدیترانه ، و همچنین با بسط دولت غزنوی در سرزمین هند و با

تشکیل دولت خانیه در ماوراءالنهر و ترکستان، و عوامل و اسبابی ازین قبیل، زبان پارسی بعنوان زبان رسمی و ادبی در قسمت بزرگی از قاره آسیا بکار رفت و این امر از جهات مختلف برواج نثر پارسی یاوری کرد چنانکه مثلاً در همان زمان که در ماوراءالنهر کسانی از قبیل ظهیری سمرقندی و دقایقی مروزی سرگرم کار در انشاء رسائل و تألیف کتابهای خود بودند نورالدین (یا: سیدالدین) محمد عوفی در کناره‌های سند و سعدالدین فراوینی در اقصای آذربایجان و محمد بن غازی ملطیوی در آسیای صغیر هم بچنین کارهای شگرفی اشتغال داشتند و این مقایسه کوچک دایره وسیع رواج نثر فارسی را در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری می‌رساند.

شمار کردن همه نویسندگان این دوره با روزه ذکر آثار آنان در این مبحث امکان ندارد خاصه که هنگام تحقیق در مطالب و موضوعات نثر فارسی ناگزیر نام بسیاری از آنان و آثارشان بمیان خواهد آمد، و همچنین است در ذکر شیوه‌های نثر پارسی یا هنگامی که بذکر یکایک نویسندگان و نقل آثار آنان درین کتاب مبادرت خواهیم نمود.

از قرن هفتم	هنوز چند سالی از آغاز قرن هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) یعنی
تا قرن دهم	سالهایی که نثر پارسی در کمال اعتلاء و رواج خود بود، نمی‌گذشت
هجری	که ایران دچار حمله خانه پرافکن مغول و تاتار شد. این حمله که از
	سال ۶۱۶ هجری (۱۲۱۹ میلادی) آغاز شد سبب تغییرات و تحولات بزرگی در همه
	شؤون اجتماعی و عقلی و علمی و ادبی ایران گردید و حتی در زبان فارسی نیز تأثیری
	سوء کرد.

وضعی که بر اثر این حادثه در ایران آغاز شد با انقلابات ایران بعد از ضعف دولت ایلخانان و تشکیل دولتهای متعدد جزء و سپس در نتیجه حمله تیمور و کشاکشهایی که بعد از سلطنت شاهرخ بن تیمور در گرفته بود، تا اوایل قرن دهم هجری (آغاز قرن شانزدهم میلادی) و اوان تشکیل دولت صفوی امتداد یافت.

در آغاز این دوره مستدبعی در قرن هفتم نظر بوجود عده‌ی از علما و ادبای دوره

پیشین ، و وجود چند پناهگاه برای ادیبان و عالمان ، فرصت نسبی مناسبی برای ادامه سنتهای علمی و ادبی ایرانیان پیش از حمله مغول باقی بود، و در همین دوره کوتاه ساحت ایران بوجود چندین تن از نویسندگان و مؤلفان بزرگ مانند افضل‌الدین کاشانی (که وفاتش را باختلاف از ۶۰۶ تا ۷۰۷ هجری نوشته‌اند) و خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ هـ - ۱۲۷۳ میلادی) و عطاملک جوینی (م ۶۸۱ هـ - ۱۲۸۲ میلادی) و قطب‌الدین شیرازی (م ۷۱۰ هـ - ۱۳۱۰ میلادی) و سعدی شیرازی (م ۶۹۱ هـ - ۱۲۹۱ میلادی) و نظایر آنان آراسته بود ولی در قرنهای بعد دیگر از مردانی بدین عظمت در نثرهای علمی و ادبی نشانی نماند و نظیر فصیحای بزرگی که ازین اوان بطرف اوایل پیدایش نثر فارسی در تاریخ ادبیات فارسی داریم، ظهور نکردند و اگرچه شماره کسانی که آثاری از آنان مانده باشد زیاد، و آثار عمدی آنان هم قابل توجهست ، ولی ارزش آثارشان خاصه از لحاظ زبان و سبک نگارش چنان قابل اعتنا و اعتبار نیست که از پیشینیان بوده است .

با این حال نمیتوان رونق نثر را در فاصله زمانی میان حمله چنگیز و تشکیل دولت صفوی انکار کرد. درین عهد آخرین اثر نفوذ سیاسی خلفا از میان رفت و بغداد مرکزیت بزرگ علمی و ادبی و دینی و سیاسی خود را ازدست داد و رابطه ایرانیان با ملل دیگر اسلای، که غالباً زبان عربی را پذیرفته بودند، تقریباً مقطوع شد و دیگر جز کسانی که تألیفات مشکل علمی می کردند و با اصطلاحات آماده و طریقه بحث در مسائل علمی که از پیش در زبان عربی فراهم شده بود ، احتیاج داشتند ، باقی نویسندگان حاجتی بتألیف در زبان عربی احساس نمی نمودند و حتی بسیاری از کتب معروف علمی هم ازین پس بزبان پارسی تألیف شد و هر چه از زمان انقراض بنی عباس بیشتر گذشت نگارش کتب علمی بزبان فارسی بیشتر معمول شد و تألیف نثر عربی زیادتر جنبه اظهار علم و دانش و تفتن گرفت و بجای آن برواج نثر پارسی افزوده شد . درین دوره موضوع تاریخ نویسی از مسائلی است که برواج نثر پارسی بیش از همه یآوری کرد اعم از آنکه در تاریخ عمومی یا تاریخ سلسله‌های سلاطین معین

بوده باشد و ما ازین تواریخ بجای خود اطلاع حاصل خواهیم کرد.
تألیف در تمام شعب علوم و نیز تدوین کتابهایی در موضوعات علوم بزبان فارسی و ترتیب دادن کتبی در مباحث مختلف ادبی درین دوره مستند همچنان ادامه داشت و بدین ترتیب رواج نثر در ایران از دوره پیشین کمتر نبود لیکن مبانی فصاحت و سبکها و شیوههای نگارش، جز در قرن هفتم که دوره ظهور چند تن از بقیة السیف نویسندگان بلیغ ماست، درین دوره خاصه در عهد تیموری چندان استوار و مستقیم نبود، و حتی بعضی از کتب آن عهد را از حیث اتقان مطالب هم نمیتوان در شمار مأخذهای اساسی قرارداد.

دوران حکمرانی صفویان را (از ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ هجری = ۱۵۰۲
عهد صفوی تا ۱۷۳۶ میلادی) نیز از حیث انحطاط زبان و ادب پارسی باید
دنبالہ دوران پیش دانست. زبان فارسی درین دوره مانند عهد تیموری راه سستی می‌پیمود و توجه خاص صفویان بزبان ترکی بر میزان این ضعف و سستی می‌افزود. در عوض سرزمین پهناور هندوستان درین عهد جولانگاه بزرگی برای زبان و ادب پارسی شده بود، و عدۀ کثیری نویسنده و شاعر که گروهی از آنان از اصل هندی، و گاه غیر مسلمان، بوده‌اند در دربارهای سلاطین مغول هند (از ۷۳۲ تا ۱۲۷۵ هجری = ۱۵۲۵ - ۱۸۵۷ میلادی) یعنی جانشیان ظهیرالدین بابر گردآمده بودند، و همین امر جبران هر نوع عقب ماندگی نثر و نظم فارسی را در ایران آن عهد می‌کرد، و آسیای صغیر هم در این دوره بر اثر توجه سلاطین عثمانی بصورت مرکز بزرگی برای ادبیات فارسی خاصه نسخ مهم فارسی درآمده بود.

موضوعات نثر دوره صفوی متنوع و مختلف بود چنانکه در لغت و فنون ادب و تذکره و داستانها و حکایات و قصص و تفسیر و فقه و کلام و ریاضیات و طب و دارو-شناسی و نظایر آنها کتابهایی در ایران و هند نوشته شد. رمان نویسی اگرچه از ادوار پیش در ایران رواج داشت ولی درین دوره در ایران و علی الخصوص در هندوستان شیوع آن بعد اعلی رسید، و علاوه بر حفظ و نگاهداشت آثار قدیم و استنساخ و ترویج

آنها چندین داستان مفصل و مختصر در این عهد تدوین شد که بغالب آنها هنگام بحث درباره انواع نثر و موضوعات آن اشاره خواهیم کرد، و علاوه بر آنها بترجمه کتابهایی هم از میان داستانهای معروف هندی بفارسی توجه شده است مانند ترجمه رامایانا و ترجمه مهابهاراتا و امثال آنها.

ترسل و تاریخ نویسی هم در تمام قلمرو زبان فارسی در آن عهد از جمله موضوعات مهم نثر، منتهی غالباً مقرون بتصنع و تکلف بود، و همچنین است توجه خاص بمسائل دینی مخصوصاً مسائل مذهبی شیعه که تدوین کتابهایی را در شعب گوناگون ازین مسائل ایجاب میکرد.

باتمام این احوال و بارواج قابل توجه نثر فارسی در عهد صفوی، باید دانست که از حیث ادبی وضع خوشی برای نثر فارسی در آن روزگار نمیتوان تصور کرد، و باآنکه موضوعهای گوناگونی در نثر مورد علاقه بود، از آنجهت که در غالب آنها چنانکه باید رعایت موازین لغوی و ادبی و بلاغی نشده است، نمیتوان عهد مذکور را از لحاظ نثر فارسی دوره بارز و ممتازی شمرد. بر رویهم آثار منثور این دوره، خاصه آثار منثور ادبی، فاقد ارزش است، اگر بطرف سادگی متمایل شود مقرون بکلمات و عبارات و ترکیبات عامیانه و حتی متضمن غلطهای دستوری و لغوی میشود و اگر بطرف تصنع رود باتکلفات دور از ذوق همراه می گردد. بطور کلی سستی و کم مایگی نثر دوره صفوی از دوره تیموری هم بیشتر است و در نثرهای مصنوع هم حتی آثار منشیان عهد تیموری نمی رسد و بعد از القاب و تعارفات و تکلفات باردیگر است که گاه مطالب اصلی از یاد می رود و مفهوم نمی شود. نثر فارسی هندی هم که درین ایام رواج داشت همین وضع را با شدت بیشتری دارا بود، و چون در آنها تصداظها رفضل و اطلاع هم وجود داشت بتکلفات و زواید بیشتر توجه شده است تا باصل موضوع. در بعضی از کتب تاریخی و داستانی که در نگارش آنها حد وسط را رعایت کرده اند شیوه انشاء عادی تر و طبیعی ترست منتهی چون در بنیان زبان فارسی آن روزگار سستی و فتور راه یافته بود طبعاً این نثرهای ساده هم از آن سستی و فتور برکنار نمی ماند.

از پایان دوره‌ی ازادب فارسی که از میانه‌ی قرن دوازدهم هجری (اواسط عهدصفوی تا آغاز قرن هجدهم میلادی) آغاز میشود و بحدود ۱۳۲۴ هجری قمری دوره‌ی معاصر (۱۹۰۶ میلادی) یعنی آغاز مشروطیت پایان می‌پذیرد، در اصطلاح مورخان ادب فارسی معروفست بدوره‌ی بازگشت ادبی، زیرا در این دوره عقیده‌ی شاعران و نویسندگان برآن شد که برای رهایی ادب فارسی ازضعف و فتوری که برآن عارض شده است باید به تتبع آثار فصحای قدیم پرداخت و شیوه‌ی بیان آنان را تجدید کرد. این نظر موجب آن شد که زبان نویسندگان و شاعران مایه‌ور و آثار آنان متمایل بفضاحت گردد. بدین ترتیب نثرفارسی از عهد زندیه تا اواخر دوره‌ی قاجاری اندک اندک از سستی و بیمایگی دور شد و در عهد قاجاریان روشی نسبتاً مطبوع که شیوه‌ی پیشینیان نزدیک بود، حاصل کرد؛ و چون آثار عهدسامانی و دوره‌ی اول غزنوی برای انطباق بر زبان عهد قاجاری مناسب نبود بیشتر از روش نویسندگان قرنهای ششم و هفتم و هشتم تقلید شد. در آغاز آن عهد هنوز آثار سامانه‌ی نویسندگان دوره‌ی صفوی در منشآت فارسی آشکار بود چنانکه حتی میرزا مهدیخان منشی نادر و آذر بیکدلی با همه استادی خود از خطاهای لفظی و دستوری مصون نماندند لیکن در آثار نویسندگان استاد عهد قاجاری این عیب و نظایر آن کمتر مشهودست.

از اواخر دوره‌ی استبداد کبیر که بااعلان مشروطیت در سال ۱۳۲۴ دوره‌ی معاصر هجری قمری (۱۹۰۶ میلادی) پایان یافت، بر اثر علل و اسباب مختلف در شیوه‌ی تفکر و شاعری و نویسندگی ایرانیان تغییراتی حاصل شد. از جمله این عوامل تحولات سیاسی و اجتماعی است که بر اثر ارتباط نزدیک میان ایران و اروپای غربی، مخصوصاً بعد از جنگهای ایران و روس و تهیه‌ی مقدمات لشکرکشی انجام نشده ناپلئون به هندوستان حاصل شد. نتیجه‌ی مستقیم این ارتباط توجه ایرانیان بقتباس بعض فنون علمی و نظامی اروپائیان و ایجاد مدارس برای کارآموزی و فرستادن طالبان علم بکشورهای اروپایی و ترجمه‌ی کتابها و آثاری از زبانهای اروپایی بزبان فارسی بود.

در دنبال این توجه مدرسه دارالفنون در سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۱ میلادی) در تهران تشکیل شد، و روزنامه‌هایی در ایران و خارج از ایران تأسیس و رواج یافت، و آمد و شد بین ایران و کشورهای دیگر آغاز شد و همه این امور در حکم مقدماتی درآمد که برای بیداری ایرانیان و قیام فکری و ادبی آنان و علی‌الخصوص قیام در برابر مظالم استبداد و اعلام حکومت قانونی مؤثر بود، و آغاز حکومت قانونی هم بنوبه خود موجب تحولات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در ایران شد که مخصوصاً با جنگ بین المللی اول و انقراض سلسله قاجاری و تأسیس سلسله پهلوی سال ۱۳۰۴ شمسی (۱۹۲۵ میلادی) و اشتغال نایره جنگ بین الملل دوم و توسعه روز افزون نهاد. درین میان مدارس جدید متعدد در ایران تأسیس شد و مراکز و مؤسسات مهم ادبی نو مانند فرهنگستان ایران، دارالمعلمین عالی سابق (قسمت ادبی) و دانشکده ادبیات، و مجله‌های ادبی متعدد، و کتابخانه‌های عمومی و امثال اینها پیاپی در ایران ایجاد گردید و بر اثر افزایش عده خوانندگان نشر کتب و مجلات و رسالات و روزنامه‌ها بیش از پیش میسر شد و همدوش همه این تحولات و تغییرات اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی و علمی و ادبی هم راه‌های خود را بسوی تحول و تکامل تدریجی گشودند و با این مقدمات در افکار و عقاید و حتی اطلاعات عمومی ایرانیان تغییر و تحولی عظیم رخ داد و آنها را از چهار دیوار انزوائی که تا اوایل قرن بیستم در آن می‌زیستند بیرون آورد و با دنیای جدید آشنا ساخت.

ادبیات منظوم و منظوم که تا آن زمان منحصر به مجامع اشرافی و درباری و یا محافل تصوفی و علمی بود، از آن دایره‌های محدود و محصور پای بیرون نهاد و بیان عامه راه جست و آزادی بیان و قلم به همه طبقات حق بروز قریحه و طبع آزمایی و تبادل آراء عطا کرد و این امور موجب شد که زبان ادبی که تا آن روزگار تحت تأثیر گذشتگان و دور از بیان حوائج عمومی و افکار و نظریه‌های تازه بود، دچار تحول شود و تغییرات تازه‌ی را تحمل کند.

از این دیگر گویا روش نویسندگان هم در یافت، افکار تازه در نشر بیان آمد.

سبک نگارش ساده و بی‌پیرایه شد، و در انواع مختلف مسائل ادبی از قبیل داستان (رمان) و ناتور (نمایشنامه) و بحث‌های اجتماعی و اخلاقی و سیاسی، و انتقادهای سیاسی و اجتماعی و مقالات ادبی و علمی و تحقیقات ادبی و تاریخی و جز آنها بسبکی جدید در زبان فارسی معمول گشت، لهجه نویسندگان تدریجاً تغییر یافت و بلهجه معاویه نزدیک شد چنانکه بجای انشاء معتقد و مسجع قدیم روش ساده‌ی درنگارش آثار خود اختیار کردند، ترکیبات تازه و لغات نو که بعضی ابداعی و برخی اروپایی و پاره‌ی ترکی و عربی بود در زبان فارسی راه جست، ترکیبات و اصطلاحات تازه و خیالات بدیع و فکرهای نو معمول شد و این عوامل بر رویهم نثر فارسی را آماده قبول و بیان افکار گوناگون ساخت.

پیداست که این آمادگی برای نثر فارسی جدید بتدریج و بوسیله نویسندگان متعدد صورت پذیرفت و مخصوصاً مجاهداتی که در قرن حاضر درین راه شده بر می‌زاند این توانایی افزود، و درین مدت تألیف کتب درسی در مسائل مختلف علمی و فنی و روح گرفت و در همان حال ترجمه کتابهایی از زبانهای اروپایی و گاه عربی و ترکی، و استفاده از افکار ملل دیگر دنبال شد و این امور نه تنها باعث رشد و تکامل افکار ایرانیان گردید بلکه زبان فارسی جدید را هم از راه ترجمه بسیاری از تعبیرات و اصطلاحات مایه دار و مستعدین افکار و علوم جدید ساخت.

تأسیس مدارس جدید در ایران فرصت مناسبی بود تا در آنها زبان فارسی بعنوان زبان درسی مورد استفاده قرار گیرد، در حالی که زبان درسی مدارس قدیم بشیوه قدما عربی و کتابهای اساسی درسی عادهً بدان زبان بود. این امر، و همچنین آغاز تدریس و تعلیم آثار فصیحای قدیم در مدارس، آشنایی طبقات مختلف ایرانیان را با شاعران و نویسندگان پیشین بیشتر ساخت و تعقیق و مطالعه و طبع و نشر آن آثار و تتبع در آنها مایه‌رهای زبان فارسی از بی‌مایگی و ضعف قرنهای اخیر گردید. تأسیس فرهنگستان ایران در سال ۱۳۱۵ شمسی و توجه بعضی از انجمنهای خصوصی و علمی از نویسندگان به پیراستن زبان فارسی از نفوذهای اجنبی هم

برای تحکیم بنیان فارسی در عهد ماموثر بود و جا دارد که درین راه کوشش بیشتری بکار رود.

وضعی که با توجه باین مقدمات برای زبان و ادب فارسی فراهم شد تا روزگار مادامه یافت بنحوی که میتوان گفت امروز زبان فارسی که در بیان همه مفاهیم قدیم ادبی خود تواناست در بیان تمام محصولات فکری و علمی و ادبی تمدن جدید نیز آمادگی نسبی دارد و میتوان بآینده آن امید وافری داشت.

دردنبال نهضتی که از اواخر عهد استبداد پدید آمد، از همان اوان علمی مترجم و نویسنده در ایران ظهور کردند که در داخل و خارج ایران بفعالیت ادبی سرگرم بودند. این مترجمان و نویسندگان بی تردید در تغییر روش نویسندگی و ایجاد یک دوره بارآور جدید در نشر فارسی مؤثر بودند و از جمله مشهورترین آنانند: شیخ احمد روحی کرمانی مترجم کتاب سرگنشت حاجی بابای اصفهانی تألیف موریه از انگلیسی - میرزا آقاخان کرمانی نویسنده «صدخطابه» و «سه مکتوب» که هر دو برای بیدار کردن ایرانیان سودمند بوده است - ناظم الاسلام کرمانی مؤلف کتاب سودمند و جالب «تاریخ بیداری ایرانیان» - میرزا اسلکم خان صاحب رسالات و نمایشنامه ها و روزنامه قانون و مقالات انتقادی مشهور - محمد طاهر میرزا اسکندری مترجم کتاب «کنت دومونت کریستو» و «سه تفنگدار» از الکساندر دوما بزرگ - محمد حسن خان صبیح الدوله مؤلف چند کتاب تاریخی و جغرافیایی مانند «المآثر والآثار» و «سرات - البلدان» و «دورالتیجان» در تاریخ اشکانیان و «مطلع الشمس» در تاریخ خراسان و «خیرات حسان» در حالات زنان مشهور ایران و «منتظم ناصری» در تاریخ سنوایی ایران و غیره - میرزا عبدالرحیم طالبوف نویسنده انتقادی و مؤلف کتابهای «احمد» و «مسالك المحسنين» و «مسائل الحیاة» - میرزا محمد حسین فروغی اصفهانی مؤلف و مترجم کتابهای مختلف مانند «تاریخ ادبیات ایران» و «کلبه هندی» و «عشق و هفت» و میرزا حبیب اصفهانی و عبدالعسین میرزا قاجار و شیخ ابراهیم زنجانی و دیگران.

این نویسندگان غالباً دارای شیوهی پسندیده از نثر فارسی بوده و بیشتر آنان ساده نویسی را بروش جدید در نثر فارسی افتتاح و آغاز کرده‌اند ولی شیوع ساده نویسی راجع‌داغلی و او فر باید سرهون شیوع روزنامه نگاری در عهد مشروطیت دانست که آنهم مولود تحولات اجتماعی ایران در اواخر دوره استبداد و آغاز عهد مشروطیت است. نخستین روزنامه فارسی زاده کوشش و ابتکار میرزا تقی خان امیر کبیر است. وی در سال ۱۲۷۷ هجری (۱۸۶۰ میلادی) روزنامه ایران را بوجود آورد که در دوره‌های متوالی چندین سال انتشار می‌یافت. بعد از تأسیس این روزنامه بتدریج و مخصوصاً در دوره انقلاب و بلاخص بعد از اعلان مشروطیت شماره روزنامه‌ها در ایران افزایش بسیار یافت. بعضی از آنها جنبه فکاهی داشته و بسیاری دیگر جدی و متضمن مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی و ترجمه‌ها و اطلاعات گوناگون و اخبار بوده‌اند. در همان حال روزنامه‌هایی مانند «اختر» و «ثریا» در استانبول، و «قانون» بمدریت میرزا ملکم خان در لندن، و «جبل‌المتین» بمدریت سید جلال‌الدین کاشانی در کلکته انتشار یافت. روزنامه هفتگی «تربیت» بقلم مرحوم میرزا محمد حسین فروغی، و «ادب» بقلم میرزا صادق فراهانی (ادیب‌الممالک)، در تهران و مشهد از آثار مهم نثر فارسی هستند. این روزنامه‌ها بسبب آزادی بیشتری که در بیان داشته‌اند در بیدار کردن ذهن ایرانیان قبل از انقلاب مشروطیت اثر بسیار نمودند، مخصوصاً در روزنامه مهم «ثریا» و «پرورش» که از ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۸ قمری (۱۸۹۸-۱۹۰۱ میلادی) در استانبول منتشر می‌شد، تأثیر بسیار در آذهان داشت، و بعد از آنها روزنامه‌ها و مجلات گوناگون داخلی موجب ایجاد بیداری و تحریک احساسات ملی و ترقی خواهی ایرانیان از طرفی، و تحول نثر فارسی از وضعی که در نزد مترسلین و منشیان متصنع داشت به صورت ساده و قابل قبول عموم از طرف دیگر، شدند و بشرتعبیرات و اصلاحات جدید سیاسی و اجتماعی و اداری و غیره و بر رسوم ساختن نحوه‌های تازه‌ی از بیان پرداختند.

بعد از اعلان مشروطیت روزنامه‌های متعدد آغاز ظهور و انتشار نمودند و در میان آنها بعضی از باب تأثیری که در آذهان و اثری که در تغییر شیوه نویسنده‌گی داشته‌اند

قابل توجهند مانند «صوراسرافیل» بقلم مرحوم علی اکبر دهخدا (م ۱۳۲۴ شمسی) و میرزا جهانگیرخان شیرازی (م ۱۳۲۶ قمری) ، و روزنامه مساوات از سید محمد رضا مساوات و روزنامه نوبهار از مرحوم ملک الشعراء بهار و روزنامه های رعد و طوفان از سیدضیاء الدین طباطبائی ، و روزنامه شفق سرخ از علی دشتی ، و روزنامه اقدام از عباس خلیلی و غیره .

دردوران پادشاهی رضاشاه کبیرجراید و مجلات ایران بعلل و اسبابی روش پیشین خود را در سخن از مسائل اجتماعی و سیاسی تغییر دادند چنانکه بعد از درج خبر بیشتر بطبع مقالات تاریخی و ادبی و علمی و فلسفی و امثال آنها مبادرت می جستند . این امر موجب نهضتی مؤثر در ادبیات فارسی شد زیرا هم زبان جراید و مجلات و هم مطالب آنها در مقیاس بالاتری قرار گرفت .

در خلال همین احوال مجلات معتبری در ایران انتشار می یافت که در تغییر سیر نظم و نثر و تحقیق و تتبع ایرانیان تأثیر بسیار داشت . از جمله این مجلات است دوره مجله «بهار» بمدیریت مرحوم یوسف اعتصام الملک در ۱۳۲۸ و ۱۳۳۱ قمری و مجله «دانشکده» بقلم مرحوم محمد تقی بهار (ملک الشعراء) در ۱۲۹۷ شمسی ، و مجله مهر بمدیریت مرحوم مجید موقراز سال ۱۳۱۲ شمسی ، از آثار مهم نشر جدید فارسی بشمار می آیند .

از سال ۱۳۲۰ شمسی (۱۹۴۱ میلادی) بعد با کشیده شدن دامنه جنگ پایران و بروز کشاکش های سیاسی چندین ساله ، روزنامه ها و مجلات ایران کثرت قابل توجهی یافتند و تقریباً تمام آنها از نوب مباحث سیاسی و اجتماعی سرگرم شدند و بیشتر به تحریر مقالات تند و مهیج پرداختند . در همان حال طرفداری از نظریه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خاص دسته های مختلف را با ثبات عقاید طرفداران خویش با بی مشاجره قلمی علیه یکدیگر کشانید . این امر هم مسلماً در توسعه فکری سیاسی و اجتماعی طبقات مختلف و همچنین ورزیده کردن نویسندگان معینی در اینگونه مباحث مؤثر افتاد و موجب ظهور نویسندگان متعدد از طبقات جوان گردید .

موضوعات نثر پارسی در دوران مانسبت بروز گاران سابق تعدد و تنوع بیشتری یافته است. علت این تعدد و تنوع را باید در آنچه تا کنون گفته ایم جستجو کرد. مسائل مختلفی که امروز نویسندگان ما را بخود مشغول میدارد انتقادات اجتماعی بصورت‌های جدی و استهزائی (نثر انتقادی) ، تحقیقات ادبی و تاریخی باشکال گوناگون، نقدهای ادبی، نمایشنامه نویسی، داستانهای کوتاه در شیوه‌های مختلف، رمان، مسائل علمی، مقالات و اظهار نظرهای سیاسی و امثال اینهاست که نویسندگان متعددی را بخود مشغول میدارد.

مطلب مهم در نثر بیشتر این نویسندگان مبتنی بودن شیوه نگارش آنانست بر زبان تعاطب و توجه آنان بقواعد دستوری درست و یا علاقه بدین توجه، و گرایش بیشتر آنها بزبان درست فارسی در دورانهای اعتلا ادب پارسی؛ و مسلماً این گرایش مولود توجهی است که بتعلیم آثار استادان ادب در مدارس ما شده و نیز برهون طبعهای انتقادی صحیح از آثار معروف بلغای ماست بنظم و نثر پارسی.

شیوه‌های نگارش نثر پارسی

ناقدان سخن پارسی را عادت بر آنست که سبکهای نظم و نثر پارسی انواع عمومی و کلی را با توجه بکلیات مطالب و شیوه بیان آنها دسته بندی کنند، در صورتیکه شیوه‌های انشاء نظم و نثر در یک زبان اگر بدرستی مورد تحقیق قرار گیرد، بشماره نویسندگان یا شاعرانست که در آن زبان بایجاد آثار خود پرداخته‌اند. زیرا سبک عبارتست از نحوه تفکر و کیفیت بیان افکار در اسلوبهای لفظی، و این هر دو عنصر کلام، یعنی فکر و لفظ، یا معنی و قالب آن، مولود عوامل معنوی و مادی خاصی هستند که طبعاً گرد آمدن همه آنها در همه افراد بنسای نامقدور است. اما نکته دیگری درین میان قابل تأمل است و آن اینکه عوامل مادی و معنوی که سازنده شیوه‌های ادبیست، در دوره‌ها و محیطهایی محدود در عده زیادی از افراد عمومیت پیدامی‌کند و مایه تشابه عده بی‌از آثار نویسندگان یا شاعران میشود، و این تشابه آثار ناقدان سخن را بر آن میدارد که سبکهای متعدد نویسندگان یا شاعران را دسته بندی کنند و آنها را در زیر عنوانها و فصلهای خاص قرار دهند و بر هر یک از آن دسته‌ها نامی نهند و عبارت دیگر مجموعه آثار یک زبان را در ذیل چند شیوه یا اسلوب یا سبک نظم و نثر طبقه بندی نمایند. جمع آوری همه سبکهای گوناگون شاعران پارسی زبان در زیر سه عنوان خراسانی یا ترکستانی، عراقی، و هندی از چنین عملی نشأت می‌کند و حال آنکه حتی مثلاً در ذیل سبک عراقی میان سخن سعدی و سلمان و خواجه و حافظ و ناصر و کمال و نظایر آنان اختلافهای فراوان بچشم می‌خورد. همین وضع را هم درباره نثر پارسی ملاحظه می‌کنیم، چنانکه در میان کسانی که

بشیوه نثر مرسل آثار ادبی خود را پدید آورده‌اند تفاوت‌های بسیار می‌بینیم و مثلاً شیوه تفکر و بیان صوفیان در نثرهای صوفیانه یا آنچه در دیگر آثار نثر مرسل مشاهده می‌کنیم تفاوت کلی دارد اگرچه همه آنها را در ذیل عنوان نثر ساده یا نثر مرسل قرار دهیم، و تنها، چون همه آنها دارای وجوه تقارب و تشابه خاصند، ناگزیر باید آنها را تحت یک عنوان کلی مورد مطالعه قرار داد مگر آنکه مراد مطالعه و بحث انتقادی درباره الفاظ و افکار نویسندگان معینی در آن نویسندگان دیگر باشد.

با توجه باین اصل و با در نظر گرفتن بسیاری از وجوه تشابه آثار مثنوی فارسی است که سخن‌شناسان ایرانی نثرهای ما را بدو دسته مرسل و مصنوع منقسم ساخته‌اند، ولی بر این دو دسته می‌توان شیوه دیگری را که بدان «شیوه نثر موزون» نام می‌دهیم، افزود، و بدین طریق بحث ما را درین فصل بسط مبحث نثر مرسل و نثر موزون و نثر مصنوع منحصر ساخت.

مراد از اصطلاح نثر مرسل نثری است که از همه قیدهای صنعت و شیوه نثر مرسل وزن و لوازم آنها خالی و درست در نقطه مقابل شعر باشد. چنین نثری در اساس و منشاء خود مبنی است بر شیوه زبان گفت و گو یا «تخاطب»، و در مراحل اولیه خود دارای بسیاری از اختصاصات آن زبانست و چون بر عمر آن افزوده شود، تحت تأثیر سنت‌های ادبی، بتدریج از آن دور می‌گردد.

در زبان‌های ایرانی، تا آنجا که اطلاع داریم، و خاصه در زبان پهلوی که از آن آثار متعددی در دست است، اساس کار در بیان مقاصد بر سادگی و صراحت و استفاده از روش زبان محاوره بود. بدین معنی که همان سادگی و صراحت که از اختصاصات زبان مخاطب در افاده معانی است عیناً در آثار مثنوی آن زبان مشهودست. همین شیوه را هم نویسندگان ایرانی که در قرن‌های دوم و سوم بزبان تازی کتابها و رسائلی نگاشتند حفظ کردند، و ازین راه سبک ساده خاصی در نثر آن زبان پدید آوردند که با روش جاهلیت و اوایل عهد اسلامی و مخصوصاً با انشاء خطابی عربی تفاوت بسیار داشت. بعد از آنکه زبان پارسی دری زبان ادبی متداول ایران گردید شیوه پیشینیان

در تشریحی کم و کاست ادامه یافت یعنی همان سنت قدیم در ادبیات جدید حفظ شد و رویت کامل نهاد، و اگرچه بعدها بر اثر ورود لغات تازی و راه یافتن تغییراتی در زبان پارسی تازی درین سبک هم تغییرات ظاهری حاصل شد ولی بنیاد آن هیچگاه واژگون نگردید و در قسمتی از آثار زبان فارسی همچنان محفوظ ماند.

بهترین دوره تداول شیوه مذکور، یعنی نگارش نثرهای مرسل فارسی، قرنهای چهارم و پنجم هجری است. از قرنهای ششم و هفتم و حتی قرن هشتم هجری اگرچه آثار بسیار خوبی بشیوه نثر مرسل داریم ولی راه یافتن مقدار معتابهی از لغات و ترکیبات عربی در زبان فارسی باعث شد که ظواهر آن آثار با آنچه در دو قرن مذکور بود تفاوت‌هایی حاصل کند و حتی شاید موجب گردیده باشد که نتوانیم با تطبیق قطعی آثار ساده این قرون بر زبان محاوره حکم جاز می‌بکنیم.

باید بدانیم که قرنهای چهارم و پنجم هجری دوره حکومت قاطع زبان پارسی دری است و بهمین سبب نثر آن عهد نیز نمایشگر واقعی زبان و بیان عهد بنظر میرسد زیرا تمام خصائص نثر ساده ابتدائی که فقط برای بیان مقصود بکار می‌رود در نثر این عهد دیده می‌شود. از آنجا که زبان پارسی درین دوره نسبت بدوره‌های بعد بمقدار کمی بالغات عربی آسخته بود، در کتب پارسی این دوره لغات تازی اندکست و حتی در کتب علمی هم کوشش شده است که تا حد امکان از آوردن کلمات و اصطلاحات تازی خودداری شود.

مسلم است که در مورد ترجمه برخی از کتب از تازی به پارسی، ورود مفردات و ترکیبات عربی بیشتر اتفاق می‌افتاد. مثلاً در تاریخ بلعمی در آن موارد که از تاریخ طبری ترجمه شده بیشتر از مواردی که ظاهراً ترجمه نیست و یا از کتب پارسی نقل گردیده است، لغات عربی دیده میشود در صورتیکه در بعضی از منشآت این دوره مانند مقدمه شاهنامه ابومنصوری باید لغات عربی را بزحمت یافت مگر در مورد اسامی خاص و چند مورد معدود دیگر.

لغات عربی که در کتب غیر منقول دیده میشود غالباً لغات ساده و از نوع

کلماتیست که در لهجه عمومی مردم، بدلالی که پیش ازین گفته ایم، راه یافته و استعمال آنها عمومیت داشته است و گرنه آوردن لغات غیر لازم عربی در نثر پارسی اصولاً متداول نبوده است.

توجه باین نکته نیز خالی از فایده نیست که استعمال کلمات تازهی در شعر این عهد بیشتر از نثر بوده است زیرا در شعر که سروکار شاعر با وزن و قافیه است حاجت او به کلمات مختلف و مترادف و حق استفاده اوزانها بیشتر میشود، وای بسا کلمات عربی که تنها برای حفظ وزن و صحت قافیه در شعر شاعران آن عهد راه یافته و برخی از همانها در دورانهای بعد میان مردم متداول شده است.

در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم تکرار روابط افعال و ترکیبات و گاه جمل بی هیچ قید و بندی متداول بوده است و این خاصیت نثرهای ایرانیست که تکرار در آنها عیب نبوده و اگر در قرون بعد جزو عیوب فصاحت شمرده شده باشد تحت تأثیر زبان و ادب عربیست.

چون نثر قرن چهارم و پنجم مصنوع و فنی نبوده طبعاً کسی با آوردن اصطلاحات علمی و اشعار و امثال عرب در غیر مورد خود توجه نداشت و نیز چون نثر این عهد مبنی بر لهجه نغاطب مشرق بوده است مقدار فراوانی از کلمات شرقی ایران که امروز متروکست در آن وجود داشت و معلومست که بکار رفتن این کلمات، از آنجهت که در قرون بعد متروک شده لطمه بی بفصاحت آثار آن دوره نمی زند. همچنین بسیاری از مفردات و ترکیبات پارسی آن عهد در ادوار بعد از میان رفته و جای خود را بمفردات و ترکیبات عربی داده است.

قرن چهارم و پنجم با همه اهمیت خود در تاریخ نثر پارسی هنوز مقدمه کار و آغاز آن شمرده میشود زیرا تکامل نثرهای ساده همواره مستلزم تکامل افکار و اطلاعات است که خود موجود انواع جدیدی از موضوعات و یا تکامل آن موضوعات می گردد. بهمین سبب است که بر اثر تکامل افکار علمی و ادبی در طول قرن پنجم هجری چون باواخر آن قرن بر سیم بادوره بلوغ نثر مواجه میشویم و در قرن ششم و اوایل قرن هفتم

آنها در حال پختگی و کمال می یابیم.

درین دوره نویسندگان بزرگ در زبان پارسی ظهور کرده و آثار گوناگون متنوع از خود برجای نهاده اند، تألیف کتاب در موضوعات مختلف علمی متداول شد و کمتر موضوعی از مسائل حکمی و کلامی و عرفانی و علمی و ادبی باقی ماند که در آن کتاب یا کتابهایی ننوشته باشند، و همین امر خود موجب تعدد آثار شوراین دوره شد؛ و با آنکه بسیاری از کتب پارسی که در ایران، خاصه در خراسان و ماوراءالنهر نوشته بودند در حمله جهانسوز مغول نابود گردید، باز هم آنچه ازین دوره به ما رسیده بسیارست. تنها تعدد آثار منثور پارسی و تنوع آنها در قرن ششم و اوایل قرن هفتم قابل توجه نیست، بلکه تکامل سبک در آنها خود از مسائل مهم و قابل اعتناست. درین عهده هم روش نثر مرسل بکمال رسید و هم نثر مصنوع مزین تداول یافت و هم ترسل در مراحل و درجاتی عالی سیر کرد، و بدین ترتیب میدانهای وسیع مختلفی برای آزمایش ذوق و هنرنویسندگان بوجود آمد.

از مسائل قابل توجه در تاریخ نثر قرن ششم و اوایل قرن هفتم آنست که ایرانیان بر اثر اقتضای کلی از حکومت مرکزی اسلام، خیلی بیشتر از دوره پیشین بنوشتن کتب پارسی توجه کردند. بیشتر نویسندگان در همان حال که از نوشتن کتب عربی غافل نمی نشستند، بتألیف و تصنیف کتابهایی هم بیارسی در قرون گوناگون توجه داشتند و حتی بعضی از آنان مانند سید اسمعیل جرجانی اساسی ترین کتب خود را در مسائل علمی بزبان پارسی ترتیب می دادند. بیشتر تواریخی که ایرانیان در این دوره تألیف کردند بزبان پارسی است و نزدیک بنام آثار مترسلان و منشیان درباری که همه آنان در عربیت ید بیضا بینمودند، بیارسی آراسته مزین نوشته شد.

نثر مصوف و توجه خاص این فرقه بتألیف کتابهایی در شرح عقاید خود هم یکی از اسباب و عدل مهم برای رواج نثر و تألیف کتب و مقالاتی درین دوره بزبان پارسی گردید چنانکه از اوایل این دوره تا پایان آن چندین کتاب معتبر مضمونه بنثر

فارسی نوشته شده و در آنها از مسائل مختلف مانند بیان اصول تصوف و عرفان و شرح احوال متصوفه سخن رفته است.

ازین گذشته علل و جهات دیگری که مخصوصاً تشکیل دولت بزرگ سلجوقی را باید در رأس آنها قرارداد، باعث رواج نشر در قرن ششم و آغاز قرن هفتم بصورت وسیعی گردید و در حقیقت وضعی را ایجاد نمود که در قرن هفتم بعداعلامی قوت خود رسید.

از اواخر قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم هجری تدریجاً نثر پارسی از حالت ساده قدیم بیرون می‌رفت و پارسی روان و دل‌انگیزی که در آثار دوره سامانی می‌بینیم اندک اندک بنثر متکلف مصنوع که آمیزش بسیار با تازی یافته باشد، نزدیک می‌شد. مبداء و منشاء اصلی تغییر سبک نثر پارسی را درین عهد باید رواج ادبیات عربی در میان طبقه درس خوانده دانست، و این اسر علاوه بر آنکه نتیجه نفوذ روز افزون دین اسلام و متعلقات آن بود، از توسعه مدارس دینی و تعدد آنها در سراسر کشور نیز حاصل شده بود، زیرا این مدارس که مهمترین مراکز تدریس و تحصیل بود وسیله قاطعی برای آشنایی و اعتیاد طالبان علم با زبان و ادب عربی شد و بدان زبان در ایران نفوذی معنوی بخشید.

در همان حال که از طریق مذکور در زبان و نثر پارسی تغییری راه می‌یافت، ترک ایجاز و توجه نویسندگان باطناب و توصیفات و تمثیلات هم علت دیگری برای تحول آن میشد و این امر از اواخر دوره اول غزنوی بعد در نثر فارسی شهود است و در بسیاری از منشآت و علی‌الخصوص در رسائل اخوانی و دیوانی دوره‌های بعد و همچنین در منشآت صوفیه تعقیب گردید.

از جانبی دیگر پیدا شدن مراکز سیاسی و ادبی و علمی متعدد در خارج از حدود لهجه دری، هم مایه آن شد که بسیاری از لغات و ترکیبات و اصطلاحات نو و حتی استعمال صرفی و نحوی جدید در نثر پارسی راه جوید. استعمال شعر در ضمن قطعات مشهور هم از همین ایام میان نویسندگان رواج گرفت و این امر وسیله‌ی برای اطناب

سخن و حسن تأثیر آن شد و نادیر گاه در نثر پارسی باقی ماند. توسعه دایره مطالب در نثر نیز از جمله همین عوامل تحول سبک گردید، بدین معنی که بعد از شیوع تألیف کتب علمی بزبان فارسی بسیاری از فاضلان روزگار مطالب علمی خود را بنثر پارسی نوشتند و از این راه موضوعات جدیدی که تا آن وقت سابقه نداشت برای نثر پارسی فراهم آمد و این امر خود وسیله‌ی برای تداول اصطلاحات و تعبیرات جدید و طرزهای خاص برای بیان مطلب شد.

با توجه باین عوامل باید گفت که نثر معمول پارسی یعنی نثر ساده سرسل و عاری از فیو دلفظی که در تمام قرن پنجم و در بعضی از آثار قرن ششم و بعد از آن رواج داشت، و در حقیقت دنباله سبک نثر قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم در آن گرفته شده بود، از بسیاری جهات با نثر قرن چهارم متفاوتست، و اگرچه این تفاوت چندان شدید نیست که بانظر اول درک گردد، با این حال عوامل اختلاف در میان آنها بسیارست؛ یعنی لغات عربی آنها از نثر دوره ساسانی و اوایل عهد غزنویان بیشتر و متشکل با شعار و امثال فارسی و عربی در آنها رایج تر است و نویسندگان بآرایش سخن خود با توصیفات رایج و اشعار دلپذیر و بیرون آوردن سخن از ابجاز و اختصار شوقی بیشتر نشان میدهند.

وجود همین مسائل ثابت میکند که نثر ساده فارسی از اواخر قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم در عین سادگی الفاظ، از حیث دقت در معانی و مضامین بدنبال آرایش معنوی می‌رفت و پیداست که همین توجه بآرایش معنوی اندک اندک با آرایشهای لفظی هم همراه میشد چنانکه بزودی در همین دوره دسته‌ی از نویسندگان این هر دو امر یعنی تزیینات معنوی و لفظی را یکباره و یکجا در آثار خود سراعات کردند.

بهر حال از آثار بسیار مشهور نثر فارسی از اواخر قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم میتوان تاریخ بیهقی اثر ابوالفضل بیهقی مورخ و نویسنده مشهور (م. ۴۷ هجری - ۱۰۷۷ میلادی) و قابوسنامه اثر عنصرالمعالی کیکاوس (تألیف شده بسال ۴۷۵ هجری - ۱۰۸۲ میلادی) و سیاستنامه اثر خواجه نظام الملک طوسی وزیر و نویسنده

معروف (م ۴۸۵ هجری - ۱۰۹۲ میلادی) و آثار ناصر خسرو قبادیانی شاعر و نویسنده شهسور اسمعیلی سذهب (م ۴۸۱ هجری - ۱۰۸۸ میلادی) و اسرار التوحید اثر محمد بن سنور (اواسط قرن ششم مطابق با اواخر قرن دوازدهم میلادی) و منشآت امام احمد غزالی و حجة الاسلام محمد غزالی و عین القضاة همدانی و نظایر آنها را ذکر کرد.

این نویسندگان بزرگ و عده زیاد دیگری از نظایر آنان سبک ساده نثر فارسی را در آثار خود بنهایت استحکام و کمال رسانیدند چنانکه در تمام دوره ممتدی از تاریخ ادبیات فارسی که تا اوایل قرن هفتم امتداد می یابد، نثر ساده فارسی در آثار نویسندگان نام آور این ایام، که ذکر غالب آنان هنگام بحث در موضوعات نثر فارسی خواهد گشت متداول و دارای نمونه های عالی بلاغت بود، و بعد از آن دوره یعنی در تمام ادوار بعد از مغول تا روزگار ما اگر چه هیچگاه از میان نرفت ولی بتدریج و بهمان نسبت که زبان فارسی در زبان عربی آمیزش بیشتری در طول قرون می یافت این روش هم تحت نفوذ لغات عربی و تمثیلات و اشعار تازی میرفت و اصلتی را که تا پایان قرن ششم داشت بتدریج از دست می داد.

باید دانست که نثر ساده فارسی همواره بعنوان زبان علما و عرفای ایران و همچنین زبان نویسندگان تواریخ و داستانها و امثال آنها باقی ماند و بعد از آنکه نثر آراسته بصنایع در زبان فارسی پیداشد در بعضی از کتابها مخصوصاً در رساله ها و تواریخ و قصه ها هنگام توصیفات مختلف، و در مقدمه کتابها که با ستایش خداوند و بیغامبر اسلام و مدح پادشاهان و رجال همراه بود، متمایل بصنعت میشد و در سایر موارد آزاد از قید و آماده برای بیان معانی و مقاصد مختلف بود، ولی غمبسی از کتب تاریخی بنحو شگفت انگیزی با تصنیفات و تکلفات ناوارد لفظی نگارش یافت و حال آنکه اساس کار در آنها بیان مطالب و حقایق تاریخی بود نه جستجوی بیسندانه های فسیح برای تکاپو در راه تصنع و تکلف.

مراد از نثر موزون نوعی از نثر آهنگ‌دار است که در آن کلام
 شیوهٔ نثر موزون گوینده به بندهای کوتاه چندهجائی متساوی وقافیه‌دار
 و گاه بی قافیه منقسم می‌گردد و اگر آن بندها بلند و دارای
 هجاها (سیلابها) ی متعدد باشند در آنها رعایت « وقف » یا « برش » نیز پیشود.
 و زنها درین عبارات گاه متحد در چند بند و گاه متغیر است، یعنی در هر دو بند (که بمنزلهٔ
 دو مصراع از یک بیت است) یک وزن و در مجموع عبارت چندبند متناسب‌الاوزان
 ملاحظه میشود.

اینگونه نثر را باید دنبالهٔ شعر هجائی قدیم ایران دانست که در دورهٔ اسلامی
 هم مدتی متداول بود و سپس جای خود را بشعر عروضی داده و باین حال در ادبیات
 عامیانه و نیز در ادبیات شفاهی ولایتی باقی مانده است، و همچنین است در بعضی
 از مثلها مانند:

« آتش چنان سوزد فتنه را که عداوت سوزد قبیله را »

که از دو بند ده‌هجائی قافیه‌دار تشکیل میشود، و :

« بد سکن که بدداتی چه سکن که خودداتی »

که از دو بند هفت‌هجائی قافیه‌دار بوجود می‌آید، و نظایر این مثلها را باز در زبان و
 ادب فارسی میتوان یافت.

چون ازین موارد بگذریم باید بکلمات صوفیان و آثار آنان روی آوریم زیرا
 درین گفتارهای مقرون بذوق است که باقیمانده‌های شعر هجائی را بوفور میتوان یافت و
 جملهٔ قدیمترین آنها که فعلاً در دست داریم سخنان منقول از شیخ ابوسعید ابی‌الخیر
 سنی متوفی بسال ۴۴۰ هجری (۱۰۴۸ میلادی) است که نواده‌اش محمد بن
 سواد در کتاب اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید آورده و معمولاً بصورت اشعار
 هجائی متساوی و متوازن قافیه‌دار و گاه بی‌قافیه است و از آنهاست:

«هرکرا اخلاص نیست بهیچروی خلاص نیست»^۱

و، اگر «ایشان ایشان بودندی نه درویشان بودندی»^۲
و، شیخ گفت:

«هرچه نه خدای را، نه چیز و هرکه نه خدای را، نه کس»^۳
و، شیخ را پرسیدند صوفی چیست؟ گفت:

«آنچه در سرداری بنهی آنچه در کف داری بدهی آنچه بر تو آید بجهی»^۴
در نامه های منسوب بشیخ ابوسعید هم بنظایر اینگونه عبارات موزون باز می خوریم منتهی در آنها بندها طولانی تر و وزن تاحدی ناقص است.

در کشف المحجوب ابوالحسن علی بن عثمان جلالی هجویری غزنوی (اواسط قرن پنجم هجری) بندرت نظیر عبارات مذکور را می یابیم ولی چون در همان اوان بانار خواجه عبدالله انصاری متوفی بسال ۴۸۱ هجری (۱۰۸۸ میلادی) برسیم از اینگونه جمله های موزون را بوفور می یابیم چنانکه باید گفت پیرهرات مقتدرترین نویسنده بی است که توانست درین روش طبع آزمایی کند زیرا اودرعین نویسندگی شاعری خوش ذوق هم بوده است و از عهده ایجاد نثرهای موزونی که بواقع اشعار هجایی قافیه دارند باسانی برمی آمد.

همچنانکه بعد ازین اشاره بی باجمال میشود، و نیز بنا بر آنچه در مجلد دوم از تاریخ ادبیات در ایران آورده ام، اینگونه سخنان را تنها به بهانه وجود سجع در آنها نمیتوان از مقله آثار نثر مصنوع فارسی شمرد زیرا در اینجا جز چیزی شبیه به «سجع» اندر دیگری از نثر مصنوع نیست و حال آنکه نثر مصنوع شرایط و اجزاء مختلفی دارد که در این شیوه اثر اثری از آنها نمیتوان یافت. اینجا هرچه می یابید وزنست و آهنگ و قافیه.

۱- امرا و التوحید، تصحیح دکتر صفی، تهران ۱۳۳۲ ص ۳۰۴

۲- ایضاً امرا و التوحید ص ۳۰۷

۳- ایضاً ص ۲۹۹

۴- ایضاً ص ۲۹۷

در رسالات خواجه عبدالله انصاری عادهٔ جمله‌های مسجمی (یا مقفائی) ملاحظه می‌کنیم که قافیه (سجع) آنها در چند فقره تکرار می‌شود بی‌آنکه کلام بر اثر این تکلف از حدود سادگی بیرون رود و بغرابت و صعوبت نزدیک شود. گویا خواجه در تنظیم این گونه عبارات بیشتر متوجه آن بود که سخن خود را از حالت نثر عادی بیرون برد و بکلام منظوم نزدیک سازد تا هم دشنشین‌تر باشد و هم حفظ آنها آسان‌تر گردد. مثلاً این عبارات از مقدمهٔ رسالهٔ کنز السالکین و موارد دیگری از آن :

رفع السموات بغير عمد
ثم استوی علی العرش
وخلق اللیل و النهار
و سخر الشمس و القمر
هو الذی يرسل الريح
سبحان ان يكون له ولد... الخ

برداشت از دیدهٔ دلها ز آمد
بگسترانیدش قرش
پدید آورد دی و بهار
بیافرید کوه و کمر
بیاراست چهرهٔ صباح
شمع یقین نهاد در خطد

و نیز از همان رساله است این عبارت :

عقل گفت من :

تقیب احسانم
زدایندهٔ زنگ و هم
شایستهٔ تشریفاتم
افزار هنرمندانم

رقیب انسانم
گشایندهٔ در فهم
پایستهٔ تکلیفاتم
گلزار خریدندانم

عشق گفت من :

بر آورندهٔ شعلهٔ شوقم
زرع سودت را دانه‌ام
حرفهٔ معاش من قفویض است

دیوانهٔ جرعهٔ ذوقم
زلف محبت را شانه‌ام
کلبهٔ باش من تعریض است

و عبارات ذیل از قلندرنامهٔ اوست که از بندهای شش هجایی قافیه دار تشکیل

می‌شود:

خود را نشناسی	کز کدام اجناسی	روسی چون ماهی	با حبشی سیاهی
رافتهٔ درگاهی	یا قبول بارگاهی	بندهٔ رحمانی	یا خواجهٔ دکانی

و چهار فقرهٔ ذیل از رسالهٔ دل و جان است که بترتیب هفت و شش هجایی قافیه دار

دری قافیه است :

عبادت عزیز است نشان آن دو چیز است عصمتی در اول توبه‌ی در آخر
 و چهار بند قافیه دار هفت هجایی ذیل از رساله در غرور جوانی است.^۱
 در برده‌های رنگین چون عروس سرگین اقتدا کرده بساره یکس ننموده رخساره
 روش خواجه عبدالله انصاری را شاگرد و مریدش رشیدالدین ابوالفضل بن
 ابوسعید احمد بن محمد المجددی در تفسیر معروف «کشف الاسرار و عتده الابرار» که
 بسال ۵۳ هجری (۱۱۳۶ میلادی) تألیف شده است، دنبال کرد. وی هر آیه‌ی
 را در سه «نوبت» تفسیر میکند که از آن میان «النوبة الثالثة» بتفسیر همان آیه بنا بر ذوق
 عارفان اختصاص دارد. درین «نوبت» است که سبب هر جا که توانست خواه
 بابتکار خود و خواه بنقل از استاد خویش سخنان موزون و مقفی آورد، گاه بوزن و
 قافیه کامل و گاه ناقص، مثلاً در مورد ذیل که وصف نعمت خداوند جتل و علا
 می‌کند، که خداوندیست:

سازنده نوازنده - داننده دارنده - بخشنده پوشنده ؛
 دلگشای رهنمای - سرآری مهرآرای ؛ غالب فضل - ظاهر بذل ؛
 سابق مهر - دائم ستر ؛ دائم پشای خود - قائم پسرای خود ؛
 نه ازود و نه کاست - همه آن بود که خواست ؛^۱

و باز در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» در توصیف نام باری تعالی و تقدس گوید:

«اول باران از ابر عنایت این ناست - اول نفس از صبح کرامت این ناست ؛
 اول جوهر از صدف معرفت این ناست - اول نشان از وجود حقیقت این ناست ؛
 معرفت و راز است - حقیقت را در گاه است ؛
 انبساط را در است - صحبت را سر است ؛
 فراز وصال اشارت است - از کمال حال عبارت است»^۲

و : « فرا خلق مینماید که این کار،

نه بعد فهم آدمیانست - نه در خورد تاویل عالمانست ؛
 نه میدان عبادت عابدانست - نه تیه تحیر عارفانست»^۳

۱ - کشف الاسرار بتصحیح آقای علی اصغر حکمت؛ تهران ۱۳۳۱ شمسی ج ۱ ص ۳۸۶

۲ - کشف الاسرار ج ۷ ص ۳۷۴ - ۳۷۵

۳ - ایضاً ج ۵ ص ۳۵۹

و امثال این عبارات در موارد متعدد و مکرر که البته فرصت نقل همه آنها نیست.
این روش راصوفیان در روزگاران بعد نیز ادامه دادند و از آن جمله عطار نیشابوری
در تذکرة الاولیاء خود آغاز ترجمه هریک از عارفان را بعبارات موزون مقفی که غالباً
هر زوج آنها دارای یک وزن و مجموع عبارت دارای اوزان متغیر متناسبند، آراسته
است چنانکه فی‌المثل در آغاز شرح حال احمد حواری (ابوالحسن احمد بن ابی‌الحواری
متوفی بسال ۲۳۰ هجری) چنین می‌بینیم:

«آن شیخ کبیر - آن امام خطیر ؛ آن زمین زمان - آن رکن جهان ؛
آن ولی قبه تواری - قطب وقت احمد حواری»^۲

و درباره ابو حمزه بغدادی چنین نوشته است:

«آن سالک طریق تجرید - آن ساهر سبیل توحید؛ آن ساکن حظیره قدس -

آن خازن ذخیره انس ؛ آن نقطه دایره آزادی - آوند عالم بوحمره بغدادی»^۳

و در ذکر حسن بصری بدینگونه سخن پرداخته است:

«آن پرورده نبوت - آن خوکرده فتوت ؛ آن کعبه عمل و علم - آن قبله ورع و حلم؛

آن سبق برده بصاحب هدی - صدر سنت حسن بصری»^۴

نظیر عواملی که صوفیان را با ایجاد نثرهای موزون مقفی (- مسجع)
برمی‌انگیخت، برخی از مذکران (واعظان) را نیز بدین کار تحریض میکرد. بدبختانه
از مجالس تذکیر و وعظ واعظان (یعنی سنابر) نمونه‌های کافی در دست نیست تا بتوان
درین باره حکم قاطعی کرد ولی آنچه بن باب اتفاق بدست آمده است تا حدی ما را باین
حقیقت راهبری میکند که اولاً برخی از واعظان فاضل و چیره دست (مانند محمد بن
عبدالکریم شهرستانی متکلم مشهور متوفی بسال ۵۴۸ هجری - ۱۱۵۳ میلادی)
در گفتارهای خود جمله‌های موزون زیبایی بکار می‌بردند و ثانیاً گویا در سنابر شیعه که

۱- تذکرة الاولیاء بتصحیح و طبع آقای دکتر محمد استعلامی تهران ۱۳۴۶ شمسی، تعلیقات

ص ۸۵۳

۲- ایضاً همان چاپ ص ۳۴۵

۳- ایضاً ص ۷۲۳

۴- ایضاً ص ۳۰

برای تعزیت شهیدان کربلا برپای می‌داشتند ازینگونه عبارات که قابل حفظ بوده است وجود داشت چنانکه نظیر آنرا در کتاب النقص از نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل رازی می‌بینیم^۱.

تنها مجلسی که از شهرستانی باقی مانده است نمایندهٔ کاملی است از زبان گرم آهنگ‌دار او که در نهایت گیرایی و دل‌رایبی است. این کلام موزون گاه بایندهای مقفی (- مسجع) و گاه آزاد بیان شده است. درین بیان برسم مذکران بآیات واحادیثی استشهاد شده است که البته در جزو کلام موزون پارسی شهرستانی نیست ولی چون از آنها بگذریم بندهای موزون آزاد فراوان در «مجلس»^۲ وی مشاهده می‌کنیم ، مثلاً در تفسیر «الاله الخلق والامر» چنین می‌گوید:

اسر او مصدر خلق او - [است] - خلق او مظهر امر او
 خلق او نبود ، باسر او در وجود آمد - اسر او نبود ، بخلق او در ظهور آمد
 وجود خلایق باسر اوست - ظهور او اسر بخلق اوست
 و : دربارهٔ زمان و مکان گوید که : دو شلامک بودند ،

بر در سرای صنع او - در تحت فرمان اسر او
 زمان را اولی و آخری - مکان را ظاهری و باطنی
 تا بدانی که وجودش زمانی نیست - تا بدانی که وجودش مکانی نیست
 ترا تن و جانی - تن تو مکانی - جان تو زمانی
 تن تو خلقی - جان تو امری
 تن تو ملکی - جان تو ملکی الخ^۳

چنانکه می‌بینید این جمله‌ها سراسر دارای آهنگ و گاه از حیث تعداد هجاها

۱- برای نمونه رجوع شود به کتاب النقص ، بتصحیح آقای محدث ، صفحات ۱۰ و ۳۸۶.

۲- «مجلس» سخنانی گفته میشد که مذکور بر سردریک مجلس ایراد کند خواه آن مذکر از پیران اهل تصوف بوده باشد و خواه از واعظان دینی و از شاعران .

۳- رجوع شود به «مجلس شهرستانی» منقول در مقدمه ترجمه «الملل والنحل» بتصحیح ونحشیه آقای سید محمد رضا جلالی نائینی ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۵ از صفحه ۱۸ بعد .

(سیلابها) هر دو با چندتای آنها کاملاً هم‌وزن و هم‌صدا هستند و اینرا نمیتوان از مقوله نثر عادی که پراکندگی و بی‌وزنی خاصیت اصلی آنست، شمرد. چون از آثار صوفیان و «مجلس گویان» بگذریم بمقامه نویسان می‌رسیم که نثر مزین آنان بسیار با وزن و سجع، که میتوان بتناسب «وزن» آن را بمنزله «قافیه» دانست، همراهست. مقامه بتعبیر لغت نویسان سخنانی است که کسی در یک مقام (مجلس) بیان کند و سنت از قدیم چه در عربی و چه در فارسی بر آنست که این سخنان با وزن و سجع و با تزیینات لفظی همراه باشد. نخستین کسی که مقامه نویسی را بتقلید از ادبیات عربی در زبان فارسی معمول ساخت قاضی حمیدالدین عمر بن محمود بلخی متوفی بسال ۵۰۹ هجری (۱۱۶۳ میلادی) است. وی بتقلید از مقامات بدیع‌الزمان همدانی و مقامات حریری طرحی نو در زبان فارسی افکند و با تألیف مقامات حمیدی مقامه نویسی را درین زبان آغاز نمود. جمله‌های او در مقامات بنا بر رسم مقامه نویسان سوزون و مسجع است و رعایت هم‌وزنی بندهای عبارات گاه تا بدرجه بی است که سخن او را از حالت نثر بیرون می‌کشد و تا بآستانه سخن منظوم پیش می‌برد مانند این عبارت از مقدمه آن کتاب:

ترکیب این اصول را علی ظاهر - [بود] - ترتیب این فصول را برهانی باهر

جلوه این عروس را شهنوی بی‌پایان - و - تجرع این کؤس را نهمتی در میان

خنده این برق ای ماری و فرحی نیست - و - خروش این رعد بی‌تعی و ترّحی نه

که قافیه (= سجع) و عدد هجا‌های هر دو بند (۱۲ و ۱۳ و ۱۴) و حتی محل وقف (بُرش = césure) آنها بر یک متوالست. در عبارات زیرین از مقامه مشهور سبک‌بچه که بندهای کوتاه شش‌هفت هجایی مثنوی دارد چون به «وقف» حاجتی بود، برسم همه اشعار هجایی مسائل، اثری از آن شهود نیست و این حال را در سخنان سوزونی که پیش‌ازین آورده‌ایم هم ملاحظه می‌کنیم:

سقیف ظریف - با جبهه لطیف - و دستار نظیف [بیامد]

گسترده‌ی بگسترده - و خوردنی بی‌خورد

بهرنارویی - اباثی - بهر گوشه - اناهی ... الخ

دنبالهٔ روش نثر مقامات را در قرون بعد در آثار سعدی می‌یابیم. اصولاً سعدی از شیوهٔ نثر سوزون هم در مجالس پنجگانهٔ خود، که یادآور مجالس عارفان پیشین است، پیروی کرده است و هم در پاره‌هایی از قسمتهای گلستان، و این روش را در آن کتاب، خاصه در مقدمهٔ آن و در «جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی» ملاحظه می‌کنیم، مثلاً درین عبارت از مجالس او که دارای بندهای سیزده‌هجایی مقفی با «وقف» در موارد مشابه و معادل است:

که عروس بی‌زیور - گذاشتن را شاید

و خانم بی‌تکین - گذاختن را شاید

و درخت بی‌سیوه - بریدن را شاید

و بنده بی‌معنی - سوختن را شاید

بدین عبارت از مقدمهٔ گلستان توجه کنید که همه اجزای آن در چهار بند متوازن و هم‌آهنگند:

باران رحمت بی‌حسابش

و خوان نعمت بی‌دریغش

همه را رسیده

همه جا کشیده

و گفتا:

بمروت عظیم و صحبت قدیم

که دم بر نیارم و قدم بر ندارم

و نیز توجه کنید بدو جزء اول از دو بند ذیل:

عاکفان کعبهٔ جلالش

و اصغان حلیهٔ کمالش

بتفصیر عبادت معترف و

بتحیر منسوب

و همچنین نگاه کنید باجزاء متساوی و متوازن از دو بند ذیل:

در زمرهٔ توانگران

و در حلقهٔ درویشان

شاگرد و کفور

صابرند و تاجور

باآنکه اینگونه بندهای سوزون مقفی (سجع) در نثر سعدی خاصه در گلستان

اوفر اوانست، باید دانست که سعدی هیچگونه قیدمهرمی در این کار ندارد. بدین معنی که در درج کلام ساده شیوای خود هر جا که ذوق سلیم و طبع مستقیم او حکم کرد عبارات منشور خود چاشنی وزن و نظم داد و آنرا بصورت‌های زیبایی که دیده‌اید آراست. دنباله این روش سعدی را، هر چند که پی گیران او کم نیستند، تنها کسی که با مهارت و استادی گرفت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی است. وی در پاره‌یی از نامه‌های خود و مخصوصاً در مقدمه رساله جهادیه کبیر (که پدرش میرزا عیسی معروف به قائم مقام بزرگ بعربی نگاشته) و نیز در مقدمه کتاب «شمایل خاقان» (که ناتمام مانده) شیوه موزون نویسان را دنبال کرده است.

و اما نثر مصنوع متکلف، و یا چنانکه برخی از ادبای متأخر
نثر مصنوع فارسی گفته‌اند «نثر قتی»، نثری آراسته و مزین است که باید آنرا مولود روشی مبتنی بر ایراد صنایع مختلف لفظی و آرایشهای معنوی، و اطناب سخن از راه توصیفات گوناگون، و آوردن امثال و اشعار و شواهدی از پارسی و عربی، و بکار بردن اصطلاحات مختلف علوم در مطاوی کلام، و امثال آنها دانست.

مراد از صنعت درین مورد تفنن‌هاییست که در الفاظ و عبارات میشود و همین تفنن‌هاست که کلام را از صورت نثر بیرون آورده بجانب شعر، که محل هنرنمایی گوینده است، متمایل میسازد. بنابراین چنین روشی از آن جهت که نویسنده زحمت اظهار مهارت و بیان تخیلات شعری در آن دارد قابل توجهست ولی از آنجهت که نویسنده مطلب ساده خود را در لباس «عبارت» می‌پوشاند و بجای توجه بمقصود اصلی بمقاصد فرعی میپردازد، بمنزله نقض غرض در امر نویسندگی و مانع ایراد آزادانه معانی است.

علاوه بر این درین شیوه نویسنده ناگزیر است خود را بدامان زبان عربی بکشد زیرا زبان پارسی تحمل ایراد صنایع گوناگون و مخصوصاً بکار بردن سجع و جناس و ترصیع و مماثله و اینگونه صنعت‌های لفظی را، بیش از اندازه محدودی،

ندارد و از نیروی مبالغه درین باب وسیله قاطعی برای راه دادن مقدار فراوانی از لغت‌های غیر لازم عربی بزبان پارسی شد.

بهر حال نثر مصنوع در زبان پارسی سولود همین شیوه نویسنده‌گی در زبان عربیست. چنانکه میدانیم از اواسط قرن چهارم هجری دسته‌یی از نویسندگان سبک مرسل را در نثر عربی، که ساخته و پرداخته نویسندگانی چون عبدالله بن مقفع و جاحظ بصری بود، رها کردند و روش نثر مسجع و مصنوع که مرده ریگ کهن عرب و خطبای پابان عهد، جاهلیت بود، باز گشتند. پیشروان بزرگ این نهضت در ادبیات عربی ادبایی از ایرانیان مانند ابن العمید (م ۳۶۰ هجری = ۹۷۰ میلادی) و شاگرد و جانشینش در امر وزارت، صاحب بن عباد (م ۳۸۵ هجری = ۹۹۵ میلادی) و ابو بکر خوارزمی (م ۳۸۳ هجری = ۹۹۳ میلادی) و بدیع الزمان همدانی (م ۳۹۸ هجری = ۱۰۰۷ میلادی) بوده‌اند. ازین دسته عددهی تغنن‌های ادبی خود را از رسائل سلطانی و اخوانی آغاز کردند و بعضی در کتابهای ادبی، و بهر حال چنین روشی در نثر عربی بوسیله این گروه و کسانی که دنبال کار آنان را گرفتند به کمال اعتلا رسید و بهمین سبب منشآت آنان از قرن پنجم بعد سمرشوق کار کسانی قرار گرفت که در ادب عربی کار میکردند و هر کس که آهنگ آموختن قواعد نثر و انشاء میکرد میبایست نمونه‌های مشهوری از آثار بلغا را مانند صاحب و صابی و حمادی و اسامی و قدامه بن جعفر و بدیع الزمان همدانی و حریری بخواند، و چون گروهی ازین نویسندگان بعد از قرن چهارم می‌زیسته‌اند آنان را کلام مزین و مصنوع بود و طبعاً روش آنان در نوآسوزان مؤثر می‌افتاد.

علاوه بر این در همه مدارس ایران که از قرن چهارم بعد احداث شد زبان درسی زبان عربی و هدف از تعلیم کسب مهارت در علوم ادبی عربی و علوم دینی اسلامی بوده است، و برای کسانی که الزاماً در کسب زبان و ادب عربی صرف وقت

میکردند مطالعه آثار بلغای نظم و نثر عربی ضرور بود و ازین راه بطبیعت برای آنان توجه و عادت پیروی از شیوه مترسلان و نویسندگان متصنع غربی حاصل می‌گشت و طبعاً حاصل این سارسست و تمرین متعادی در آثار فارسی ایشان مؤثر می‌افتاد.

نثر مصنوع فارسی ازین راه و تحت تأثیر این عوامل پیدا شد و یزودی رواج یافت و در مدت کوتاه در رسائل سلطانی و اخوانی و کتب و قصص و حکایات و آثاری که جنبه ادبی در آنها غالب بود، بکار رفت. دوره تداول این سبک قرن ششم هجریست و نظر آن دسته که خواسته‌اند شروع این سبک را از نیمه دوم قرن پنجم و با تدوین آثار خواجه عبدالله انصاری همزمان بدانند درست نیست^۱ و نخستین اثر مصنوع پارسی در اواسط نیمه اول قرن ششم هجری پیدا شد و آن کلیله و دمنه ابوالمعالی نصرالله بن محمد است که در حدود سال ۳۶۰ هجری تحریر شد.

نثر کلیله و دمنه کاملاً مصنوع نیست بلکه از حیث بکار بردن مترادفات و ایراد سجعهای ناقص و رعایت موازنه در بسیاری از موارد کتاب، و استناد باشعار و امثال و اطناط در کلام و نظایر این تفنن‌ها باید آنرا در مقدمه سبک مصنوع قرارداد و طلایه آثار متکلفی شمرده که در نیمه دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم، در ادبیات فارسی پیدا شد. با تمام این احوال باید دانست که ابوالمعالی نصرالله با همه توجه به تفنن و پیروی از شیوه ترسل در تحریر جدید کتاب کلیله و دمنه، هیچگاه کاملاً مغلوب صنعت نشد و در هیچ مورد لوازم فصاحت و بلاغت را مورد غفلت قرار نداد. بهمین سبب انشاء او هم از قرن ششم در حکم سرسختی برای مترسلان بکار رفت^۲ و بهر حال کار او درست در موقعی انجام گرفت که توجه بنثرهای مصنوع عربی و علاقه بتقلید از آنها در ادب فارسی بصورت قطعی درآمده و مینایست بنتایج

۱ - درین باب پیش ازین در تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، سخن گفته‌ام، بدانجا مراجعه شود (چاپ اول از پایان صحیفه ۸۸۰ بعد).

۲ - لباب‌الالباب عموی چاپ مرحوم قزوینی ج ۱ ص ۹۲.

محسوس بی‌نجامد؛ و بهمین سبب است که می‌بینیم بفاصله کمی از تحریر کلیله و دمنه بهرامشاهی کسانی مانند رشیدالدین و طواط منشی اتسز خوارزمشاه در منشآت خود که قسمتهای اصلی آنها را پیش از فوت اتسز در سال ۵۵۱ هجری (۱۱۵۶ میلادی) بوجود آورده بود، هر جا که بایسته میدانست آثار تفتن و تصنع را آشکار ساخت؛ و نیز در همین ایام (یعنی بعد از ماه جمادی‌الآخره سال ۵۵۱ هجری که تاریخ آغاز تحریر مقامات حمیدیت) قاضی حمیدالدین عمر بن محمود بلخی قاضی القضاة بلخ (متوفی بسال ۵۵۹ هجری = ۱۱۶۳ میلادی) بتقلید از کتب مقامات عربی اثر خود را بنام «مقامات حمیدی» در بیست و چهار مقامه و یک خاتمه تنظیم کرد و در هر مقامه حکایتی را تخیل نمود و مطالب خود را در آن حکایات از راه آمیختن آنها با شواهد و امثال و اشعار مختلف تازی و پارسی و طولانی کردن کلام از طریق توصیف، بیان داشت و از این راه مطالب خیلی کوتاه را بصورت مقامات طولانی در آورد. این کتاب از همان اوان نگارش بزودی شهرت یافت و در شمار کتب درسی ایران و سرزمین‌های دیگری که پارسی در آنها رایج بود در آمد.

باز در همین اوان، یعنی درست در همان ایام که مقامات حمیدی نوشته میشد، (بین سالهای ۵۵۰ و ۵۵۲) احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی در کتاب خود مشهور به چهارمقاله، فقط در ابتداء دو مقاله دبیری و شاعری تعابیل نسیمی خود را به سجع نشان داد اما نه چندانکه در بیان معانی او اثر کند؛ و این حالت نشان میدهد که هنوز تصنع در کلام عالمگیر نبود و همه منشیان بدان رغبت کامل نمی‌نمودند، و بیشتر مترسلان بودند که درین راه از بذل اشتیاق دریغ نمی‌کردند مانند بهاءالدین محمد بن مؤید بغدادی صاحب مجموعه التوسل الی التوسل و منشی علاءالدین تکش خوارزمشاه (سلطنت از ۵۶۸ تا ۵۹۶ هجری)؛ و مؤیدالدوله مستجب‌الدین بدیع علی بن احمد الکاتب اتابک الجوبینی صاحب عتبه‌الکتبه که منشی سنجر (متوفی بسال ۵۵۲ هجری = ۱۱۵۷ میلادی) بوده و چندی بعد از او نیز حیات داشته و درین دوره نیز رسائلی نوشته است.

نثر مصنوع فارسی بنحواتم و اکمل از اواخر قرن ششم رواج گرفت و همه منشیان درباری وعده‌یی از نویسندگان کتب ادبی و تاریخی را مسحور زیبایی خود ساخت چنانکه گروهی از آنان در دنبال کار ابوالمعالی نصرالله، حتی بتجدید تحریر کتابهایی دست زدند که پیش از آنان، و غالباً در دوره سامانیان، بنثر ساده زیبایی از ماخذ قدیم پهلوی ویا از روی ترجمه‌های عربی آنها فراهم آمده بود، مثلاً ظهیری سمرقندی در تحریر جدید سندباد نامه (از روی متن ساده قدیم بترجمه قناری) ؛ و دقائقی سروزی در تحریر منشیانه بختیارنامه (از روی اصل قدیمتری که اکنون موجود نیست) ؛ و محمد بن غازی ملطیوی و سعدالدین و راوینی نسبت به تحریر منشیانه خود از روی اصل طبری ویا ترجمه فارسی مرزبان نامه، همین کار را کردند و باآثار قدما « جامه عبارت » پوشانیدند و برآن عروسهای بی‌زبور سوار و خلخال بستند و آن مرغها را بزینت پروبال بیاراستند^۱.

پیدااست که سخن مشروحتر در بازه هریک ازین آثار موکول بمحل و موقع مناسب است. خاصه که ذکر این استادان هریک هنگام برشمردن کتابهای قصص و حکایات آمده است.

همچنانکه پیش ازین باختصار اشارت رفت از اواخر قرن ششم هجری شیوه نگارش نثر مصنوع بمورخان هم سرایت کرد چنانکه حمیدالدین ابوحامد کرمانی طبیب وادیب معروف اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم، معروف به « افضل کرمان »، کتابهای « عقدالعلی للموقف الاعلی » و کتاب « المضاف الی بدایع الازمان » و شاید خود کتاب « بدایع الازمان » را با نثری کاملاً منشیانه نوشت. وسعت اطلاع افضل کرمان در ادب و علوم متداوله عهدوی، حتی علوم عقلیه، باعث شد که او در اظهار فضل مبالغه کند و کتاب خویش را بانواع صنایع لفظی و لغات و ترکیبات و اشعار و امثال وافر تازی بیاراید و نمونه‌یی زیبا از انشاء مصنوع بوجود آورد. با این حال

۱ - ماخذ از عبارت دقائقی سروزی در مقدمه واحه الارواح (بختیارنامه) چاپ دکتر

همه موارد در کتابهای ابوحامد بانشاء مزین نگاشته نشد بلکه قسمت بزرگی از آنها در عین رعایت شیوه منشیان و مترسلان نسبت ساده و دور از پیرایه‌های کثیر لفظی است. نظیر همین شیوه را ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی (آغاز قرن هفتم) در ترجمه تاریخ یعقوبی دارد ولی از همه بیشتر و مبالغه کارتر درین شیوه تا آن ایام نورالدین محمد خرنیزی زیدری نسوی صاحب دیوان رسائل جلال‌الدین منکبرنی است که ذکر او و آثارش را پیش ازین در زمره مورخان آورده‌ایم. وی در کتاب «نفثة المصدور فی صدور زمان الفتور و فتور زمان الصدور» رعایت جانب صنایع و آرایشهای مختلف لفظی و معنوی را بعداعلاهی مبالغه رسانید و نظر به مهارت و قدرتی که در ادب تازی و پارسی داشت بنیکی از عهده چنین کار دشوار برآمد.

دنباله کار مورخان تصحیح مذکور را عطاءالملک جوینی (م ۶۸۱ هجری = ۱۲۸۲ میلادی) صاحب جهانگشای جوینی با رعایت جانب اعتدال گرفت، چنانکه کتاب او علاوه بر اهمیت و مقام شامخی که در میان کتب هم‌مطراز خود دارد، از جمله آثار فصیح و زیبای فارسی نیز هست؛ اما ذیل این کتاب یعنی تاریخ و صفات (اثر و صفات الحضرة شهاب‌الدین عبدالله) همراه با مبالغه در آرایشگری الفاظ و زیاده روی در استعمال واژه‌های تازیست.

این روش کم و بیش در کتابهای تاریخ که بعد ازین روزگاران بحلیه تألیف و تصنیف درسی آمد نگاهداری شد، یعنی گروهی از مورخان میکوشیدند بقدر بضاعت خود در فنون ادب در میدان بلاغت کرفتاری داشته باشند و در مواردی که آرایشهای لفظی میسر است دستبردی نشان دهند ولی آثار آنان همواره متناسب با حال عمومی ادب در زمانهای مختلف بود و بهمین سبب شدت وضعی در آنها مشهود است تا برسیم با اثر معروف میرزا مهدیخان استرآبادی منشی بنام «درة نادره» که از جمله دشوارترین متون مصنوع فارسی است که تا آن روزگار نوشته شده بود، و نویسنده آن در حقیقت خواست که شیوه و صفات الحضرة را تا بدورترین حد مبالغه پیش برآورد و بهمین سبب

باید گفت که کتاب او مجموعه‌یی از لغات مهجور تازی است که گاه روابط و پاره‌یی کلمات و جمله‌های فارسی آنها را بهم پیوند داده است؛ اما در کتاب جهانگشای نادری از همین مؤلف بصورت بسیار معتدل‌تری در بعض موارد برخی از صنایع لفظی بکار رفته و بعبارت دیگر همان سنت، که بعد از قرن هفتم در کتب تاریخ با شدت و ضعف نسبی ملاحظه میشود، نگاهداری شده است.

منشاء جریان تازه مهمی که از قرن هفتم در نثر مصنوع فارسی پدید آمد و بعد از آن کم و بیش تا عهد قائم مقام فراهانی ادامه یافت، نگارش گلستانست بدست مشرف این مصلح سعدی شیرازی (متوفی بسال ۶۹۱ یا ۶۹۴ هجری = ۱۲۹۱ یا ۱۲۹۴ میلادی). وی چند اثر نثر فارسی دارد که بیشتر آنها از نثرهای ساده‌اند مگر گلستان که هم حاوی قسمتهای مصنوع است و هم قسمتهای ساده، و بنابراین دارای شیوه‌یی مختلط است، باین معنی که سعدی درین کتاب ضمن نثر ساده استادانه خود هر جا که لازم دانسته است عبارات مسجع لطیف آورد ولی حق آنست که گلستان خاصه قسمت «جدال سعدی یا مدعی» را، که دنبالهٔ سبک مقامه نویسان در آن مشاهده میگردد، نوعی از نثر سوزون بنامیم و مادرین باب بجای خود سخن گفته‌ایم.

مقبولیت گلستان در زبان فارسی سایهٔ آن شد که بعد از قرن هفتم اولاً در شمار کتب درسی مبتدیان و فارسی خوانان درآید و ثانیاً چند بار مورد تقلید صاحب ذوقان قرار گیرد و ازین راه کتابهایی از قبیل بهارستان جامی و خارستان مجدالدین خوانی و مُلستان مدیح الملک مستوفی و پریشان قافی بوجود آید، وئی از بیان همهٔ منتیبان سبک سعدی در کتاب مذکور، توفیق بیشتر با قائم مقام فراهانی (م ۱۳۵۱ هجری = ۱۸۳۵ میلادی) در رسالات و منشآتش بوده است.

از قرن هفتم هجری بی‌مد بکار بردن صنایع و تحمل انواع تکلفات در نثر فارسی متروک نشد بلکه هر وقت اسباب کار برای نویسنده‌یی فراهم بود از توجه بدان دریغ نکرد اعتم از آنکه کتاب او در مسائل ادبی باشد با در تاریخ و ترسل‌های درباری؛ ولی مبالغه و زیاده روی در این امر، مخصوصاً در شیوهٔ ترسل قرنهای نهم تا دوازدهم

هجری که تعارفات آبیخته با الفاظ مترادف و مسجع و بکار بردن انواع صنعت‌های لفظی و اطناب بی اندازه ، که هم‌اثر ادب عربی در زبان فارسی بوده است ، جمله ها را بیش از حد طاقت خواننده طولانی کرد و لفظ بصورتی اغراق آمیز بر معنی پیشی و بیشی جست تا سرانجام در قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری (قرن هجدهم و نوزدهم میلادی) بحالت عادی خود بازگشت ، و با ظهور متشیان چهره‌دستی مانند فاضل خان گروسی و معتمدالدوله نشاط و میرزا عیسی قائم مقام بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی لطف و زیبایی پیشین را دو باره بدست آورد و سپس در دوره معاصر ادبیات فارسی از میان رفت .

انواع نشر پارسی و موضوعات آن

مقصود ما از تنظیم این مبحث ذکر کوتاهیست از مطالب و موضوعات و عبارات دیگره انواع نثره فارسی ، و بر شمردن مهمترین آثاری که در هر یک از آن انواع پدید آمد ، با ذکر از صاحبان آن آثار .

نثر فارسی برای بیان مطالب و موضوعات مختلفی در طول زمان و در تاریخ ادبیات فارسی مورد استفاده واقع شد . این موضوعات عبارتند از داستانهای ملی و پهلوانی ، رمانها و داستانهای متنوع دیگر ، قصص و حکایات ، مسائل فلسفی و علمی ، مسائل اخلاقی و اجتماعی ، تصوف ، تاریخ ، تراجم احوال (تذکره ها و طبقات علما و شعرا و نویسندگان) ، مسائل دینی ، مسائل انتقادی ، نابه نگاری (ترسئل) ، اخلاق و جز آنها . بر رویهم باید بدانیم که تنوع موضوعات نثر فارسی ، در نتیجه تنوع کتابهای فارسی ، بسیار زیاد است و با تغییراتی که در نیم قرن اخیر در آن رخ داده بر قوت این تنوع افزوده شده است .

قدیمترین موضوعی که در نثر فارسی بکار رفته داستانهای ملی و پهلوانی است . در رأس آثار مشهوری که در قرن چهارم بزبان پارسی دری پیدا شد باید « شاهنامه ها » و « داستانهای

داستانهای ملی و پهلوانی

پهلوانی » را قرارداد . علت آنست که ایرانیان در دنبال نهضت های ملی خود ، که در تمام قرن دوم و سوم امتداد داشت ، و بدست آوردن استقلال سیاسی و ادبی ، بفکر تدوین تاریخ قدیم و ذکر سرگذشت نیاکان خویش افتادند ؛ و درین کار علی الخصوص کسانی که از خاندانهای بزرگ بودند سمت تقدّم و پیشوایی داشتند .

تألیف این کتب نخست به تقلید از «خداینامه»، یعنی یک کتاب پهلوی که در اواخر عهد ساسانیان در باره تاریخ ایران تدوین شده بود، صورت گرفت و سپس بصورت گردآوردن داستانهای پراکنده قدیم در باب شاهان و پهلوانان و با ترجمه و نقل آنها از پهلوی به پارسی درآمد. این کتب پایه و اساس واقعی منظومه های حماسی، و مایه تحریک فارسی زبانان بنظم داستانهای کهن گشت. از میان شاهنامه های منشور فارسی که در قرن چهارم تألیف شده گویا قدیمتر و مهمتر از همه شاهنامه ابوالمؤید بلخی شاعر و نویسنده اوایل قرن چهارم هجری بوده است که اولین نظم داستان دینی یوسف و زلیخا را به فارسی هم باونسبت می دهند. این شاهنامه را «شاهنامه بزرگ» و «شاهنامه مؤبدی» هم می گفته اند. این کتاب بزرگ شامل بسیاری از روایات و احادیث ایرانیان راجع به پهلوانان و شاهان بود که اغلب آنها در شاهنامه فردوسی و سایر منظومه های حماسی متروک مانده و از آنها نامی نرفته یا باختصار سخن گفته شده است. بعد از آنکه قسمت زیادی از داستانهای قدیم ایران بنظم فارسی درآمد این کتاب بتدریج از میان رفت و تنها قسمتی که از آن در دست ماند قطعه ای از کتاب «کرشاسپ» است که صاحب تاریخ سیستان آنرا بمناسبتی در کتاب خود نقل کرده است.

از شاهنامه های دیگر که درین قرن نوشته شده و از آن خبر داریم شاهنامه بیست که «ابوعلی بلخی شاعر» از روی ترجمه های عربی خداینامه به فارسی ترتیب داده و ابوریحان بیرونی آنرا دیده و از آن استفاده کرده بود.

شاهنامه مهمتر دیگری باسر «ابومنصور محمد بن عبدالرزاق» حاکم خراسان از طرف دولت سامانی، که نسب خود را بطبقه نیم اشرافی دهقانان قدیم می رسانید و در سال ۳۰ مسموم و مقتول شد، تنظیم یافت. باسر ابومنصور عده ای از موبدان و

۱ - رجوع شود به تاریخ سیستان چاپ تهران، ۱۳۱۴ شمسی، ص ۲۵ - ۲۷

۲ - آثار الباقیه چاپ لایپزیک، ص ۹۹

دهقانان خراسان تحت نظر وزیر او این کتاب را، که متکی بر اسناد و روایات ایرانی بود، فراهم آوردند و وزیر مذکور یعنی ابومنصور معمری (یا : سَعْمَری) مقدمه‌یی بر آن نوشت که اکنون بنام مقدمه قدیم شاهنامه در دست است. تألیف شاهنامه ابومنصوری در سال ۳۴۶ بیابان رسید و مقدمه باقی مانده آن امروز از جمله قدیمترین قطعات موجود نثر فارسی است. شاهنامه ابومنصوری مورد استفاده فردوسی در قسمت بزرگی از شاهنامه او و همچنین مورد استفاده ابومنصور ثعالبی در تحریر کتاب معروف «غرراخبار ملوک القریں و سیرهم» قرار گرفته است^۱.

غیر از شاهنامه‌هایی که در عهد ساسانی پدید آمده بود، از وجود چند داستان منشور پهلوانی در آن روزگار خبر نداریم که برخی مورد استفاده حماسه سرایان قرار گرفت و برخی متروک ماند و از میان رفت. ازین داستانها یکی «اخبار رستم» بود که آزاد سرو نامی آنرا فراهم آورد و فردوسی قسمتهایی از آنرا در شاهنامه خود وارد کرد. دیگر اخبار فرامرز که مؤلف نامعلومی آنرا در دوازده مجلد تدوین کرده بود - دیگر داستان کرشاسپ که گویا جزو شاهنامه ابوالمؤید بود و اسدی طوسی آنرا بنظم کشید - دیگر اخبار نریمان که جداگانه بنظم نیامد - دیگر اخبار سام که بعدها خواجوی کرمانی گویا تحریر تازه‌یی از آنرا بنظم در آورد - دیگر اخبار کیقباد که آن هم بنظم نیامد و آنچه در شاهنامه فردوسی است صورت داستان مفصل ندارد^۲.

نگارش داستانهای قهرمانی، که غالب آنها منشاء منظومه‌های پهلوانی شد، در قرن چهارم و پنجم میان ایرانیان متداول بود منتهی بعضی بتدریج از میان رفت و بعضی بشعر درآمد و دیگر حاجتی باصل آنها نماند و بعضی نیز یا آنکه بشعر

۱ - درباره این شاهنامه رجوع شود به کتاب حماسه سرایی در ایران، دکتر صفاء،

چاپ دوم، تهران ۱۳۲۲، ص ۹۹-۱۰۷

۲ - درباره این داستانها رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر صفاء،

ج ۱ چاپ سوم ص ۹۱۵-۹۱۷

درآمد بعدها میان قصه گویان ایرانی دهان بدهان گشت و تغییراتی یافت و هنوز هم در ایران موجودست و تحریرهای جدیدی مانند رستم نامه و پرزونا مه از آنها در دست است، یا مثل داستان رستم و سهراب که هنوز هم قصه گویان ایرانی آنرا با تشریفات خاص بیان می کنند.

یکی ازین داستانهای پهلوانی که اتفاقاً داستان پرحادثه و مطبوعی است « دارابنامه » است که آن هم مانند دیگر داستانهای پهلوانی دهان بدهان می گشت تا در قرن ششم هجری (قرن دوازدهم میلادی) بدست نویسنده بی باسم ابوطاهر محمد بن حسن ابن علی طرسوسی (یا طرطوسی) تحریر شد . در این داستان که من آنرا در دو جلد چاپ کرده ام ، داستانهای پیوسته قهرمانی از دوره های چهار آزاد دختر بهمن کیانی سلقب به « کی اردشیر » آغاز میگردد و مطالبی قهرمانی از کودکی داراب تا پایان حیاتش در آن ذکر میشود و سپس شرحی از دوره پادشاهی دارای دارابیان در آن می بینیم که بداستان اسکندر ختم میشود .

داستان اسکندر درین کتاب از جمله روایات متفرد و کم نظیر است زیرا اسکندر در اینجا با دیدهای ایرانی و یونانی و عربی درهم آمیخت . از یک طرف او فرزند داراب است و از جانبی در بسیاری از موارد رومی و رومی زاده خوانده میشود . از طرفی هم او را تحت تأثیر روایات دوره ساسانی همراه دشنامها و زشتیها یاد می کنند و از جانبی دیگر تحت تأثیر روایات یونانی با و صورت یک مرد فوق بشر و زاده خدایان میدهند ؛ و با توجه بداستانهایی که در باره ذی القرنین میان تازیان معمول بود ، او تا اقصای مغرب و مشرق میرود ؛ و از سویی دیگر تحت تأثیر روایات مسلمین وی به پیغمبری می رسد و بیماری فرشتگان تا کوه قاف می رود و روح پیامبران سلف و همزاد محمد (ص) پیامبر اسلام را قرنهای پیش از ولادت او می بیند و سپس در جست و جوی آب حیات با خضر و پیامبران دیگر راه ظلمات پیش می گیرد .

مطلب مهمی که درین قسمت از داستان دارابنامه قابل توجهست سرگذشت

چهره‌ی درخشانش از تاریخ قهرمانی ایرانیان بنام « پوراندهخت » که دختر دارای دارایان و وارث پهلوانی داراب و صاحب فرکیانی بود ، و تمام قصه اسکندر درین کتاب مشحونست به قهرمانیها و دلاوریهای آن دختر و جنگهایی که وی چند گاهی با اسکندر کرد و سپس قهرمانیهایی که در جنگ و ستیز بادشمنان اسکندر نشان داد . همین ابوطاهر طرسومی داستانهای دیگری هم دارد و از آنها معلوم میشود که وی یکی از قصاصان پرکار دوره خود بوده است . خود او در دارابنامه یکجا به اسکندرنامه بی اشاره می‌کند و نمیدانیم که مقصود او همان اسکندرنامه باشد که در دارابنامه بتفصیل تمام آورده‌است یا کتاب مستقل دیگری که اگر وجود می‌داشت میبایست مفصل‌تر و مشروح‌تر از این قسمت دارابنامه باشد . کتاب دیگر او قهرمان‌نامه است و آن داستانیست مربوط بزمان هوشنگ . قهرمان این داستان بموجب روایتی که در داستانهای حماسی ایرانی می‌سابقه است ، قاتل اسفندیار است . اثر دیگر او کتاب قران حبشی است که ترجمه ترکی آن در کتابخانه بودلن موجود است .

دنباله داستان دارابنامه طرسومی در داستان پهلوانی دیگری بنام دارابنامه بیغی گرفته شد که اگرچه مطالب آن شاید ریشه خیلی کهنی ندارد ولی اهمیت آن درینست که داستانهای خاندانهای کهن قهرمانی در آن دنباله پیدا می‌کند . مثلاً داستان خاندان کیانی در آن به فیروز شاه پسر داراب و پسرش مالک بهمن که بجای وی صاحب تاج و تخت کیانی شد ختم میگردد و این دو محاطندیک عده پهلوانان که همگی دارای نژاد و نسب قدیمند و همه مانند نیاکان خود خادم قاج و تخت کیانی هستند . خاندان مهم دیگری که درین داستان بدان باز میخوریم دنباله خاندان پهلوانان سیستانست که نام آنان را در جای دیگر نمی‌بینیم مانند پیل زور ، فرخ زاد ، بهزاد ، پیل تن ، اردوان ، رستم زاد ، و این شش پهلوان را باید بر پهلوانان دیگری که از آن خاندانند و نسبشان به کرشاسپ می‌رسد افزود ، یعنی بر کرشاسپ ، نریمان ، سام ، زال ، زواره ، رستم ، فراسرز ، سهراب ، شهریار ، آذر برزین ، برزو ، جهانگیر و بانو کشسپ .

درباره این کتاب بسیار مهم قهرمانی که پر است از وقایع مختلف پهلوانی ، در پایان جلد دوم از کتاب داراب‌نامه مولانا محمد بیغمی بتفصیل سخن گفته ام . مولانا محمد بیغمی از قصه گوینان قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجریست (نیمه دوم قرن چهاردهم میلادی) که داستان او را محمود دفترخوان جمع آوری کرد و با انشائی بسیار زیبا به تحریر در آورد . از نسخه فارسی این داستان دو جلد اول آن در استانبول یافته شد که داراب‌نامه بیغمی نامیده شده و من آنرا چاپ کردم و در مقدمه آن حدس زدم که باید نام آن فیروزنامه یا اسمی مشابه آن باشد و بعداً که ترجمه عربی آنرا یافته‌م و نیز جلد سوم این داستان را در مخطوطات کتابخانه اوسالا بدست آوردم ، معلوم شد که حدس من صحیح بود . از این داستان یشاهدات حاج خلیفه در کشف الظنون یک ترجمه ترکی هم وجود دارد .

شاید فیروزنامه (یا قصه فیروز شاه) آخرین داستان قهرمانی بزرگ ایرانی باشد که نگارش ادبی یافته است . بعد از آن اگرچه داستان اسکندر و داستانهای مربوط به خانواده پهلوانان سیستان ، مثل رستم‌نامه و فیروزنامه ، تحریرهای جدیدی یافت لیکن این تحریرها معمولاً بخاطر ساده کردن داستانها و مختصر کردن بعضی از آنها صورت گرفت .

داستان اسکندر مقدونی چنانکه سیدانیم در دوره اسلامی در ایران زیاد رایج بود و مخلوطی است از وقایع رزمی و بیان شگفتیها حتی بیان بعضی از اندیشه‌های حکمای یونانی با بهام . این داستان از اصل یونانی خود بپهلوی و سپس به سریانی و عربی ترجمه شد و قصه گوینان اسلامی آنرا با داستان یک پادشاه داستانی عرب بنام شمر بن برعش ملقب به ذی‌القرنین مخلوط کردند و معجونی از داستان یونانی و عربی بوجود آوردند که باخبار اسکندر یا اسکندرنامه معروف گشت و بعدها بزبان پارسی ترجمه شد و شاعرانی مانند فردوسی (در شاهنامه) و نظامی (در مجموعه داستانهای خود) از آن استفاده کردند . به نثر فارسی از این داستان تحریرو کهنی

داریم از اواسط ، و شاید از اواخر قرن پنجم هجری که اخیراً بطبع رسیده است و انشائی خوب دارد ؛ و تحریر جدیدتری از آن که مفصل تر از همه هست مدتها پیش چاپ شده است .

نکته مهم دیگری که باید بگویم آنست که از حدود قرن ششم هجری (قرن دوازدهم میلادی) بعد اندیشه ملیت در ایران ضعیف شد . علت اساسی آن نفوذ روزافزون دین اسلام بوده است که بمفهوم ملیت توجهی ندارد ؛ و علت دیگر آنکه از اوائل قرن پنجم هجری یعنی اوایل قرن یازدهم میلادی سلطنت و حکومت ایران بتدریج بدست کسانی افتاد که اصلاً از نژادهای زرد پوست آسیای مرکزی بوده اند و من کیفیت غلبه این گونه سلاطین و نتایج اجتماعی و ادبی آنرا در جلد اول و جلد دوم از تاریخ ادبیات خود توضیح داده ام . ضعف اندیشه ملی باعث شد که حماسه های منظوم ملی ایران جای خود را به حماسه های منظوم دینی و تاریخی بدهد . همین امر هم در نثر اتفاق افتاد یعنی جای داستانهای قهرمانی ملی را تدریجاً داستانهای قهرمانی دینی گرفت و این داستانهای دینی بیشتر از فرقه شیعه در ایران بوجود آمد . در میان این داستانها بعضی قدیمتر و حقا قابل توجهند مثل داستان امیرالمؤمنین حمزه که باید اصلاً مربوط باشد به حمزه بن عبدالله خارجی امیرالمؤمنین (یعنی خلیفه) خوارج خراسان و سیستان و اینکه حمزه سیدالشهدا در نسخه موجود جای حمزه ابرانی را گرفته است گویا عملی بعدیست . نسخه خطی این کتاب که اصلاً مربوط بحدود قرن ششم بود انشایی کهنه دارد و با بعضی روایات ایرانی خالص آمیخته است .

حمزه پسر آذرک شاری معروف به حمزه بن عبدالله خارجی است که در نیمه دوم قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری می زیست و بسال ۲۱۳ هجری (۸۲۸ میلادی) درگذشت . وی نسبت خود را به زو (زاب) پسر قهاسپ می رسانید ، و چون یکی از عمال عرب با او بی ادبی کرده بود او ستیزه آغاز نهاد و بزودی مذهب خارجیان را پذیرفت و آنرا وسیله مخالفت و انتقامجویی قرارداد و با گرد آوردن عده زیادی از

خوارج سیستان قدرتی فراهم آورد و عمال هرون را بشکست و مردم سیستان را از ادای خراج به عمال خلیفه بازداشت و شروع بمبارزه و جنگ با علی بن عیسی حاکم خراسان کرد و او و همه سردارانی را که بجنگ وی آمده بودند شکست داد و کار کرمان و خراسان و سیستان را برخلیفه و عمال او تباہ نمود چندانکه علی بن عیسی از هرون الرشید مدد خواست و او خود راه خراسان پیش گرفت و در راه سرد .

موفقیت های بزرگ حمزه پسر آذرك مایه آن شد که در باره وی ، همچنانکه درباره ابومسلم ، داستانهای میان ایرانیان مشرق شیوع یابد و داستان امیرالمؤمنین حمزه ازینجا بوجود آمده است اگرچه بعداً با داستان مربوط بحمزه سیدالشهدا در آمیخت . نسخه عکسی این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است و اخیراً طبع رسیده . انشاء کتاب و رسم الخط نسخه همگی قدمت آن و انتساب آنرا به پیش از حمله مغول ویا اوایل قرن هفتم مدلل میدارد .

داستان دیگری بنام حمزه نامه داریم که غیر از قصه امیرالمؤمنین حمزه و مربوطست به سیدالشهداء حمزه بن عبدالمطلب عم پیغمبر . این حمزه نامه مانند سایر داستانهای عابیه در چندین تحریر مختلف وجود دارد و بنامهایی از قبیل حمزه نامه ، اسمارالحمزه و امیرحمزه صاحبقران و رموز حمزه نامیده میشود و تحریرهای آن با یکدیگر اختلافهایی دارند . رموز حمزه تحریر جدیدتر و مفصل تر همین کتابست که اشخاص جدید و سرگذشتهای تازه دارد و قهرمانان و رجال بزرگ داستان از نخستین دوران ظهور اسلام انتخاب شده اند .

نکته بی که از حمزه نامه در می یابیم آنست که با شیوع اسلام بتدریج قصه های قهرمانی ، که سابقاً مربوط به پهلوانان و رجال ایرانی بود ، اندک اندک تغییر صورت داد و رجال دینی اسلام یا فرسان عرب میدان جدیدی در آنها یافتند و در باره بزرگان از قبیل علی بن ابیطالب و فرزندان او و با رجال بزرگ اسلامی ایران مانند ابومسلم خراسانی و نظایر آنان داستانهای میان ایرانیان مسلمانان شیوع یافت . از داستان

ابوسلم یا ابومسلم نامه که سرگذشت مفصلی است تحریر جدیدی که گویا مربوط بدوره صفویان باشد ملاحظه شد و چند نسخه بی از آن در دست است.

رمانها

وقتی از داستانهای قهرمانی بگذریم می‌رسیم بدستانهای

متنوع دیگری که معمولاً موضوع اصلی آنها عشق ساده

دو طرف نسبت بیکدیگر و سرگذشت آن دو، ویا برمانهایی که بیشتر مبتنی بر حادثه جویبها و ذکر حوادث و اتفاقات متوالی است، و غالب اینگونه داستانها هم آمیخته

بعشق و معمولاً تقلید از رمانهای قهرمانی است. قدیمتر از همه این داستانها هزار

و یکشب است که از پهلوی با تصرفاتی عبری و سپس از عربی بفارسی و بزبانهای

دیگر ترجمه شد؛ ولی از لحاظ نثر فارسی و زیبایی داستان و جذابیت آن در میان

این رمانها از همه عالی‌تر داستان سمک عیار است که گویا داستانی کهنه بود و شخصی

بنام « صدقه بن ابوالقاسم شیرازی » آن را روایت کرد و شنونده بی بنام « فراسرز پسر

خداداد » از اهل ارجان « نزدیک بهبهان امروزی » آنرا در سال ۸۰ هجری

(= ۱۱۸۹ میلادی) تدوین نمود و اخیراً قسمتی از آن در تهران بطبع رسید.

مبنای این داستان سرگذشت شاهزاده بی بنام خورشید شاه پسر سرزبان شاه حکمران

حلب و امیرزاده بی دیگر بنام فرخروز ساکن چین است که هر دو در طلب همسری

دختر فغفور چین بودند و تمام حوادث و ماجراهای پیاپی کتاب، که بسیار سرگرم

کننده و دلچسب و همراه با انشایی عالی و زیباست، مبتنی بر همین اصل میباشد.

خورشید شاه دنبال عشق خود به ماجراهای گوناگونی افتاد و از همه آنها فاتح بیرون

آمد و همراه این عشق عشقهای دیگری هم برای پهلوانان او بروز کرد و هر یک

ماجراهایی را باعث شد. درین داستان هم مثل داستان دارابنامه طرسوسی و دارابنامه

بیغمی (یا فیروزنامه) نقش عیاران، یعنی دسته بی که در لشکر کشیها مأمور تهیه

اطلاعات و یا بکاربردن فیرنگها و انجام دادن مأموریتهای سری و دشوار برای ربودن

پهلوانان یا گمراه کردن سپاه دشمن و یا نجات دادن اسرای خود و امثال این کارها

بوده‌اند، بسیار زیاد است. بر رویهم‌سمک عیار را در میان رمانهای غیر حماسی میتوان از جمله بهترین و زیباترین داستانهای زبان فارسی دانست.

رمان نویسی در زبان فارسی با جمله مغول تا حدی فتور پذیرفت اما از دوره تیموری تا اواخر عهد صفوی حیات با رونقی را تجدید نمود و مخصوصاً در دربار مغول هند بدان توجه وافری کردند و همین توجه مایه جمع‌آوری متون مختلف داستانها در آن دیار و تکثیر نسخ آنها گردید. تعداد این داستانها بسیار است و بحث درباره یکایک آنها سخن را درینجا بدرازا می‌کشاند. از جمله آنهاست یکی قصه هفت سیر حاتم یا قصه حاتم طائی که بنامهای دیگری از قبیل هفت‌سؤال حاتم و هفت‌انصاف حاتم هم در ابتدای نسخ موسوم شده است. درین داستان با پرسش حسن بانو هفت سرگذشت ذکر میشود و در بعضی نسخ بر این هفت سرگذشت تکمله‌یی افزوده‌اند.

کتاب بسیار معتبر دیگر کتاب بختیارنامه است که باید آنرا از جمله رمانهای کهن ایرانی شمرد. این کتاب بنا بر شواهدی که در دست داریم اصلاً بزبان پهلوی بود و در حدود قرن سوم با اوایل قرن چهارم همراه بسیاری از اسامار و قصص از پهلوی به عربی درآمد. قدیمترین نسخه عربی که از این داستان داریم آنست که پیشل جرجی عورا بسال ۱۸۸۶ میلادی بنام «عجائب البخت فی قصة الاحدی عشر وزیراً و ابن الملک آزادبخت» آنرا بطبع رسانید. این نسخه بخط سردانی و مورخ است بتاریخ ۳۹۰ هجری یعنی هزار بعد از میلاد مسیح. این نسخه قاعده‌ی باید از روی اولین نسخ از ترجمه عربی کتاب، که مسلماً از پهلوی بعمل آمده بود، نوشته شده باشد. نامهایی که معمولاً در تحریرهای مؤخر فارسی عربی شده در اینجا همه اسمهای قدیم فارسی و همچنین سخن از کسری یعنی لقب عموس شاهنشاهان ساسانی در عربی در آن می‌رود. تحریر دیگری هم به عربی ازین قصه موجود است که تحت عنوان «کتاب قصة العشر وزراء و ماجرا لهم مع ابن الملک آزادبخت» بسال ۱۸۰۷ میلادی طبع شد. درین هر دو تحریر عربی که ظاهراً قدیمتر از همه تحریرهای فارسی است

نظم مطالب و جریان داستان طبیعی‌تر از تحریرهای فارسی و نامها از ریشه فارسی منتهی همراه با تحریفهای بسیارست.

گویا در عهد سامانیان که دوره نقل قسمتی از آثار ایرانی، با از اصل پهلوی ویا از روی ترجمه‌های عربی، بفارسی بوده‌است تحریری ازین کتاب بفارسی ترتیب یافته بود که تا حدود قرن ششم مورد استفاده قرار داشت (مقدمه راحة الارواح صفحه نه) و از روی همان تحریر شمس‌الدین محمد دقایقی مروزی تحریرمزمین و زیبای خود را تحت عنوان «راحة الارواح فی سرورالمفراح» ترتیب داد. دقایقی مروزی از عالمان و شاعران اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم و از معاصران عوفی و مدتی دربخارا ساکن بوده و عوفی چنین بیاد داشته که او را دیده و در مجلس و عطف و تذکیر او در مسجد کوی بالوی حاضر شده بود.

راحة الارواح یعنی قدیمترین و معتبرترین تحریر بختیارنامه متقسم است به یکک مقدمه و ده باب و یکک خاتمه و موضوع داستان آنست که پادشاه سیستان بنام آزاد بخت عاشقی دختر سپهسالار خود گردید و او را بعنف بکاخ خود برد. زن از وی فرزندى آبتن شد ولی پدرش که در اندیشه انتقام بود بر پادشاه تاخت و پادشاه ناگزیر با زن از سیستان گریخت و هنگام گریز پسری را که آن زن آبتن زاد بر سر چاهی گذاشت و با زن به کرمان پناه جست. اتفاق را دسته‌یی از دزدان از سر آن چاه گذشتند و کودک را که در جامه شاهانه پیچیده بود بیافتند و سر دست آن دزدان او را بفرزندى پذیرفت و بختیار نام نهاد. بختیار چون بسال برآمد با دزدان در راهزنیهای آنان شرکت بر جست ولی همواره جانب انصاف را رعایت می‌کرد تا عاقبت در جنگی اسیر شد و او را بخدمت پادشاه سیستان که بیاری پادشاه کرمان به بار خود بازگشته بود آوردند. پادشاه که در خود نسبت بوی مهری احساس میکرد او را بخشید و نزد خود نگاه داشت و مناصب عالی بدو داد و این امر موجب حسد وزیران بروی شد

تا عاقبت تهمت خیانت درحرم پادشاه بر او نهادند و او را بزدان انداختند. نه روز پادشاه او را بحضور آورد و فرمان قتل او را داد و بختیار در هرروز داستانی گفت و پادشاه را از کشتن خویش بازداشت تا روز دهم رئیس دزدان که از حال بختیار باخبر شده بود بشهر آمد و او را با بیان حقایق از مرگ نجات بخشید.

بختیارنامه علت اشتغال برین داستانها و بسبب آنکه بر رویهم کتاب دلچسب و شیرینی است چند بار دیگر درقرنهای هشتم و نهم به تحریر درآمد و سه بارهم نظمی از آن ترتیب دادند. از میان این تحریرها یکی که درسال ۸۰۹ هجری نگارش یافته از مابقی بهتر است و آنهم مقرون بسستی الفاظ و اشعار است که محرر شاهد آورده است، و مابقی ناقص و بی ارزش بنظر میرسند بخصوص که محرران آنها فاقد توانایی در نویسندگی بوده اند.

همین حال را در بسیاری دیگر از داستانهای که در قرون اخیر برشته تحریر درآمده اند میتوان دید. از آغاز قرن دهم هجری (قرن شانزدهم میلادی) بعد عده زیادی ازین داستانها را میتوان یافت که بعضی از آنها بتقلید از روایات کهن تدوین یافت و عده بی دیگر را نویسندگان قرنهای اخیر ابداع کردند و بعضی نیز از منابع هندی بفارسی ترجمه شدند.

در میان این رمانها یکی بسیار مفصل و موسوم است به بوستان خیال. مؤلف این رمان مفصل میرمحمد تقی جعفری حسینی احمدآبادی گجراتی متخلص به «خیال» است که بسال ۱۱۷۳ هجری (۱۷۵۹ میلادی) کتاب خود را درپانزده جلد بزرگ تألیف نمود. داستانهای دیگری مانند رزمنامه، قصه هزارگیسو، طالب و مطلوب، راشد و رشید، اشرف و فیروز، چهار درویش، نوش آفرین نامه، شیرین نامه، چهل دوطی، سلیم جواهری، حسین کرد، اسپر اسلان، سیف الملوك و بدیع الجمال، اعجب القصص، بساتین الانس، گل و صنوبر، مهر و ماه، مسعود شاه و گیتی آرا و امثال اینها در این قرون نوشته شده و غیر از اینها در هندوستان هم کتابهای متعدد دیگر بیشتر برای سلاطین مغول هند و امرا و رجال دوره آنان بنگارش درآمده است.

در همین حال بنا بر دستور امرای هندی بعضی از داستانهای معروف هندی بفارسی ترجمه شد که ترجمه مهابهارت و ترجمه راسایانای مسیحی را باید از آن میان ذکر کرد.

رمانهای کوچک و بزرگ مذکور غالباً بشر ساده و گاه آراسته بشعر نگارش یافته و اگر داستانهای عشقی محض نباشند اساس آنها بر کارهای خارق العاده و نیرنگها و شجاعتهای قهرمانان داستان و نظایر این مسائل نهاده شده است. از میان داستانهای متعدد دیگر که بر همین منوالند، و برشمردن جملگی آنها درین وجیزه دشوارست، میتوان قصه‌هایی از قبیل قصه شاهزاده جوانبخت، قصه خاقان‌شاه، قصه حسن آرا، قصه سلیمان و سیمرغ، قصه ملکه علی پسر شاه بخارا و مهریانو دختر خوارزمشاه، قصه دختر شاه یمن و وزیران او آصف و کامکار، قصه بهروز بازرگان خراسان و دختر شاه کشمیر، قصه فرخ‌شاه امیرختا، قصه شاه کاشغر، قصه آزادبخت و هزارگیسو، قصه نوش آفرین و شاهزاده ابراهیم، قصه شاه همايونفال و دلارام، قصه سلطان محمود را در اینجا نام برد.

از میان قصه‌های معروف دیگر قصه چهار درویش را به امیر خسرو دهاوی نسبت داده و برخی از محمدعلی معصوم دانسته‌اند و آن چندبار بهندی ترجمه شد. قصه دیگری بنام نوروزشاه تقریباً شبیه بختیارنامه با هفت گنبد است که در آن نیکدخت هفت شب هفت قصه بیان کرده است. مؤلف این کتاب عزیزالله نام هندی از نویسندگان قرن دوازدهم هجری است.

نه منظر از رمانهای مشهوری است که از قرن نهم بیعدشهرت دارد. این رمان محتوی نه حکایت است از گلشاد برای شوهرش شیرزاد که در نه قصر بیان کرد تا وسیله‌ی برای شفاعت از پدرش گردد.

طوطی‌نامه از کتب داستانی قدیم است که تألیف آنرا در حدود ۷۲۰ هجری به نیاه نغشی نسبت میدهند. وی داستان دیگری هم موسوم به «گلریزه» دارد.

طوطی نامه را یکبار دیگر « قادری » در قرن دهم هجری تحریر نمود و همان تحریر در قرن یازدهم هجری بترکی ترجمه گردید^۱.

قصص و حکایات وقتی از داستانهای فارسی (رمانها) بگذریم میرسیم بنوعی دیگر از داستان پردازی و قصه گوئی که اساس و مبنای سخن در آن بر بیان حکمت و پند و ورود در مباحث اجتماعی و تعلیمی و امثال این اندیشه هاست لیکن نویسنده برای آنکه سخن خود را اثبات کند معمولاً بحکایات اصیل یا ساختگی متوسل میشود و آنها را بعنوان شاهد ذکر می کند . عادهً این دسته از کتب در ردیف کتب مهم ادبی زمان ما محسوب میشوند زیرا نویسندگان آنها معمولاً مردمان مطلعی بودند که در کار جدی خود ، که جنبه اخلاقی یا اجتماعی قوی داشت ، جنبه داستانی مطلب هم توجه میکردند و چون سروکارشان با اهل فضل و دانش بود نه با همه مردم ، بهمین سبب آثار آنان با فصاحت بیشتر مقرون و با اطلاعات ذقیمت تری همراه است . اینگونه کتابها غالباً بوسیله منشیان بزرگ و دانشمندان بلند مرتبه نوشته شده و جنبه سندیت آنها بسیارست .

نوشتن اینگونه کتب از ایران پیش از اسلام بدوره اسلامی رسیده و نخستین کتابهای فارسی درین مورد تحت تأثیر ایران پیش از اسلام فراهم آمده است . از جمله کتابهایی که درین زمینه از ادبیات پهلوی سرچشمه گرفته کتاب کلیده و دمنه است . این کتاب یعنی « پنجگانترا » از اصل سانسکریت ، ظاهراً در عهدشاهنشاهی خسرو اول انوشیروان ، بوسیله طبیبی فاضل بنام برزویه پهلوی ترجمه شد ، و سپس عبدالله بن المقفع مترجم و نویسنده بزرگ ایرانی قرن دوم هجری آنرا بعربی در آورد . این ترجمه میان مسلمانان بسرعت شهرت یافت و جزو کتب بزرگ اخلاقی و حکمی شد . در زمان پادشاهی نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ - ۳۳۱ هجری = ۹۱۳ - ۹۴۲

۱ - درباره رمانهای کوچک مذکور بیشتر رجوع کنید به تاریخ ادبیات فارسی همان اتاه

ترجمه آقای دکتر رضازاده شفق ص ۲۱۹ بعد .

میلادی) بفرمان آن پادشاه ترجمه بی بثر فارسی ازین کتاب صورت گرفت. این معنی از دمنه شاهنامه ابونصیر محمد بن عبدالرزاق بخوبی برسی آید و هم بنا بر آن ساخذ بر آن ترجمه نقاشان چین تصاویری افزودند و ازینجا رسم معهودی که در بعض نسخ کلیله و دمنه مشاهده می کنیم پدید آمد. این ترجمه هم در زمان نصرین احمد سامانی پشتویق ابوالفضل بلعمی وزیر او بوسیله رودکی شاعر معروف بشعر فارسی درآمد و از آن کتاب منظوم امروز فقط ابیات پراکنده بی در دست است.

در قرن ششم که دوره تزیین بعضی از متن های ساده فارسی است کتاب کلیله و دمنه بدست ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی بثر مزینی آراسته شد. اثر نصرالله بن محمد بزودی میان سترسلان معروف شد و از جمله کتب درسی ادب گردید. تاریخ قطعی ترجمه یا اصلاح او برای تنظیم نسخه کلیله و دمنه بهرامشاهی معلوم نیست، لیکن چون کتاب را بنام ابوالمظفر بهرامشاه نوشته بنا بر این تاریخ تألیف آن بعد از سال ۵۱۲ و پیش از سال ۵۴۷ هجری است.

از کتاب کلیله و دمنه دوبار دیگر هم تحریری صورت گرفت یکی از این دو تحریر را که «انوار سهیلی» نام دارد کمال الدین حسین واعظ کاشفی سبزواری (متوفی بسال ۹۱۰ هجری مطابق با ۱۵۰۴ میلادی) ترتیب داد. انوار سهیلی در حقیقت ترجمه و تهذیبی است جدید از کلیله و دمنه و انشائی نسبتاً مصنوع و متکلف دارد و چون کاشفی دو فصل نخستین از کلیله و دمنه بهرامشاهی را حذف کرده و عبارات و حکایاتی هم از خود بر آن افزوده بود. یک قرن بعد از او ابوالفضل علامی وزیر اکبرشاه بفرمان آن سلطان تحریر جدیدی از کتاب مذکور ترتیب داد بنام عیار دانش.

کلیله و دمنه چندبار بزبان عربی و یکبار بوساطه فائعی (م. ۶۰۸ هجری) بنام عزالدین کیکاوس از سلاجقه آسیای صغیر یقارسی بنظم درآمد و علاوه برین چندبار از آن کتاب ترجمه ها و تحریرهای ترکی ترتیب یافت.

کتاب بهم دیگری اندکی بعد از انشاء مصنوع کلیله و دمنه بانشاء مزین

جدید درآمد و آن سندبادنامه است. سندبادنامه هم مانند کاپله و دسته از جمله قصص قدیم هند است که بزبان پهلوی نقل شده بود و در ادبیات قبل از اسلام ایران شهرت بسیار داشت. مسعودی^۱ این کتاب را بنام «کتاب الوزراء السبعة والمعلم وامرأة الملك» از تالیفات سندباد حکیم از حکمای معاصر کوش پادشاه هند دانسته است. ابن الندیم^۲ دو تحریر بزرگ و کوچک از این کتاب می شناخته و هندوان را مؤلف اصلی آن دانسته است.

سندبادنامه از جمله کتب پهلوی بود که زود به عربی ترجمه شد و دو نسخه کبیر و صغیر آن چنانکه ابن الندیم گفته است شهرت داشت لیکن ترجمه فارسی آن زودتر از قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) صورت نگرفت و این امر بفرمان امیرنوح بن منصور سامانی بدست خواجه عمید ابوالفوارس قناوزی انجام شد و او آن داستان را از پهلوی به پارسی دری گردانید. ظهیری سمرقندی در مقدمه سندبادنامه تاریخ این ترجمه را سال ۳۳۹ هجری (= ۹۵۰ میلادی) نوشته است لیکن این سال با تاریخ سلطنت نوح بن منصور سامانی (۳۶۶ - ۳۸۷) سازگار نیست و اگر آن تاریخ درست باشد باید ترجمه مذکور بفرمان نوح بن نصر (۳۳۱ - ۳۴۳) انجام شده باشد.

بعد از قناوزی چنانکه از مجموع اشارات عوفی در لباب الالباب و حاج خلیفه در کشف الظنون برمیآید دو تهذیب از سندبادنامه به پارسی صورت گرفت یکی از شمس الدین محمد بن علی بن محمد الدقائقی مروزی شاعر اواخر قرن ششم هجری^۳ که این کتاب را بشری مزین و مصنوع نگاشته بود^۴، و دیگری ظهیری سمرقندی

۱ - سروج الذهب چاپ مصر ج ۱ ص ۶۷

۲ - الفهرست چاپ مصر ص ۴۲۴ و ۴۲۵

۳ - لباب الالباب ج ۱ ص ۲۱۲

۴ - و نیز بعضی شواهد در کشف الظنون چاپ ترکیه بند ۱۰۱۳

نویسنده مشهور اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری. گویا اشاره عوفی که حاج خلیفه هم آنرا دنبال کرده مبتنی بر اشتباهی باشد که میان واحه الارواح دقایقی مروزی و سندبادنامه ظهیری بدو دست داده است و گرنه جز قول او سند دیگری در دست نیست که دخالت دقایقی را درین امر برساند.

ظهیری همچنانکه خود گفته است سندبادنامه ترجمه فتاوی را که پاناشائی ساده و غیر مزین بود از صورت ساده خود بیرون آورد و آنرا بنثری مزین و آراسته پامثال و اشعار پارسی و تازی نوشت و تهذیب کرد و از عهده این کارشگرف چنان بامهارت و استادی برآمد که باید کتاب او را از نمونه های مطبوع و دلپذیر نثر مصنوع در اواخر قرن ششم هجری دانست.

کتاب معبر دیگری که باید درینجا بذکر آن بیادرت جست، و بیشتر در آن از روشن کلیله و دمنه پیروی شده، کتاب مرزبان نامه است. این کتاب هم مانند کلیله و دمنه در ذکر قصص و امثال و حکم ترتیب یافته و مطالب آن از زبان وحوش و طیور و دیو و پری و آدمی بیان شده و بزبان طبری قدیم نگاشته آمده بود. مؤلف اصلی کتاب یعنی نویسنده کتاب بزبان طبری اسپهبد مرزبان بن رستم بن شروین از خاندان باوندی در قرن چهارم هجری (اواخر قرن دهم میلادی) بوده است. قدیمترین موضعی که ازین کتاب یاد شده قابوسنامه عنصرالمعالی کیکاوس است و بعد از و این اسفندیار در فصل حکمای طبرستان از تاریخ طبرستان ذکر این کتاب و نویسنده آنرا آورده و آنرا بر کتاب کلیله و دمنه گردآورده بیدهای هندی برتری داده است. اسپهبد مرزبان دیوانی هم بزبان طبری داشته است بنام نیکی نامه که بقول ابن اسفندیار «دستور نظم طبرستانی» بود. کتاب مرزبان نامه اصلاً در یازده باب بوده است درنصایح و اندرزها و حکم که غالب آنها تحت تأثیر تربیت ایرانی محض است و اثر فرهنگ اسلامی در آن بتدرت یافته میشود. حکایات و قصص درین

۱ - درباره ظهیری سمرقندی و آثارش رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران، دکتر

صفا، ج ۲ چاپ اول ص ۹۹۹ - ۱۰۰۳

۲ - تاریخ طبرستان چاپ مرحوم عباس اقبال آشتیانی ج ۱ ص ۱۳۷

کتاب هم بروش کلیله و دمنه برای اثبات مباحثی است که نویسنده و گوینده در پیش دارند و اگرچه عادةً از زبان بهائم و وحوش و اهریمنانست ولی یسی از اوقات حکایاتی از زبان آدمیان و حتی گاه از پادشاهان پیشین هم در میان آنها دیده میشود.

نسخه اصلی مرزبان نامه یعنی اصل طبری آن دیر گاه هست که از میان رفته است ولی از آن دو ترجمه یا تهذیب تقریباً در یک تاریخ و در اسکندریه نزدیک یکدیگر صورت گرفته است، که نخستین از آن دو ترجمه محمد بن غازی الملطویست (منسوب بشهر سمنطیه از بلاد آسیای صغیر واقع در شمال حلب و جنوب سیواس). وی از کبار فضلاء دستگاه سلاجقه روم است که چندی دیر احوال فتح رکن الدین سلیمان شاه بن قلیج ارسلان (۵۸۸-۶۰۰ هجری) بود سپس منصب وزارت او یافت. وی پیش از عهد سلیمان شاه مذکور ترجمه و تهذیب مرزبان نامه شروع کرد و بعد از آنکه بخدمت او رسید بشوق آن پادشاه کار خود را با تمام رسانید و کتابی را که ازین راه فراهم آورد روضه العقول نامید و این کار را در غره محرم سال ۵۹۸ بیابان برد. روضه العقول در یازده بابست و روش انشاء آن مصنوع و مزین بصنایع مختلف و شواهد گوناگون از امثال و اشعار عربیست. دومین ترجمه یا تهذیب این کتاب که مشهور تر و متداول ترست مرزبان نامه نام دارد و بوسیله سعدالدین وراوینی انجام گرفته است. وراوینی از اصل مرزبان نامه دو باب را حذف کرده و کتاب او با ترجمه ملطوی علاوه بر عدد ابواب در ترتیب حکایات و زیاده و نقصان آنها اختلاف دارد و این میرساند که هر دو نویسنده در کار خود به تهذیب و ایجاد تغییراتی در اصل هم نظر داشته اند. ترجمه وراوینی چند سالی بعد از ترجمه ملطوی یعنی بین سنین ۶۰۷-۶۲۲ هجری صورت گرفته است و نثر او از بهترین نمونه های آثار مصنوع زبان فارسی و سرآمد آنهاست.

پکار بردن حکایات و قصص بصورتهای گوناگون در غالب کتابهای ادبی فارسی معمول بوده است حتی در کتب عرفا و کتابهایی که بقصد ذکر اطایق و امثال نوشته شده، و یا در باب سیاست، یا در بیان فتونی که مورد حاجت نلسای سلاطین بوده و یا در تربیت و اخلاقی تألیف گردیده است.

روش بکاربردن قصه در کتابهایی که جنبه اجتماعی و تربیتی یا سیاست مملکتی و اخلاقی و انتقادی و حتی ادبی محض داشته باشد بعدها دنبال شد. در میان این حکایات کوتاه بسیاری مطالب تاریخی دیده میشود که قابل کمال توجه است و کسی که در تاریخ تمدن و فرهنگ ایران کار می کند از آنها بی نیاز نیست؛ ضمناً بسیاری دیگر از آنها معمول و فقط برای تمثیل و روشن کردن مطلب است و معمولاً با عبارتی از قبیل « حکایت کنند » و « آورده اند » و « گویند » و امثال اینها شروع میشود و در خاتمه نویسنده از آن نتیجه بی که میخواهد می گیرد. از کتابهایی که این گونه حکایات را در آنها بکار برده اند قابوسنامه عنصرالمعالی کیکاوس و سیستاننامه خواجه نظام الملک و نصیحة الملوك غزالی (هر سه از قرن پنجم هجری مطابق با قرن یازدهم میلادی) و تحفة الملوك (گویا از قرن هفتم هجری مطابق با قرن سیزدهم میلادی) بیشتر جنبه سیاست و تدبیر مملکت و کیفیت رفتار اجتماعی دارد؛ در گلستان سعدی (قرن هفتم هجری = قرن سیزدهم میلادی) و اخلاق جلالی از جلال الدین دوانی و اخلاق محسنی و انوار سهیلی از حسین کانسفی (هر دو از قرن نهم هجری مطابق با قرن پانزدهم میلادی) بیشتر فکرتربیت و اخلاق ملحوظ است؛ و در چهار مقاله نظامی عروضی (وسط قرن ششم هجری = قرن دوازدهم میلادی) بیشتر مسائل تاریخی؛ و در رساله های عبیدزاکانی مخصوصاً اخلاق الاشراف و رساله دلگشا (قرن هشتم هجری = قرن چهاردهم میلادی) بیشتر حکایات برای انتقاد و استهزاء بکار رفته است.

بک دسته بسیار مهم از کتب ادب را در زبان فارسی ملاحظه میکنیم که در آنها حکایات نسبتاً مفصل و متعددی گرد آمده و بدسته های مختلفی تقسیم یافته و هر دسته بجانب یک مقصود و هدف خاص توجه داده شده است.

سرآمد اینگونه کتابها کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات است. مؤلف این کتاب نورالدین (یا سدیدالدین) محمد بن محمد عوفی بخاری از دانشمندان و

نویسندگان بزرگ اوایل قرن هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) است که مدتها از عمر خود را در ماوراءالنهر و خراسان و سرزمین سند گذرانید و کتابهای او مجموعه‌های خوئیست از اطلاعاتی که در کتابخانه‌های ماوراءالنهر و خراسان بدست آورده بود. جوامع الحکایات مهمترین اثر عوفی و از جمله معتبرترین کتبی است که بزبان فارسی تألیف شده و متضمن فوائد تاریخی و ادبی است که از کتابهای دیگر بدست نمیتوان آورد. درین کتاب حکایات غالباً جنبه تاریخی دارد و بدسته‌های مختلف بنا بر مواضع ابواب تقسیم شده است. این کتاب مجموعاً به چهار قسمت بزرگ و هر قسمت به بیست و پنج باب منقسم شده است. قسم اول از کتاب در معرفت آفریدگار و معجزات انبیاء و کرامات اولیا و تواریخ و سائر ملوک و خلفا؛ و قسم دوم در بیان اخلاق حمیده و سیر مرضیه؛ و قسم سوم در بیان اخلاق مذموم؛ و قسم چهارم در بیان احوال عباد و عجایب یغار و بلاد و طبایع حیوانات است.

چنانکه اقسام چهارگانه و عناوین بیست و پنج گانه‌بی که در ذیل هر یک از اقسام مذکور آمده است نشان می‌دهند عوفی مطالب خود را بر رویهم بصد جزء منقسم نمود و در ذیل هر جزء یا باب حکایات و قصصی که در خور مقام بوده و با موضوع اصلی آن باب پیوندی معنوی داشته است آورده و بدین طریق کتاب گرانبهای معلو از اطلاعات گوناگون فراهم کرده است، و بهمین جهت این کتاب بعدها مأخذ اطلاعات بسیاری از مؤلفان بزرگ از قبیل منهاج سراج در طبقات ناصری و حافظ ابرو در زبدة التواریخ و میرخواند در روضة الصفا و خواندمیر در حبیب السیر و حاج خلیفه در کشف الظنون و علی بن حسین واعظ کاشفی در لطایف الطوائف، و عده کثیر دیگری گردیده و سه ترجمه نیز بترکی از آن ترتیب یافته است.^۱

کتاب جوامع الحکایات و لواعب الرویات را عوفی در عهد حکمرانی ناصرالدین قباچه از مسالیک غوریه بر سند آغاز نمود و در حدود سال ۶۳۰ هجری (= ۱۲۳۲

میلادی) در دهلی بنام نظام الملک قوام الدین محمد بن ابی سعد الجندی وزیر شمس الدین التمش تمام کرد.

قصص و داستانهای جوامع الحکایات چنانکه گفته‌ام غالباً جنبه بسیار مهم و اصیل تاریخی دارد و بعبارت دیگر مسائل جدی تاریخی است که بنام حکایات و قصص گرد آمده است، و آنها را دیگرهم که بر اثر استناد بر ماخذ دینی و اعتقادی از حلیه حقایق تاریخی عاریست، با استفاده از منابع مورد اعتماد و اعتقاد فراهم آمده است. طبقه بندی منظم بعضی از منابع عوفی نشان میدهد که او این مصنفات را بمنزله نمونه و سرمشق بکار برده و مثلاً برای تاریخ خلافت از گزارشهای طبری استفاده کرده است و برای تاریخ سلاطین قدیم ایران از شرح اخبار ملوک الفرس ثعالبی و شاهنامه فردوسی، و برای سرگذشتهای امرای سلسله‌های مختلف از منابع خاص مربوط بآنها. قسمتی از سرگذشتهای طاهریان و صفاریان و سامانیان از تاریخ ولات خراسان تألیف اسلامی گرفته شده و در باره غزنویان سه منبع مهم تاریخ ناصری از بیهقی و تاریخ یحیی از عتبی و خلق الانسان از بیان نیشابوری مورد استفاده بوده است. درباره آل بویه تاریخ تاجی و درباره آل افراسیاب اثر محمدالدین عدنان السرخکنی طرف مراجعه مؤلف قرار گرفت و بعید نیست که کتابهایی از قبیل سیاست نامه نظام الملک و هم قابوس نامه عنصرالمعالی کیکاوس و اغراض السیاسة و اغراض الریاسة ظهیری سمرقندی از منابع کار نویسندة بوده باشد و مراجعه بهمین فهرست از قسمتی از منابع کار عوفی اهمیت و ارزش والای کار او را نشان میدهد.

کتاب دیگری که همین روش را در تدوین قصص و حکایات دارد، یعنی حکایات در آن برگرد موضوعات خاصی تدوین و جمع آوری شده است، کتاب الفرج بعدالشدة است. این کتاب را اصلاً قاضی ابوعلی بحسن بن علی بن داود التنوخی

۱ - رجوع کنید به اطلاعات ماخوذ از آقای دکتر نظام الدین منقول در مقدمه جوامع

الحکایات تصحیح آقای دکتر محمد سعید ص ۴۱-۴۲

(متوفی بسال ۳۸۴ هجری مطابق با ۹۹۴ میلادی) به عربی نوشت و نورالدین محمد ابن محمد عوفی آنرا بیبارسی درآورد و درین باره درباب هفتم از قسم چهارم جوامع الحکایات گفت: « و قاضی محسن تنوخی کتاب الفرج بعدالشدّة را تألیف کرده است اندرین معنی و آن کتابی سرغوبست و مؤلف (مقصود خود عوفی است) آن کتاب را بلغت پارسی ترجمه کرده است و بیشتر حکایات درین مجموع مسطور است. همچنانکه عوفی خود گفته است بیشتر حکایات الفرج بعدالشدّة در جوامع الحکایات نقل شده ولی متأسفانه آن ترجمه او بالاستقلال باقی نمانده است.

ترجمه دیگری از همین کتاب بدست حسین بن اسعد بن حسین دهستانی مؤیدی در نیمه دوم قرن هفتم (نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی) یعنی قریب نیم قرن بعد از ترجمه نخستین صورت گرفته است. این ترجمه را دهستانی بنام طاهر بن زنگی فریومندی وزیر در آورده و باو تقدیم کرده و کتاب متداولی است.

الفرج بعدالشدّة مشتمل است بر سیزده باب و هر باب شامل چندین حکایت مفصل و دلپذیر است که ارتباط معنوی با موضوع باب دارد. مثلاً درباب اول درباره گشایش کارها بعد از نویسی و محنت بیاری جستن از قرآنست و حکایاتی که درین باره ذکر شده، و باب دوم مشتمل است بر ذکر جماعتی که محنت و بلا کشیدند و عاقبت بنعمت و آسانی رسیدند، و باب سوم در حکایات جماعتی که بقال نیک با بدعایی یا بسخنی خوش شدت ایشان بفرج انجامید و محنت و مسرت مبدل گشت... الخ. در پایان حکایات الفرج بعدالشدّة فایده بی هم برای آنها ذکر شده است تا خواننده را بکار آید و ازین راه بدین کتاب جنبه اخلاقی داده شده است. دیگر ازین گونه کتب حکایات که باز بیک قصد معین تدوین یافته است میتوان کتاب لطایف الطوائف را ذکر کرد. لطایف الطوائف را علی بن حسین واعظ کاشفی سبزواری متوفی بسال ۹۳۹ هجری (= ۱۵۳۲ میلادی) نوشت. درین

۱ - درباره او رجوع شود به مقدمه کتاب لطایف الطوائف چاپ تهران، ۱۳۲۶ بقلم آقای احمد گلچین معانی و همچنین به مقدمه مواهب علیه بقلم آقای جلالی تألیفی.

کتاب از لطایف و ظرایفی که از طبقات مختلف باقی مانده سخن می‌رود و آنها را برنسخ حکایات کوتاه و گاه بدون آنکه در حکایاتی گنجانیده شوند می‌آورد و از آنجمله فصلهای پنجم، ششم، هفتم، هشتم و نهم ازین کتاب که دربارهٔ لطایف و ظرایف شعرا و برخی اشارات در فنون ادبی است برای تحقیق در مسائل ادبی قابل توجه است. کتاب برویهم دارای چهارده باب و دربارهٔ طبقات گوناگون از مردان و زنان است. از جمله کتابهای دیگری که از مجموعه حکایات پدید آمده یکی کتاب زینة المجالس است از مجدالدین محمد حسینی مجدلی از نویسندگان قرن یازدهم هجری. وی کتاب خود را بروی جوامع الحکایات تألیف کرده است در نه قسم که هر یک از آن اقسام بده فصل تقسیم میشود.

کتاب مهم دیگر محبوب القلوب یا «شمسه و فقهه» است تألیف میرزا برخوردار بن محمود ترکمان فرامی‌ستغذ به «سمتاز» از نشیانی و مترسلان عهد صفویه^۱. این کتاب را نویسنده در یک مقدمه (شامل پنج مقاله) و پنج باب و خاتمه که هر یک شامل حکایاتی متضمن بیک قصد اصلی است، نوشته است. باب اول در آداب معاشرت و قواعد سخن گفتن و تواضع، و باب دوم در نیکوکاری و اجتناب از مردم آزاری، و باب سوم در بیان مقدمات سعادت اقبال و صعوبت ادب، و باب چهارم در بیان مصاحبت دوستان و مذمت همدسی بیگانگان، و باب پنجم در بیان فوائد قناعت و نتایج همت و بیان رشک و حسد، و خاتمه متضمن یازده حکایت. انشاء این کتاب یادآور روش مصنوع نثر در عهد صفویست اما حکایاتش متنوع و دلنشین و متعدد و ازین روی کتابی سرگرم کننده و دلپذیر است.

کتاب مفرح القلوب را که در آغاز عهد فتحعلیشاه قاجار تألیف شده و متضمن حکایات اخلاقی و قسمتی از وقایع سلطنت آقا محمدخان قاجار و فتحعلیشاه است، هم باید در شمار همینگونه کتب و در ذیل آنها ذکر کرد که مؤلف آن محمد ندیم

۱ - در بارهٔ او رجوع شود به محبوب القلوب چاپ تهران مؤسسه بارانی ص ۷ - ۱۱

از رجال قرن سیزدهم هجری است (م ۱۲۴۱ هجری = ۱۸۲۵ میلادی).
 تمام کتابهایی که در شرح حال مشایخ تصوف نوشته شده است معمولاً متضمن
 حکایاتی است در ذکر مقدمات احوال و اعمال و کرامات آنان ، و همچنین است
 برخی از کتب که حکایات آنها در حقیقت ذکر احوال طبقاتی از رجال است مانند
 چهارمقاله نظامی عروضی که چهار طبقه از ندمای سلاطین (طبیبان - منجمان -
 شاعران و دبیران) در مقالات مربوط همراه ذکر شرایط کار آن طبقات و وظایفی که
 برای هر یک از آنها در پیش است معرفی میشوند ، منتهی بطریق ایراد حکایاتی درباره
 آنان . این دسته از کتب را حقیقاً باید جزو کتب رجال ذکر کرد زیرا فایده‌یی که
 اکنون از آنها عاید میشود بیشتر در تراجم احوال بزرگانست .

تراجم و کتب رجال مقصود از تراجم و کتب رجال کتابهاییست در بیان احوال
 طبقات مختلف شاعران و عالمان و مشایخ و همچنین بزرگان
 فرق مختلف مذهبی اسلام و امثال آنها . نگارش چنین کتبی در ادبیات عربی و فارسی
 هردو از دیرگاه معمول بود و در ادبیات فارسی تألیف آنها بیشتر از حدود قرن پنجم
 هجری (قرن یازدهم میلادی) رواج پذیرفت . از جمله این کتب کتابهاییست که
 در ذکر احوال پیغامبران نوشته شده و به « قصص انبیا » معروفست .

در میان **قصص انبیا** یکی کتابیست بهمین نام از اسحق بن ابراهیم بن منصور
 این خلف نیشابوری که از جمله متون زیبای فارسی اوایل یا اواسط قرن پنجم هجری
 است . مطالب این کتاب منقولست از روایت کلبی (محمد بن سایب متوفی بسال
 ۱۴۶ هجری = ۷۶۳ میلادی) . اسحق ابن ابراهیم میان روایت خود و کلبی هفت
 واسطه ذکر کرده است و بنا برین باید قاعدهٔ درسیانهٔ قرن پنجم زیسته باشد . در این
 کتاب یکصد و چهارده قصه از قصه‌های پیغامبران و خلفای راشدین و عباس عم پیغامبر
 اسلام ذکر شده است و در ضمن آنها چند قصه هم بمسائلی از قبیل « آغاز آتش پرستیدن »
 و « اصل جهودی » و « اصل ترسائی » و « قصه اهل صروان » و « قصه اصحاب الفیل »
 وقف شده است ؛ و دربارهٔ پیغامبر اسلام تمام غزوه‌ها و حتی داستان عایشه و صفوان

که مربوط به یکی از غزوه‌هاست هم آمده و افسانه‌های ابلیس و فرشتگان نیز ضمن همین قصه‌ها مذکور افتاده و بدین جهات کتاب طولانی گردیده است.

کتاب دیگری هم دربارهٔ انبیا داریم بنام تاج‌القصص از ابن‌نصر بخارایی که از آفرینش جهان تا سرگذشت حسین بن علی علیه‌السلام در آن ذکر شده‌است؛ دیگر کتاب عجائب‌القصص از عبدالواحد بن محمد مفتی است که در قرن دهم هجری میزیست و کتاب خود را در بیست فصل نوشت؛ و دیگر قصص‌الانبیا از عبداللطیف بیرجندی در هشتاد و سه و در بعضی نسخ در هشتاد و پنج باب است؛ دیگر کتاب مجمع‌الهدی تألیف علی بن حسن زواری که تا سرگذشت امام دوازدهم از ائمه اثنی عشر در آن آمده است. دربارهٔ زواری مؤلف این کتاب باز هم سخن خواهیم گفت.

در زمرهٔ همین‌گونه کتب باید کتابهایی را ذکر کرد که در شرح احوال ائمه اثنی عشر و در ذکر احوال شهدا نوشته شده‌است مانند روضة‌الشهدای کاشفی سبزواری. وقتی ازین دسته کتب که در شرح احوال و یا قصص و مقاتل پیامبران و امامانست بگذریم می‌رسیم بدستهٔ دیگر از کتب که در ذکر احوال مشایخ تصوف نگارش یافته‌است و چون نویسندگان آنها معمولاً از بیروان و معتقدان همان مشایخ اند کتب آنها دارای جنبهٔ اعتقادی است و بهمین سبب بعضی افسانه‌ها و یا روایات مبالغه آمیز، که دربارهٔ مشایخ بعد از مرگ آنان شیوع می‌یافت، درین کتب زیاد ملاحظه میشود. از این گونه کتب در ایران و هند بسیار نوشته شده و عادةً نثر آنها ساده و مقرون بلطف و زیبایی خاص است. از میان این آثار آنچه قابل ذکر بنظر

۱- این کتاب با مقدمهٔ بصحیح آقای حبیب یغمائی در تهران جزو مجموعهٔ انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب طبع شده است.

۲- دربارهٔ این کتب و کتب دیگری که در قصص بیغامبران نوشته شده رجوع شود به تاریخ ادبیات فارسی تألیف آته، ترجمهٔ آقای دکتر رضا زاده شفق، چاپ تهران ۱۳۲۷ ص ۲۳۲-۲۳۳ و بفرست کتب خطی کتابخانهٔ آستان قدس جلد هفتم (۱) تألیف آقای احمد گلچین معانی.

می‌آید نخست مجموعه بی‌مختصر است از کمال‌الدین محمد نواده شیخ ابوسعید ابی‌الخیر که تحت عنوان «حالات و سخنان شیخ ابوسعید ابوالخیر» طبع شده است و دیگر «اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید» تألیف محمد بن سنور که آن نیز یکبار بوسیله ژو کوفسکی بسال ۱۸۹۹ میلادی در پترزبورگ (لنین‌گراد فعلی) و بار دیگر بوسیله نگارنده این اوراق بسال ۱۳۳۲ در تهران طبع شد. کتاب ثانوی در حقیقت کتابیست که جامع جمیع احوال و اقوال شیخ ابوسعید ابی‌الخیر صوفی بسیار مشهور در آغاز قرن پنجم هجری است^۱. این کتاب در سه باب نوشته شده و در آن احوال شیخ به سه مرحله «ابتداء حالت» و «وسط حالت» و «انتهاء حالت» تقسیم گردیده و در ضمن بیان هریک از این مراحل حکایات شیرین و دلپذیر با انشائی ساده و بسیار خوش آیند در کتاب آمده و همچنین به‌نسبت اشعاری که بر زبان شیخ رفته مذکور افتاده است. تألیف این کتاب در نیمه دوم قرن ششم هجری (نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی) انجام گرفته است و علاوه بر آنکه در شرح حال شیخ ابوسعید ابی‌الخیر مورد استفاده است برای مطالعه در احوال عده‌یی از مشایخ معاصر او در خراسان و بعضی از نکات مهم تاریخی منبع سودمند خوبی است.

دیگر از اینگونه کتب که درست بهمین روش نگارش یافته کتابیست که در ذکر مقامات شیخ احمد جام معروف به ژنده پیل نوشته شده و در شمار انتشارات ینگاه ترجمه و نشر کتاب نشر یافته است. در باره این کتاب بعد ازین نیز سخن خواهیم گفت.

دیگر کتاب طبقات صوفیه است که از کتب معتبر پارسی و از آثار مشهور خواجه عبدالله انصاری است. شیخ الاسلام ابواسمعیل عبدالله بن محمد انصاری هروی از اعیان ابویوب الانصاری صحابی معروفست (۳۹۶-۴۸۱ هجری = ۱۰۰۵-۱۰۸۸

۱ - در باره احوال او رجوع شود به تاریخ ادبیات ایران از دکتر صفاج ۱ چاپ سوم ص ۶۰۳-۶۰۶. در آنجا بعضی از منابع قدیم در شرح حال این عارف بزرگ مذکور افتاده است.

سیلادی) که رسائل وی با سبک خاص آنها در نثر پارسی شهرت بسیار دارد. طبقات الصوفیه را اصلاً ابو عبدالرحمن محمد بن حسین السلمی نیشابوری متوفی بسال ۴۱۲ هجری (= ۱۰۲۱ میلادی) بزبان تازی تألیف کرده و آنرا بر بیان احوال و اقوال پنج طبقه از مشایخ وقف نموده بود. خواجه عبدالله انصاری بنا بر آنچه جامی در نفعات الانس گفته آنرا در مجالس خود ابداء می کرد و سخنان و مطالبی بر آن می افزود و یکی از مریدان آنرا جمع می نمود و ازین راه کتاب جدیدی که نثر آن تحت تأثیر شدید لهجه هروی قرار دارد بوجود آمد.

کتاب بسیار معروفی که بعد ازین تاریخ در ذکر احوال و اقوال مشایخ تصوف داریم کتاب تذکرة الاولیا از فریدالدین محمد بن ابراهیم معروف به عطار نیشابوری شاعر و نویسنده مشهور است که در قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری (= قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم میلادی) می زیست و از تربیت یافتگان شیخ نجم الدین کبری عارف بزرگ، که در حمله مغول (آغاز قرن سیزدهم) بخوارزم کشته شده است، بود. کتاب تذکرة الاولیا را عطار در ذکر احوال و اقوال و مقامات مشایخ بزرگ نوشته است و در باره آن باز بموقع سخن خواهیم گفت.

اگر کتاب کشف المحجوب جلالی هجویری غزنوی را در شمار کتبی محسوب می داشتیم که در شرح حال مشایخ نوشته شده باشد، محل ذکرش پیش ازین بود؛ ولی درین کتاب که نام آن در ذکر کتب تصوف مشروحتر خواهد آمد فقط قسمت محدودی برای ذکر فهرست وار نام مشایخ معروف در نظر گرفته شده و مابقی بیشتر بیان اصول تصوف اختصاص یافته است.

اما کتاب مشهورتری از قرن هفتم و هشتم هجری در ردیف کتب مربوط بتراجم احوال داریم بنام فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه تألیف محمود بن عثمان. این کتاب در شرح حال شیخ ابواسحق کازرونی متوفی بسال ۴۲۶ هجری (= ۱۰۳۴ میلادی) صوفی مشهور است که از اصل عربی آن تألیف ابو بکر محمد بن عبدالکریم

(متوفی در حدود سال ۵۰۲ هجری مطابق با ۱۱۰۸ میلادی) در سال ۷۲۸ هجری (= ۱۳۲۷ میلادی) در کازرون استفاده و تألیف شد. نشر این کتاب گاه بسبک خواجه عبدالله انصاری نزدیک میشود ولی هیچگاه مهارت و شیرین بیانی خواجه درین مورد بنظر نمی‌رسد^۱.

کتاب مهم دیگری داریم بنام سیرالاولیاء که در تاریخ ۸۰۰ هجری (۱۳۹۷ میلادی) تألیف شده است. مؤلف این کتاب سید محمد مبارک علوی کرمانی معروف به «امیرخرد» خلیفه نظام الدین چشتی دهلوی معروف به اولیاء است. وی کتاب خود را نخست با ذکر مشایخ سلسله چشتیه و نسب غرقه آنان شروع کرد و احوال پیران مقدم بر سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء را بیان نمود و سپس بذکر مشروح احوال و اقوال نظام اولیا و فرزندان او پرداخت و در پایان کتاب مفصل خود شرحی مستوفی درباره اصول تصوف و آداب تصوفه آورد. این کتاب بسال ۱۸۸۵ میلادی در دهلی بطبع رسیده است.

درباره شیخ صفی الدین اردبیلی، جده شاهنشاهاان صفوی، و ذکر مقامات و کرامات و مقالات او کتاب معروفی در دست داریم بنام «صفوة الصفا» یا «مواهب السنیة فی مناقب الصقویة» که یکبار در بمبئی بطبع رسید. مؤلف این کتاب توکتل (یا: توکتلی) بن اسمعیل اردبیلی مشهور به «ابن بزاز» است که کتاب خود را بسال ۷۵۹ هجری (۱۳۵۷ میلادی) نوشت لیکن یکبار دیگر آن کتاب بدستور شاه طهماسب صفوی بوسیله ابوالفتح حسینی تهذیب شده و به مذاق شیعه درآمده است^۲.

۱- درباره این کتاب رجوع کنید بمقدمه Fritz Meier بر چاپ کتاب فردوس المرشدیه و نیز مراجعه کنید بمقدمه طبع تهران، حاوی ترجمه مقدمه مذکور با افزایش نکته‌هایی در تکمیل آن مقدمه بقلم آقای ابرج افشار.

۲- فهرست کتب خطی آستانه قدس رضوی جلد هفتم (۱) ص ۱۳۱ - تألیف آقای

کتاب دیگر در همین موضوع اثر معروف نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر مشهور (۸۱۷-۸۹۸ هجری مطابق با ۱۴۱۴-۱۴۹۲ میلادی) بنام تفحات الانس من حضرات القدس است که بسال ۸۸۳ هجری (۱۴۷۸ میلادی) تألیف شده است. درین کتاب شرح احوال ۶۱۴ تن از مشایخ صوفیه نقل شده است و بیشتر آن تحریر است از طبقات صوفیه خواجه عبدالله انصاری که آن خود ترجمه بی از طبقات الصوفیه محمد بن حسین سلمی نیشابوریست که از قدیم شهرت بسیار دارد. تفحات الانس مقدمه بی مفصل در بیان اصول تصوف دارد و نثر جامی درین کتاب ساده و روانست و بر رویهم کتاب او از جمله معتبرترین آثار متصوفه شمرده میشود^۱. این کتاب را مولانا رضی الدین عبدالغفور لاری (متوفی بسال ۹۱۲ هجری مطابق با ۱۵۰۶ میلادی) که از شاگردان جامی بوده برای ضیاء الدین یوسف پسر جامی شرح کرده و مشکلات آنرا توضیح داده و درخاتمه آن ترجمه احوال جامی را هم بنفصیل ذکر نموده است^۲. ازین کتب متعددی که باز در همین باب نوشته شده کتاب رشعات عین الحیات را، در شرح مقامات خواجه عبیدالله احرار از معارف پیرروان فرقه نقشبندیه و بعضی دیگر از بزرگان طریقت، باید ذکر کرد. این کتاب اثر فخرالدین علی واعظ متخلص به صفی پسر ملا حسین واعظ کاشفی سبزوار است که بسال ۹۳۹ هجری مطابق با سال ۱۵۳۲ میلادی وفات یافت^۳.

از میان کتبی که در شرح احوال و مقامات صوفیان در هندوستان نوشته شده ذکر نام « قصر عارفان » در اینجا لازمست. مؤلف این کتاب شیخ احمد علی فرزند شیخ مخدوم بخش است که کتاب خود را در ۱۲۹۱ هجری (۱۸۷۳ میلادی) بی پایان رسانید و در آن اطلاعات وسیع در باره مبادی احوال صوفیه و انبیا و اولیا و اقطاب و

۱- تاریخ تحول نظم و نثر فارسی، دکتر صفا، چاپ سوم تهران ۱۳۳۴ شمسی ص ۵۸-۵۹.

۲- فهرست کتب خطی آستان قدس جلد هفتم (۱)

۳- تاریخ تحول نظم و نثر فارسی چاپ سوم ص ۶۲

خاندانهای متعدد مشایخ آورده و سپس بذکر اولیا و مشایخ اهل هند پرداخته است. این کتاب متضمن چهار باب و هر یک از ابواب شامل منازل متعدد است و اهمیت آن مخصوصاً در ذکر مشایخ و خاندانهای مشیخت هند است؛ و از جمله کتابهای دیگری که همین مقصود از آنها حاصل میشود انوار العارفین محمدحسین و خاتم سلیمانی تألیف الهی بخش خان بلوچ و خزینة الاصفیا تألیف مفتی غلام سرور لاهوری و مناقب المعجبین تألیف نجم الدین ناگوری است.

باز از جمله کتب معتبر که در شرح احوال مشایخ صوفیه هند نگاشته شده کتاب زبدة المقامات است که در سال ۱۰۳۷ هجری (= ۱۶۲۷ میلادی) تألیف شد. موضوع این کتاب خوش عبارت شرح احوال سلسله نقشبندیه از خواجه محمد الباقی و فرزندان و خلفای اوست تا مولانا امان الله لاهوری.

دیگر از اینگونه کتب کتاب سیر الاقطاب است تألیف الهدیه بن شیخ عبدالرحیم ابن شیخ بیناالجشتی العثماني در سال ۱۰۳۶ هجری (= ۱۶۲۶ میلادی) در شرح احوال مشایخ سلسله چشتیه از آغاز عهد آن سلسله تا پایان حیات شیخ عبدالسلام شاه اعلی متوفی بسال ۱۰۳۳ هجری (= ۱۶۲۳ میلادی).

در ذیل این کتب باید ذکر کرد از کتاب مشهور مجالس المؤمنین بهمان آورد. این کتاب را قاضی نورالله شوشتری در ذکر رجال شیعه و معاصرین و مکارم آنان بتگارش در آورده و در آن از طبقات مجتهدان احکام و راویان احادیث و حکما و متکلمین و متصوفه و سلاطین و وزرا و امرا و شعرا که از فرقه شیعه اثنی عشری بوده اند نام برده و حتی بر اثر مبالغه بی که درین امر داشته از انتساب بعضی از رجال اهل سنت به تشیع نیز ابا نکرده است. وی در سال ۱۰۱۹ هجری (= ۱۶۱۰ میلادی) بامر جهانگیر پادشاه مغول هند کشته و در آگره مدفون شد.

۲- در باره این کتاب و مؤلف آن رجوع کنید به مقدمه آقای پرفسور محمد باقر بر آن که بسال ۱۹۶۰ میلادی در لاهور بطبع رسیده است.

براین کتاب ذیلی نوشته شده است بنام معاذل المؤمنین . مؤلف این کتاب محمد شفیع بن بهاء الدین محمد حسینی عاملی شیخ الاسلام قزوین انر خود را در سال ۱۱۹۰ هجری (= ۱۷۷۶ میلادی) تألیف کرد و مطالبی در باره صفویه و اشاریه و کریمخان زند و قطب شاهیان دکن و عادلشاهیان بیجاپور و بعضی از سلاطین تیموری هند و شاعران و خوشنویسان و علما و بزرگان شیعه در آن آورد .

کتاب دیگری در زبان فارسی داریم که در شرح حال وزراء و رجال نوشته شده است . این کتاب در حقیقت دنباله تألیفاتش است که در همین زمینه ها به عربی شده بود و حتی مهمترین آنها یعنی تجارب السلف ترجمه گونه بی است از الفخری تألیف ابن الطقطقی .

مؤلف تجارب السلف هندوشاه بن سنجر نخجوانی است که کتاب خود را در سال ۷۲۴ هجری (۱۳۲۴ میلادی) بانجام رسانید . موضوع کتاب تواریخ خلفا و وزراست و همچنانکه مؤلف خود در مقدمه کتاب خویش گفته اکثر آنها از کتاب الفخری (یعنی منیه الفضلا فی تواریخ الخلفاء و الوزراء) تصنیف ابن الطقطقی (یعنی صفی الدین محمد بن علی العلوی الطقطقی) نقل کرده و خود بر آن مطالبی افزوده چنانکه کتاب وی از اصل مفصل تر و حاوی مطالب بیشتری شده است زیرا هندوشاه مآخذ بیشتری از ابن الطقطقی در دست داشته است . بهر حال وی مطالب تجارب السلف را با شرح حال مختصری درباره پیغامبر اسلام آغاز کرده و آنگاه بذکر احوال دسته های سه گانه خلفا (خلفاء خمسہ - دولت اسویان - دولت عباسیان) و دولت های قرعی علویان در مصر و بویهیان (آل بویه) و سلجوقیان ضمن احوال خلفای عباسی پرداخته و وزراء مشهور این ادوار سه گانه و دولت های قرعی را تا پایان خلافت المستعصم بالله (۶۵۶ هجری مطابق با ۱۲۵۸ میلادی) معرفی کرده و احوال آنان را مشروحاً

۱ - آقای احمد گلچین معانی ، فهرست کتب خطی آستان قدس جلد هفتم (۱) .

بیان داشته است^۱.

کتاب معتبر دیگری که درین باب داریم نسائم الاسعار فی لطائف الاخبار است از ناصرالدین منشی کرمانی. وی کتاب خود را بسال ۷۲۵ هجری (= ۱۳۲۴ میلادی) تألیف کرده و از ذکر وزیران خلفای راشدین شروع نموده تا بدوره عباسیان درباره وزیران خلفا سخن گفته است، و سپس در فصل خاصی به ذکر وزرای پادشاهان و سلاطین انارالله برهانهم و ثقل بالحسنات میزانهم^۲ پرداخته است و درین فصل از وزرای ساسانی و غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی و پادشاهان اوروغ بزرگ چنگیزخان و سپس ایلخانان مغول در ایران نام برده و احوال آنان را مذکور داشته است. صرف نظر از انشاء خوب نویسنده درین کتاب اهمیت دیگری هم میتوان برای آن ذکر نمود و آن توجهی است که وی نخستین بار (تا آنجا که اطلاع داریم) بذکر وزرای سلسله های ایرانی دوره اسلام بالاستقلال نموده است^۳.

کتاب دیگری از نیمه دوم قرن نهم هجری (نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی) یعنی یک قرن و اندی بعد از تألیف نسائم الاسعار داریم بنام آثار الوزراء تألیف سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی. وی قسمتی از مطالب خود را از نسائم الاسعار برداشته و مطالبی نیز بر آن افزوده است و بر رویهم کتاب او مفصل تر از نسائم الاسعار و حاوی مطالبی بیشتر از آنست. وی کار خود را از دوران پیش از اسلام آغاز کرد و سپس بذکر وزیران خلفای راشدین و وزرای بنی امیه و وزرای آل عباس پرداخته است. در همه این فصول حکایات دلپذیری در باره وزرا و خلفا آمده است که قسمت بزرگی از آنها منقولست از جوامع الحکایات و الفرج بعد الشدة و تاریخ محمد بن جریر الطبری. بعد از ختم دوره خلفا درین کتاب هم مانند نسائم الاسعار از وزراء

۱ - در باره تجارب السلف و مؤلف آن رجوع شود به مقدمه مرحوم عباس اقبال آشتیانی

بر چاپ تجارب السلف، تهران ۱۳۱۳ هجری شمسی.

۲ - درباره این کتاب و نویسنده و اختصاصات آن رجوع شود به مقدمه نسائم الاسعار

چاپ آقای محدث در سلسله انتشارات دانشگاه تهران.

دوره سامانیان آغاز شده و وزیران دوره‌های غزنویان و آل بویه و آل سلجوق و خوارزمشاهان و چنگیزخانیان و آل مظفر و ملوک غور و وزرای امیر تیمور گورکان و اولاد او برتیب در فصول جداگانه مذکور افتاده‌اند، و در پایان کتاب فصلی اختصاص یافته است بذکر مناقب و حالات وزیر معاصر و حامی مؤلف یعنی خواجه توأم الدین نظام الملک خوانمی وزیر سلطان حسین بایقرا^۱.

کتاب معتبر و سودمندی که جانشین این کتابها شده دستورالوزرا تألیف غیاث‌الدین بن همادالدین مشهور به «خواندمیر» است. وی دخترزاده میرخواند مؤلف روضة‌الصفاء و خود مؤلف کتاب معروف حبیب‌السیر در تاریخ است. خواندمیر بسال ۹۴۱ هجری (= ۱۵۳۴ میلادی) در هندوستان درگذشته و درجوار مقبره نظام‌الدین اولیاء نزدیک دهلی دفن شده است. کتاب دستورالوزرا یکبار در سال ۹۰۶ هجری (= ۱۵۰۰ میلادی) باتمام رسید و بار دیگر بعد از افزایشی درسال ۹۱۴ هجری (= ۱۵۰۸ میلادی) خاتمه یافت. خواندمیر هم مانند سلف خود سیف‌الدین عقیلی از بعض وزرای پیش از اسلام آغاز نموده و سپس بادوار مختلف اسلامی پرداخته است و برکتب پیشین زیاداتی دارد مخصوصاً از عهد مغول بعد که وزرای سلاطین سلغری (= اتابکان فارس) و بسیاری از وزرای دوره تیموری را تا عهد خویش یعنی تا پایان آن دوره در کتاب خود علاوه بر تألیفات پیشین آورده است و در سایر ابواب نیز اضافات قابل توجهی دارد و از نیروی باید گفت که دستورالوزراء مفصل‌ترین کتاب فارسی در شرح حال وزراء و از جمله ماخذ معتبر درین بابست^۲.

اما در شرح احوال علما و حکما در زبان فارسی جز در عهد قاجاریه تألیف

۱ - این کتاب با مقدمه و حواشی و تعلیقات بوسیله آقای محدث در سلسله انتشارات دانشگاه تهران بسال ۱۳۳۷ چاپ شده است.

۲ - این کتاب با مقدمه و فهرس و تصحیح مرحوم سفور سعید نفیسی در تهران بسال ۱۳۱۷ چاپ شد.

شایسته ذکرى ترتيب نيافته مگر ترجمه تتمه صوان العکمه على بن زيد البیهقی که بهمت مرحوم پرنسور محمد شفیع بطبع رسيد و همان طبع در تهران بوسیله مجله مهرداد پریت مرحوم مغفور مجید موقر تکرار شد؛ و نیز ترجمه یی از کتاب نزهة الارواح و روضة الافراح تألیف شمس الدین محمد بن محمود شهر زوری از دانشمندان قرن هفتم هجری که بوسیله مولانا مقصود علی تبریزی در ۱۰۱۱ هجری (= ۱۶۰۲ میلادی) انجام گرفته؛ و کتاب مطرح الانتظار تألیف مرحوم دکتر عبدالحمین فیلسوف الدوله؛ و همچنین ترجمه یی که از اخبار الحکماء قفطی شده و نگارنده این اوراق فقط یکبار بنام آن بازخورده است. اما کتاب مفصل و مستوفایی که درین مورد بزبان فارسی فراهم آمده آنست که در عهد سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بقرمان آن پادشاه بوسیله چند تن از فضیله بزرگ عصر بنام «نامه دانشوران» تألیف شد. این کتاب مشروح حاوی اساسی و احوال همه علمای بزرگ در شعب مختلف علوم عقلی و نقلی در تمدن اسلامی و معتبرترین و مفصلترین کتابیست که درین باب بزبان فارسی تألیف شد. اساسی علما و ادبا درین کتاب بترتیب حروف تهجی تدوین شد ولی کتاب ناتمام مانده و در حقیقت بیش از نیمی از آن بحلیه تدوین و طبع آراسته نشد و از جمله کتابهاییست که ارزش اکمال و اتمام دارد.

چون ازین سلسله کتب بگذریم می‌رسیم به ترجمه‌های احوال شاعران که در زبان فارسی عادة آنها را تذکره مینامند و گویا این نام مأخوذ باشد از اسم تذکره الشعراء دولت‌شاه سمرقندی. تحریر تذکره احوال شاعران بفارسی از عهد سلجوقیان آغاز شد منتهی در اوایل امر تألیف کتبی که واقعا بقصد تذکره نویسی گرد آمده باشد متداول نبود و پیشتر به جمع آوری حکایاتی در باره احوال شاعران یا نویسندگان اکتفا میشد. قدیمترین اطلاعی که درین باب داریم مربوطست بکتابی بنام مناقب الشعراء که دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعراء وحاج خلیفه در کشف الغنون از آن نام می‌برند. مؤلف مناقب الشعراء موفق الدوله ابوطاهر الخاتونی از رجال عهد سلاجقه بود و در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری (اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم

می‌زیست . از این کتاب اطلاعاتی بیش ازین در دست نیست تا دربارهٔ چگونگی آن سخنی توان گفت .

کتاب دیگری که حقاً نباید آنرا در شمار تذکره‌ها درآورد ، ولی فعلاً بیشتر بدین منظور از آن استفاده میشود ، کتاب مجمع النوادر معروف به چهار مقاله است از ابوالحسن نظام‌الدین احمد بن عمر بن علی سمرقندی معروف به نظامی عروضی . وی از نویسندگان و شاعران قرن ششم هجری (قرن دوازدهم میلادی) است و کتاب خود را در سال ۵۰۰ هجری (۱۱۰۵ میلادی) بنام ابوالحسن حسام‌الدین علی از شاهرادگان سلسلهٔ شنبانی غور تألیف نمود . چهارمقاله بقصد شناساندن چهار فن دبیری و شاعری و طب و نجوم ، هدایت دبیران و شاعران و طبیبان و منجمان که در خدمت سلاطین ادای وظیفه می‌کردند ، نگاشته شد . در آغاز هر مقاله تعریفی موجز از فنی که در آن مقاله مورد بحث است آمده و آنگاه برای اثبات قول نویسنده حکایاتی که همه متضمن فواید تاریخی است ذکر شده است . با توجه باین توضیح معلوم میشود که چهارمقاله اصلاً بقصد تذکره نویسی فراهم نیامده بود و استفاده‌یی که از آن در شرح احوال شاعران و نویسندگان و عالمان میشود بسبب ایراد همان حکایات است که من باب شاهد برای اثبات سخن مؤلف در هر مقوله‌یی ایراد شده است ، لیکن فعلاً قدیمترین مأخذ است که در بارهٔ احوال عده‌یی از شاعران بزرگ دورهٔ سامانی و غزنوی و دورهٔ اول سلجوقی در دست داریم .

اما کتابی که فی الواقع باید قدیمترین تذکرهٔ واقعی احوال شاعران پارسی - گوی شمرده شود لباب الالباب است از سدیدالدین (یا : نورالدین) محمد بن محمد عوفی بخاری از مشاهیر دانشمندان و نویسندگان ایران در اواخر قرن ششم و اوایل

۱ - دربارهٔ ابوطاهر خاتونی رجوع شود به مقاله « ابوطاهر خاتونی » بقلم مرحوم عباس اقبال آشتیانی ، مجله یادگار سال ۱ شماره ۵ و تعلیقات کتاب النقص از آقای سیدجلال‌الدین محدث ص ۱۱۸ - ۱۲۲ و منابع مختلفی که درین هردو مأخذ نشان داده شده است .

قرن هفتم هجری (اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم میلادی) . وی تا اواخر عهد سلطان محمد خوارزمشاه یعنی تا اوان حمله چنگیز در ماوراءالنهر و خراسان زندگی میکرد و ضمن ملاقات با رجال بجمع آوری اطلاعات ذقیمت خود ، که در کتابهای خویش ثبت کرده است ، مشغول بود و هنگام حمله مغول از ماوراءالنهر و خراسان گریخته ببلاد سند رفت و بخدنت ناصرالدین قباچه (م . ۶۲۰ هجری مطابق با ۱۲۲۷ میلادی) رسید و کتاب لباب الالباب را بنام وزیر او عین الملک فخرالدین حسین بن شرف الملک تصنیف کرد . این کتاب تذکره شعرائی ایران تا اوایل قرن هفتم هجری و در دو مجلد است . مجلد اول در ذکر احوال شاعرانی که از میانه ملوک و وزرا و صدور و علما برخاسته اند تا زمان مؤلف ، و مجلد دوم در ذکر طبقات شاعران ایران منسوب بدر بارهای ایرانی از عهد طاهریان تا عهد تألیف کتاب در دستگاه سلطنت ناصرالدین قباچه . عوفی در مواردی ازین کتاب خیلی بیشتر از جوامع الحکایات بآرایش کلام نظر داشته و در باره شاعرانی که نام آنان را آورده بتناسب القاب و نعوت و حتی مولد و منشاء آنان بایراد سجعها و جمله های مزین مرصع مبادرت کرده است . اهمیت لباب الالباب تنها از آن جهت نیست که قدیم ترین تذکره موجود از احوال شاعران پارسی گوشت بلکه بیشتر از باب آنست که نویسنده بر اثر سیر در بلاد و نواحی مختلف با بسیاری از شاعران همعهد خود ، که هنوز دیوان آنان انتشار کامل نیافته دچار حمله مغول شدند و ازین رفتند ، آشنایی یافت و نمونه آثار آنان را در کتاب خود حفظ نمود ، و نیز بر اثر دسترس داشتن بمناخ و اطلاعاتی که بعد از بر اثر نهب و غارت شعواء مغول بکلی از میان رفت ، توانست از شعرائی از عهد سامانی و غزنوی بما اطلاعاتی بدهد که اگر کتاب او نمی بود هیچ اطلاع در باره آنان نمی داشتیم . عوفی در آغاز لباب الالباب علاوه بر مقدمه منشیانه یک باب در مقایسه بین نظم و نثر و فضیلت شعر و شاعری و بابی دیگر « در معنی آنکه اول شعر که گفت » و بابی دیگر « در معنی آنکه اول کس شعر پارسی که گفت » نوشته

آنگاه بذکر لطایف اشعار ملوک و سلاطین و وزرا و علما و احوال آنان و سپس بذکر احوال و نمونه‌های اشعار شاعران در ادوار مختلف از عهد پطاهری ببعده پرداخته است. ازین کتاب تقی‌الدین اوحدی اصفهانی صاحب عرفات‌العاشقین که در سال ۱۰۲۲ هجری (۱۶۱۳ میلادی) تألیف شده؛ و سیدعلی بن محمود حسینی در تذکره بزم آرا که در سال ۱۰۰۰ هجری (۱۵۹۱ میلادی) نوشته شده؛ و امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم که در ۱۰۰۲ هجری (۱۵۹۳ میلادی) گرد آمده؛ و حسن بن لطف‌الله رازی در تذکره سیغانه که در حدود ۱۰۴۰ هجری (= ۱۶۳۰ میلادی) ترتیب یافته است؛ استفاده کرده‌اند؛ و همچنین است میرغلامعلی آزاد (م ۱۲۰۰ هجری = ۱۷۸۵ میلادی) در کتاب خزانه عامره و علی‌قلی خان واله داغستانی (م ۱۱۷۰ هجری = ۱۷۵۶ میلادی) در تذکره ریاض‌الشعرا که در سال ۱۱۶۱ هجری (= ۱۷۴۸ میلادی) بپایان رسیده است^۱.

تذکره مهمی که در مرتبه بعد از لباب‌الالباب قرار می‌گیرد تذکره‌الشعرا تألیف دولتشاه بن علاء‌الدوله سمرقندی (متوفی بسال ۸۹۶ هجری مطابق با ۱۴۹۰ میلادی یا ۹۰۰ هجری مطابق با ۱۴۹۴ میلادی) است. دولتشاه از ندیمان و نزدیکان سلطان حسین بایقرا بوده و بتشویق وزیر دانشمند او امیرعلی شیرنوایی کتاب تذکره خود را نوشته است. درین تذکره شرح احوال یکصد و پنج تن از شاعران با اضافه بسیاری از اشارات تاریخی آمده لیکن اشتباه و عدم اتقان مسائل در آن بدرجهتست که سخنان نوبسته را در غالب موارد بدون تحقیق مجدد نمیتوان باور داشت.

در همین دوره نویسنده‌ی بنام کمال‌الدین حسین گازرگاهی در سال ۹۰۸ هجری (مطابق با ۱۵۰۲ میلادی) کتابی بنام مجالس‌العشاق تألیف کرده و آنرا

۱ - رجوع کنید به لباب‌الالباب چاپ مرحوم سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۵ شمسی.

به سلطان حسین بایقرا نسبت داده است^۱. درین کتاب شرح حال عده‌بی از شاعران و مشایخ صوفیه ذکر شده است.

بهارستان جامی (۸۹۸ هجری مطابق با ۱۴۹۲ میلادی) هم در همین دوره تألیف شد. مقصود جامی از تألیف این کتاب نوشتن تذکره نبود بلکه خواست کتابی درسی برای فرزندش که بمکتب میرفت فراهم آورد و بهمین قصد اطلاعاتی درباره شاعران معروف بر مطالب دیگر کتاب افزود تا مبتدی را بکار آید.

در عهد صفویه توجه بتذکره نویسی از دوره‌های پیش بیشتر بود. از کتب تذکره درین دوره یکی تحفه ساسی تألیف سام میرزا (متوفی بسال ۹۸۳ هجری مطابق با ۱۵۷۷ میلادی) پسر شاه اسمعیل صفوی است شامل شرح حال عده‌بی از شعرای اواخر قرن نهم تا اواخر قرن دهم هجری. - دیگر لطایفنامه ترجمه مجالس النفائس امیرعلیشیراست که بدست فخری‌بن امیری درسال ۹۲۷ هجری (= مطابق با ۱۵۲۰ میلادی) صورت گرفت. از مترجم این کتاب اثر معروف دیگری داریم بنام تذکره النساء یا جواهرالعجایب. - دیگر مذکرا الاحیاء تألیف نزاری بخارایی است شامل احوال شعرای دوره امیرعلیشیرنوانی تا حدود سال ۹۷۴ هجری (= ۱۵۶۶ میلادی). - دیگر نفائس المائست در شرح احوال شعرای ایرانی هند در عصر اکبرشاه. - دیگر خلاصه الأشعار و زبدة الافکار تألیف تقی‌الدین کاشانی است که درسال ۹۸۵ هجری (= ۱۵۷۷ میلادی) تألیف شد.

درباره عرفات العاشقین و بزم آرا و هفت اقلیم و میخانه و خزانه عامره و ریاض الشعرا که همه از تذکره‌های معتبرند پیش ازین سخن گفته‌ایم. - در شمار اینگونه تذکره‌های بزرگ و پر مطلب باید تذکره معروف «صُحُف ابراهیم» را، که فقط نسخه خطی آن موجود است و هنوز بطبع نرسیده، نام برد. این تذکره تألیف ابراهیم‌خان از مؤلفان قرن سیزدهم هجری است که کتاب مفصل خود را در سال ۱۲۰۵ هجری

۱ - تاریخ تحول نظم و نثر پارسی چاپ سوم ص ۶۱.

(= ۱۷۹۰ میلادی) در شرح احوال ۳۲۷۸ شاعر پارسی گوی ایران و هند ترتیب داد. وی علاوه برین کتاب چسیم کتاب دیگری بنام خلاصه الکلام دارد.

آتشکده تألیف لطفعلی بیگ بن آقاخان بیکدلی شاسلو متخلص به آذر (متوفی بسال ۱۱۹۵ هجری مطابق با ۱۷۸۰ میلادی) از جمله تذکرةهای معتبر و مفصل است. در این تذکرة هم بروش هفت اقلیم نام شعرا در ذیل نام ولایات و شهرها آمده است و ازینرو برای سهولت دریافتن نام شاعران محتاج فهرستی خاص است. در ذیل این اسامی ذکر چند تذکرة معتبر لازم بنظر می رسد. از جمله آنهاست:

سفینه خوشگو تألیف بندر این داس خوشگو شامل احوال عده زیادی از شعرای فارسی هند که در عهد محمد شاه پادشاه هند (۱۱۳۱-۱۱۶۱ هجری مطابق ۱۷۱۸-۱۷۴۸ میلادی) تألیف شده است. - مجمع النفاوس آرزو که مؤلف آن سراج الدین علی خان آرزو کار خود را در ۱۱۶۴ هجری (= ۱۷۵۰ میلادی) تمام کرد. - معزن الغرائب تألیف شیخ احمد علی خان سندیلوی که تذکرة مفصلی است و بسال ۱۲۱۸ هجری (= ۱۸۰۳ میلادی) فراهم آمد. - مقالات الشعرا تألیف قیام الدین حیرت که در ۱۱۷۴ هجری (= ۱۷۶۰ میلادی) بعلیه تألیف آراسته گردید. - سفینه هندی تألیف بهگوان داس هندی مشتمل بر حالات شعرای فارسی که از عهد جلوس شاه عالم پادشاه یعنی از ۱۱۷۳ هجری (= ۱۷۵۹ میلادی) تا سال تألیف کتاب در ۱۲۱ هجری (= ۱۸۰۴ میلادی) در هند زیسته اند. - بهارستان سخن که مجموعه بیست در بعضی از فنون ادبیه فارسی بانضمام تذکرة سودمندی در شرح احوال شعرای بزرگ فارسی گوی ایران و هند تألیف میر عبدالرزاق معروف به نواب صمصام الدوله (م ۱۱۷۱ هجری = ۱۷۵۷ میلادی). - متأثر الکرام موسوم به سرو آزاد اثر میر غلامعلی آزاد بلگرامی متوفی بسال ۱۲۰۰ هجری (= ۱۷۸۵ میلادی) که در سال ۱۱۶۶ هجری (= ۱۷۵۲ میلادی) تألیف شده و مشتمل است بر احوال شعرای متأخر که بعد از سال هزار هجری (مطابق با ۱۵۹۱ میلادی) تا زمان

تألیف کتاب در ایران و هند و بیشتر در هند سی زبسته اند. - تذکره مرآة الغیال
تألیف امیرشیرعلی خان لودی که در سال ۱۱۰۲ هجری (= ۱۶۹۰ میلادی) با تمام
رسید و شامل احوال عده زیادی از شعرای متقدمین و متأخرین است و علاوه بر این
مطالب متفرق دیگری نیز در آن آمده. - زبدة المعاصرین تألیف سید میر حسین حسینی
شیرازی که در قرن سیزدهم هجری (= قرن نوزدهم میلادی) فراهم آمده و شامل
احوال و اشعار گروهی از شاعران متأخر ایران و هند است. - تنایج الافکار که مولانا
محمد قدرت الله گوپاسوی هندی آنرا در سال ۱۲۰۶ هجری (= ۱۸۴۰ میلادی)
تألیف کرده و نام بسیاری از شعرای متقدم و متأخر ایران و هند را بترتیب حروف
ابتئی در آن آورده است.

از جمله کتبی که در شرح حال و آثار شعرای نواحی و بلاد خاص تألیف شده
میتوان کتاب مقالات الشعراء را نام برد. این کتاب را میرعلی شیر قانع تنوی متوفی
سال ۱۲۰۳ هجری (= ۱۷۸۸ میلادی) در شرح احوال و آثار هفتصد و نوزده تن
از شاعران پارسی گوی سند نگاشته است. مؤلف کتاب خود از خاندانی بزرگ برخاسته
که اصلاً از شیراز بهند مهاجرت کرده و در شهر تته اقامت گزیده بود و او را غیر از این
کتاب هزارش کتب دیگر نیز هست.

نظیر مقالات الشعراء تذکره بیست که اصلح بن محمد اسلم خان کشمیری متخلص
به میرزا درباره شاعران کشمیر از عهد عالمگیر پادشاه (۱۰۶۹-۱۱۱۸ هجری مطابق
با ۱۶۵۸-۱۷۰۹ میلادی) تا عهد سلطنت محمدشاه (۱۱۳۱-۱۱۶۱ هجری مطابق
با ۱۷۱۸ تا ۱۷۴۸ میلادی) نوشته و نام عده کثیری از شاعران را در آن آورده است.
آخرین تذکره نویسنده همی که در اینجا اسم سبیریم رضا قلیخان هدایت (متوفی
سال ۱۲۸۸ هجری مطابق با ۱۸۷۱ میلادی) است که دو تذکره او بنام مجمع الفصحا
و ریاض العارفین معروفست. مجمع الفصحا در دو مجلد فراهم آمده و شامل حال
شعرای متقدم و متأخر و نیز متضمن احوال شعرائست که از میان پادشاهان و رجال

سیاسی برخاسته اند و اهمیت آن بیشتر در ذکر شعرای متأخر بعد از دوران صفویه در ایرانست تا عهد مؤلف.

تواریخ

تاریخ نویسی در زبان فارسی با شاهنامه‌ها آغاز میشود که در حکم تاریخ عمومی ایرانست. علت آنکه شاهنامه‌ها را در جزو داستانهای ملی نام برده‌ایم اشتمال مطالب آنها بر قسمت بزرگی از روایات و داستانهای ملی است و نیز از آنجهت که آنها مایه اصلی داستانهای قهرمانی ما بوده‌اند. متأسفانه این دسته از کتب، که ذکر آنها را قبلاً آورده‌ایم، همه از میان رفته‌اند و بنابراین بحث ما در باره آنها دیگر لزومی ندارد.

وقتی ازین دسته کتب مفقود بگذریم می‌رسیم بدسته دیگری از کتب که بواقع میتوان آنها را کتب تاریخ گفت و اینها یا شامل مسائل مربوط بتاریخ عمومی هستند و یا اختصاص دارند بتاریخ سلسله‌های معینی از پادشاهان. وقتی سخن از تواریخ عمومی فارسی می‌آوریم نباید از آنها متوقع اطلاعات بسیار وسیعی در باره سراسر جهان باشیم زیرا چنین اطلاعی در آن روزگار برای نویسندگان فراهم نبود. عاده سورهان مسلمان فارسی‌نویس اگر بتاریخ عمومی پرداخته‌اند کار خود را از ذکر خلقت عالم و تاریخ داستانی پیش از اسلام ایران آغاز کرده و بذکر تواریخ انبیاء قدیم، که بنحوسبهمی با تاریخ بابلیان و مصریان و رومیان آمیختگی دارد، و همچنین تاریخ بعض حکما، سرگرم شده و آنگاه بظهور پیغمبر اسلام و تاریخ اسلام تا پایان خلافت عباسیان، و بتشکیل سلسله‌های مختلف ایرانی در نواحی گوناگون کشور، و بذکر سلاطین واحوال ایشان و وزراء و شعرا و رجال عهد آنان توجه کرده‌اند. در تاریخ عمومی ایرانیان اسلامی نخست بزبان عربی بتألیف مبادرت جستند و ازین راه تاریخ معتبر محمد بن جریر الطبری (م ۳۱۰ هجری مطابق با ۹۲۲ میلادی) بنام تاریخ الامم والملوک پدید آمد. این کتاب در همان اوان تدوین شهرت بسیار یافت و در دربار سامانی در شمار کتبی پذیرفته شد که میبایست بیبارسی ترجمه شود. مترجم آن

ابوعلی محمد (۳۶۳ هجری = ۹۷۳ میلادی) پسر ابوالفضل محمد بلعمی است که وزیر امیرمتصور ابن نوح سامانی بود و فرمان آن پادشاه از سال ۳۵۲ هجری (= ۹۶۳ میلادی) کار خود را آغاز کرد. وی قسمتهایی از اصل کتاب را حذف نمود و از منابع دیگری غیر از تاریخ طبری درباره ایران استفاده کرد و بدین ترتیب کتاب تازه‌یی، که در اصل متکی و مستند بر تاریخ الاسم و الملوك است ولی خود کتاب مستقلی شمرده میشود، پدید آورد و از نیروی بهتر آنست آنرا تاریخ بلعمی بنامیم.

در دوره غزنویان کتاب دیگری بهاری در تاریخ عمومی نوشته شده است بنام زین الاخبار. مؤلف این کتاب عبدالحیی بن ضحاک گردیزی غزنوی معاصر سلاطین غزنویست و کتاب او شامل وقایع از ابتدای خلقت تا پایان دوره مودود بن مسعود غزنوی (وی از ۴۳۲ تا ۴۴۰ هجری مطابق با ۱۰۴۰-۱۰۴۸ سلطنت کرده) و متضمن اطلاعات سودمندی در تواریخ و اعیاد و رسوم ملل و حوادث عالم و دارای نثری روان و ساده است. ازین کتاب قسمت دوره ساسانیان از پیش اسلام و دوره‌های طاهری و صفاری و سامانی و غزنوی از دوره اسلامی ایران قابل توجه است و بهمین سبب هر یک جداگانه طبع شده، و تمام این کتاب بتازگی بتصحیح آقای عبدالحیی حبیبی و سعی بنیاد فرهنگ ایران بطبع رسیده است.

کتاب بسیار مهم و قابل استفاده دیگری که در اینجا باید ذکر شود کتاب مجمل التواریخ و الفصص است که از کتب معتبره در تاریخ ایران و عرب و خلفا و سلاطین ایران پیش از اسلام و دوره اسلامی و حاوی اطلاعات بسیار سودمندی درباره ایران است. مؤلف کتاب معلوم نیست و گویا از مردم همدان یا اسدآباد همدان بوده و کتاب خود را در سال ۵۳۰ هجری (= ۱۱۳۶ میلادی) در عهد سلطنت سلطان سنجر و محمود بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی نوشته است. مؤلف مجمل التواریخ در تألیف کتاب خود نخست به تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء اثر حمزه بن الحسن اصفهانی توجه داشت لیکن تنها با استفاده از آن کتاب بسنده نکرد بلکه مطالبی بسیار از ماخذ دیگر، خاصه

کتاب معتبری که در تاریخ یا داستانهای ملی نوشته شده بود، از قبیل آثار ابوالمؤید بلخی و تاریخ محمد ابن جریر و تاریخ اصفهان و اسکندرنامه و سیر الملوك ابن المقفع و شاهنامه فردوسی و کوشنامه و کرشاسپنامه و جز آنها، نیز گرفت و بهین سبب کتاب او حاوی اطلاعاتی شد که امروز منحصر بآنست^۱.

از دوره مغول بعد توجه بتألیف تواریخ عمومی از دورانه‌های پیش خیلی بیشتر شد چنانکه کتابهای مؤلفه بعد ازین تاریخ جای کتب مفصلی را گرفت که پیش ازین یا تا همین دوره بزبان عربی نوشته شده بود. از جمله مهمتین این کتابها یکی کتاب جامع التواریخ است که نظر باشمال بر احوال خلفا و سلسله‌های سلاطین ایران و مخصوصاً اطلاعات وسیعی که درباره مغولان میدهد، و نیز بسبب توجه خاص بخلافت فاطمی و اسمعیلیان و نزاریان و تاریخ مفصل آنان، و بعلم دسترس داشتن مؤلف و همکاران وی بمنابع و مدارک مختلف متعدد، از جمله کتب مستند و عزیز الوجود فارسی است. مؤلف این کتاب معتبر رشیدالدین فضل الله همدانی وزیر دانشمند ایران در دوره ایلخانان مغول است که بسال ۷۱۸ هجری مطابق با ۱۳۱۸ میلادی بقتل رسید. جامع التواریخ در هفت مجلد است و در سال ۷۱۰ هجری (= ۱۳۱۰ میلادی) پایان یافت.

کتاب نامبردار دیگری که با رعایت تقدم تاریخی میبایست نام آنرا پیش از جامع التواریخ آورد، کتاب معروف طبقات ناصری است. این کتاب در ذکراحوال بیست و یک طبقه از انبیاء، خلفاء، ملوک عجم تا ظهور اسلام، ملوک یمن و سلسله‌های سلاطین ایران از طاهریان و صفاریان و سامانیان و دلمیان و غزنویان و سنجریان (سلسله‌های مختلف اتابکان) و نیمروزیان و ملوک کرد و خوارزمشاهان و غوریان و سلاطین هند (مالیک غوریه مخصوصاً سلاطین شمسیه هند) و چنگیزیان است.

۱ - درباره سجع التواریخ رجوع شود به مقدمه مرحوم سلك الشعراء بهار بر این کتاب چاپ تهران ۱۳۱۸، و به جلد دوم از تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفاء، چاپ اول ۱۳۲۵-۱۳۲۶.

مؤلف آن قاضی ابوعمرو سنهاج الدین بن سراج الدین جوزجانی معروف به «سنهاج سراج» نویسنده بزرگ قرن هفتم است و او کتاب خود را بسال ۶۵۸ هجری (= ۱۲۵۹ میلادی) بنیایان برد. اطلاعاتی که سنهاج سراج مخصوصاً درباره غوریان و سغلیک غوری و چنگیز و اولاد او می دهد دارای ارزش فراوان و گاه منحصر بخود اوست. قاضی ناصرالدین بیضاوی دانشمند بزرگ قرن هفتم هجری کتاب نظام التواریخ خود را که شامل خلاصه بی از تاریخ عمومی از ابتدای خلقت است بسال ۶۷۴ هجری (= ۱۲۷۵ میلادی) تألیف کرد و سپس مطالبی تا حدود سال ۶۹۴ هجری (= ۱۲۹۴ میلادی) بر آن افزود.

چند سالی بعد ازین تألیفات حمدالله بن ابی بکر بن احمد مستوفی قزوینی کتاب مشهور خود یعنی تاریخ گزیده را بسال ۷۳۰ هجری (= ۱۳۲۹ میلادی) در تاریخ عمومی جهان نوشت. این کتاب از باب اشتمال بر اطلاعات و مطالب گوناگون و پرمایه تاریخی بسیار قابل توجه و مورد مراجعه است. حمدالله تاریخ خود را بذکر احوال پیامبران آغاز کرده و سپس بپادشاهان پیش از اسلام ایران توجه نموده و آنگاه بذکر احوال پیامبر و خلفای راشدین و ائمه اثنی عشر و عده بی از صحابه و «پادشاهان بنی امیه» و خلفای بنی عباس پرداخته و سپس بذکر سلسله های سلاطین ایران از اوایل عهد اسلامی تا عهد خود مبادرت جسته است. در پایان کتاب یک باب بذکر احوال ائمه سنت و قراء و مشایخ و علمای دین و شعرا و باب دیگر بذکر اخبار قزوین اختصاص دارد.

از کسانی که در دوره تیموری کار اینگونه مورخان را دنبال کرده اند پیش از همه باید شهاب الدین عبدالله بن لطف الله معروف به «حافظ ابرو» را ذکر کرد. وفات او بسال ۸۳۳ هجری (= ۱۴۲۹ میلادی) اتفاق افتاد و او صاحب کتاب معتبر زبده التواریخ و کتاب مجمع التواریخ سلطانی است. کتاب مجمع التواریخ در چهار مجلد نوشته شده که از مجلد اول تا مجلد سوم آن شامل وقایع تاریخی تازمان مغول و مجلد چهارم از مرگ سلطان ابوسعید بهادرخان آخرین پادشاه ایلخانی مغول تا

وقایع سال ۸۳ هجری (= ۱۴۲۶ میلادی) است. حافظ ابرو از مورخان معتمد و بزرگ ایران شمرده میشود و آثار او مورد اعتنا و توجه بسیار است.

مؤرخ بزرگ دیگر از همین دوره احمد بن جلال الدین محمد مشهور به فصیحی خواقی مؤلف مجمل التواریخ است که آنرا بسال ۸۴۹ (= ۱۴۴۵ میلادی) بیابان برده و شاهرخ پسر تیمور تقدیم کرده است. این کتاب از باب اشتمال بر اساسی بسیاری از شاعران و دانشمندان و توجه بمسائل ادبی و سادگی انشاء اهمیت وافر دارد و علاوه برین تاریخ مجمل و موجز است از آغاز خلقت تا سال ۸۴۵ هجری (= ۱۴۴۱ میلادی) و نیز حاوی بخش خاصی است درباره تاریخ هرات. این کتاب در سه مجلد بتصحیح و مقدمه آقای محمود فرخ در مشهد بسالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۱ شمسی بطبع رسیده است.

در پایان دوره تیموری مؤرخ بزرگی بنام محمد بن خاوندشاه بن محمود مشهور به میرخواند (۸۳۸ - ۹۰۳ هجری = ۱۴۳۴ - ۱۴۹۷ میلادی) می زیسته است. وی کتاب معروف روضة الصفا را در شش مجلد نوشت و نواده دخترش خواند میر یک جلد بر آن افزود. این مجلد اخیر حاوی وقایع دوره سلطان حسین بایقرا و پسرش بدیع الزمان میرزاست. روضة الصفا حاوی وقایع عمده تاریخ پیش از اسلام و دوره اسلامی بتفصیل است تا عهد مؤلف.

اما غیاث الدین خواند میر (متوفی بسال ۹۴۱ هجری مطابق با ۱۵۳۴ میلادی) علاوه بر کتاب مشهور دستورالوزرا که پیش ازین نام برده ایم کتاب معتبر حبيب السیر را در تاریخ عمومی تا پایان حیات شاه اسمعیل صفوی نگاشت. روضة الصفا و حبيب السیر را میتوان دو کتاب از مهمترین تألیفات مورخان ایرانی در قرنهای متأخر و متضمن اطلاعات کثیر در تاریخ عمومی خاصه تاریخ عمومی ایران شمرده و کتابی که بعد ازین جانشین این دو کتاب شد تاریخ الفی است که حاوی وقایع هزار ساله اسلام و مسالک اسلامی است که بفرمان اکبر شاه در سال ۹۹۳ هجری (= ۱۵۸۵ میلادی) تألیف

آن آغاز شد و بعداً در سال ۱۰۰۰ هجری (= ۱۵۹۱ میلادی) و ۱۰۲۱ هجری (= ۱۶۱۲ میلادی) در آن تجدید نظری صورت گرفت. مؤلف دیگری هم از معاصران اکبر بنام وقوعی نیشابوری کتابی بنام مجامع الاخبار دارد که وقایع عالم را تا هزارمین سال از هجرت در آن ذکر کرده است.

در دوره سلطنت قاجاریه رضاقلیخان هدایت (متوفی بسال ۱۲۸۸ هجری = ۱۸۷۱ میلادی) ذیلی بر روضه‌الصفای میرخواند نوشت و آنرا روضه‌الصفای ناصری نامید و میرزا تقی خان سپهر و پسر او عباسقلی سپهر کتاب معروف و مفصل ناسخ التواریخ را برشته تحریر درآوردند.

غیر ازین تألیفات معروف که از تواریخ عمومی ذکر کرده‌ایم نام عدّه دیگری از همینگونه تواریخ را هم باختصار در اینجا باید نقل کنیم. از آنجمله‌اند: تاریخ بناکتی (روضه‌اولی‌الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب) تألیف ابوسلیمان داود بن محمد بناکتی معاصر غازان خان و متوفی بسال ۷۳۰ هجری (= ۱۳۲۹ میلادی) که در سال ۷۱۷ هجری (= ۱۳۱۷ میلادی) تألیف شد. - مناهج الطالبین تألیف علاء قزوینی معاصر شاه شجاع از سلسله آل مظفر که بسال ۷۷۹ هجری مطابق با ۱۳۷۷ میلادی با تمام رسید. - فردوس التواریخ تألیف ابن معین ابرقوهی که بسال ۸۰۸ هجری (= ۱۴۰۵ میلادی) انشاء گردید. - منتخب التواریخ که معین الدین نظنزی در آن تاریخ عمومی را از عهد آدم تا اندکی بعد از عهد تیمور گورکان آورده است. - لب التواریخ تألیف یحیی بن عبداللطیف سیفی قزوینی شامل وقایع تا سال ۹۴۸ هجری مطابق با ۱۵۴۱ میلادی. - جهان‌آرا تألیف قاضی احمد مخفاری قزوینی (م ۹۷۵ هجری مطابق با ۱۵۶۷ میلادی) شامل وقایع تا آغاز دوره صفوی. - روضه الطاهرین معروف به تاریخ طاهری تألیف طاهر سبزواری شامل وقایع عالم تا سال ۱۰۱۴ هجری (= ۱۶۰۵ میلادی). - زینة التواریخ تألیف میرزا محمد رضا منشی المماتک تبریزی و عبدالکریم بن علی رضا شتهداردی شامل وقایع از آغاز تا سال ۱۲۲۱ هجری

(= ۱۸۰۶ میلادی) . - منتظم ناصری تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه از رجال عهد ناصرالدین شاه قاجار بترتیب سنوات از آغاز اسلام ^۱ .

همچنانکه پیش ازین گفته ایم دسته دیگری از تواریخ بنثر فارسی موجود است که اختصاص به سلسله‌های معینی از پادشاهان دارد . این دسته از کتب که غالباً بوسیله نویسندگان در بارهای وقت پرشده تحریر درآمده ، حاوی اطلاعات سودمندی راجع بیادشان و سلسله‌های معاصر مؤلفان آنهاست و اگر از شیوهٔ اغراق و مبالغه ، که لازمهٔ زندگانی خصوصی مؤلفان مذکور و انتظار سلاطین حاسی از آنان بوده است ، صرف نظر کنیم بسبب اطلاعات مستقیمی که از اینگونه آثار بدست میآید اهمیت آنها درمیان کتب تاریخی فارسی بسیار است . گاهی دربارهٔ سلسله‌های سلاطین کتاب مستقلی بفارسی در دست نداریم ولی میتوانیم برای رفع این نقصان بکتابهایی که در تاریخ شهرها و ولایات نوشته شده است استناد کنیم چنانکه مثلاً در بارهٔ سامانیان از تاریخ بخارا و دربارهٔ تاریخ صفاریان با تفصیل سودمند از کتاب تاریخ سیستان میتوان استفاده کرد و ما دربارهٔ این دو کتاب که از باب مثال آورده ایم بعد ازین سخن خواهیم گفت .

مهمترین کتاب فارسی را که فعلاً باید در ذیل عنوان فوق مذکور داریم کتاب تاریخ بیهقی است از ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی . وی کتاب خود را دربارهٔ تاریخ سلسلهٔ سلاطین غزنوی از آغاز دولت آن خاندان تا اوایل سلطنت سلطان ابراهیم بن سعود ترتیب داده بود که اکنون فقط قسمتی از آن موجود است . مؤلف کتاب در سال ۳۸۵ هجری (= ۹۹۵ میلادی) ولادت یافت و در سال ۴۷۰ (= ۱۰۷۷ میلادی) بدرود حیات گفت و قسمت اعظم از عمر خود را در دستگاه دولتی غزنویان بخدمت دبیری گذراند و از مجموعهٔ اطلاعاتی که درین مقام مهم درباری

۱ - برای کسب اطلاعات شروح در بارهٔ کتاهاهی اخیر رجوع کنید به : آقای دکتر

زرین کوب . نشریهٔ ایرانشناسی شمارهٔ ۱ .

بدست آورد کتاب معتبر خود را که از امتهات کتب تاریخ و ادب فارسی است ترتیب داد. اهمیت تاریخی این کتاب تنها در آن نیست که قسمتی از مهمترین حوادث سیاسی دوره غزنوی در آن نگارش یافته بلکه بیشتر از باب روش کار مؤلف و اتقان و صحت مطالب و دقت نویسنده در نقل حوادث و استفاده او از اسناد و مدارکی است که مقام درباری او در اختیارش نهاده بود؛ و بهمین سبب کتابش از مآخذ بسیار خوب در تحقیق مطالب تاریخی و اجتماعی و حتی بعضی مسائل ادبی عصری در دربار غزنویان و محیط زندگی و کارش شمرده میشود. ازین کتاب مهم که در می مجلد بود اکنون قسمتی از آن دربارهٔ سلطنت مسعود بن محمود غزنوی و تاریخ خوارزم از زوال دولت آل مأمون و اتقان آن ولایت بدست سلطان محمود تا غلبه سلاجقه بر آن دیار در دست است.

کتاب مهم دیگری از عهد غزنویان داریم بنام تاریخ یعنی از ابونصر محمد عتبی (۴۲۷ م هجری = ۱۰۳۵ میلادی). این کتاب که بزبان عربی تألیف شده و خود از جملهٔ متون معروف نثر آن زمانست، شامل وقایع اواخر عهد ساسانی و اوایل دورهٔ غزنوی و اطلاعات بسیار سودمندی در بارهٔ این دوره است. تاریخ یعنی را ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی (گلهابگانی) در سال ۶۰۳ هجری (= ۱۲۰۶ میلادی) با انشائی متکلف بنثر فارسی درآورد.

دربارهٔ آل سلجوق مآخذ بیشتر و بهتری بزبان فارسی در دست داریم. بعضی ازین متون شامل احوال سلاطین دورهٔ اول سلجوقی و سلاجقهٔ عراق و برخی متضمن اخبار سلاجقهٔ کرمان و برخی دیگر حاوی اطلاعات دربارهٔ سلاجقهٔ آسپای صغیر با انضمام روایاتی از سلاطین دیگر سلجوقی است، و در ضمن این کتب از اتابکان این خاندان نیز هر جا که لازم باشد کم و بیش نام برده میشود.

از جملهٔ این کتب است کتاب سلجوقنامهٔ ظهیرالدین نیشابوری که پیش از سال ۵۸۲ هجری (= ۱۱۸۶ میلادی) تألیف شده است. ظهیرالدین نیشابوری معلم

سلطان ارسلان بن طغرل (۵۵۶-۵۷۳ هجری = ۱۱۶۱-۱۱۷۷ میلادی) از سلاجقه عراق بود و کتاب خود را بعهد سلطنت طغرل بن ارسلان (۵۷۳-۵۹۰ هجری = ۱۱۷۷-۱۱۹۴ میلادی) نگاشت و بهمین جهت اثر او از آغاز کار سلاجقه تا قسمتی از دوران سلطنت طغرل بن ارسلان را شامل است و دنباله سخن او را برای اتمام دوره سلاجقه عراق ابوحامد محمد بن ابراهیم گرفت و ذیلی بر سلجوقنامه ترتیب داد (در سال ۵۹۹ هجری = ۱۲۰۲ میلادی). کتاب سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوری از بابت آنکه مؤلف آن اطلاعات خود را از منابع موثق و از نقلات فراهم آورده بود مرجع اطلاعات سایر مورخان درین باب شده و در شمار کتب معتبره درآمده است.

کتاب دیگری که همین وضع را درباره تاریخ آل سلجوق دارد *راحة الصدور و آية السرور* است. مؤلف آن نجم الدین ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان راوندی از راوندکشان است که در خدمت سلاجقه عراق می زیست و بعد از سال ۵۹۰ هجری (۱۱۹۴ میلادی) یعنی بعد از قتل سلطان طغرل بن ارسلان به آسیای صغیر نزد غیاث الدین کبک خسرو بن قلاج ارسلان از سلاجقه آن دیار رفت و *راحة الصدور* را در سال ۵۹۹ هجری (= ۱۲۰۲ میلادی) بنام او تألیف نمود. این کتاب اگرچه در حد خود از مآخذ پرسود درباره سلجوقیانست ولی از حشوها و زوائد و اضافات و تکلفات و مبالغات برکنار نیست و مطالب اساسی آن بیشتر تحت تأثیر سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوریست. چندین سال بعد کتابی برای مطالعه سلطان علاء الدین بن سلیمان شاه (متوفی بسال ۷۶۵ هجری = ۱۳۶۳ میلادی) از بقیة السیف سلاجقه روم در دوره ضعف و انقلاب احوال آنان، بوسیله مؤلف نامعلوم نگاشته شده است بنام تاریخ آل سلجوق، که در آن باختصار از آغاز کار سلجوقیان شروع شده و در پایان کتاب با انقلابات احوال آسیای صغیر و بعضی وقایع دیگر تا حوادث سال ۶۴۱ هجری (= ۱۲۴۳ میلادی)

۱- سلجوقنامه، و ذیل سلجوقنامه، تصحیح مرحوم اسمعیل افشار، تهران ۱۳۳۲.

۲- در باب این کتاب رجوع کنید به *راحة الصدور* چاپ لیدن ۱۹۲۱ میلادی تصحیح

محمد اقبال و مقدمه انگلیسی آن.

اشارت رفته است. کتاب با ایجاز تمام نوشته شده است و نویسنده اصل آن را بر اختصار نهاده بود^۱.

کتاب خوب دیگر مسامرة الاخبار و مسایرة الاخيار است تألیف محمود بن محمد معروف به کریم آق سرایبی که آنرا در سال ۷۳۴ هجری (= ۱۳۳۳ میلادی) بپایان رسانید. در این کتاب، علاوه بر ذکر سلاطین بزرگ سلجوقی و سلاجقه عراق، احوال سلاجقه آسیای صغیر تا عزالدین کیکاوس بشرح آمده است. اصل چهارم این کتاب که درباره حوادث آسیای صغیر و شام بعد از عزیمت هولاکو یا ایران و دوره دخالت مغولان در ديار روم و انقلابات احوال آن سامان است، نظریات که مبتنی بر شاهدات و اطلاعات مستقیم مؤلف است، اهمیت بیشتری از باقی موارد کتاب دارد و در حقیقت قسمت اعظم و اصلی آنرا تشکیل می دهد^۲.

الوامر العلائیه معروف به «تاریخ ابن بی بی» تألیف ناصرالدین یحیی بن محمد معروف به «ابن البیبی» نیز از کتابهای معروف مربوط به سلجوقیانست. این کتاب از جمله متون بزمین و دشوار تاریخ است و مؤلف آن سخن را از پایان عهد قلیچ ارسلان بن مسعود آغاز کرد و تا حوادث سال ۶۷۹ را در کتاب خود بشرح باز نمود. این کتاب بسبب احتمال بر بعضی زوائد یکبار تلخیص شد و همان تلخیص بنام مختصر سلجوقنامه بدست M. Th. Houtsma در ۱۹۰۲ چاپ شده در حالی که متن کامل کتاب یعنی الوامر العلائیه در سال ۱۹۵۶ در آنکارا بطبع رسیده است^۳.

درباره قاوردیان کرمان مؤلفی بنام محمد بن ابراهیم که در حدود سال ۱۰۲۵

۱ - تاریخ آل سلجوق در آناتولی، بتصحیح و مقدمه استاد دکتر فریدون غافداوزلوق چاپ آنکارا ۱۹۵۲.

۲ - مسامرة الاخبار بسعی و اهتمام و تصحیح و تحشیه عثمان توران. آنکارا ۱۹۴۲ میلادی

۳ - مختصر سلجوقنامه ابن البیبی با مقدمه و تصحیح Houtsma، لیدن ۱۹۰۲.

والوامر العلائیه با مقدمه و تصحیح نجاتی لوفال و عدنان مادیق ارزی، ج ۱، آنکارا ۱۹۵۷ و چاپ عکسی همین کتاب بتعامی بسال ۱۹۵۶ در ترکیه انجام شده است.

هجری (= ۱۶۱۶ میلادی) زنده بوده است، کتابی ترتیب داده بود که هوشما آنرا ذیل عنوان «تواریخ آل سلجوق» بسال ۱۸۸۶ در لیدن طبع کرد و اخیراً آقای دکتر باستانی پاریزی آنرا با عنوان «سلجوقیان و غز در کرمان» با مقدمه بطبع رسانیده است. این کتاب شامل اطلاعات سودمند است در باره قاوردیان و پایان کار آنان و غلبه غزان بر کرمان و آشفتهگی احوال آن سامان در عهد آنان. خاتمه این کتاب در ذکر پادشاهی ملکه دینار و اولاد اوست تا حوادث سال ۶۱۹ هجری (= ۱۲۲۲ میلادی). قسمت اعظم از مطالب این کتاب مأخوذست از بدایع الازمان افضل کرمان^۱ و انشاء سلیس کتاب، که بهیچروی بانشاء نویسندهگان قرن یازدهم شباهتی ندارد، خود دلیل بارز است بر این انتقال. افضل کرمان آثار معتبر دیگری هم دارد که در جای خود مذکور خواهد افتاد.

در باره خوارزمشاهان آل انبیر از آنچه در عهد آنان نگاشته شده است چیزی باقی نماند. شاید دلیل عمده این امر دشمنی خاص چنگیزیان با این سلسله و همه امور مربوط بدانان بوده است؛ اما ذکر این طبقه اندکی بعد از زوال آن در کتبی از قبیل طبقات ناصری، منهاج سراج و جهانگشای جوینی و مخصوصاً در این کتاب دوم همراه با اطلاعات سودمندی آمده است، و سیرت آخرین سلطان این سلسله را، که بعد از حمله مغول تا سال ۶۲۸ هجری کتروقری در قسمتی از نواحی ایران داشت، در کتابی عبری بنام سیره جلال الدین سلاحظه می کنیم. این کتاب را شهاب الدین محمد خردنوی نسوی که تا سال ۶۲۸ هجری (= ۱۲۳۰ میلادی) منشی جلال الدین منکبر نی بود در ذکر حوادث عهد او نوشت و ظاهراً آن را در سال ۶۳۹ هجری (= ۱۲۴۱ میلادی) به پایان برد و خود در سال ۶۴۸ هجری (= ۱۲۴۹ میلادی) درگذشت. کتاب مذکور را گویا در همان قرن هفتم کسی با نثر منشیانه بیارسی درآورد و آقای مجتبی مینوی آنرا با مقدمه و تعلیقات طبع کرده است (تهران ۱۳۴۴).

۱- رجوع شود به مقدمه بدایع الازمان از مرحوم دکتر بهمنی بیانی، تهران ۱۳۲۹ شمسی.

شمسی هجری = ۱۹۶۵ میلادی). کتاب سیره جلال‌الدین که فعلاً باعتبار ترجمه پارسی آن در آن باب سخن می‌گوییم بعد از ذکر مقدماتی درباره احوال چنگیز و خوارزمشاهان خاصه سلطان محمد، به تفصیل درباره اعمال جلال‌الدین تا پایان حیات وی، یعنی بتامی، از اصل عربی ترجمه شد و بانثائی زیبا همراه با اشعار پارسی و عربی درآمد. کتاب دیگری بنام «نفثة المصدوره» در همین معنی و مطلب داریم از نویسنده کتاب سیره جلال‌الدین سنکبرنی یعنی از محمد نسوی بشری مصنوع و آراسته بانثال و اشعار عربی و فارسی که مؤلف آنرا بسال ۶۳۲ در شهر میافارقین نوشته و شرح احوال خود و جلال‌الدین سنکبرنی (م ۶۲۸ هجری) را از سال ۶۲۷ در آن بیان کرده است.^۱

درباره چنگیز و اولاد او علاوه بر کتب معتبری که قبلاً ضمن کتابهای مشهور عهد مغول در تاریخ عمومی ذکر کرده‌ایم، باید نخست از کتاب جهانگشا تألیف علاء‌الدین عطاملک بن بهاء‌الدین محمد جوینی (متوفی بسال ۶۸۱ هجری مطابق با سال ۱۲۸۲ میلادی) یاد کرد. عطاملک قسمت بزرگی از وقایع عهد مغولان را شخصاً دیده و در مسیر آنها قرار داشته و باقی را از موثقان و کسانی که خود شاهد و ناظر وقایع بوده‌اند، و با از مشاهدات جغرافیائی و مطالعات تاریخی دقیق خود فراهم آورده و از مجموع این اطلاعات کتاب جهانگشا را در سه مجلد در شرح ظهور چنگیز و احوال و فتوحات او، و در تاریخ خوارزمشاهان و حکام مغولی ایران و فتح قلاع اسمعیلیه و شرح جانشینان حسن صباح، تألیف کرده‌است. برین کتاب تاریخ فتح بغداد بعداً بصورت ذیلی افزوده شد.^۲

۱ - رجوع شود به مقدمه آقای مجتبی مینوی بر ترجمه سیره جلال‌الدین سنکبرنی تهران ۱۳۴۴ شمسی.

۲ - درباره این کتاب رجوع شود به مقدمه نفثة المصدور تصحیح آقای دکتر امیرحسین یزدگردی و دو مقاله متع مندرج در آن از مرحوم سیراز محمدخان قزوینی و آقای مجتبی مینوی.

۳ - درباره عطاملک جوینی و کتاب او رجوع شود به تاریخ جهانگشا با مقدمه و تصحیح مرحوم سیراز محمدخان قزوینی، چاپ لیدن از ۱۹۱۱ تا ۱۹۳۷.

چون کتاب جهانگشا تا قسمتی از اوضاع اوایل عهد ایلخانان ایران را شامل بود ، و صاف الحضرة شهاب‌الدین عبدالله (ولادت بسال ۶۶۳ هجری مطابق با ۱۲۶۴ میلادی در شیراز) که تا نیمه اول قرن هشتم هجری می‌زیسته است ، ذیلی بر آن بنام تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار بانثری بسیار متکلف ترتیب داد که به « تاریخ و صاف » شهرت دارد . این کتاب حاوی اطلاعات ذہیمتی از وقایع عهد ایلخانانست تا دوره اولجایتو (۷۰۳-۷۱۶ هجری = ۱۳۰۴-۱۳۱۶ میلادی) . همچنانکه گفتیم مشروح احوال مغولان و علی‌الخصوص ایلخانان را در کتب عمومی دیگر این عهد خاصه جامع‌التواریخ رشیدی و تاریخ گزیده حمدالله مستوفی هم که در شمار تواریخ عمومی ذکر شده‌اند ، و بعد از آنها در کتب تاریخ عمومی دیگر از قبیل روضة الصفا و حبیب‌السیر میتوان یافت ، و درین دو کتاب اخیر ذکر احوال کسانی از مغولان که بعد از ابوسعید بهادرخان هریک چند گاهی ایلخانی کرده‌اند ، و همچنین شرح سلسله‌هایی که هریک در قسمتی از ممالک تابعه آنان جانشین ایشان شده‌اند ، نیز آمده است .

تاریخ سلسله آل مظفر بالاخص تا حوادث سال ۷۶۶ هجری (۱۳۶۴ میلادی) در کتاب سواهب‌الهی معین‌الدین معلّم یزدی (متوفی ۷۸۹ هجری = ۱۳۸۷ میلادی) نوشته شده است^۱ و همچنین است در تاریخ آل مظفر تألیف محمود کتبی که از ابتدای حال این سلسله تا تسلط تیمورگورکان بر فارس بشرح در آن آمده است^۲ .

- ۱ - درباره روضة الصفا و حبیب‌السیر رجوع شود به تاریخ تحول نظم و نثر پارسی ، چاپ سوم ص ۶۰-۶۱ .
- ۲ - رجوع شود به مقدمه سواهب‌الهی تصحیح مرحوم سعید نفیسی ، چاپ تهران ، ۱۳۲۶ شمسی .
- ۳ - رجوع شود به مقدمه کتاب مذکور که به تصحیح آقای دکتر عبدالحسین نوائی در تهران بسال ۱۳۳۵ مطبع رسیده .

از عهد تیموری و حوادث و وقایع آن علاوه بر آثار حافظ ابرو و روضه الصفا و حبیب السیر و تواریخ عمومی دیگری که باقتضای آنها نوشته شده، از اہم منابع بکی ظفرنامه است تألیف نظام الدین شنب غازی معروف به نظام شامی حاوی وقایع مربوط به عهد تیمور تا یک سال قبل از وفات او (۸۰۶ هجری = ۱۴۰۳ میلادی)؛ و دیگر ظفرنامه تیموری از شرف الدین علی یزدی (۸۰۸ م هجری = ۱۴۰۴ میلادی) که با استفاده از کتاب نظام شامی با انشاء بهتر و اطناب و تطویل بیشتر نگاشته شد و بسال ۸۲۸ هجری (= ۱۴۲۴ میلادی) بپایان رسید. از آثار حافظ ابرو یعنی شهاب الدین عبدالله بن لطف الله قسمت چهارم کتاب مجمع التواریخ او حاوی وقایع میان سرگ ابوسعید بهادرخان (۷۳۶ هجری = ۱۳۳۵ میلادی) و سال ۸۳۰ هجری (= ۱۴۲۶ میلادی) یعنی قسمت مهمی از وقایع دوره تیموریان است. این هر سه کتاب اخیر از لحاظ اطلاع مستقیم مؤلفان آنها از وقایع جاریه بسیار مهم و جزو مدارک معتبر منتهی تحت تأثیر مبالغه‌ها و تملق‌های درباریست. کتاب معتبر دیگر درباره دوره تیموری کتاب مشهور مطلع السعدین است از کمال الدین عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی (۸۱۶-۸۸۷ هجری = ۱۴۱۳-۱۴۸۲ میلادی). این کتاب شامل وقایع ایرانست از عهد سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶-۷۳۶ هجری = ۱۳۱۶-۱۳۳۵ میلادی) تا پایان دوره سلطنت سلطان ابوسعید تیموری (۸۵۵-۸۷۲ هجری = ۱۴۵۲-۱۴۶۷ میلادی) و از باب احتمال بر حوادث این دوره مبتدأ اهمیت بسیار دارد و بعدها مورد استفاده غالب مورخان قرار گرفته است. از میان کتبی که در باره سلسله‌های معاصر تیموریان نوشته شده کتاب عالم آرای امینی تألیف فضل الله بن روزبهان ملقب به امین (قرن دهم هجری مطابق با قرن شانزدهم میلادی) معاصر سلطان ابوالفتح

۱ - تاریخ تحول نظم و اثر پارسی، چاپ سوم من ۵۷-۵۸

۲ - ایضاً ص ۵۹؛ و مطلع السعدین چاپ لاهور بتصحیح مرحوم پرفسور محمد شجاع

از ۱۹۱۶ میلادی بعد.

پسر سلطان یعقوب آق قوئینلو و تاریخ ترکمانیه تألیف محمود بن عبدالله نیشابوری را میتوان ذکر کرد.

درباره عهد صفویه نخست از تذکره شاه طهماسب صفوی بقلم شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴ هجری = ۱۵۲۳-۱۵۷۶ میلادی) یاد میکنیم که در تاریخ سلطنت خود نوشته است، و کتابی که جامع احوال او و پدرش شاه اسمعیل صفوی باشد احسن التواریخ است از حسن بیگ روملو که از رؤسای لشکری شاه طهماسب و جانشینش محمدخدا بنده بود، و آنچه از کتاب وی که باقی مانده شامل وقایع میان شاهرخ تیموری و شاه اسمعیل دوم صفوی با توجه بروابط آنان با سلاطین روم و ازبک و خانات جغتای است. کتاب مهم و معتبر دیگر در باره دوره صفویان کتاب مشهور عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیگ منشی شاه عباس بزرگ (۹۸۵-۱۰۳۸ هجری = ۱۵۷۷-۱۶۲۸ میلادی) است که بسال ۱۰۴۳ هجری (= ۱۶۳۳ میلادی) درگذشت. عالم آرا شامل وقایع از آغاز کار صفویان تا پایان سلطنت شاه عباس بزرگست و ذبلی که نیز اسکندر بیگ ترکمان برین کتاب افزوده حاوی قسمتی از وقایع سلطنت شاه صفی را شامل است. کتاب دیگر درباره این عهد عباسنامه از عمادالدوله میرزا محمدطاهر قزوینی نویسنده و شاعر و وزیر مشهور دوره صفویست که همراه بقیه وقایع دوره شاه صفی بقلم محمد یوسف واله قزوینی برادر میرزا محمدطاهر نوشته شده و بطبع رسیده است.

درباره حوادث میان عهد صفویه و تشکیل دولت قاجاری کتابهای جهانگشای نادری و دره نادره از آثار میرزا مهدیخان منشی استرآبادی و کتاب عالم آرای نادری تألیف محمد کاظم وزیر و کتاب مجمل التواریخ تألیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانه و تاریخ گیتی گشای تألیف میرزا محمد صادق نامی و ذیل آن بقلم عبدالکریم شیرازی قابل ذکر است و درباره قاجاریه غیر از روضة الصفای ناصری که ذبلی است پر روضة الصفای

خواندمیر و مجلّدی از ناسخ التواریخ کتب و مقالات متعدد در دست است. خاصه که قسمتی از عهد سلطنت این سلسله با مقدمات و حوادث انقلاب مشروطیت مقارن بوده و ازین سبب تحت این عنوان و عناوین مشابه دیگری نیز مورد مطالعه قرار گرفته است.

علت آنکه تواریخ محلی را همراه کتب جغرافیا ذکر میکنیم

اشتهال بسیاری از آنهاست بر اطلاعاتی مربوط بوضع جغرافیای

طبیعی و انسانی هر محل و ذکر رجال و بزرگان علم و ادب

کتب جغرافیا و

تواریخ محلی

وامثال اینها، و یا حوادثی که در آن محل اتفاق افتاده و منشاء غالب آنها در بیرون

از آن ولایت بوده است؛ و بهمن سبب این دسته از کتب را هم میتوان در شمار

جغرافیای تاریخی هر محل درآورد و هم بعنوان تاریخ واقعی آن سامان از آن یاد کرد.

جغرافیانویسی در زبان فارسی از قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) آغاز

شد. درستست که پیش ازین کتب مربوط بجغرافیا از قبیل «شترستانهای ایران»

بپهلوی وجود داشت، و یا اشارات جغرافیایی نسبتاً مفصل و خوبی در کتب مانند

بند هسن آمده بود، ولی این کتب پارسى نبود؛ و همچنین است آنچه دانشمندان

ایرانی بزبان عربی در این علم نوشتند، اما مقصود ما در اینجا فقط کتابهای پارسى

است آنهاست آنها.

از ینگونه کتابها قدیمتر از همه کتاب مشهور حدود العالم من المشرق الی

المغرب است که از کتب معتبر جغرافیا و مخصوصاً حاوی اطلاعات مفیدی درباره

آسیای مرکزی است. این کتاب بسال ۳۷۲ هجری (۹۸۲ میلادی) در صفت

زمین و نهاد و انقسامات آن و نواحی و بلاد و اقوام مختلف و احوال آنها و نظایر

این امور نوشته شده و بنام محمد بن احمد فرغون از خاندان مشهور فرغونی گوزگانان

۱ - چون فرصت بحث طولانی تری درین مورد نداریم خواننده را بمقاله منقح و مستند

و بسیار سودمند آقای دکتر زرین کوب استاد دانشگاه تهران در شماره ۱ نشریه ایرانشناسی راهبری میکنیم.

۲ - رجوع شود بتاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۱ چاپ سوم ص ۲۴۹ پیوست.

تألیف گردیده است. وی از پادشاهان متابع و باجگزار سامانیان و معاصر نوح بن منصور بود^۱. از جمله کتب دیگری که در همین اوان یعنی در اوایل قرن چهارم تألیف شده کتابی است در باره «عجایب بئروبحر» و با «عجائب بلاد» و قاعده نام آن هم مشابه همین معانی بوده است. کتاب مذکور که فعلاً آنرا عجائب البلدان یا عجائب البئروالبحر مینامیم، بدست ابوالمؤید بلخی شاعر و نویسنده مشهور اوایل قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) تألیف شده و یکی از جمله مآخذ کتاب قدیم و معتبر «تاریخ سیستان» بود. نسخه‌ی ازین کتاب در اختیار استاد فقید ملک الشعراء بهار بود که ظاهراً تحریری از اصل و یا تلخیصی از آنست و بهر حال در مقدمه آن چنین آمده است که این کتاب را ابوالمؤید بلخی برای ابوالقاسم نوح بن منصور نوشته است و چون نوح در سال ۳۶۵ هجری (= ۹۷۵ میلادی) بسطنت رسید پس آن کتاب بنا بر اشاره مذکور باید در همین اوان نوشته شده باشد و حال آنکه بنا بر دلایلی ابوالمؤید پیش ازین تاریخ یعنی در اوایل قرن چهارم هجری میزیست نه در نیمه دوم آن قرن^۲.

از جمله کتبی که دانشمندان ایرانی قرن چهارم بیزبان عربی نوشته بودند کتاب صورالاقالیم ابوزید احمد بن سهل بلخی (م ۳۲۲ هجری = ۹۳۳ میلادی) است که مسالک الممالک اصطخری معول بر آنست. این کتاب و یا تحریر اصطخری از آن گویا در قرن ششم هجری بیاری در آمد^۳.

شاید یک قرن پیش ازین کتاب پارسی در علم جغرافیا و «راهها و کشورها»،

۱ - این کتاب تا کنون چهار بار طبع رسیده. آخرین و جامعترین طبع آن که حاوی مقدمه، بار تولد و حواشی و تعلیقات مینورسکی و نسخه عکسی و چاپ سری کتابست توسط دانشکده ادبیات کابل به سال ۱۳۴۲ شمسی طبع رسیده است.

۲ - تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱ ص ۶۱۸

۳ - مسالک و مسالک تألیف ابواسحق ابراهیم اصطخری یا مقدمه و تصحیح و مقابله

آقای ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۰.

کتاب بسیار سودمندی در جغرافیا، مثنوی بصورت «سفرنامه» بدست یک نویسنده شاعر و دانشمند عالمقدار ایران نوشته شد، و آن کتاب سفرنامه نخستین اثر موجود ناصرین خسرو قبادبانی باخی (مثنوی بسال ۴۸۱ هجری = ۱۰۸۸ میلادی) است. وی سفر هفت ساله خود را از سال ۴۳۷ هجری بقصد حجاز آغاز کرد و نا شمال افریقا رفت و در سال ۴۴۴ هجری بایران بازگشت و «سفرنامه» ارمغان این سفر مستند و حاوی اطلاعات ذریع و ذیقیمت جغرافیایی و تاریخی و بیان عادات و آداب مردم ممالک و نواحی مختلف است که تاکنون چندبار بزه و رطبع آراسته شده است. در قرن هفتم با تألیف کتاب «عجائب المخلوقات» و کتاب «آثار البلاد و اخبار العباد» زکریای قزوینی (م ۶۸۲ هجری = ۱۲۸۳ میلادی) که هر دو در حقیقت حکم دائرة المعارف واحدی را درباره عالم و موجودات و مخلوقات و بلاد و آثار آنها دارد، یعنی حاوی اطلاعات متوسطی در جغرافیای طبیعی و انسانی و حیوانی و امثال این مطالب است، تحولی خاص در جغرافیا نویسی حاصل شد و این تحول مستقیماً در کار محمدالله مستوفی ابن ابوبکر ابن محمد بن نصر قزوینی دانشمند و نویسنده قرن هشتم در تألیف کتاب پارسی او بنام نزهة القلوب اثر کرد. نزهة القلوب در سال ۷۴۰ هجری (= ۱۳۳۹ میلادی) در یک مقدمه و سه مقاله و یک خاتمه نوشته شد. مقدمه و دو مقاله اول کتاب بیشتر تحت تأثیر روش زکریای قزوینی در باره ابداع افلاک و نجوم و عناصر و ربع مسکون و تکوین موالید سه گانه (معدن و نبات و حیوان) است و طبعاً درباره انسان باشیاع در آن بحث شده است، و مقاله سوم «در صفت بلدان و ولایات و بقاع» و بر چهار قسمت: قسم اول در ذکر حرمین شریف و قسم دوم در شرح احوال ایران زمین و قسم سوم در ذکر بلاد مجاور ایران و قسم چهارم در ذکر عمارات عالیه مشهور که در دیگر ولایات ربع مسکونست، بعد از این تاریخ کارهای قابل ذکر در تألیف کتب جغرافیا و نیز تحریر سفرنامه ها

۱ - آقای محمد دبیرسیالی همه مقدمه های را که در جاهای سفرنامه نوشته شده است

در چاپ خود (تهران ۱۳۳۰) گرد آورده و طبع کرده اند.

در عهد قاجاریه و سپس در دوره تعلیمات جدید در ایران انجام گرفت و در همین دو دوره بترجمه بعضی از سفرنامه‌ها و کتب مربوط به مسائل جغرافیایی نیز مبادرت شد. اما تواریخ محلی ایران که غالب آنها در حکم جغرافیای محلی و جغرافیای تاریخی نیز هستند، در زبان فارسی از دوران نسبتاً قدیم به بعد بدفعات تألیف شده‌اند. اینگونه از تواریخ حاوی اطلاعات سودمندی در باره دانشمندان و شاعران محلی و همچنین سلسله‌های کوچک سلاطین، یا خاندانهای قدیم که در ولایت یا شهری بوده‌اند، و نیز حاوی مطالب نادر و مهمی در باره روابط سلسله‌های بزرگ سلاطین ایرانی با نواحی مورد مطالعه و امثال این امور هستند و درباره میزان کشت و برز و مالیات‌ها و رسوم و آداب و مساجد و بقاع و مدارس و مزارات و نظایر این امور نیز معلومات قابل ملاحظه‌ای از همه آنها بدست می‌آید. ازین کتابها پاره‌هایی به عربی و دسته‌هایی به فارسی تألیف شده است و از میان کتب فارسی موجود درین رشته قدیمتر از همه تاریخ سیستان است.

تاریخ سیستان از کتب معتبر فارسیست که قسمت بزرگی از آن در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری نوشته شده و از لحاظ کلمات و عبارات و شیوه انشاء با قسمت دیگری که در اوایل قرن هشتم نگارش یافته متفاوتست. قسمت اول کتاب تا حوادث سال ۴۴۴ یعنی اوایل عهد تسلط سلاجقه را شامل است و درین قسمت از مآخذ مختلف قدیم و حتی مآخذ پهلوی هم استفاده شده و بهمین سبب اطلاعات ذقیقتی از آن بدست می‌آید. قسمت دوم کتاب تا حوادث سال ۷۲۰ هجری را در بر دارد. کتاب دیگری که در باب این سرزمین جانشین تاریخ سیستان میشود کتاب احياء الملوك است که تاریخ آن سامان را از قدیم تا سال ۱۰۳۸ شامل است. این کتاب را ملوک شاه حسین سیستانی تألیف نموده و در تألیف

۱- رجوع کنید بمقدمه تاریخ سیستان بمصحح مرحوم ملوک‌الشراء بهار چاپ تهران.

آن از روایات قدیم استفاده برده است^۱.

کتاب دیگری که از حیث قدمت تاریخی بعد از تاریخ سیستان قابل ذکر است تاریخ بخارا یا مزارات بخارا است. این کتاب را اصلا ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی (م ۳۴۸ هجری = ۹۵۹ میلادی) بتازی برای نوح بن نصر سامانی (م ۳۴۳ هجری = ۹۵۴ میلادی) تألیف کرده بود و سپس در اوائل قرن ششم هجری ابونصر قباوی از مردم «قبا» ی بخارا آنرا بفارسی ترجمه نمود و مطالبی هم از مآخذ دیگر بر آن افزود و محمد بن زُفر آنرا تلخیص کرد^۲.

کتاب بسیار مهم و معتبر دیگری که ازین مقوله در دست داریم تاریخ طبرستان بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب طبرستانی است که مدتی در طبرستان و بغداد و ری و خوارزم زندگی کرد و گویا در فتنه مغول از میان رفت. این اسفندیار کتاب خود را بر تألیف ابوالحسن یزدادی که بتازی بود معول ساخت و سپس آنرا تکمیل کرد. این کتاب حاوی اطلاعات سودمندی در بارهٔ مازندرانست و در حقیقت باید آنرا اساس تألیفات دیگری دربارهٔ طبرستان و رویان دانست مانند: تاریخ رویان از اولیاء الله آملی که در قرن هفتم تألیف شده و تاریخ طبرستان و رویان از سید ظهیر الدین مرعشی که تألیف آن در سال ۸۹۲ هجری ختم یافت. دربارهٔ گیلان و دیلمان از کتب قابل ذکر تاریخ گیلان و دیلمان سید ظهیر الدین مرعشی و تاریخ گیلان عبدالفتاح فوسنی است^۳.

۱ - اعیاء الملوك، چاپ تهران، ۱۳۴۴ شمسی، بکوشش آقای دکتر منوچهر ستوده.

۲ - تاریخ بخارا، چاپ تهران، ۱۳۱۷ شمسی بتصحیح آقای مدرّس رضوی.

۳ - دربارهٔ تواریخ طبرستان و رویان و دیلمان رجوع شود به مقالهٔ مرحوم کسروی در روزنامهٔ نوبهار و طبع تاریخ طبرستان این اسفندیار بوسیلهٔ مرحوم عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۲۰ شمسی، و تاریخ اولیاء الله آملی با مقدمه از مرحوم کسروی و آقای عباس خلیلی چاپ مطبعهٔ اقدام؛ و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران از سید ظهیر الدین مرعشی تهران ۱۳۲۲ شمسی و مقدمهٔ آن.

در همه این کتابها علاوه بر ذکر سلسله های پادشاهان محلی مازندران و گیلان با اطلاعات سودمندی در مسائل مختلف دیگر ازین دو ولایت ثروتمند بازمی خوریم که همه آنها دارای اهمیت تاریخی و جغرافیایی هستند.

در نیمه دوم قرن ششم هجری (نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی) نویسنده فاضلی در کرمان بتألیف چند کتاب سودمند درباره وقایع کرمان مبادرت کرد. وی افضل الدین ابوحامد کرمانی مناقب به افضل کرمانست که در دوره اخیر قاوردیان و دوره استیلای غزان بر کرمان میزیست. آثار او همه با نثری فصیح و گاه متکلف و مصنوع نگاشته شده و از آنهاست نخست عقد العلی للموقف الاعلی در پنج قسم که قسم اول و دوم آن در تاریخ اواخر عهد سلاجقه کرمان و غزان و قسم سوم آن دارای اطلاعات جغرافیایی سودمندی در باره بلاد کرمان همراه با تاریخ آنهاست. از کتابهای دیگر افضل کرمان کتاب بدایع الازمانست که اصلاً دارای اطلاعات بیسوطی در باره جغرافیای کرمان و شرح نواحی مختلف و بلاد عمده آن و تاریخ مختصر کرمان از عهد قدیم تا عهد مؤلف یعنی دوره استیلای غزان بوده ولی آنچه اکنون از آن در دست است درباره دولت قاوردیان کرمانست و مؤلف درباره وقایع بعد از قاوردیان یعنی تسلط امرای غز و ملوک شهبانکاره و اتابکان فارس و تسلط خوارزمشاهان آل اتسز بر کرمان در کتاب دیگری بنام المضاف الی بدایع الازمان سخن گفته و در حقیقت آنرا ذیلی بر بدایع الازمان قرار داده است، اثر بدایع الازمان در کتاب تاریخ سلاجقه کرمان تألیف محمد بن ابراهیم لفظاً و معنأً باهر و آشکارست. محمد بن ابراهیم مؤلف کتاب مذکور انتقال خود را در قرن یازدهم هجری انجام داد^۱.

۱ - درباره این کتاب و آثار دیگر افضل کرمان رجوع کنید به تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفاج ۲ چاپ دوم ص ۱۰۲۳ - ۱۰۲۶، و مقدمه بدایع الازمان از مرحوم دکتر مهدی بیانی چاپ دانشگاه تهران، و مقدمه های Houtsma و آقای باستانی پاریزی بر تاریخ سلاجقه کرمان که به ترتیب در لایتن و تهران چاپ شده است.

کتابی که با عبارات فصیح منتخب خود بواقع جانشین عقدالعلی و دیگر آثار افضل در تاریخ کرمان می‌تواند بود کتاب «سماط‌العلی للحضرة العلیا» است از ناصرالدین منشی کرمانی که از نویسندگان قرن ششم و قرن هفتم هجری بود و علاوه بر سماط‌العلی بترجمه تنمعه صوان‌الحکمه ابوالحسن علی‌بن زید بیهقی بفارسی همت گماشته و آنرا درآه الاخبار و لمعة الانوار نامیده و به غیاث‌الدین محمد وزیر پسرخواجه رشیدالدین فضل‌الله تقدیم داشته است. سماط‌العلی در تاریخ ملوک قراختانی کرمان و شامل حوادث میان ۶۱۹ تا ۷۰۳ هجریست^۱.

بعد ازین کتابهای اصلی وقایع کرمان را باید در کتبی که درباره تاریخ عمومی با تاریخ سلسله‌های سلاطین پرداخته شده است دنبال کرد و باز در قرون متأخر بکتابهایی از قبیل مزارات کرمان و کتاب سالاریه باز خورد. سالاریه اثریست از احمد علی‌خان وزیری کرمانی که در آن از قدیم‌الایام تا سال ۱۲۹۳ هجری (= ۱۸۷۶ میلادی) سخن گفته است^۲.

اگر دنباله نظم تاریخی را در بیان تواریخ محلی رها نمی‌کردیم می‌بایست پیشتر ازین بذکر کتاب بسیار معتبر فارسنامه ابن‌البختی همت گماریم زیرا فارسنامه یکی از سآخذ مهم پارسی مخصوصاً درسی از مطالب مربوط بتاریخ ایران پیش از اسلام و جغرافیای سرزمین پارس است. مؤلف آن «ابن‌البختی» در فارس کار دیوانی داشت و بعد از کسب اطلاعات کافی کتاب خود را در تاریخ و جغرافیای فارس نگاشت. وی معاصر با سلطان محمد بن ملک‌شاه بود که در سال ۴۹۸ هجری (= ۱۱۰۴ میلادی) به سلطنت کل سلاجقه رسید ولی مدتی پیش از آن هم با برادر خود بُرکیارق در جنگ و ستیز بود. بنابراین کتابی که باسراین سلطان نوشته شده از آثار نثر پارسی در نیمه دوم قرن پنجم یا اوایل قرن ششم هجریست^۳.

۱- رجوع شود به مقدمه مرحوم عباس اقبال بر همین کتاب، تهران ۱۳۲۸ شمسی.

۲- رجوع شود به مقدمه کتاب تاریخ کرمان «سالاریه»، تهران ۱۳۴۰ شمسی.

۳- تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ چاپ دوم ص ۹۲۶-۹۲۸

دنباله کار این بلخی در کتب دیگری از قبیل شیراز نامه احمد بن ابی البخیر زرکوب گرفته شده است که در قرن هشتم هجری تألیف شد و حاوی اطلاعات جغرافیایی و تاریخی بسیار سودمندی درباره شیراز و فارس است^۱. دیگر سزارات شیراز با هزار سزار است از عیسی بن جنید که ترجمه بیست و نهمین کتاب مشهور شد آلازار تألیف ابوالقاسم جنید بن محمود شیرازی مؤلف بسال ۷۹۱ هجری.

گذشته از این کتابهای مستقل و نیز گذشته از ماخذ مختلفی که در آنها باختصار یا بشرح و بسط درباره فارس و بلاد آن سخن رفته است^۲، کتاب مفصل ذیقحتی درباره فارس داریم موسوم به «فارسنامه ناصری» تألیف حاج میرزا حسن حسینی قسائی که بنام ناصرالدین شاه قاجار نوشته است. این کتاب مفصل شامل دو قسمت است نخست وقایع تاریخی فارس تا سال ۱۳۱۱ هجری (۱۸۹۳ میلادی) و دو دیگر جغرافیای شیراز و تمام نواحی فارس و جزایر تابعه آن حتی چشمه ها و رودخانههای آن سرزمین^۳.

در اواخر قرن ششم هجری استاد معروف خراسان ابوالحسن علی بن زید بیهقی کتابی بنام «تاریخ بیهقی» تألیف نمود که از جمله معتبرترین کتبی است که در رشته تواریخ محلی تدوین شده و حاوی اطلاعات بسیار سودمند درباره ناحیه آبادان بیهق و رجال بزرگ و خاندانهای معروف آن و مدارس و علما و شعرای ناحیه است^۴. درباره نیشابور و نواحی آن که درست در قریب ناحیه بیهق قرار دارد اصلاً کتاب مفصلی از الحاکم ابو عبدالله نیشابوری در چند مجلد در دست بود (اواخر قرن چهارم

۱ - مقدمه شیرازنامه بتصحیح آقای بهمن کریمی، تهران ۱۳۱۱ شمسی.

۲ - رجوع کنید بمقدمه بسبوط و مشروح آقای محمد تقی مصطفوی بر کتاب «اقلیم

پارس» تهران ۱۳۴۲

۳ - این کتاب بوسیله کتابخانه ستانی بچاپ سنگی طبع شده است.

۴ - درباره این کتاب و مؤلف آن البیهقی رجوع کنید بمقدمه مرحوم قزوینی و مرحوم

بهمنیار که در آغاز کتاب تاریخ بیهق چاپ تهران، ۱۳۱۷ شمسی، آمده است.

هجری) و خوشبختانه از آن مفصل مختصری پی‌آرسی بدست احمد بن محمد بن حسن نیشابوری معروف به خلیفه ترتیب یافت که منضم اطلاعات مفصلی در باره رجال نیشابور و شرح بناها و مسجدها و قلعه‌ها و دیهها و مقبره‌ها و قهندز (کهندز) و محلات و باروهای نیشابور و دیگر مطالب است^۱.

از میان دیگر شهرهای خراسان هرات بداشتن دو کتاب معتبر ممتازست. ازین دو کتاب یکی «تاریخ نامه هرات» تألیف سیف بن محمد بن یعقوب الهروی است که تألیف آن در اوائل قرن هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) انجام گرفت. تاریخ واقعی حوادث درین کتاب از مأموریت تولی خان پسر چنگیز از جانب پدر خود برای تسخیر قسمتی از شهرهای خراسان آغاز میشود و بوقایع سال ۷۲۱ هجری (= ۱۳۲۱ میلادی) ختم میشود و پیش ازین وقایع مذکور فصلی هم بتاریخ هرات اختصاص یافته است^۲. کتاب دیگر روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات است از معین الدین محمد اسفزاری که در ۸۹۹ هجری (= ۱۴۹۳ میلادی) تألیف شده و حاوی اطلاعات ذقیمت مشروحو در وضع جغرافیایی و تاریخی هرات و عده‌هی دیگر از بلاد خراسان از قبیل نیشابور و بلخ و طوس و مرو و غیره است^۳. علاوه بر این دو کتاب منظومه کرت نامه ربیعی نیز از ماخذ مربوط بتاریخ هراتست و غیر از آن کتب دیگری هم درباره هرات تألیف شده بود که اینک در دست نیست.

از میان بلاد دیگر در باب اصفهان ترجمه‌یی بفارسی از معائن اصفهان تألیف «مافرغی»^۴ از علمای قرن پنجم هجری بدست حسین بن محمد آوی در سال ۷۲۹ هجری (= ۱۳۲۸ میلادی) و کتابی بنام نصف جهان از محمد مهدی اصفهانی مؤلف بسال

۱- رجوع کنید به تاریخ نیشابور طبع آقای دکتر بهمن کریمی، تهران ۱۳۲۹ شمسی

۲- تاریخ نامه هرات، چاپ کلکته، ۱۹۱۳ میلادی و مقدمه آن از آقای پرفسور محمد زهرا صدیقی

۳- روضات الجنات چاپ دانشگاه تهران و مقدمه آن از آقای سید محمد کاظم امام.

۴- کتاب اصفهان تألیف مفضل بن سعد بن الحسین المافروخی الاصفهانی، چاپ تهران بتصحیح آقای سیدجلال الدین تهرانی.

۱۳۰۳ قمری (= ۱۸۸۵ میلادی) - و درباره کاشان «مرآة قاسان» تألیف عبدالرحیم ضرابی متخلص به «سهیل کاشانی» که تألیف آن در سال ۱۲۸۸ هجری (= ۱۸۷۱ میلادی) اتمام یافته ، - و درباره قم ترجمه فارسی تاریخ قم (تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی) از حسن بن علی قمی بسال ۸۰۵ هجری (= ۱۴۰۲ میلادی) - و درباره سمرقند کتاب «قندیه» در شرح مزارات سمرقند قابل ذکر است .

درباره یزد و تاریخ آن کتابی از جعفر بن محمد بن حسن جعفری در قرن نهم هجری^۲ و کتاب دیگری معروف به تاریخ جدید یزد از احمد بن حسین بن علی الکاتب از اواخر همان قرن^۳ در دست است و بچاپ رسیده . این هر دو کتاب از جهت اشتمال بر مطالب و اطلاعات گوناگون تاریخی و جغرافیایی و وضع اجتماعی و کشت و برز و مدارس و مساجد یزد و جزآنها بسیار مهم و قابل توجه است .

کتابی که ضوفیه در شرح مبادی و اصول تصوف و عرفان و آثار صوفیان

بیان احوال و مقامات سالکان طریقت بفارسی تألیف کرده اند از جمله مهمترین آثار نثر است که هیچگاه از جذبه و حال و رونق و جلای خاص خود برکنار نیست . صوفیه بر اثر آمیزش با مردم و علاقه پارشاد آنان در مجالسی که ترتیب می دادند ، ویا در آثار منظوم و منثور خود ، بفارسی روان و ساده بی سخن می گفتند و مطالب خود را همراه با حکایات و امثال و شواهد بیان می کردند تا بهتر مرکوز ذهن شنونده و خواننده گردد . اینست که باید آثار آنانرا محل انعکاس قسمتی از آداب و عادات و اندیشه ها و زندگی مردم عهدشان دانست . نثرهای صوفیانه علاوه بر سادگی و تازگی مقرون بحال و شوقی است که بدان زیبایی و گیرندگی خاصی می بخشد . تألیف کتب در تصوف از اواخر قرن چهارم و بطن غالب از اوایل قرن

۱ - کتاب قندیه بکوشش آقای ایرج انشار چاپ تهران ۱۳۳۴ و مقدمه آن .

۲ - تاریخ یزد بهمت آقای ایرج انشار در شمار انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب ؛

تهران ۱۳۳۸ شمسی .

۳ - تاریخ جدید یزد ؛ چاپ اداره فرهنگ یزد ؛ یزد ۱۳۱۷ شمسی .

پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) آغاز شد و از جمله قدیمترین آنها یکی کتاب نورالعلوم منسوب به ابوالحسن خارقانی (م ۴۲۵ هجری = ۱۰۳۳ میلادی) و دیگر نورالعربدین معروف به شرح تعرف از ابوالبراهیم مستملی بخاری (م ۴۳۴ هجری = ۱۰۴۲ میلادی) است. در شرح کتاب «التعرف لمذهب التصوف» از ابوبکر کلاباذی. در متن متداول این کتاب تصرفات بسیار صورت گرفته بتجوی که از اصل خود تا حدی دور شده است. این وضع در غالب کتب متصوفه مشهودست زیرا همواره در خانقاهها و یا بوسیله نساخ در آنها تغییراتی راه می یافت تا عبارات و انشاءهای کهنه برای سالکان طریقت مفهوم گردد و کهنگی کلام در آنان ایجاد ملالت خاطر ننماید^۱.

تألیف کتب عرفانی از نیمه دوم قرن پنجم هجری بعد خاصه در قرنهای ششم و هفتم توسعه و فزونی گرفت و آثار معروفی از مشایخ و عرفای بزرگ برجای ماند که باید آنها را پشتوانه بزرگی برای ادب فارسی محسوب داشت. از میان اینها از جمله کتب قدیم ترجمه رساله هیست از استاد امام ابوالقاسم قشیری که بنام ترجمه رساله قشیریه بچاپ رسیده است^۲. این کتاب اصلاً در سال ۴۳۷ هجری (= ۱۰۴۵ میلادی) بعربی نوشته و آنگاه بوسیله یکی از شاگردان قشیری بنام خواجه امام ابوعلی العثماني پهارسی گردانده و سپس در قرن ششم هجری یعنی بعد از سال ۵۵۰ هجری (بعد از ۱۱۵۰ میلادی) بردست ابوالفتح نیشابوری اصلاح شد^۳. این کتاب متضمن پنجاه و پنج باب و حاوی بحثها و تعلیمات سودمند در اصول تصوف است.

در همان قرن پنجم، که یکی از مهمترین ادوار تاریخ تصوف در شرق ایرانست، صوفی پاکدلی که از تعلیمات شیخ ابوسعید ابی الخیر و عده بی از بزرگان تصوف برخوردار

۱ - درباره کتاب التعرف و ترجمه و شرح فارسی آن از ابوالبراهیم مستملی رجوع کنید به تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفاج ۱ چاپ سوم ص ۶۲۸-۶۲۹.

۲ - ترجمه رساله قشیریه بتصحیح و مقدمه متعی از استاد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ تهران، ۱۳۴۵ شمسی.

۳ - تاریخ ادبیات در ایران ج ۲، چاپ دوم ص ۸۸۹-۸۹۰.

بود یعنی خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱ هجری = ۱۰۸۸ میلادی) رسالاتی با ذوق و چاشنی عرفان بشری موزون و مسجع بنام مناجات‌نامه، نصایح، زادالعارفین، کنزالسالكين، قلندرنامه، محبت‌نامه، هفت‌حصار، رساله دل‌وجان، رساله واردات و الهی‌نامه نگاشت که همواره چون تازه‌انه‌های شوق برای سالکان راه حقیقت‌سورد استفاده بود.

امام احمد غزالی طوسی (م ۵۲۰ هجری = ۱۱۲۶ میلادی) برادر حجة الاسلام محمد غزالی از اجله عرفای قرن پنجم و آغاز قرن ششم، ضمن چند اثر مهم خود کتابی دارد بنام بحر الحقیقة بفارسی که در آن طریق وصول به « فنا » را که بعقیده وی مستلزم گذشتن از هفت مرحله است شرح داده، و غیر از آن اثر مهمتر دیگری بفارسی دارد بنام « سوانح العشاق » که چند بار بطبع رسیده و در احوال و اسرار عشق، بدان نحو که مورد تأمل و توجه صوفیانست، نوشته شده و در ضمن فصول آن تمثیلات و حکایات کوتاهی هم آمده است. علاوه بر اینها از امام احمد غزالی مکاتیبی بفارسی باقی مانده است بر روش مکاتیب مشایخ و علمای عهد.

دوست و شاگرد و برید امام احمد غزالی یعنی عین‌القضاة همدانی (مقتول سال ۵۲۵ هجری = ۱۱۳۰ میلادی) صوفی گرم نفس و گرم رو با آنکه در عنوان شباب طعمه تعصب جاهلان گردید، آثار خوبی بفارسی در بیان حقایق عرفانی و گاه فلسفی عبری و بفارسی ترتیب داد که همه مستحق توجه و عنایتند. از میان آثار فارسی او یزدان‌شناخت، رساله جمالی، تمهیدات یا زبدة الحقائق و مجموعه مکاتیب

۱- درباره انصاری و سبک آثارش رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ چاپ

دوم ص ۸۸۲-۸۸۳ یا ۹۱۱-۹۱۵.

۲- درباره همه این آثار رجوع شود به فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس ج ۱

ص ۱۲۳، و مقدمه ریتزر Ritter بر سوانح العشاق چاپ ۱۹۲۲، و تاریخ ادبیات در ایران

دکتر صفاء، ج ۲ چاپ دوم ص ۹۳۲-۹۳۵.

متعدد او را نباید از یاد برد^۱.

در نیمه دوم قرن پنجم عارف وارسته پاکبازی در فنون مختلف سرگرم تألیف بود و از آنجمله کتابهایی یفارسی درباره مسائل عرفانی دارد وی شیخ روزبهان بقلی شیرازی (م ۶۰۶ هجری = ۱۲۰۹ میلادی) است که ذکر دو کتاب معتبر او یفارسی در اینجا لازمست ، یکی کتاب عبهرالعاشقین در شرح عشق واحوال عاشقان الهی ، دیگری کتاب شرح شطحیات ، و سراد از شطحیات کلمات و عبارات غریبه بیست که در حال جذب و شوق بر زبان مشایخ می رفته و حاوی حقایق عالی عرفانیست . این هردو کتاب بهمت ایرانشناس دانشمند آقای هانری کترین در جزو انتشارات قسمت ایرانشناسی انستیتوی ایران و فرانسه بطبع رسیده است ، درباره احوال و آثار روزبهان بمقدمه آن دو کتاب مراجعه کنید .

از سجدالدین بغدادی خوارزمی (م ۶۱۶ هجری = ۱۲۱۹ میلادی) مکاتیبی حاوی اصول عرفانی و آداب تصوف و مراتب سیر و سلوک و حالات و مقامات سالک ؛ و رساله بی بنام رساله سفر (در باب سفر خواص از عالم خاک کی بعالم ملکوت) یفارسی برجای مانده است ، و استاد اونجم الدین کبری مشهور به « شیخ ولی تراش » در جزو آثار مهم خود چند رساله یفارسی در بیان اصول تصوف دارد مانند آداب المریدین ، سکنه الصالحین ، وصول الی الله که از همه آنها نسخ متعدد باقیست .

از آغاز قرن هفتم هجری کتاب بسیار دل انگیزی از صوفیان داریم بنام « کتاب المعارف » . نویسنده این کتاب سلطان العلماء بهاء الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی معروف به « بهاء ولد » از کبار مشایخ صوفیه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجریست . المعارف مجموعه بیست از مجالس و مواعظ بهاء ولد که خود آنها را نظم و ترتیب داده و بصورت کتاب در آورده است . درین کتاب حقایق عرفان و دین و

۱ - درباره او و آثارش ربیع شود به تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ چاپ دوم ص

۹۳۶ - ۹۴۴ و منابعی که آنجا نشان داده ام .

تفسیر و تاویلاتی از آیات قرآنی با بیانی شیوا و دل‌انگیز و با فصاحتی کم‌نظیر مورد بحث قرار گرفته و هر بحثی با عنوان فصل ذکر شده است.^۱

پسر بهاء‌الدین یعنی جلال‌الدین محمد مولوی (م ۶۷۲ هجری = ۱۲۷۳ میلادی) جای پدر را در داشتن مجالس نیکو که مجموعه آنها بنام «فیه‌ما فیه» مشهورست، و مکاتیب فصیح فارسی، گرفت؛ و معلم او و شاگرد پدرش یعنی سید برهان‌الدین محقق ترمذی هم مجموعه‌ای از مواعظ و کلمات دارد بنام «معارف»^۲ و در همین ایام صوفی دیگری که یکی از شاگردان نجم‌الدین کبری بود، یعنی نجم‌الدین رازی معروف به نجم‌الدین دایه (۶۶۵ هجری = ۱۲۶۶ میلادی) پس از آنکه از برابر حمده خان و مان سوز مغول با آسیای صغیر گریخته بود، کتابهای مرصادالعباد - معیارالصدق فی مصداق‌العشق - مرموزات اسدی - و رساله‌الطیر را بفارسی نگاشت که همه در شرح مسائل عرفانی است^۳ و از آن میان مرصادالعباد از همه معروفتر است.

شاگرد دیگر نجم‌الدین کبری یعنی ابوالمعالی سیف‌الدین سعید بن مطهر باخرزی (۵۸۶-۶۵۹ هجری = ۱۱۹۰-۱۲۶۰ میلادی) صوفی و شاعر معروف هم رساله‌ای درباره عشق دارد که بهمت آقای ایرج افشار در شماره چهارم از سال هشتم مجله دانشکده ادبیات طبع شده است و نواده اش یعنی ابوالمفاخر یحیی بن برهان‌الدین احمد بن سیف‌الدین الباخری کتاب بسیار سودمند جامعی بفارسی در باب عقاید و آداب و احوال و اصطلاحات صوفیه و کیفیت مراحل سلوک و ریاضت آنان و نظایر این مسائل و حتی ادعیه و اورادی که باید در مواقع مجاهدت و ریاضت ویا موارد

۱ - رجوع شود به کتاب المعارف و مقدمه و حواشی آن، بتصحیح آقای فروزانفر،

تهران ۱۳۳۳.

۲ - چاپ دانشگاه تهران بتصحیح آقای فروزانفر.

۳ - رجوع شود بمقدمه آقای معینی مینوی برسالة عشق و عقل (معیارالصدق فی

مصداق‌العشق) باهتمام آقای دکتر تقی تفضلی، تهران ۱۳۴۰.

دیگر بخوانند، فراهم آورده و آنرا « اوراد الاحیاب و فصوص الآداب » نامیده است. این کتاب در سال ۷۲۳ هجری (= ۱۳۲۳ میلادی) نوشته شده و مؤلف لازم دانسته است تا در آن همه مطالبی را که درباره تصوف بزبان عربی نگاشته بودند جمع کند زیرا در دوران او اکثر فقرا و اهل خرقه از ادراک لغت عرب بی نصیب بودند. کتاب او را دالاحیاب محکم خوبی برای آزمایش صوفیه در این نکته است که چگونه از اندیشه های آزاد کمالی خود بتعلیمات بدون منجبر تمایل می ورزیده اند^۱.

اندکی دنبال تر از ابوالعفاخر باخرزی عارف بزرگ دیگری بنام عزالدین محمود بن علی کاشانی (متوفی بسال ۷۳۵ هجری = ۱۳۳۴ میلادی) کتاب مشهور خود مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة را بفارسی نگاشت مشتمل بر ذکر میانی و اصول طریقت صوفیان و بیان بعضی از علوم و معارف ایشان که بنای قاعده تصوف و اساس سیر وسلوک بر آنست، و همچنین درباره رسوم و آداب صوفیه و مراحل سلوک و امثال این مطالب^۲. این کتاب را عماد قنیه کرمانی بصورت منظومه مفصلی بجدیه نظم کشیده است^۳.

از میان آثارى که در قرن هشتم هجری در ذکر علوم مختلف بفارسی نوشته شده کتاب تفائس الفنون فی عرائس العیونست تألیف شمس الدین محمد بن محمود آملی. وی فصلی مشیح از کتاب خویش را به « علم تصوف و توابع آن » اختصاص داده و آنرا مشتمل بر پنج فن کرده است: فن اول « در علم سلوک » که عبارتست از معرفت کیفیت قیام بحقوق عبودیت و شرایط ریاضت و آداب خلوت؛ فن دوم « در علم

۱ - درباره این کتاب و مؤلف آن رجوع شود به اوراد الاحیاب چاپ دانشگاه، بهمت آقای ایرج افشار، تهران ۱۳۴۵ شمسی.

۲ - رجوع شود به مصباح الهدایة و مقدمه آن بقلم آقای جلال الدین همائی.

۳ - رجوع شود به مجله دوم از دوره اول گنج سخن (چاپ ۱۳۴۷) در ذیل احوال و اشعار عماد قنیه.

حقیقت» که معرفت حقایق است؛ فن سوم «در مرصده» که عبارتست از علوم دوازده گانه (فریضت و فضیلت، دراست و وراثت، قیام، علم حال، علم خاطر، علم ضرورت، علم سعت، علم یقین، علم غیب و لدنی، علم موازنه)؛ فن چهارم در علم حروف که مقصود از آن علم بر شرف کتاب خدا و آنچه در آن مودع است از دقایق حکمیات و لطایف الهامیات؛ فن پنجم در علم فتوت و معرفت بر احوال و اصطلاحات فنیانست. بدین ترتیب ملاحظه میشود که شمس الدین آملی به عنوان یک دانشمند جامع اصول عقاید صوفیه را بصورت مدون علمی ذکر کرده و بحث او درباره این قرقه قابل توجه و اعتناء خاص است.

از میان آثار قرن نهم درباره تصوف نخست کتاب جواهر الاسرار را نام میبریم که شرحی است از کمال الدین حسین خوارزمی بر مثنوی مولوی که سابقاً در هندوستان چاپ شده است. کمال الدین حسین بر این کتاب مقدمه مفصلی درباره میادی کار اهل تصوف و اصطلاحات آنان نوشته است. - در همین قرن نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۹۸-۸۱۷ هجری = ۱۴۱۴-۱۴۹۲ میلادی) علاوه بر مطالب سودمندی که در آغاز نفعات الانس درباره مبانی تصوف آورده است، دو کتاب معتبر درین باب بفارسی دارد یکی از آن دو اشعة اللمعات است که شرحی است بر کتاب لمعات عراقی (شیخ فخرالدین ابراهیم بن شهریار متوفی بسال ۶۸۸ هجری = ۱۲۸۹ میلادی)؛ لمعات خود از کتب سودمند است که عراقی تحت تعلیمات صدرالدین قونوی و مخصوصاً بر اثر نفوذ کتاب مشهور استاد او یعنی فصوص الحکم نوشته و بقول جامی در آن لطائف عربی و فارسی را درهم آمیخت و آثار علم و عرفان و انوار ذوق و وجدان از آن هویدا است و چون در عهد شارح مورد ابراد و انکار متعصبان قوم قرار گرفته بود جامی خواست با نگاشتن شرحی بر آن برفع مشکلات کتاب و توضیح آن همت گمارد و ازین راه اشعة اللمعات را بوجود آورد. کتاب دیگر جامی که الحق در شرح مبانی تصوف شایان توجه است «لواجیح» نام دارد. این کتاب کوچک درسی لایحه است و چند بار طبع شده.

سید نورالدین نعمه الله بن عبدالله کرمانی معروف به نعمه الله ولی (متوفی ۸۳۴ هجری = ۱۴۳۱ میلادی) عارف و شاعر مشهور که از مشایخ بزرگ متصوفه است، علاوه بر اشعار معروف عرفانی خود رسالات متعددی در مسائل مختلف تصوف و عرفان فارسی تألیف کرده است که تاکنون ۵۰ رساله از آنها را آقای دکتر جواد نوربخش کرمانی بطبع رسانیده است. این رسائل همچنانکه گفته شد در مسائل گوناگونی از قبیل سلوک، توحید، خلوت، توکل، ایمان، حروف و اسرار آن، اصطلاحات صوفیه و نظایر این مطالب است.

از میان مؤلفان هندی که درباره تصوف و عرفان بحث سودمندی کرده باشند ذکر محمد داراشکوه پسر شاه جهان در اینجا لازمست. وی در سال ۱۰۶۹ هجری (= ۱۶۵۸ میلادی) بقتل رسید. اهمیت کار داراشکوه در آنست که در آثار خود فقط بذکر مبادی تصوف اسلامی، که از چند قرن پیش به هندوستان راه بسته بود، بسنده نکرد بلکه در معرفی عرفان هندی نیز سهم عمده‌یی را برعهده گرفت. وی علاوه بر کتاب سفینه الاولیاء و کتاب سکینه الاولیاء که از مراجع مهم تراجم احوال مشایخ صوفیه است، کتابهایی در شرح حقایق عرفان و تصوف دارد. از آنجمله است «رساله حق نما» که مؤلف آنرا تکمله کتابهای فتوحات مکیه و فصوص الحکم و سوانح العشاق و نواایح و لمعات و لوامع پنداشته است؛ و دیگر کتاب حسنات العارفين که در واقع مجموعه بیست از سخنان بلند عارفان یعنی شطحیات آنان از قدیم تا عهد مؤلف؛ دیگر کتاب مجمع البحرین که مبتنی است بر شرح تقارب و همسانی میان تصوف اسلامی و هندی؛ دیگر کتاب مفصل «سیر اکبر» که ترجمه فارسی است از پنجاه رساله او پانیشادها که حاوی اسراری از عرفان هندوست.

- ۱- برای اطلاع از احوال و آثار او رجوع شود به کتاب سکینه الاولیاء چاپ تهران بکوشش آقای دکتر تاراچند و آقای جلالی نائینی.
- ۲- این کتاب معتبر مفصل بسعی و اهتمام آقای دکتر تاراچند و آقای جلالی نائینی سال ۱۳۴۰ شمسی در تهران بطبع رسیده است.

از جمله کتب معتبر که در شرح حقایق عرفانی ارزش بسیار دارد شرح گلشن راز است. گلشن راز منظومه بیست از شیخ سعدالدین محمود شهبازی که باید مقارن سال ۷۱۷ هجری (= ۱۳۱۷ میلادی) سروده شده باشد و آن خود جوابهایست بر چند سؤال درباره حقایق عرفانی که از شیخ شده بود. شرح این کتاب بقلم شیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی لاهیجی گیلانی از مشایخ معروف سلسله نوربخشیه در قرن نهم هجری فراهم آمده و مأخذ بسیار سودمندی برای مطالعه در حقائق عرفانیست^۱.

آخرین کتاب مهم عرفانی که فعلاً ذکر آنرا لازم می بینیم کتاب مشروح و پرفایده طرائق الحقائق است در سه جزء از حاج معصوم علی شاه نعمه اللهی شیرازی که در حدود سال ۱۳۱۹ قمری بطبع رسید. در مجلد اول ازین کتاب اصل اول بیشتر بتحقیق در علم و آداب معلم و متعلم و بعضی مقدمات دیگر مصروف شده و اصل ثانی در باره تصوف و تحقیق مفصلی راجع بانست، و در باقی این جزء مطالب دیگری خاصه ذکر در باره حکماء یونان و اسلام ملاحظه میشود. اما جزء دوم و سوم کتاب شامل شرح حال عده کثیری از مشایخ عرفاست تا عهد مؤلف.

موضوعات دینی از جمله مطالبی است که مسلمین را در طول

مسائل دینی

تمدن اسلامی بسیار بخود مشغول داشته بود. اهمیت این

کتب بیشتر در ایراد اصطلاحات فارسی از مسائل دینی اسلام و ترجمه مفردات و ترکیبات عربیست به فارسی از باب ایراد معادلی برای آنها. با این حال گاهی قطعات مطبوع انشائی نیز در این گونه کتب ملاحظه میشود که قابل توجه است.

از جمله کتب و متون قدیم پارسی درین رشته یکی رساله بیست در احکام فقه حنفی از ابوالقاسم محمد سمرقندی (۳۴۳ هجری = ۹۵۴) که بعدها بدست یکی از علمای قرن هشتم معروف به خواجه پارسا تکمیل شد. بهر حال قسمت اصیل رساله ابوالقاسم سمرقندی از جمله اقدم قطعات منشور فارسی است که در دست داریم.

۱ - شرح گلشن راز با مقدمه بقلم آقای کیوان سمعی چاپ تهران سال ۱۳۲۷ شمسی

اما نخستین موضوع بسیار مهم از ابواب علوم شرعی که ایرانیان بدان توجه کرده‌اند تفسیر قرآن و ترجمه یا تالیف کتابها بیست‌درین باب بفارسی. از جمله کهن‌ترین این تفاسیر کتابیست «بنام ترجمه تفسیر طبری» که بامر ابوصالح منصور بن نوح سامانی (۳۵۰ - ۳۶۶ هجری = ۹۶۱-۹۷۶ میلادی) با نقل از متن عربی آن که تألیف محمد بن جریر طبری (م. ۳۱۰ هجری = ۹۲۲ میلادی) است، پدید آمد. این کتاب یکی از غنی‌ترین متون فارسی قدیم از حیث لغات و ترکیبات فارسی است.^۱

اهمیت تفاسیرهای قدیم دیگر مانند تفسیری بی‌نام که به «تفسیر پاک» شهرت یافته و از اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم هجری (اوایل قرن یازدهم میلادی) است^۲؛ و تفسیر سورآبادی (از ابوبکر عشیق بن محمد هروی سورآبادی) که هم از قرن پنجم هجریست^۳؛ و تاج التراجم یا تفسیر اسفراینی از امام عمادالدین ابوالعزیز شاهپور (م. ۴۷۱ هجری = ۱۰۷۸ میلادی)؛ و امثال آنها در اینست که بقصد ایراد معادل برای لغات و ترکیبات قرآن معمولاً مفردات و ترکیباتی از زبان فارسی را ذکر کرده‌اند که بعدها فراموش شده و از میان رفته است و جز از راه داشتن معادل عربی درک معنی آنها میتوانست دشوار یا مورد تردید و تأمل باشد.

تألیف اینگونه تفاسیرهای قرآن در ادبیات فارسی مدتها دنبال شد و بصورت‌های مختلف انجام گرفت و حتی صوفیان هم در این باب مساهمت و شرکت مؤثر یافتند و نه تنها در مجالس خود و در آثار نظم و نثر خویش آیاتی از قرآن را برای اثبات

۱ - ترجمه تفسیر طبری در هفت مجلد تصحیح و اهتمام آقای حبیب یغمائی، تهران

۱۳۳۹ - ۱۳۴۴ شمسی.

۲ - تفسیر قرآن پاک، چاپ عکسی با مقدمه، طبع بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۴

۳ - قسمتی از این کتاب تحت عنوان قصص قرآن مجید با مقدمه و تصحیح آقای دکتر یحیی مهدوی طبع رسیده است. تهران، ۱۳۴۷ شمسی. و نسخه عکسی کتاب را بنیاد فرهنگ ایران بسال ۱۳۴۵ طبع کرده است.

۴ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفاح ۲ چاپ دوم، ص ۹۰۳-۹۰۴.

نظریه‌های صوفیانه مورد تفسیر و تأویل قرار دادند ، بلکه گاه بایجاد آثار قابل توجهی در این مورد توفیق یافتند . بهترین تفسیر قرآن که از صوفیان برجای مانده تفسیر کشف‌الاسرار از اوایل قرن ششم هجری (قرن دوازدهم میلادی) است از رشیدالدین ابوالفضل میبیدی شاگرد خواجه عبدالله انصاری که باید آنرا از جمله آثار برگزیده ادبی فارسی نیز محسوب داشت . میبیدی در تفسیر مفصل خود علاوه بر آنکه معانی آیات و ترکیبات قرآن را ذکر کرده یکبار آنها را بنا بر قول عامه و یکبار بشیوه صوفیان تفسیر و تأویل نموده و بمناسبت بسیاری از عقائد و آراء و کلمات صوفیان را در آن وارد ساخته است^۱ .

هنگام ذکر تفاسیر فارسی قرآن نمیتوان نام تفسیر معروف و مفصل *روض الجنان* را از ابوالفتوح رازی ، جمال‌الدین حسین بن علی بن محمد قراءوش کرد . مؤلف این کتاب از علمای بزرگ شیعه است که در ری برای شیعیان بوعظ و تذکیر اشتغال داشت و در اواسط قرن ششم در همان شهر درگذشت . کتاب او در بیست جزء است که در پنج مجلد بطبع رسیده . وی در تفسیر هر یک از سوره‌های قرآنی در باره نام و شماره آیات آن ، و اینکه مکی است یا مدنی ، و نظریه‌های قراء در باره آیات آن و استلال این مسائل ذکر میکند و آنگاه به نقل و ترجمه آیات و تفسیر هر یک و ذکر نظر خود درباره معانی لغات و قرانات آنها می‌پردازد و داستانها و حکایات مربوط بان را بذکور می‌دارد و در بسیاری از موارد نظریه‌هایی درباره مسائل فقهی و کلامی می‌دهد . *روض الجنان* از حیث احتمال برفواند لغوی و دستوری و نثر ساده‌یی که دارد حائز اهمیت بسیار است . سبک نثر آن کهنه و مشتمل بر بسیاری از لغات و تعبیرات و ترکیبات است که در جای دیگر کمتر میتوان یافت و مخصوصاً اثر لهجه رازی در آن دیده میشود^۲ . شیعه و اهل سنت ضمن آنکه کثیری بعربی در تفسیر قرآن تألیف می‌کرده‌اند ،

۱- کشف‌الاسرار چاپ دانشگاه تهران بتصحیح آقای علی اصغر حکمت ۱۳۳۱-۱۳۳۹ شمسی

۲- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، ج ۲ چاپ دوم ص ۹۶۴-۹۶۵ .

بعنازین روزگار از ادامه کار خود در تحریر تفاسیری بزبان فارسی کوتاهی نمی ورزیدند . از جمله اینها یکی کتابیست از کمال الدین حسین بن علی کاشفی سبزواری بنام مواهب علیّه یا «تفسیر حسینی» که تألیف آن از سال ۸۹۷ هجری آغاز شد و بسال ۸۹۹ خاتمه یافت . نثر این کتاب بسیار ساده و اطلاعات مؤلف در آن غالباً متکی است بمفسران بزرگ پیشین مخصوصاً فراه بَغَوی مفسر بزرگ قرن پنجم و ششم . در عهد صفویه علی بن حسین زواری که از علماء مشهور امامیه در قرن دهم هجری معاصر شاه طهماسب صفویست ، کتاب خود را بسال ۹۶۴ یا تمام رسانید . وی کتب متعدد دیگری نیز بفارسی تألیف کرده است مانند شرح نهج البلاغه بنام روضه الانوار ؛ ترجمه مکارم الاخلاق طهرسی بنام مکارم الکرائم ؛ ترجمه اعتقادات شیخ صدوق بنام وسیله النجاة ؛ ترجمه طرائف ابن طاوس بنام طراوة اللطائف ؛ و مجمع الهدی معروف به قصص الانبیاء و غیره .

شاگرد علی بن حسین زواری ، یعنی ملافتح الله کاشانی (متوفی بسال ۹۸۸ هجری مطابق با ۱۵۸۰ میلادی) تفسیری بفارسی دارد بنام خلاصه المنهج که خلاصه بیست از تفسیر مهم دیگرش بنام منهج الصادقین فی الزام المخالفین که در پنج مجلد است . وی نیز شرحی بر نهج البلاغه بفارسی دارد بنام تنبیه الغافلین و تذکرة العارفين .

اگرچه تألیف کتبی در تفسیر قرآن بفارسی تا دوره ما نیز ادامه یافت اما موضوع کتب دینی فارسی تنها منحصر به همین مطلب نماند بلکه بمسائل مختلف دیگر خاصه فقه و کلام و بحث در باره فرق دینی و احادیث و امثال اینها نیز در آنها

۱ - مواهب علیه یا تفسیر حسینی ، تصحیح و یکوشش آقای سید محمد رضا جلایی

نائینی تهران ۱۳۱۷ شمسی .

۲ - تاریخ تحول نظم و نثر فارسی ، دکتر صفا ، چاپ سوم ، تهران ۱۳۲۴ ، ص ۸۳ .

۳ - ایضاً تاریخ تحول نظم و نثر فارسی ، چاپ سوم ص ۸۳ .

توجه شد. در این راه فرق شیعه خاصه فرق شیعه دوازده امامی و فرقه شیعه اسمعیلی از همه بیشتر کوشیده و آثار متعدد و قابل توجهی بر جای نهاده‌اند.

اساس کار شیعه اسمعیلی بر تبلیغ بود و سعی داشتند که برای آماده کردن مبلغان خود آنان را حتی المقدور با افکار فلسفی و کلامی آشنا و در بحث و جدل توانا کنند. به همین سبب جزو آثار قدیم منشور فارسی کتبی در کلام ازین فرقه داریم. نخست از متکلمی بنام «ابوسعبد محمد بن سرخ نیشابوری» که کتاب خود را در شرح قصیده فلسفی ابوالهیثم احمد بن حسن گرگانی در اوایل قرن پنجم هجری (اوایل قرن یازدهم میلادی) نگاشت. ابوالهیثم در قصیده خود بروش مبلغان اسمعیلی سؤالاتی دشوار کرده است که جواب دهنده فقط با دانستن فلسفه و اصول عقاید اسمعیلیان می‌تواند آنها را جواب بگوید و محمد سرخ کتاب خود را به همین قصد تألیف کرده است. کتاب او خواه از نظر فلسفه و کلام و خواه از حیث زبان و انشاء فارسی در زمره کتب بدیع و زیبایی فارسی در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است. اندکی بعد یکی از متکلمان بزرگ اسمعیلی ابویعقوب سگزی کتاب زیبایی رازیان پارسی شیوا بنام «کشف المحجوب» در کلام بروش اسمعیلیان نوشت و گویا این کتاب اصلاً به عربی نگاشته شده بود. این کتاب هم باید از اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم هجری باشد.

اینگونه تألیفات بزودی مقدمه‌یی برای کارهای پرارزش ابوعین ناصر بن خسرو قبادیانی (م ۴۸۱ هجری = ۱۰۸۸ میلادی) در ایجاد آثار بسیار معروف و بهمش

۱ - شرح قصیده ابوالهیثم، بکوشش و تصحیح آقای پرفسور هانری کرن و آقای دکتر محمد معین تهران ۱۳۲۴ شمسی. و نیز رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران، دکتر حقا، ج ۱ چاپ سوم، ۱۳۲۸ شمسی، ص ۶۲۳-۶۲۴ و منابعی که در آنجا ذکر شده است.

۲ - کشف المحجوب ابویعقوب سگزی تصحیح آقای پرفسور هانری کرن و آقای دکتر محمد معین، تهران ۱۳۲۷ شمسی.

در کلام، مانند جامع‌الحکمتین و زاد‌المسافرین و وجه‌دین و خوان اخوان و گشایش و ره‌ایش گشت که البته بموقع درباره آنها سخن خواهیم گفت^۱.

کار شیعه امامی اثنی عشری در تألیف کتابهایشان بفارسی از اواسط قرن ششم هجری (اواسط قرن دوازدهم میلادی) بپعد آغاز شد. و نخستین کتاب با ارزش که ازین راه تألیف شد کتابیست بنام «بعض مثالب النواصب» معروف به «النقض» از نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل رازی. چند سال پیش از تألیف این کتاب یکی از مخالفان سنی شده شیعه بنام شهاب‌الدین تواریخی کتابی بنام بعض فضائح الروافض بفارسی نگاشته و در آن ایراداتی بر شیعیان وارد کرده بود. چندی بعد کتاب النقض در رد بر کتاب مذکور نوشته شد و از آن پس از مراجع مهم مؤلفان شیعه گشت. این کتاب نه تنها از حیث توضیح بسیاری از مبانی مذهب شیعه و تاریخ و اطلاعات مربوط بر رجال این مذهب و علما و شعرا و مراکز تعلیم و تدریس و کتابخانه‌های شیعه و امثال این مسائل قابل کمال توجه و عنایت است بلکه از باب اشتمال بر بسیاری از اطلاعات مربوط بامور تاریخی و اجتماعی زمان از جمله کتب بسیار مهم و درجه اول فارسی محسوب میشود چنانکه نظیر آن را ازین حیث در میان کتب فارسی کمتر میتوان یافت^۲.

تحقیق در ادیان و مذاهب هم یکی از مسائل مورد توجه در تألیف کتب دینی بفارسی بوده است. قدیمترین کتاب فارسی موجود ازین قبیل کتاب بیان‌الادیان از ابوالمعالی علوی رازی است که بسال ۴۸۹ هجری (۱۰۹۶ میلادی) تألیف شد و شامل اطلاعات فهرست مانند نسبت بادیان و مذاهب پیش از اسلام و دوره اسلامی است^۳. در پایان قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری (= قرن سیزدهم میلادی)

۱ - تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۲ چاپ دوم ص ۸۹۳-۸۹۸ .

۲ - رجوع شود بمقدمه و تعلیقات کتاب النقض ، چاپ آقای محدث ، تهران ۱۳۳۱

و ۱۳۳۵ شمسی .

۳ - بیان‌الادیان ، تصحیح مرحوم عباس اقبال آشتیانی ، تهران ۱۳۱۲ شمسی .

یکی از عالمان شیعه بنام سید مرتضی ملقب به «عَلَمُ الْهُدَى» کتابی در باره عقاید فرق مختلف دینی و مذهبی تألیف کرده است بنام «تبصرة العوام» که قسمتی از آنرا شیعه و فرق آن اختصاص داد^۱.

از قرن هفتم بعد از میان کتابهایی که در بیان اعتقادات شیعه یا فرق دیگر فارسی و عربی نوشته باشند باید کتابهایی از قبیل معرفة المذاهب تألیف محمود طاهری غزالی معروف به «نظام»^۲ و کتابی را در اعتقادات و مذاهب از مؤلفی گمنام ذکر کرد که در حدود قرن هشتم هجری بشری زیبا ترتیب یافته است^۳. کمی پس از تألیف کتاب اخیر کتاب بسیار مهمی که بزبان فارسی در صحنه تحقیق عقاید و ادیان ظاهر شد ترجمه الملل والنحل شهرستانی است که اهمیت و ارجح آن بالاتر از میزان توصیف است. ترجمه این کتاب بقولی بدست صابن الدین علی (م ۸۳۶ هجری = ۱۴۳۲ میلادی) و بقولی دیگر بوسیله افضل الدین صدر ترکه اصفهانی (م ۸۵۰ هجری = ۱۴۴۶ میلادی) انجام گرفته است، و اگرچه ترجمه دیگر این کتاب که بنام توضیح الملل در اوایل قرن یازدهم هجری در لاهور انجام شده، بقصد ساده کردن کتاب و مخصوصاً ترجمه مذکور بوده است، ولی حفاً گزارش صابن الدین از حیث اتقان و استحکام تالی اصل کتاب و انشاء آن هم خالی از نخل و استادانه است^۴.

- ۱ - تبصرة العوام. به تصحیح مرحوم عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۱۴ شمسی.
- ۲ - این کتاب مختصر در شماره اول سال چهارم مجله دانشکده تصحیح و حواشی آقای علی اصغر حکمت طبع شده است.
- ۳ - این رساله بنام «هفتاد و سه ملت» یا اعتقادات مذاهب بتصحیح آقای دکتر شکور چاپ شده است، تهران ۱۳۴۱ شمسی.
- ۴ - ترجمه ملل و نحل شهرستانی، چاپ دوم بتصحیح و کوشش آقای جلالی نائینی، تهران ۱۳۳۰ شمسی.

علوم اوائل

مسلمانان کلیه دانشهایی را که از یونان و بلاد خاور نزدیک و شاهنشاهی ساسانی و هندوستان وارد تمدن اسلامی شده بود، و مجموع آنها را علوم عقلیه مینامیدند، از آنجهت که در قرون پیش از اسلام در عالم شایع بوده است، علوم اوائل نیز نام میدادند. بعبارت دیگر این علوم اوائل عبارت بود از همان فلسفه با حکمت با همه اصول و فروع آن از مباحث مابعدالطبیعه و طبیعیات و ریاضیات. چنانکه میدانیم ایرانیان دوره اسلامی، که میراث داران دانش عهد ساسانی بوده اند، کارهای خود را در زمینه های مختلف علوم از اوایل قرن دوم هجری در بغداد آغاز کردند، و تا مدتی سرگرم نقل و ترجمه علوم عبری بوده و با همکاری دانشمندان سربانی زبان ممالک مجاور زبان عربی را از صورت یک زبان بیابانی بهیات یک زبان علمی درآوردند، و چون درین کار توفیق یافتند بتساقفه تاروزگار نسبتاً درازی از تدوین اطلاعات خود بزبان سلسی غافل ماندند تا دور پادشاهی به امیران ساسانی و دیلمی رسید و این خاندانها خاصه خاندان سامانی و امرای تابع آن بر اثر توجهی که باحیاء زبان و ادب پارسی داشتند نگارش کتابها را در قنون مختلف و گاه ترجمه کتابهای مهم عربی را بزبان پارسی تشویق و ترویج کردند و بدین ترتیب اندک اندک تألیف کتابهایی در شعب مختلف علوم عقلی یا علوم اوائل بزبان پارسی باب شد.

افزونی تألیفات علمی به پارسی بیشتر و بهتر از اوایل قرن پنجم بعد میسر شد زیرا اولاً زحمات مؤلفانی که در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم بدین کار دست زده بودند باعث ایجاد بعضی اصطلاحات علمی به پارسی شده و راه را برای آیندگان باز کرده بود، و ثانیاً هرچه بر عمر ادب پارسی افزوده میشد توجه ایرانیان را با ایجاد آثار پارسی در برابر زبان و ادب عربی بیشتر میکرد و باستقلال زبان فارسی بیشتریاری می نمود. با حمله مغول و از میان رفتن خلافت اسلامی آخرین رابطه میان بغداد که مرکز ادب عربی بود با مراکز علمی ایران قطع شد و ازینروی تألیف کتب علمی بزبان پارسی تسهیل شد چنانکه در تمام قرن هفتم و هشتم عده زیادی کتابهای

علمی بزبان پارسی بوجود آمد و بعد از آن کوششهای مؤلفان ایرانی در تالیف کتابهای علمی بزبان پارسی جزو امور عادی و در ردیف کارهای دیگر آنان درآمد که بزبان عربی انجام میگرفت.

سبک نگارش اینگونه کتابهای فارسی همواره ساده و مبتنی بر بیان مقاصد عالمانه و توضیح مطالب برای خواننده بزبانی روشن بوده است و این روش هیچگاه در میان مؤلفان علمی ایرانی دستخوش تغییر نگردید. درین کتب معمولاً اصطلاحات علمی بفارسی ترجمه میشد و گاه هم عین اصطلاحات عربی مورد استفاده قرار می گرفت. پیداست که ذکر فهرست کاملی از همه کتابهای علمی فارسی درین مختصر میسر نیست، ولزومی هم ندارد، و بهمین سبب درینجا بیشتر بذکراستات این قبیل آثار با رعایت نسبی نظم تاریخی همت میگذاریم و نظم موضوعی را درین باب برای محل و موقع مناسب دیگری میگذاریم.

از جمله قدیمترین کتابها که درباره مسائل « علوم عقلی » نگاشته شده یکی کتاب « هداية المتعلمين في الطب » است. این کتاب را ابوبکر (یا ابوحکیم) ربیع بن احمد اخوینی (یا : اجوینی ؟) بخاری شاگرد ابوالقاسم مقامی از شاگردان محمد بن زکریای رازی در اواخر نیمه دوم قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) تالیف کرد و مدتها بعد از تالیف جزو متوسطات کتب طبی تدریس میشد^۱.

کتاب دیگری که از زمانی قریب بعهد تالیف هداية المتعلمين داریم کتاب البارع در مدخل احکام نجوم است تالیف ابونصر حسن بن علی منجم قمی که در حدود سال ۳۶۷ هجری (= ۹۷۷ میلادی) یا اندکی بعد از آن نوشته شده است^۲.

۱- هداية المتعلمين في الطب ، باعتمام آقای دکتر جلال ستینی، چاپ مشهد ۱۳۴۴

۲- مجله کاوه شماره ۷ سال اول دوره جدید. - ذکر بعضی از قدیمترین آثار مفقوده رها رسی بقلم مرحوم عباس اقبال در مجله شرق سال اول سن ۹۳-۱۰۳. - مقدسه قراضه طبیعیات از آقای دکتر غلامحسین صدیقی (چاپ تهران ۱۳۲۲) ص ۳۸. - برگزیده نثر پارسی از مرحوم دکتر مهدی بیانی ص ۴۵.

کتاب کهن دیگر در مسائل علمی «الاینة عن حقایق الادویة» است تألیف ابومنصور موفق الهروی در ذکر ادویة مفردة پترتیب حروف معجم . عبارات این کتاب نشان میدهد که باید نویسنده آن در اوایل قرن پنجم هجری بوده باشد . این کتاب که از آن نسخه منحصری در کتابخانه وین موجود است بچاپ تصویری بهمت بنیاد فرهنگ ایران طبع شده است .

در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری دانشمند بزرگ ایرانی ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (م ۴۲۸ هجری = ۱۰۳۶ میلادی) از راه تألیفات گوناگونی که در مسائل علمی بفارسی کرد بدین زبان خدمت کم نظیری انجام داد . آثار فارسی او متعدد و از آن میان درانتساب بعضی از آنها بوی تردیست ، و از بین همه آنها کتاب « دانشنامه علائی » یا « حکمت علائیه » در ردیف اول قرار دارد . این کتاب را شیخ بخواش علاءالدوله کاکویه فرمانروای دیلمی اصفهان نوشت و بنا بر آنچه در آغاز آن آورده آنرا بقصد تحقیق در منطق و طبیعیات و موسیقی و هیئت و مابعدالطبیعه تصنیف کرده بود ، لیکن فقط منطق والهیات و طبیعیات را باتمام رسانید و باقی این کتاب یعنی مباحث مربوط به هیئت وهندسه وحساب و موسیقی را بعد از او شاگردش ابوعبید عبدالواحد بن محمد جوزجانی با ترجمه از کتابهای مختلف شیخ برداشته افزود . اهمیت دانشنامه نخست در آنست که شامل یک دوره کامل از حکمت مشاء است که اولین بار بزبان فارسی نگارش یافت ، و دوم در آنکه شامل بسیاری از اصطلاحات منطقی و فلسفی بفارسی است . - اثر دیگر شیخ الرئیس بفارسی « رساله نبض » است . این رساله شامل بحث در کیفیت آفرینش عناصر وامزجه و طبایع و گردش خون و نبض و انواع و کیفیت شناختن آنست . رساله نبض از جمله کتابهای دسترس است که در یکی از ابواب طب بفارسی نگاشته شده و حاوی اصطلاحات علمی خوبی بزبان فارسی است . غیر از دو کتاب منقذ مذکور به ابوعلی سینا نگارش کتابهای متعدد دیگری را بفارسی نسبت داده اند که مستقماً بعضی از آنها ترجمه بیست از آثار مشابه اویزیان عربی مشهور از مدحین آنها اطلاعی در دست نیست . از جمله

این کتابهاست کنوز المعزّین - ظفرنامه - حکمة الموت - رساله نفس - المبدأ والمعاد - المعاد - معراجیه - اثبات النبوة - علل تسلسل موجودات - جودیه در طب - معیار العقول در علم جرّ ثقیل - علم پیشین و برین - رساله در منطق - رساله عشق - رساله اکسیر - رساله در اقسام نفوس - فی تشریح الاعضا - معرفت سموم - حل مشکلات معینیّه^۱ .

دانشمند بسیار بزرگ معاصر ابن سینا یعنی ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی (متوفی بسال ۴۴۰ هجری = ۱۰۴۸ میلادی) که آثار او بحرینی و اهمیت علمی آنها بر همگان روشن است، کتاب مشهوری بفارسی در ریاضیات و نجوم دارد بنام «التفهیم لاوائل صناعة التنجیم»^۲ . این کتاب را ابوریحان نخست در سال ۴۳۰ هجری بفارسی نگاشت و سپس بحرینی درآورد، و آن اولین و مهمترین کتابیست که خاص علم نجوم و هندسه و حساب بفارسی نوشته شده و از باب آنکه نویسنده آن یکی از علمای معروف در عالمست اهمیت بسیار دارد و مؤلف آن کوشیده است تا آنجا که ممکنست از اصطلاحات موجود فارسی برای علم ریاضی استفاده کند و غالب آنها عیناً اصطلاحاتیست که از اواخر عهد ساسانی در نجوم و ریاضیات وجود داشته است مانند پُری یا پُرماهی برای حالت ابتلاء نور ماه - بَهر و بَهره بمعنی قسمت و بخش - سال خدا بمعنی رَبّ السنة و صاحب السنة و امثال آنها .

ترجمه رساله حَسَن بَن یَقْظَانَ، که اصل عربی آن از جمله کتب مهم فلسفی و تمثیلی ابن سیناست، ظاهراً پیش از سال ۴۲۸ هجری (۳۶۰ میلادی) بدست یکی از شاگردان ابن سینا صورت گرفته و علاوه بر اشتمال بر مسائل عرفانی و حکمی دارای

۱ - درباره آثار فارسی ابن سینا رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۱ چاپ سوم ص ۶۲۴-۶۲۸؛ و نیز به جشن نامه ابن سینا، دکتر صفا، ج ۱ تهران ۱۳۳۱ شمسی ص ۵۷-۶۲ .

۲ - مقدمه التفهیم چاپ آقای جلال الدین همائی، تهران ۱۳۱۸ شمسی .

نثری بسیار زیبا و دل‌انگیز است^۱.

شش فصل و رساله استخراج دوائر نجومی از ابو جعفر محمد بن ایوب حاسب طبری از قدماء منجمین ایرانست. شش فصل رساله بیست در اصطراب و استخراج در باره شناختن عمر و بقاء آنست^۲.

وقتی از نیمه اول قرن پنجم تجاوز کنیم بعد از زیادی از کتابهای فارسی در حکمت و شعب مختلف آن باز میخوریم که شیوه نگارش و بکار بردن اصطلاحات در آنها معتدل تر میشود.

از جمله متجمان و علمای بزرگ اواخر قرن پنجم هجری «شهمردان ابن ابی الخیر» صاحب دو کتاب معروفست یکی روضة المنجمین که سال ۴۶۶ هجری (= ۱۰۷۳ میلادی) تألیف شد و دیگر «نزهت ناسه علائی» که تألیف آن بعد از ۴۸۸ هجری (= ۱۰۹۵ میلادی) اتفاق افتاد^۳.

شاعر و فیلسوف و نویسنده بزرگ قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری حکیم عمر بن ابراهیم خیام (خیامی) نیشابوری ضمن آثار ارزنده دیگر خود آثاری از قبیل «رساله در علم کلیات» (پارسله وجودیه یا رساله در کلیات وجود یا روضة القلوب) و ترجمه خطبة الغراء ابن سینا (در توحید باری تعالی بمذاق حکما) دارد.

در همین عهد، یعنی اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم، پزشک عالیقدری بتألیف چند کتاب پر ارزش بزبان پارسی در علم طب مبادرت ورزید. این کتابها بعد از زمان مؤلف نا روزگاران دراز در ایران و هندوستان جزو مهمترین کتب درسی و تحقیقی کسانی بود که در دانش پزشکی کار میکردند. این پزشک عالیقدر زین الدین اسمعیل بن حسن بن محمد بن احمد حسینی جرجانی معروف به سید اسمعیل جرجانی

۱ - ابن سینا و تمثیل عرفانی، بتصحیح آقای (Henry Corbin) تهران ۱۳۲۱ شمسی

۲ - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه ج ۳ بخش ۲ ص ۸۲۸

۳ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۲ ص ۹۰۹ - ۹۱۱

(۴۳۴-۵۳۱ هجری = ۱۰۴۲-۱۱۳۶ میلادی) است که مدتی از عمر خود را در دستگاه قطب‌الدین محمد و پسرش اتسز خوارزمشاه گذراند.

مهمترین اثر او کتاب ذخیره خوارزمشاهی است که بعد از کتاب قانون از جمله مهمترین کتابهای طبی فارسی و عربی شمرده میشود. ذخیره در دوازده کتاب و شامل جمیع مباحث طب و تشریح و بهداشت و افرایذین است. کتاب دیگر -ید اسمعیل که آنهم بقارسی نوشته شده است خُفّی علانی است در دو مجلد که جرجانی آنرا بفرمان علاءالدوله اتسز خوارزمشاه نوشته و اهمّ مطالب ذخیره را در آن خلاصه کرده است. دیگر کتاب اغراض بالاغراض الطیبه است که آنهم برشوال خُفّی ملخّصی است از ذخیره؛ دیگر کتاب «یادگار» است در یک مجلد که مختصریست در طب و جرجانی آنرا بخواهش خوارزمشاه تألیف کرد.

از ظهیرالدین محمد بن مسعود مسعودی غزنوی، ریاضی‌دان بزرگ نیمه اول قرن ششم هجری، کتاب مهمی بقارسی داریم بنام کفایة التعلیم که آنرا در سال ۴۲۰ هجری (= ۱۱۴۷ میلادی) درباره نجوم نگاشت و کتاب دیگری باسم «جهان دانش» هم درین باب.

چند سالی پیش از او امام ابوعلی حسن بن علی قنطاز مروزی از ادبا و پزشکان و حکیمان اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم کتاب دیگری هم در نجوم بقارسی بنام گیهان شناخت پدید آورده است که بشر زیبایی خود ممتازست. تألیف این کتاب در حدود سال ۵۰۰ هجری (= ۱۱۰۶ میلادی) صورت گرفت و امام قنطاز آنرا برای کسانی نوشت که در علم «ستاره‌شناختن» نوآموز باشند و آنرا در حکم مدخلی برای

۱ - رجوع شود به: ذخیره خوارزمشاهی طبع دانشگاه تهران بکوشش محمد تقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، ۱۳۴۱؛ الاغراض الطیبه و المباحث العلانیه چاپ بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۰؛ و تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفای، ج ۲ چاپ دوم ۱۳۳۹، ص ۹۱۴-۹۱۷.

۲ - تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ چاپ دوم ص ۲۱۲ و ۲۰۲.

این علم قرارداد و سخنان خود را درین کتاب بر اقوال استادان فن بنا کرد.^۱
 دانشمند بزرگ دیگری که در قرن پنجم و اوایل قرن ششم میزیست ابو حاتم
 اسفزاری (مظفر بن اسمعیل) است. وفات او پیش از سال ۵۱۵ هجری (= ۱۱۲۱ میلادی)
 اتفاق افتاد و او را تألیفات متعدد در ریاضیات و شعبه های آن بود که از آن
 میان یک کتاب بنام (اختصار اصول افلکس) و دو کتاب «کائنات جو» و «رسالة
 الشبکه» به پارسی باقی مانده است.^۲

در همین دوره از ابوسعید محمد بن محمد غانمی کتاب قرائنه طبیعیات در سائل
 طبیعی^۳ و چندین رساله پارسی در سائل فلسفی و عرفانی با تخیلی از شیخ شهاب الدین
 یحیی بن حبیب مهروردی باقی مانده است که جنبه لطیف ادبی در آنها بر تحقیقات
 سرد علمی غلبه دارد. مهروردی در سال ۵۸۷ هجری (= ۱۱۸۶ میلادی) بقتل
 رسید و از میان رسالت متعدد فارسی او باید کتابهایی از قبیل آواز پر جبرئیل - رسالة
 العشق - لغت موران - صغیر سیمرخ - روزی با جماعت صوفیان - عقل سرخ و نظایر
 آنها را نام برد.^۴

امام فخرالدین رازی (متوفی ۶۰۶ هجری = ۱۲۰۹ میلادی) فیلسوف و
 متکلم معروف چندین کتاب معتبر در علوم مختلف به پارسی دارد مانند رساله روحیه
 درباره روح و احوال آن. - رساله اختیارات علانیه که موضوع آن اختیارات نجومی
 است در دو مقاله، یک مقاله در کلیات و مقاله دیگر در جزئیات. - کتاب مهتر
 امام بهارسی کتاب جامع العلوم اوست که «حدائق الانوار فی حقائق الاسرار» هم نام

۱ - مجله شرق ص ۵۳۰-۵۳۶، مقاله مرحوم عباس اقبال درباره قطان مروزی

۲ - آثار علوی یا کائنات جواز ابو حاتم اسفزاری، چاپ آقای مدرس رضوی، تهران

۳ - رساله الشبکه از همین دانشمند بتصحیح آقای کمپانیونی تهران ۱۳۲۷ شمسی.

۴ - قرائنه طبیعیات چاپ انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۲۲ شمسی بتصحیح آقای دکتر

لعلاحسین صدیقی.

۵ - تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲ چاپ ۲ ص ۹۹۶-۹۹۷

دارد و امام آنرا در ذکر علوم مختلف نوشته است چنانکه در پاره‌یی از نسخ کتاب شماره آن علوم به چهل و در پاره‌یی دیگر تا به شصت علم میرسد و بهمین سبب آنرا ستیّنی هم مینامند^۱.

نوشتن چنین کتابهایی درباره علوم مختلف که در حقیقت حکم دائرة المعارف دارند و باید آنها را کتابهایی مربوط به موضوعات علوم خواند، در تمام قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هم ادامه داشت و از اینراه چند کتاب خوب بفارسی پدید آمده است. در رأس این کتابها «درّة التاج لسفرة الدیاج» تألیف علامه قطب الدین شیرازی (متوفی ۷۱۰ هجری = ۱۳۱۰ میلادی) قرار دارد. درین کتاب درباره تقسیم علوم و علی‌الخصوص در باره منطق و حکمت و شعب آن، سخن رفته است و آنرا بسبب استعمال بر ابواب مختلف علوم و شرح مستوفای آنها «انموذج العلوم» نیز نامیده‌اند^۲.

کتاب معروف فارسی دیگری در موضوعات مختلف علوم داریم بنام نفایس الفنون فی عرایس العیون از علامه شمس الدین محمد آملی که بعد از سال ۷۵۳ هجری (= ۱۳۵۲ میلادی) وفات یافته است. نفایس الفنون کتاب جامعی در علوم مختلف ادبی و دینی و عرفانی و حکمی و از اسهات کتبی است که در شرح موضوعات علوم متعدد نوشته شده است.

در قرن هفتم و هشتم هجری، همچنانکه پیش ازین توضیح داده‌ایم، نگارش کتابهای علمی بزبان فارسی رواج بسیار گرفت و پیشوای همه مؤلفان فارسی درین عهد استاد البشر خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲ هجری = ۱۲۷۳ میلادی) است و مهمترین کار او در تألیف مسائل علمی بفارسی نگارش کتاب اساس الاقتباس

۱ - تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۱۰۱۶-۱۰۱۷

۲ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا ج ۳ ص ۲۴۲-۲۴۳، کتاب درّة التاج در

دو مجلد بدستور وزارت فرهنگ و بهمت آقای سید محمد مشکوة طبع شده است.

است در منطق که خواجه آنرا در نه بخش یعنی در همه ابواب منطق ارسطو باضافه مدخل فرفوربوس نوشته و تألیف آنرا در سال ۶۴۲ هجری (= ۱۲۴۴ میلادی) پایان برده است. خواجه کتاب دیگری نیز در منطق بیاری دارد بنام مقولات عشر و کتاب او بنام زیج ایلخانی در نجوم و هیأت که بیاری نوشته از کتب مشهور درین فن است.

فیلسوف بزرگ قرن هفتم هجری خواجه افضل الدین محمد بن حسن سمرکی کشانی معروف به «بابا افضل» تألیفات متعددی در حکمت بمشرب خاص خود و بزبان فارسی دارد مانند منهاج العین، مدارج الکمال، راه انجام نامه، عرض نامه، جاودان نامه، مبادی موجودات، ساز و پیرایه شاعران که بر رویهم شامل غالب مباحث فلسفه از مبادی تاسیسات و اخلاق هستند، و علاوه بر اینها ترجمه هایی نیز از حکیمان پیشین بزبان فارسی ترتیب داده است^۱.

شاگرد معروف خواجه نصیر یعنی علامه قطب الدین شیرازی که نام او پیش ازین آمده است کتاب معتبری بفارسی در هیأت و نجوم دارد بنام «اختیارات مظفری» که آنرا در چهار مقاله ترتیب داده و در باره مقدمات آن علم و هیأت زمین و هیأت ستارگان و معرفت بعدها و جرهای ستارگان سخن گفته است.

موسیقی دان بزرگ قرن هفتم صفی الدین اُرموی (متوفی ۶۹۳ هجری = ۱۲۹۳ میلادی) که آثارش شهرت بسیار کسب کرده است، کتابی بنام «ایقاع» بفارسی در باره موسیقی دارد که یکبار بترکی و یکبار هم به عربی ترجمه شده است^۲ و در همین فن از عبدالقادر مراغی (متوفی سال ۸۳۸ هجری = ۱۴۳۴ میلادی) کتابی بفارسی داریم بنام جامع الالغان.

شرح همه کتابهایی که ازین روزگار تا عهد ما بفارسی در ابواب علوم معقول

۱ - درباره عقاید این حکیم و آثارش رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳ ص

۲۴۴-۲۴۵.

۲ - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه ج ۳ ص ۱۰۶.

و منقول نوشته شده هم درین وجیزه دشوارست و هم غیر لازم ؛ و این نکته را باید اضافه کنیم که از عهد صفویه تألیف اینگونه کتب ، با قیاس روزگاران گذشته بنسبت تألیفاتی که در آن عهد درباره علوم انجام میگرفت ، افزایش یافت و وقتی با واسط عهد قاجاریه و دوره نفوذ علوم و فنون اروپایی در ایران برسیم ملاحظه میکنیم که نهضت خاصی در تألیف کتب علمی بفارسی پیدا میشود که تا عهد ما روز بروز و بیش از پیش رویتوسعه میرود، البته با نقصهای بسیاری از حیث عبارات و تعبیرات و خاصه بکار بردن اصطلاحات اروپایی بی هیچ قید و بندی در سخن فارسی .

سیاست و اخلاق این موضوع یکی از مسائل مهم مورد توجه نویسندگان فارسی و **حکمت** زبانست . البته نوشتن کتب مشابهی درین باب بزبان عربی چه بوسیله نویسندگان ایرانی (اکثراً) و چه بدست نویسندگان عربی نژاد و یا نژادهای دیگر خیلی زود در تمدن اسلامی آغاز شد . در زبان فارسی اینگونه کتابها یا ترجمه و نقل از ماخذ قدیم مخصوصاً زبان پهلوی است ، و یا از کتابهای ایرانیان که بعربی درآمده بود اقتباس شده و یا از مواعظ و آداب و رسوم که بتدریج در تمدن اسلامی ایران بوجود آمده بود مایه گرفت، و یا اصولاً در زمره کتب حکمی و فلسفی است .

بنا بر روایتی در آغاز کار شاهنشاهی اردشیر بابکان، «گشنسپ شاه» پادشاه طبرستان برای قبول انقیاد شاهنشاه نوپرسشهایی مطرح کرد که «تسره» موبدان موبد عهد اردشیر بدانها ، در نامه بی که بدو نگاشته بود ، پاسخ داد . آن نامه در ادب پهلوی مشهور بود تا این المقفع آنرا بعربی درآورد و از آن پس نسخه عربی آن شایع گردید و اصل پهلوی مانند بسیاری از کتب مشابه از میان رفت و نسخه عربی آن هم اتفاقاً در خوارزم بدست محمد بن حسن بن اسفندیار معروف به ابن اسفندیار افتاد . نام ابن اسفندیار را پیش ازین در ذکر تواریخ محلی آورده ایم و او ترجمه بی فصیح از آن نامه بیارسی ترتیب داد که تنها و همراه تاریخ طبرستان و رویان بطبع رسیده و ترجمه هایی از آن بفرانسه و انگلیسی نیز ترتیب یافته است .

جزو آثار پارسی شیخ الرئیس ابوعلی سینا کتابی را بنام ظفرنامه می‌بینیم که اصل آن مبتنی است برنصایح بزرگمهر و کلمات او که ظاهراً اصلاً بیله‌لوی بوده و در عهد سامانیان چنانکه نوشته‌اند با منوچ بن منصور سامانی بیارسی درآمده و بعدها مانند بسیاری از کتب دیگر باین سینا نسبت یافته است.

از هم‌عصران این سینا ابوعلی الخازن احمد بن محمد بن یعقوب معروف به «ابن مسکویه» (۴۲۱ م هجری = ۱۰۳۰ میلادی) همراه کتابهای مختلف فلسفی و اخلاقی خود کتابی را بنام جاویدان خرد (الحکمة الخالدة) از روی مأخذ قدیم ترتیب داد و در آن اقوال حکیمانۀ بزرگان ایران قدیم را با حکمت‌های اهل هند و عرب و روم و مسلمین درآمیخت. این کتاب یکبار بدست تقی‌الدین محمد بن شیخ محمد الارجانی التستری معاصر جهانگیر پادشاه هندوستان بنام جاویدان خرد، و بار دیگر بوسیله شمس‌الدین محمد حسین حکیم معاصر شاه عالمگیر در قرن یازدهم هجری بنام «انتخاب شایسته‌خانی» بیارسی درآمده.

دیگر از اینگونه کتب کتاب مشهور قابوسنامه است که باید آنرا از اسهات کتب فارسی و یکی از بهترین آثار معروف فرهنگ ایرانی پیش از مغول دانست. مؤلف قابوسنامه امیرنصرالمعالی کیکاوس پسر اسکندر پسر شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر است که کتاب خود را در اندرز و نگاه داشتن حد و رسم هرکاری و آداب هر یک از مناصب و مشاغل برای پسر خویش در حدود سال ۴۷۵ هجری (= ۱۰۸۲ میلادی) نوشت.^۱

۱ - در باره جاویدان خرد و ترجمه‌های آن رجوع شود به تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان اته ترجمه آقای دکتر رضازاده شفیق ص ۲۵۹ پیوسته ۱ درباره متن عربی آن رجوع شود به الحکمة الخالدة طبع عبدالرحمن بدوی، مصر، ۱۹۵۲ میلادی

۲ - قابوسنامه چاپ مرحوم سعید نفیسی سال ۱۳۲۰، و چاپ متع اخیر آن بتصحیح آقای دکتر غلامحسین پوسنی، تهران ۱۳۴۵ شمسی، و تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا

اندکی بعد از عنصرالمعالی خواجه نظام الملک ابوعلی حسن (م ۴۸۵ هجری = ۱۰۹۲ میلادی) کتاب شهور خود سیاستنامه را، که حاوی توصیه‌ها و دستورهای متقن دربارهٔ ادارهٔ امور مملکت است، برای ملکشاه سلجوقی تألیف کرد و علاوه برین از مکتوبی در دست است که به نظام الدین ابوالفتح فخرالملک پسر خود هنگامی که وی در عهد البارسلان همراه ملکشاه مأمور فارس شده بود، نوشته و این فخرالملک همانست که بعدها بوزارت برکیارق رسید و بسال ۵۰۰ هجری کشته شد. ازین مکتوب که در ذکر شرایط وزارت و بعضی وصایا و سفارشهاست نسخی بعنوان وصایای نظام الملک یا دستورالوزاره موجود است. رسالهٔ دیگری هم در همین باب بنام قانون الملک به نظام الملک نسبت داده‌اند که ظاهراً قسمتی از سیاستنامه است.^۱

کتاب نصیحة الملوك از امام محمد بن محمد غزالی طوسی (م ۵۰۵ هجری = ۱۱۱۱ میلادی) است که در حدود سال ۵۰۳ هجری (= ۱۱۰۹ میلادی) برای سلطان سنجر سلجوقی نوشته شد و موضوع آن حکمت عملی یعنی اخلاق و سیاست است که بنا بر روش مؤلف بر اساس دین بنا شده و آن روشی را که در نزد حکما می بینیم با همان نظم دارانیست. غزالی این کتاب را در هدایت و راهنمایی پادشاه و درباریان او نوشته نخست از اصول اعتقاد و ایمان سخن گفته و آنگاه ابوابی در سیرت پادشاهان و وزیران و دبیران و در حکمت دانایان آورده است. این کتاب بحرایی (بنام: الشبر المسبوك فی نصیحة الملوك) و دوبار بترکی ترجمه شده است.^۲

طبیعی است که کتابهایی از قبیل مرزبان نامه و بختیارنامه و کلیله و دمنه و جوامع الحکایات و سندباد نامه که پیش ازین بدانها اشاراتی کرده ایم، محتوی مقالات طولانی در همین ابواب هستند و بعدها کتابهایی از قبیل گلستان سعدی و یا کتبی

۱ - سیاستنامه چاپ مرحوم عباس اقبال آشتیانی تهران ۱۳۲۰؛ تاریخ ادبیات در ایران

ج ۲ چاپ دوم ص ۹۰۴-۹۰۹

۲ - نصیحة الملوك، چاپ تهران، ۱۳۱۷، بتصحیح آقای جلال الدین همایی

که بتقلید از آن نوشته شده‌اند جای آنها را گرفته‌اند. معدی (م ۶۹۱ هـ = ۱۲۹۱ میلادی) در گلستان خویش بجنبه تربیتی مقالات خود هم توجه کرده و کتاب او مجموعه بیست از همه اندیشه‌های مربوط سیاست و اخلاق و تربیت که تا عهد نویسنده در ایران اسلامی فراهم آمده، و یا اگر از قدیم الایام برجای مانده بود، عیار آنها بمعک اسلام نیز سنجیده شده بود.

کتاب دیگری از اوایل قرن هفتم داریم بنام تحفة الملوك که بعد از سال ۶۱۸ هجری (= ۱۲۲۱ میلادی) نوشته شده و تاریخ تألیف آن از سال مذکور ظاهراً خیلی دنبال‌ترینست. مؤلف کتاب معلوم نیست ولی او در تألیف کتاب سودمند خود از منابع قدیم و از آنجمله از کلیله و دمنه نظم رودکی و از شاهنامه فردوسی و حکم و امثال آنها استفاده کرده‌است و اگر مبالغه نشود در ردیف اول کتب اخلاقی فارسی قرار دارد^۱.

از اوایل قرن ششم هجری از شاعر و مؤلف فاضل «استاذ الائمة رضی‌الدین نیشابوری» که وفاتش باید درست در آخرین سالهای این قرن اتفاق افتاده باشد، کتابی بنام مکارم الاخلاق باقی مانده‌است^۲ که خوشبختانه نسخه‌های معدودی از آن در دستست، از آنجمله درمسنه عالی سپهسالار. این کتاب مکارم الاخلاق در چهار باب بفارسی نوشته شده و از کتابهای سودمند برای طبع و انتشارست.

چندی بعد عالم بزرگ قرن هفتم خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ هجری = ۱۲۷۳ میلادی) دو کتاب معتبر در اخلاق نوشته‌است بنام اخلاق معشمی و اخلاق ناصری که روش آنها با یکدیگر بنوعی که می‌بینیم اختلاف دارند بدین معنی که اخلاق معشمی محتوی مکارم اخلاق با توجه به آیات قرآن و اخبار پیغمبر و اشارات و سجالات موالی از نصوص کلام و احادیث رسول و نکات رجال و دعوت‌های

۱ - تحفة الملوك چاپ تهران ۱۳۱۷ با مقدمه سیدحسن تقی‌زاده

۲ - كشف الظنون چاپ اخیر ترکیه بند ۱۸۱۱

ائمه اسمعیلیه و داعیان آن فرقه و سخن حکما و بزرگان است، و حال آنکه اخلاق ناصری پرورش حکمای مشاء در علم اخلاق نوشته شده است. کتاب اخلاق محتشمی و اخلاق ناصری هر دو را خواجه بنام ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور محتشم قهستان (۶۵۵ هجری = ۱۲۵۷ میلادی) نوشته است.^۱

خواجه علاوه بر این دو کتاب ترجمه‌هایی از رساله مشهور عبدالله بن المقفع در تربیت و اخلاق بنام «الادب الوجیز للولد الصغیر» و رساله‌هایی دیگر در تولد و تربا و نیز مقاله‌هایی درباره فضائل امیرالمؤمنین علی دارد که آنها را نیز میتوان در زمره سایر آثار او در اخلاق و تربیت درآورد.^۲ کتاب اخلاق ناصری خواجه آنچنانکه گفته‌ام درباره سه باب حکمت عملی یعنی تهذیب نفس - تدبیر منزل - سیاست مدن با قبول تأثیر از تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق ابن مسکویه نوشته شده و انشاء آن محکم و پرورش حکما خشک و متوجه معانی است و بعدها همواره مورد توجه و عنایت فارسی خوانان بوده است و هنوز هم در شمار کتب درسی است.

دو کتاب معروف دیگر در قرن نهم و دهم در اخلاق نوشته شده است یکی بنام لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق معروف به «اخلاق جلالی» از جلال‌الدین محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی (م ۹۰۸ هجری = ۱۵۰۲ میلادی) که بنام سلطان خلیل فرزند اوزون حسن مؤسس سلسله آق‌قویونلو نوشته شده است، و دیگر اخلاق محسنی از ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری (م ۹۱۰ هجری = ۱۵۰۴ میلادی) است درجهل فصل که بنام ابوالحسن فرزند سلطان حسین بایقرا پرداخته و بهمین سبب با اخلاق محسنی موسوم گردیده است؛ و کتاب انوار سهیلی او هم که بازحاوی مباحث اخلاقی و تربیتی و حکمی است خود حکم ترجمه و تهذیب تازه‌هایی از کلیله و دمنه را داراست.

۱- درباره اخلاق محتشمی رجوع شود به آن کتاب چاپ تهران ۱۳۳۹ تصحیح و مقدمه

آقای محمد تقی دانش پژوه.

۲- این رساله‌ها نیز دنبال اخلاق محتشمی مذکور طبع شده است.

از کتب دیگری که بفارسی در باب سیاست و اخلاق و تربیت نوشته شده و در اینجا قابل ذکر است کتابهای زیرین را میتوان یاد کرد: اخلاق همایون تألیف اختیارالحسینی (۹۱۲ هجری = ۱۵۰۶ میلادی) در اخلاق شاهزادگان و اسرا که بنام بابر تألیف شده است. - سلوک الملوک تألیف فضل بن روزبهان اصفهانی که در قرن دهم هجری بنام عبیدالله خان ازبک نوشته شد. - دستورنامه کسروی یا توفیعات مطول از محمد جلال الدین طباطبائی که در ۱۰۶۲ هجری (= ۱۶۵۱ میلادی) باسم شاهزاده مراد پسر شاهجهان تدوین گردید. - تحفه قطب شاهی تألیف علی بن طیفور بسطامی و بنام سلطان عبدالله قطب شاه حیدرآباد (۱۰۳۵-۱۰۸۳ هجری) و چندین کتاب دیگر که ذکر آنها سخن را به درازا میکشاند.

مقصود ما ازین عنوان اولاً مجموعه‌هایی است از نامه‌ها و ترسّل و انشاء تالیف کتبی که در دستورنامه نگاری و آداب آن تألیف شده است. در تمدن اسلامی انواع رسائل یا مکاتیب را به سلطانیات و اخوانیات تقسیم میکرده‌اند. مراد از سلطانیات نامه‌های سلاطین و اسرا بیکدیگر یا بزیردستان خود و یا از زیردستان آنان بدیشان بوده، و مراد از اخوانیات نامه‌هایی است که طبقات مختلف مردم بیکدیگر مینوشته‌اند. در نگارش این نامه‌ها آداب خاصی رعایت میشد و در استعمال عناوین برای هر طبقه از طبقات اجتماع یا هر دسته از اسرا و وزراء و سرداران و رجال مختلف و پادشاهان و سلاطین حدود و قیودی معین بود که میبایست رعایت شود. از همینجاست که از دوره ساسانیان به بعد بنویشتن کتابهایی در آداب نامه نگاری توجه میشد.

در باب «ماهیت دبیری و کیفیت دبیر کامل و آنچه تعلق بدین دارد» در کتاب چهار مقاله نظامی عروضی (مقاله اول) بحثی مستوفی آمده و چون چنانکه میدانیم

۱ - درباره این کتابها و چندین کتاب نظیر آنها که در قرون متأخر تألیف شده است رجوع شود به ترجمه تاریخ ادبیات آئه از آقای دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۷ ص ۲۷۰ بعد

چهارمقاله درست در وسط قرن ششم تألیف یافته فعلاً سخن نظامی عروضی را باید قدیمترین بحثی دانست که درین باب بزبان فارسی شده و بدست ما رسیده است اما چهارمقاله منحصرآ در باب شرایط دبیری و ترسل نیست و قدیمترین کتابی که درین باب بیارسی تدوین شده کتابیست در دستور دبیری از معین الدین محمد بن عبدالخالق المیهنی که نسخه منحصر آن در کتابخانه فاتح استانبول موجود و مورخ است بتاریخ ۵۸۵ هجری. این کتاب را آقای عدنان صادق ارزی در سال ۱۹۶۲ میلادی در آنقره بطبع رسانیده است. دستور دبیری مذکور دیباچه و دو «قسم» دارد. قسم اول در «مراسم و آداب و مقدمات صناعت دبیری که آنرا عنوانات خوانند» و قسم دوم در باب نامه‌ها و شرایط و آداب نگارش آنهاست. این کتاب باآنکه چندان مفصل نیست، از حیث اشمال بر قواعد فن دبیری و شواهد فراوانی که برای تشحیذ خاطر خواننده در آن آمده است، از بهترین کتابهایست که درین فن مستقلاً تدوین گردیده و بعد از صروف دهور بما رسیده است.

بعد از کتاب دستور دبیری کار تازه و مهمی درین فن دیده نمیشود مگر آنچه جسته و گریخته در کتبی که بمنظورهای دیگر نوشته شده باشد می‌بینیم، مثلاً در پایان راحة الصدور راوندی فصلی مشیم بمعرفت اصول خط اختصاص یافته و بعضی مطالب متنوع که بکار مترسلان آید بر آن افزوده شده است. در قرن هشتم از امیر خسرو دهلوی شاعر معروف (م ۷۲۵ هجری = ۱۳۲۴ میلادی) کتابی داریم بنام «اعجاز خسروی» و بعد از آن کتاب مشهور دستورالکاتب فی تعیین المراتب است از محمد بن هندوشاه نخبجویی که بسال ۷۶۰ هجری (= ۱۳۵۸ میلادی) در بک مقدمه و دو قسم و خاتمه تألیف شده است. مقدمه در بیان کیفیت این کتاب و شرط شروع مسائل در آن، و قسم اول در مکاتبات مشتمل بر چهار مرتبه و قسم دوم در احکام دیوانی و خاتمه در وصیت و شرطی چند که مصنف کتاب را با متاملان این کتابت و ذکر التزامات و بیان خواص این کتاب و غیر آن، کتاب دارای ابواب

و فصول متعدد در شرح همه القاب و عناوین و آداب نامه نگاری و برویهم مشتمل بر سلطانیات است و از روی آن به بسیاری از رسوم و قواعد و قوانین که در عهد مؤلف جاری بوده است میتوان پی برد^۱.

در حدود یک قرن بعد یکی از مترسلین بزرگ بنام خواجه عمادالدین محمود گلاوان ملقب به صدر جهان (۸۱۳-۸۸۶ هجری = ۱۴۱۰-۱۴۸۱ میلادی) علاوه بر مجموعه منشآت زیبایی که بنام ریاض الانشاء دارد یک کتاب هم در آیین نامه نگاری نوشت بنام مناظر الانشاء که آن هم بر روش کتابهای مذکور در اصول فن ترسل و موضوعات مختلف آن و عناوینی که باید در نامه های گوناگون بکار رود، تدوین یافته است.

اگر بخواهیم یکایک کتابهایی را که بشیوه کتب مذکور نوشته شده با شرح و توضیح معرفی کنیم سخن بدرازا می کشد. فقط باختصار باید دانست که بعد از مؤلفان یاد شده نویسندگانی از قبیل معین الدین اسفزاری صاحب *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات* (کتاب ترسل یا انشاء) و *سلاحسین واعظ کاشفی سبزواری* (مخزن الانشاء) و *شهاب الدین عبدالله مروارید بن محمد کرمانی* متخلص به *بیانی* (صرافنامه) و *غیاث الدین بن همام الدین معروف به خواندمیر* (نامه نامی) و *مولانا یوسفی منشی* همایون پادشاه هند (بدایع الانشاء - یا - انشاء یوسفی) و امثال آنان بدینگونه تألیفات دست زدند که آثار همگی آنان بنا بر سلیقه ای که بکار بردند از حیث کیفیت تدوین یا یکدیگر اختلاف دارند ولی از حیث اساس و مبنای تألیف یکسانند. از روی همه این کتابها که در ایران و هند و احياناً در آسیای صغیر نوشته شده میتوان گذشته از فن منشی گری و ترسل بسیاری از مطالب مربوط به اجتماعیات و یا مسائل تاریخی و ادبی قرون مختلف دست یافت.

مزیت دیگر اینگونه کتب در آنست که در هر یک از باب نمونه مقداری از

۱ - این کتاب بهمت آقای عبدالکریم علی اوغلی علی زاده بسال ۱۹۶۴ در مسکو چاپ شده است.

منشآت معروف زمان نقل شده و یا اگر مؤلف کتاب نمیخواست از دیگری نمونه‌بی آورد خود بتحریر نامه‌ها و نقل آنها در کتات خویش مبادرت نموده است، و این عمل باعث شده که بکتابهای مذکور جنبه ادبی خاصی داده شود.

در ردیف اینگونه کتابها باید بذکر مجموعه‌هایی از فرسلات که از منشیان بزرگ و صاحب‌دیوانان رسائل و یا ادبای معروف باقی مانده است، نیز مبادرت کرد. این مجموعه‌های منشآت علاوه بر آنکه نمونه‌های زیبایی از آثار برگزیده‌ترین نویسندگان هر عهد را در اختیار ما مینهند دارای اهمیت تاریخی بسیار زیاد هم هستند و از روی آنها میتوان باصل و اساس بسیاری از حوادث تاریخی و اجتماعی و جریانهای مختلف سیاسی که در هر دور وزمانی وقوع می‌یافته است، پی برد. از میان اینگونه مجموعه‌هاست نخست آنچه ابوالفضل بیهقی از استاد خویش ابونصر مشکان صاحب دیوان رسائل سلطان محمود غزنوی در کتاب تاریخ خود آورده است؛ و دیگر مجموعه‌یی که از نامه‌های حجة الاسلام غزالی متوفی بسال ۵۰۰ هجری بوسیله یکی از اقربای او بعد از وفاتش گردآوری و فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام نامیده شده است. درین مجموعه اخیر علاوه بر مکتوبات غزالی نامه‌هایی از معاصران غزالی که حجة الاسلام بدانها جواب نوشته نیز وارد شده است و بهر حال مجموعه ذیقیمتی است که نه تنها بسیاری از نکات زندگانی آن مرد بزرگ را روشن میکند، بلکه نمونه‌های بسیار خوبی از رسائل اخوانی و دیوانی فارسی را در نیمه دوم قرن پنجم نگاه داشته و حفظ کرده است. نامه‌های غزالی درین مجموعه بعضی در دفاع از عقاید وی و تقریر مقالات خاص^۱ او نگاشته شد و بعضی دیگر خطاب به پادشاهان آن عصر و وزرا و علمای آن روزگارست.

از برادر حجة الاسلام غزالی یعنی از شیخ المشایخ مجدالدین ابوالفتح احمد بن محمد غزالی طوسی که بقول ابن خلکان^۱ در سال ۵۲ هجری (= ۱۱۲۶ میلادی)

وفات یافته ، هم مجموعه‌یی از مکاتیب در دستت که در زمره رسائل اخوانی و پرورش مکاتیب مشایخ و علمای عهد آمیخته با اشارات مختلف از آیات و احادیث است و در آنها بسیاری از مبانی اعتقادات صوفیه مورد بحث قرار میگیرد .

شاگرد و دوست احمد غزالی یعنی *عین القضاة ابوالمعالی عبدالقادر بن محمد بن علی میانجی همدانی* از کبار مشایخ متصوفه در آغاز قرن ششم هجری (بقتول بسال ۵۲۵ هجری = ۱۱۳۰ میلادی) هم علاوه بر آثار متعدد و مشهور خود مجموعه‌یی بسیار ارزنده از مکاتیب فارسی دارد که بحق قابل توجه و اعتناست . ارزش این مکاتیب از حیث بیان مبانی عرفان تا مرتبه بیست که هیچیک از آنها را نمیتوان در ردیف مکاتیب عادی اخوانی درآورد چه همه آنها در بیان حقایق حکمیه و عرفانیه و پراز مطالب عالییه است و از بعضی آنها میتوان رسالات مستقلی ترتیب داد . ازین مجموعه‌های مکاتیب نسخی در کتابخانه‌های ایران و خارج از ایران یافته میشود .

از اواسط قرن ششم هجری از نویسنده‌یی مشهور که منشی سلطان سنجر بوده است ، یعنی از *منتجب الدین بدیع* ، *علی بن احمد الکاتب اتابک الجوبینی* که مسلماً تا زمان فوت سنجر (۵۰۲ هجری) و شاید چند سالی بعد از آن زنده بوده است ، مجموعه ذیقمتی از منشآت داریم بنام *عتبة الکتبة* که بعد از نویسنده از جمله سرمشقهای مترسلان زمان شمرده میشد و مطالعه آن بر کسانی که فن دبیری می‌آموختند واجب بود^۱ . منشآت *منتجب الدین بدیع* در زمره مکاتیب سلطانی (سلطانیات) است^۲ .

معاصر نویسنده مذکور شاعر بزرگ امیر امام رشید الدین *سعد الملک محمد بن محمد بن عبدالجلیل عمری* کاتب معروف به رشید و طواط است (متوفی بسال ۵۷۳ هجری = ۱۱۷۷ میلادی بقول یاقوت)^۳ که منشی اتسز خوارزمشاه (م ۵۰۱ هجری =

۱- سعدالدین و راوینی ، *مرزبان نامه* چاپ تهران ۱۳۱۰ شمسی ص ۲-۳ عوفی ۱

لباب الالباب ج ۱ ص ۷۸

۲- *عتبة الکتبة* بنصیح و اهتمام مرحوم قزوینی و مرحوم عباس اقبال ، تهران ۱۳۲۹ شمسی

۳- *معجم الادبا* چاپ مصر ج ۱۹ ص ۲۰

است که در سه مجلد بسال ۱۹۰۶ میلادی در هندوستان بطبع رسیده است. از جمله منشآت همین عهد مجموعه موسوم به «انشاء ماهرو» است از عین الملک عین الدین عبدالله ماهروی مولفانی (متوفی بعد از سال ۷۶۴ هجری = ۱۳۶۲ میلادی) که در دستگاه سلاطین خلیج هند کار میکرد و مکتوباتش علاوه بر قرآمین نامه هایست که با مرآ و رجال و مشاهیر عهد در هندوستان نوشته شده است^۱.

ریاض الانشاء خواجه عماد الدین محمود گاو ان سلقب به صدر جهان (۸۱۳-۸۸۶) که پیش ازین هم نام او را ذکر کرده ایم، از جمله مجموعه های مکتوبی است که ذکر آن در اینجا سودمند بنظر می آید. این مجموعه بعنت اشتمال بر مکتوبی که بعدهی از رجال بزرگ عهد نوشته شده و نیز بسبب انشاء مزین ادیبانه بی که در آن شاهنده میشود، حائز اهمیت خاص است. از جمله آن بزرگانند نورالدین عبدالرحمن جامی و خواجه عیبدالله احرار و سلطان ابوسعید گورکانی و شرف الدین علی یزدی و جلال الدین دوانی و بسیاری از سلاطین و وزرا و علما که بر شمردن نام همه آنان سخن را بدرآزا می کشاند^۲. از نامه های همین خواجه عماد الدین گاو ان عده بی در «رقعات جامی» درج شده است و این «رقعات» مجموعه بیست از نمونه های مختلف مکتوبی که بعضی از آنها از خود جامی است.

از منشیان معروف عهد اکبر شاه پادشاه مشهور هند خواجه ابوالفتح گیلانی است که مدت ها عنوان صدارت و امینی در دستگاه دولتی داشته و چندی نیز صدر امین «صوبه بنگال» بوده است. منشآت او غالباً از نسخ اخوانیات و بهمین سبب ساده و روان و گاه همراه با اشعاری از شاعران بزرگ است^۳.

باز از دوره اکبر شاه منشآت ابوالفضل مبارک علامی (۹۵۸-۱۰۱۳ هجری)

۱ - انشای ماهرو چاپ لاهور ۱۹۶۵ میلادی.

۲ - ریاض الانشاء خواجه عماد الدین گاو ان چاپ حیدرآباد دکن ۱۹۴۸

۳ - رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی، چاپ دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۶۸ میلادی

برادر فیضی شاعر را باید نام برد. این مجموعه معروفست به «مکاتبات علامی» که برادرزاده ابوالفضل علامی بعد از کشته شدن عمش آنها را در سال ۱۰۱۵ هجری (= ۱۶۰۶ میلادی) گرد آورد.

نامه‌های ابوالفضل علامی یا نامه‌ها و احکامی است که از طرف پادشاه به شاهزادگان و عمال نوشته شده، و نامه‌هایی که او خود بدانان نگاشته و یا نامه‌های عادی دیگر.

علاوه برین از ابوالفضل علامی مجموعه دیگری از منشآت در دستمست بنام «رقعات شیخ ابوالفضل» که مجموعه منشآت اخوانی اوست.

از منشآت معروف دیگری که باید در ذیل این نامه ذکر شود «رقعات برهمن» است از برهمن شاعر و منشی عهد شاه جهان که بسال ۱۰۶۸ یا ۱۰۷۳ هجری در گذشته است؛ و: «رقعات والجاهی - رقعات عالمگیری - رقعات امان الله حسینی - رقعات عزیزی (همه از دوره سلاطین گورکانی هند)» و منشآت میرزا طاهر وحید قزوینی (متوفی بسال ۱۱۲۰ هجری = ۱۷۰۸ میلادی) منشی و مورخ دربار شاه عباس دوم و وزیر شاه سلیمان، و جز آنها، منشیان عهد صفوی متعددند و کارهای آنان جدا گانه قابل توجهست و بهتر آن میشماید که درین باب بکتاب «اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه» تألیف آقای دکتر ثابتیان (تهران ۱۳۴۳ شمسی) مراجعه کنید. در عهد قاجاریه بسبب بازگشت نویسندگان و شاعران بسبک‌های مستحکم قدما نویسندگان و مترسلان خوبی در ایران پیدا شدند. از جمله آنانست: میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله نشاط اصفهانی (متوفی بسال ۱۲۴۴ هجری = ۱۸۲۸ میلادی) که مجموعه زیبایی از منشآت دارد که همراه گنجینه نشاط طبع شد، و دیگر از منشیان بزرگ آن عهد فاضل خان گروسی صاحب تذکره انجمن خاقان است که منشآت او معروفست.

از بزرگترین نویسندگان مترسل عهد قاجاری میرزا ابوالقاسم قائم مقام نراهانی

(مقتول سال ۱۲۵۱ هجری مطابق با سال ۱۸۳۵ میلادی) وزیر محمد شاه قاجار است. پدرش میرزا بزرگ صاحب رساله جهادیه خود از جمله منشیان معروف عهد زندیه و اوایل عهد قاجاریه بود، و میرزا ابوالقاسم در کشف تربیت او در ترسل مقام ارجمندی یافت. مجموعه «منشآت قائم مقام» بنثر نسبتاً مصنوع لطیفی نگارش یافته و عبارتست از نامه‌های رسمی ازدوره عباس میرزا و پسرش محمد شاه ویا نامه‌های متعددی که قائم مقام بدوستان و همکاران و خویشاوندان ویا کارگزاران و عمال دولتی نوشته است. این منشآت یکبار در عهد ناصرالدین شاه قاجار یا مقدمه‌یی بقلم محمودخان ملک الشعراء بچاپ سنگی و بار دیگر بتاریخ ۱۳۳۷ هجری شمسی در تهران بطبع رسیده است.

از جمله موضوعات دیگری که در نثر فارسی بدان باز میخوریم

هزل و انتقاد

هزل و انتقاد یا انتقاد در لباس هزل و شوخی است، منتهی

باید دانست که این نوع ادبی در اشعار فارسی بسیار قویتر و غنی تر است از آنچه در نثر فارسی می بینیم، و در نثر کتابهای مدون مستقلی درین زمینه نداریم مگر آنچه در مطاوی آثار نویسندگان در انتقاد از اوضاع ازمینه مختلف مشاهده میشود؛ مثلاً آنچه در راحة الصدور راوندی درباره اوضاعی که سپاهیان ترك خوارزمشاهی در عراق بوجود آورده بودند، گاه با انتقادات تندی باز میخوریم؛ و همچنین است در تجزیة الانصار از «وصاف الحضرة» که عیب جوئیهای مشروحو از کیفیت مظالم عمال ایلخانی در آن ملاحظه می کنیم.

این نوع مطالب در اواخر عهد استبداد و دوره هرج و مرج بعد از انقلاب مشروطیت بوفور بیشتری ملاحظه میشود چنانکه حتی بعضی از نویسندگان کتابهایی را بدین گونه مطالب اختصاص دادند (مانند صد مکتوب میرزا آقاخان کرمانی و قسمت بزرگی از آثار طالبوف و اسنال آنها)؛ و ستونهای غالب جراید اواخر عهد استبداد (که در خارج از ایران طبع میشد) و دوران مشروطیت و سنین بعد از انقلاب مشروطیت وقف انتقادی سیاسی و اجتماعی می گردید.

شیوه دیگری در انتقاد داریم که در نثر فارسی آثار سودمندی برجای نهاده است و آن انتقاد از راه مطایبه و هزل و استهزاء است. درین نوع از نثر نویسندگان با آزادی تام و تمامی آنچه را که خواسته‌اند در لباس شوخی و طعنت بیان کرده و حتی در مورد لزوم از استعمال کلمات بسیار رکیک هم خودداری ننموده‌اند.

در بعضی از نسخ کلیات سعدی قسمتی بنام هزلیات ملاحظه میشود که گروهی از محققان عهد ما منکر انتساب آن بسعدی هستند. این قسمت مخلوطی است از نظم و نثر و پراست از شوخیها و طنزها و طعنه‌هایی که هدف اساسی از ایراد همه آنها عیب جوئیهای اجتماعی است، و اگر هم این قسمت از کلیات سعدی الحاقی باشد بهر حال نمودار خوبیست از ادبیات انتقادی مستهزانه در ایامی قریب به عهد شاعر بزرگ شیراز.

از جمله کسانی که از همه بهتر و بیشتر در نثر فارسی توانست از عهد انتقادات بسیار تند و مستهزانه در لباس مطایبه و هزل برآید نظام‌الدین عبیدزاکانی قزوینی (متوفی بسال ۷۷۲ هجری مطابق با ۱۳۷ میلادی) است. وی را باید بهترین و چیره‌دست‌ترین رسام اوضاع و احوال عهد خویش یعنی عهد دشواریهای اجتماعی و بیدادگریهای عمال ایلخانی و بی‌سامانیها دوره فترت بعد از آن سلسله دانست.

انتقادهای عبید تند و بی‌پرده و بسیار قاطع و روشن است و او این انتقادهارا همواره بصورت هزل و مطایبه و تمثیل بیان کرده و در مورد لزوم از ایراد کلمات رکیک و زننده امتناع نورزیده است. از مهمترین رساله‌های او که حاوی اینگونه افکارست اخلاق الاشراف - ده فصل - دلگشا - و صدپندرا باید نام برد. دنباله روش او در حکایات منسوب به ملا نصرالدین (که تغییر صورتیست از جحی یا جحی نام سردی که در ادوار پیش از قرن هشتم بنام او باز میخوریم) گرفته شده و در لباس شوخی و استهزاء و اظهار نادانی و سادگی بسیاری از حقایق تلخ اجتماعی بیان شده است. در دوره قاجاری قآنی شاعر (متوفی بسال ۱۲۷۰ هجری = ۱۸۵۳ میلادی)

در کتاب معروف خود موسوم به « پریشان » در بعضی حکایات خود دنباله همین شیوه را گرفت و مطالبی انتقادی در لباس مطایبه بیان نمود.

این روش یعنی انتقادهای تند در لباس شوخی در دوره مشروطیت در جراید فکاهی از قبیل ریحان و نسیم شمال و ناهید و باباشمل و توفیق و امثال آنها گاه در صورت شعر و گاه در هیأت نثر دنبال شد.

در ذیل این عنوان از کتابهایی نام می‌بریم که در اقسام بلاغت

فنون ادبی و لغت

و فنون مربوط به شعر و انشاء در زبان فارسی تحریر یافت. تألیف

این نوع کتب زود در ادب فارسی آغاز شد.

در شمار کتب مفقوده نثر پارسی چند کتاب در موضوعات مختلف مربوط به لغت

و فنون ادبی داریم. از آنجمله است رساله بی‌در لغت پارسی از ابو حفص سغدی سمرقندی

که بعید نیست همان ابو حفص حکیم بن احوص سغدی سمرقندی باشد که در آغاز

قرن چهارم می‌زیسته و برخی او را اولین شاعر فارسی‌گوی دانسته‌اند. این ابو حفص

سغدی مشهور به ابن الاحوص از موسیقی‌دانان مشهور بود که اختراع شهرود را

بدون نسبت داده‌اند^۱. از رساله ابو حفص در لغت جمال‌الدین حسین اینجو در فرهنگ

جهانگیری، و محمد قاسم سروری کاشانی در مجمع‌الفرس خبر داده‌اند.

در جزو کتب قدیم فارسی که در فنون ادبی نوشته شده باشد از کتابهایی که

ابویوسف یا یوسف عروضی^۲ و ابوالعلاء شوشتری^۳ در فن عروض بیاری نگاشته

بوده‌اند و اکنون در دست نیست، نام می‌بریم، و همچنین است از کتابهای خجسته‌نامه

و غایة‌العروضین و کنز‌الفایه تألیف بهرامی سرخسی شاعر مشهور در اواخر قرن چهارم

و اوایل قرن پنجم هجری^۴.

۱ - سفاتح‌العلوم خوارزمی چاپ قاهره ص ۱۳۷؛ احوال و اشعار رودکی ج ۲ ص

۱۱۰۴-۱۱۰۰

۲ - تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ چاپ سوم ص ۴۲۷

۳ - ایضاً ص ۴۳۸ - ۴۳۹

۴ - ایضاً ص ۵۶۷ - ۵۶۸ و مآخذی که آنجا نشان داده شده است.

از جمله کتابهای مهمی که بعد از تألیفات مذکور در باره فنون ادبی پارسی نگاشته شد کتاب ترجمان البلاغه است در بعضی مباحث معانی و بیان وعده‌یی از صنایع لفظی و معنوی که در سخن می‌آید. کتاب ترجمان البلاغه علاوه بر ذکر ابواب مذکور بسبب اشتغال بر اشعار و اسامی شاعران قرن چهارم و اوایل قرن پنجم شامل فوائد بسیار در مطالعات مربوط بتاریخ ادب پارسی است. از جمله کسانی که ازین کتاب فوائد بسیار برگرفته‌اند رشیدالدین وطواط است که بسیاری از توضیحات و شواهد مذکور در کتاب حدائق السعرا ازین کتاب برداشته است. درباره مصنف ترجمان البلاغه از اوایل قرن هفتم که دوره تألیف معجم الادبایه باقوتست چنین تصور میشد که آن کتاب از فرخی سیستانی شاعر بزرگ معاصر محمود و مسعود غزنویست^۱ لیکن بعد از آنکه نسخه منحصرومعتبر این کتاب که سال ۱۰۷۰ هـ استنساخ شده بود، در کتابخانه فایح استانبول بدست آمد و بطبع رسید این سهو را جبران کرد و معلوم داشت که مؤلف کتاب مذکور محمد بن عمر الرادویانی از ادبای قرن پنجم هجریست.

غیر از رساله‌یی در لغت که به قطران شاعر نسبت میدهند و حاج خلیفه آنرا «تفاسیر فی لغة الفرس» نامیده است^۲، کتاب معتبری در لغت فارسی دری از همان اوان داریم بنام «لغت فرس» از ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی که وفات او را در سال ۴۶۵ هجری (۱۰۷۲ میلادی) نوشته‌اند. این کتاب را اسدی برای آن نوشت تا شاعران معاصر او در ایران و آذربایجان بتوانند مشکلات خود را در لغات پارسی دری بوسیله آن مرتفع سازند.

از میان آثار مشهور رشیدالدین سعدالملک محمد بن محمد بن عبدالجلیل عمری

۱ - معجم الادبایه باقوت حموی چاپ مصر ج ۱۹ ص ۲۹؛ تذکرة الشعراء دولتشاه

سمرقندی چاپ هند ص ۳۲.

۲ - کشف الفنون چاپ دوم ترکیه بند ۴۲۶.

کاتب بلخی معروف به وطواط متوفی بسال ۵۷۳ هجری (۱۱۷۷ میلادی) کتاب حدائق السحر فی دقائق الشعر معروفست. این کتاب در باره برخی از مباحث معانی و بیان و در صنایع لفظی و معنوی کلام است. رشید این کتاب را بعد از ملاحظه کتاب ترجمان البلاغه رادویانی و بقصد جبران خطاها و زلی که بنظر او در آن کتاب وجود داشته است تألیف کرد ولی خود بسیار تحت تأثیر آن واقع شد و با این همه کتاب او از جمله آثار مهم فارسی و همواره در شمار کتب مورد استفاده علما و اهل فن بوده است.

از جمله آثار مشهور امام فخرالدین رازی (م ۶۰۶ هجری = ۱۲۰۹ میلادی) «رساله فی حقیقه القوافی» بفارسی موجود و جزو مؤلفات قدیم فارسی درین رشته است. در جزو کتب متعددی که شرف الدین ابوالفضل حبیبش بن ابراهیم تغلیسی متوفی بسال ۶۲۹ هجری (۱۲۳۱ میلادی) پیارسی تألیف کرده یکی کتاب القوافی یا «بیان القافیه» است که بخواهش ابوشجاع قلج ارسلان بن مسعود از سلاجقه آسیای صغیر (مدت سلطنت از ۵۵۱ تا ۵۸۴ هجری) در شرح قوافی مشکل تازی که شعرا در شعرها ذکر کرده اند، فراهم آمد.

مهمترین کتابی که تا اوان حمله مغول در باره فنون ادبی نگاشته شده کتاب مشهور «المعجم فی معاییر اشعار العجم» است از شمس الدین محمد بن قیس رازی که آنرا در حدود سال ۶۳۰ هجری (۱۲۳۲ میلادی) در باره فن عروض و قافیه و بدیع و نقد شعر فراهم آورد. این کتاب از اوان تدوین بعد در شمار بهترین و مهمترین کتب فارسی در فنون ادبی محسوب شده و مورد استفاده کسانی قرار گرفته است که خواسته اند در فنون ادبی فارسی تألیفی بجای گذارند. شمس قیس غیر از المعجم

۱ - این کتاب چندبار طبع شد و آخرین و بهترین آنها طبع مرحوم عباس اقبال آشتیانی

است با مقدمه و حواشی و تعلیقات بسال ۱۳۰۸ هجری شمسی.

۲ - تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ چاپ دوم ص ۹۹۸ - ۹۹۹

کتابهای دیگری نیز داشت مانند الکافی فی العروضین والقوافی که درباره عروض و قافیه پارسی و عربی نگاشته شده و ظاهراً المعجم یکی از دو قسمت آن بوده است ، و دیگر کتاب « حدائق المعجم » که مأخذ غیاث الدین بن جمال الدین صاحب کتاب غیاث اللغات در فصل عروض از آن کتاب بوده است^۱ .

از خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف و متکلم و نویسنده مشهور (م ۶۷۲ هجری) کتابی بنام معیار الاشعار در عروض و قافیه با مقدمه عالمانه بی درباره شعر باقی مانده است .

از جمله کتابهای مهم که درباره مباحث بلاغی زبان فارسی در قرن هشتم تألیف شد کتاب « حدائق الحقائق » است از شرف الدین حسن بن محمد رامی تبریزی متوفی بسال ۷۹۰ هجری (= ۱۳۹۲ میلادی) از شاعران و نویسندگان معروف قرن هشتم هجری . کتاب انیس العشاق از همین شاعر خوش ذوقست و او حدائق الحقائق را بنام شاه اویس ابلکانی (متوفی بسال ۷۷۶ هجری) در شرح حدائق السحر رشید و طواط تألیف کرد بدین معنی که چون حدائق السحر مجمل است شرف الدین با مر شاه اویس مأمور شد که آنرا شرح و بسط دهد و شواهد و امثال آنرا از اشعار پارسی که در روزگار نویسنده رایج بود ، بیاورد . کتاب حدائق الحقائق شامل دو قسمت است : « قسم اول » در سخنان رشید و طواط و توضیح آنها در پنجاه باب و « قسم دوم » در اصطلاحات متأخران در این فن در ده باب .

دیگر از کتابهای معروف که در اوایل قرن هشتم تألیف شده کتاب الکافیه است در عروض و قافیه که آنرا عروض نجاتی هم مینامند . مؤلف این کتاب محمود ابن عمر نجاتی نیشابوری از ادبای معروف نیمه اول قرن هشتم هجریست . حاجی خلیفه شرح قصیده رائیه « بدایع الاسعار فی صنایع الاشعار » از جمال الدین محمد بن ابوبکر

۱- درباره کتاب المعجم و مؤلف آن رجوع کنید به مقدمه و حواشی مرحوم میرزا محمدخان

تزوینی بر طبع المعجم بسال ۱۹۰۹ میلادی ، و طبع آقای مدرس رضوی تهران ۱۳۱۱ شمسی

قوامی مطهرزی شاعر مشهور را بهمین محمودین عمرنجاتی نیشابوری نسبت داده و گفته است که او شرحی فارسی بر آن نوشت و مشکلات آن قصیده را با اسئله و شواهد توضیح نمود. اما «الکافی» را نجاتی چنانکه گفته شد در عروض و قافیه بفارسی نوشت و اثبات و شواهد او همه مأخوذ از سخن پارسی است.

همزمان با کتب مذکور کتاب خوب دیگری در عروض بفارسی داریم از ابوالفضل محمدبن خالد القرشی؛ و کتاب دیگری از وحید تبریزی هم در علم عروض و بدیع و قافیه بنام «جامع مختصر» که از روی مأخذ مشروح ترتیب یافته و ملخص شده است و بعید نیست که از قرن نهم هجری باشد^۱.

از کتابهای دیگری که در فنون شعر قابل ذکرند رسالات جامی شاعر و نویسنده بزرگ (م ۸۹۸ هجری = ۱۴۹۲ میلادی) را باید نام برد مانند رساله فی العروض و رساله در علم قافیه؛ و همچنین کتاب «عروض سیفی» را از سیفی بخاری معاصر سلطان حسین باقرا؛ و کتاب «بدایع الافکار فی صنایع الاشعار» را از حسین بن علی واعظ کاشفی سبزواری (م. ۹۱۰ ه.) و رساله بی در علم قوافی از عطاء الله محمود الحسینی. یک کتاب جامع فنون مختلف ادبی در سال ۷۴۵ هجری (= ۱۳۴۴ میلادی) نوشته شده است که بعلمت انحصار در موضوع کارش اندکی دنبال تر از کتب دیگر مذکور داشته ایم. این کتاب «معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی» است از شمس فخری اصفهانی شاعر قرن هشتم هجری که بنام شاه شیخ ابواسحق اینجو در چهارفن «علم عروض» و «علم قوافی» و «علم بدایع الصنایع» و «علم لغت فرس» تألیف کرد و بقول خود او «از مایحتاج این علوم هیچ دقیقه در این فنون مهمل نگذاشت»^۲. ذکر کتاب معتبر «صحاح الفرس» تألیف شمس الدین محمد بن هندوشاه بن سنجر

۱ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفاج ۳ چاپ اول ص ۲۸۶ - ۲۸۷

۲ - درباره این کتاب رجوع شود به مقدمه صادق کیا بر قسمت چهارم از معیار جمالی،

نخجوانی صاحب کتاب دستورالکاتب (پسر هندوشاه مؤلف تجارب السلف) در اینجا لازمست. این کتاب را « ابن هندوشاه » معروف به « شمس منشی » از روی لغت فرس اسدی طوسی شاعر تنظیم و آنرا تکمیل کرده و بوضع و ترتیب صحاح اللغة تألیف جوهری فارابی درآورده است^۱.

بعد ازین، در قرن نهم هجری کتابهای خوبی در لغت فارسی در هندوستان تألیف شد از قبیل اداة الفضلا تألیف قاضی خان بدر محمد دهلوی ملقب به « دهاروال » که کتاب خود را در سال ۸۲۲ هجری (۱۴۱۹ میلادی) بپایان برد. و فرهنگ ابراهیمی یا شرف نامه منبری تألیف قوام الدین ابراهیم فاروقی بسال ۸۷۸ هجری (۱۴۷۳ میلادی). درستست که تا قرن یازدهم هجری چند کتاب، که تاکنون ذکر کرده ایم، در لغت فارسی تألیف شده بود، اما نهضت واقعی درین باب بیشتر از قرن مذکور بیعد و اکثراً در سرزمین هند و بدست ایرانیان برای تدوین لغات فارسی انجام گرفت. یکی از علل عمده این امر توجهی بود که در عهد اکبر شاه بادب فارسی در دربار مغول هند ایجاد شده بود و از جمله کتابهایی که در نتیجه این توجه بوجود آمد نخست کتاب فرهنگ جهانگیری تألیف جمال الدین حسین انجو را باید ذکر کرد که در دربار اکبر شاه و پسرش جهانگیر می زیسته است. وی کتاب خود را در سال ۱۰۱۷ هجری (۱۶۰۸ میلادی) بانجام رسانیده و بنام جهانگیر در آورده و « فرهنگ جهانگیری » نامیده است.

پیش از « فرهنگ جهانگیری » کتاب دیگری در لغت فارسی بدست محمد قاسم سروری کاشانی در ایران بنام شاه عباس صفوی تألیف و بسال ۱۰۰۸ هجری (۱۵۹۹ میلادی) تمام شده بود.

از فرهنگهای دیگری که در سرزمین هندسنت تألیف پذیرفته « فرهنگ رشیدی »

۱ - راجع به صحاح الفرس رجوع کنید به مقاله آقای دکتر عبدالملی طاعتی در مقدمه لغت نامه دهخدا ص ۱۸۷ بعد.

تألیف عبدالرشید حسینی معاصر اورنگک زیب است. وی کتاب خود را در سال ۱۰۶۴ هجری (۱۶۵۳ میلادی) به پایان برده است.

کتاب معروف دیگر در لغت «غیث اللغات» است که تاحدی جنبه دائرة المعارف دارد و آنرا محمد غیث الدین در سال ۱۳۴۲ هجری (۱۸۲۶ میلادی) تألیف نموده است.

علاوه بر اینها کتب دیگری هم مانند مؤید الضلا (تألیف محمدلاد دهلوی) و بهار عجم و فرهنگ آندراج و چراغ هدایت و جز آنها در هند تألیف شده است و از میان آنها مهمتر از همه کتاب برهان قاطع است که محمد حسین بن خلف تبریزی مستخلص به «برهان» آنرا در سال ۱۰۶۲ هجری (۱۶۵۱ میلادی) در هندوستان تألیف کرد. این کتاب لغت از جهات مختلف بر کتب لغت دیگر فارسی برتری دارد و از آنها کاملتر و معتبرتر است.

از کتب بعدی که در لغت فارسی نوشته شده باشد بهتر از همه یکی فرهنگ برهان جامع است از میرزا عبداللطیف تبریزی صاحب ترجمه الفلیله و لیلیه بفارسی، و دیگر کتاب انجمن آرای ناصری از رضا قلیخان هدایت الله باشی که نام او را پیش ازین در شمار تذکره نویسان آورده ایم، و «فرنودسار» تألیف مرحوم ناظم الاطباء نفیسی (متوفی بسال ۱۳۰۳ هجری شمسی مطابق با ۱۳۴۲ هجری قمری) که باید آنرا کاملترین لغت نامه فارسی (همراه با لغات عربی) پیش از تألیف لغت نامه مرحوم علی اکبر دهخدا (متوفی بسال ۱۳۳۴ شمسی)، که هنوز هم طبع آن ادامه دارد، دانست.

۱ - در اینجا مجال ذکر همه لغت نامه های فارسی را نداریم و آنچه ذکر کرده ایم مهمترین و معروفترین لغت نامه های فارسی است و برای در دست داشتن فهرست جامع تر و مفصل تری از لغت نامه های پارسی رجوع کنید به مقاله فرهنگهای فارسی بقلم مرحوم سعید نفیسی که در مقدمه لغت نامه دهخدا بطبع رسیده است.

از ابو منصور معمري تا هجویری

۱ - ابومنصور معمري

ابومنصور محمد بن عبدالله معمري وزير ابومنصور محمد بن عبدالرزاق ميهسالار خراسان (متوفى سال ۳۵۰ هجرى = ۹۶۱ ميلادى) است. هنگاميكه ابومنصور محمد ميهسالار خراسان گروهى از دانشمندان تاريخ ايران كهن را براى تأليف شاهنامه پي گزرد آورد ابومنصور معمري را سرپرستى آنان برگزيد و او ، چون كار تدوين آن كتاب در سال ۳۴۶ هجرى (۹۵۷ ميلادى) پاتمام رسيد، مقدمه پي بر آن نوشت كه فعلاً در بيان آثار تاريخ دار نشر پارسى كه بدست ما رسيده از همه قديمتر است. درين مقدمه كمات عربى نادر و شيوه نگارش آن بسيار ساده و از بسيارى جهت بشيوه نثر پهلوى نزديك است. (مقدمه شاهنامه ابومنصورى بصحيح دقيق مرحوم ميرزا محمدخان قزوينى انتشار يافته و در جلد دوم از بيست مقاله قزوينى بسمى و اهتمام مرحوم عباس افشار آشتيائى سال ۱۳۱۳ شمسى در تهران طبع شده است).

بنیاد کار شاهنامه^۲

آغاز کار شاهنامه از گرد آورده ابومنصور المعمري دستور^۳ ابومنصور عبدالرزاق عبدالله فرخ . اول ابدون^۴ گوید درين نامه كه تا جهان بود مردم گرد دانش گشته اند و سخن را بزرگ داشته^۵ و نيكوترين يادگارى سخن دانسته اند، چه اندر بن جهان مردم بدانش بزرگوارتر و مايه دارتر ، و چون مردم بدانست كزوى چيزى نماند پايدار ، بدان كوشد تا نام او بماند و نشان او گسسته نشود ، چون^۶

۱ - درباره صحت انتساب رساله در احكام فقه حنفى به ابوالقاسم بن محمد سمرقندى متوفى سال ۳۴۲ هجرى اطمینان قطعى نيست.

۲ - بيست مقاله قزوينى ، چاپ تهران ، ۱۳۱۳ شمسى ص ۲۰ - ۳۰

۳ - دستور : وزير

۴ - ابدون : چنين

۵ - در اصل : چه

آبادانی کردن و جایها استوار کردن و دلیری و شوخی و جان سپردن و دانایی بیرون آوردن و بردمان را بساختن کارهای نوآیین^۱، چون شاه هندوان که کلبله و دمنه و شاناق^۲ و رام و رامین بیرون آورد؛ و مأمون پسر هارون الرشید منش پادشاهان و همت مهتران داشت، یکروز با مهتران نشست بود، گفت مردم باید که تا اندرین جهان باشد و توانایی دارد بکوشد تا از وی یادگاری بماند تا پس از مرگ او نامش زنده بود. عبدالله پسر مقفع که دبیر او بود^۳ گفتش که از کسری انوشروان چیزی مانده است که از هیچ پادشاه نمانده است. مأمون گفت چه ماند؟ گفت نامه‌یی از هندوستان بیاورد، آنکه بر رویه طبیب از هندوی بپهلوی گردانیده بود، تا نام او زنده شد میان جهانیان و پانصد خروار درم هزینه کرد^۴. مأمون آن نامه بخواست و آن نامه بدید، فرمود دبیر خویش را تا از زبان پهلوی بزبان تازی گردانید.

پس امیر سعید نصر بن احمد این سخن بشنید، خوش آمدش، دستور خویش را، خواجه بلعمی، بر آن داشت تا از زبان تازی بزبان پارسی گردانید تا این نامه بدست مردمان اندر افتاد و هر کسی دست بدواندر زدند، و رود کسی را فرمود تا بنظم آورد، و کلبله و دمنه اندر زبان خُرد و بزرگ افتاد و نام او بدین زنده گشت، و این نامه از وی یادگاری بماند. پس چینیان تصاویر^۵ اندر افزودند تا هر کسی را خوش آید دیدن و خواندن آن.

پس امیر ابو منصور عبدالرزاق سردی بود یا فرو خویش کام^۶ بود، و با هنر

۱ - نوآیین: تازه، بدیع

۲ - شاناق (از: چاناکیا Tchanakia) نام کتاب معبری از هندوان درباره علم

طب که نوشته بزرگی به همین نام بود.

۳ - ابی عبدالله بن مقفع دبیر مأمون نبود بلکه دبیر عیسی بن علی عم منصور دوانیقی بود

۴ - شاید کردن: خرج کردن

۵ - در اصل: بصله ویر

۶ - خویش کام: خود کام و خود کامه، خود رای

و بزرگ منش بود اندر کام روایی، و با دستگامی تمام از پادشاهی، و سازا بهتران و اندیشه بلند داشت، و نژادی بزرگ داشت بگوهر، و از تخم^۱ اسپهبدان ایران بود و کار کلیله و دمنه و نشان شاه خراسان^۲ بشنید، خوش آمدش، از روزگار آرزو کرد تا او را نیز یاد گاری بود اندرین جهان.

پس دستور خویش ابونصورالمعمري را بفرمود تا خداوندان کتب را، از دهقانان و فرزنانگان و جهان دیدگان از شهرها بیاورد و چاکر او ابونصورالمعمري بفرمان او نامه کرد و کس فرستاد شهرهای خراسان و هشیاران از آنجا بیاورد از هرجای، چون ماخ پیر خراسان^۳ از هری، و چون بزدان داد پسر شاپور از سیستان، و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از شاپور، و چون شاذان پسر برزین از طوس؛ و [از] هر شارستان^۴ گرد کرد و بشانند بفراز آوردن این نامه های شاهان و کار نامه شان، و زندگانی هر یکی از داد و بی داد و آشوب و جنگ و آیین، از کسی نخستین^۵ که اندر جهان او بود که آیین مردی آورد و مردمان از جانوران پدید آورد، تا بزد گرد شهر بار که آخر ملوک عجم بود، اندر ماه محرم و سال بر سیصد و چهل و شش از هجرت بهترین عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم. و این را نام شاه نامه نهادند تا خداوندان دانش اندرین نگاه کنند و فرهنگ شاهان و بهتران و فرزنانگان و کار و ساز پادشاهی و نهاد و رفتار ایشان و آیینهای نیکو و داد و داوری و رای و

۱ - ساز: آیین و دستگاه

۲ - تخم، نغمه: نژاد، نسب

۳ - شاه خراسان، پسر خراسان: از عناوین پادشاهان سامانی بود

۴ - دراصل: شاج پسر خراسانی. در باره «ماخ پیر خراسان» رجوع کنید به حماسه

سرای در ایران چاپ دوم ص ۸۱-۸۳

۵ - شارستان، شهرستان: ولایت، یک شهر و توابع آن

۶ - کسی نخستین: اولین شاه، مراد گیومرت است.

راندن کار و سپاه آراستن و رزم کردن و شهر گشادن و کین خواستن و شبیخون کردن و آزر م داشتن و خواستاری کردن ، این همه را بدین نامه اندر بیابند .

پس این نامه شاهان گرد آورند و گزارش کردند و اندرین چیزهاست که بگفتار خواننده را بزرگ می آید و هر کسی دارند تا از وقایده گیرند . و چیزها اندرین نامه بیابند که سهمگین نماید ، و این نیکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گردد و دلپذیر آید ، چون [کشته شدن جمشید پسر] دست برادرش ، و چون همان سنگ کجا آفریدون بیای بازداشت ، و چون باران که از دوش ضحاک برآمدند ، این همه درست آید بنزدیک دانایان و بخردان یعنی ، و آنکه دشمن دانش بود این را زشت گرداند .

پس دانایانی که نامه خواهند ساختن ابدون سزد که هفت چیز بجای آورند مرنامه را ؛ یکی بنیادنامه ، یکی قر نامه ، سدیکر هنر نامه ، چهارم خداوند نامه ، پنجم سایه و اندازه سخن پیوستن ، ششم نشان دادن از دانش آنکسی که نامه از بهراوست ، هفتم درهای هرسخنی نگاه داشتن .

و خواندن این نامه دانستن کارهای شاهانست و بخش کردن گروهی از ورزیدن کار این جهان ؛ و سود این نامه هر کسی راهست ؛ و رامش جهانست و انده گسار انده گنانست و چاره درماندگانست ؛ و این نامه و کارشاهان از بهر دو چیز خوانند ؛ یکی از بهر کار کرد و رفتار و آیین شاهان تا بدانند و در کدخدایی با هر کس بتوانند ساختن ، و دیگر که اندرو داستانهاست که هم بگوش وهم بکوشش خوش آید ، که اندرو چیزهای نیکو و با دانش است ، همچون پاداش نیکی و پادافراه^۲

۱ - درست گردیدن ؛ محقق و ثابت شدن

۲ - در اصل نیست ، بعدس افزوده شد . جمشید بر دست برادرش « سپی تیور » با او بدوئیم شد .

۳ - پادافراه ؛ جزا و مکافات

بدی ، و تندی و نرمی و درشتی و آهستگی و شوخی و پرهیز و اندرشدن و بیرون شدن و بندواندرز و خشنودی و شگفتی کار جهان ، و مردم اندرین نامه این همه که یاد کردیم بدانند و ببایند .

نسب ابونصور^۱

محمد بن عبدالرزاق بن عبدالله بن فرّخ بن ماسا بن مازیار بن کشمهان بن کنارنگ ، و کنارنگ پسر سرهنگ پرویز بود و آنکه که خسرو پرویز پدر روم شد کنارنگ پیش رو بود لشکر پرویز را ، و چون حصار روم بستند نخستین کسی که بدیوار بر رفت^۲ و با قیصر در آویخت و او را بگرفت و پیش شاه آورد او بود ؛ و در هنگام ساوه شاه تَرَک که بر در هری آمد ، کنارنگ پیش او شد بچنگ ، و ساوه شاه را بنیزه بیفکند و لشکر شکسته شد ، و چون رزم هری بگردن نساپور او را داد و طوس را خود بدو داده بود ؛ و خسرو او را گفت : گفته ای که [در ناورد] با هزار مرد بزخم ؟ گفت آری گفته ام . خسرو از زندانیان و گنه کاران هزار مرد تیکه بگزید و سلیح پوشانید . دیگر روز آن هزار مرد [را] یا کنارنگ بهامونی فرستاد و خسرو از دور همی نگر بست با مهتران سپاه .

کنارنگ با ایشان بر آویخت گاه بشمشیر و گاه بتیر ، بهری را بکشت و بهری را بیخت و هرباری که اسب افکندی بسیار کس تپه کردی تا سرانجام ستوهی پذیرفتند^۳ و بگریختند ، و کنارنگ پیش شاه شد و نماز برد^۴ و آفرین کرد^۵ . خسرو طوس بدو داد و از گردان مردی همتای او بود نام او رقبه ، او را نیز از خسرو بخواست

۱ - نقل از مقدمه شاهنامه ابونصوری ، بیست مقاله نژیوینی ص ۵۲-۶۴

۲ - بر رفتن : بالارفتن

۳ - ستوهی پذیرفتن : بستوه آمدن

۴ - نماز بردن : تعظیم کردن ، با احترام در برابر کسی خم شدن

۵ - آفرین کردن : ستایش کردن

و با خویش بطوس برد ؛ و رقبه آن بود که کنارانگ هزار مرد از خسرو پرویز به خواست رزم ترکانرا ، خسرو گفت خواهی هزار مرد بپوشی خواهی رقبه را که کم رنج تر بود مرترا ، پس هردوان بطوس شدند با هزار مرد ایرانی ، و رقبه را نیکو همی داشت ؛ و با ترکان جنگ کردند و پیروز آمدند و بطوس بنشستند و کنارانگ پادشاهی بگرفت و رقبه را نیکو همی داشت و او تیراندازی بود که همتاش نبودی .

پس روزی کنارانگ و رقبه هردو بشکار رفتند با پسران و سرهنگان . کنارانگ گفت امروز هرشکاری که کنیم تیر بر سر زخم تا باریک اندازی پدید آید . هرچه کنارانگ زده بود بر سر تیر زده بود ، رقبه بر کنارانگ آفرین کرد ، و روز دیگر کنارانگ بفرمود تا غراه بی ' پُر گاه بیاوردند . رقبه اسب برانگیخت و نیزه بزد و آن غراه را بر سر نیزه بر آورد و بینداخت ، و بگاہ بزد گرد شهریار او را بکشتند .

و چون عمر بن الخطاب عبدالله عابر را بفرستاد تا مردم را بدین محمد خواند صلی الله علیه وسلم ، کنارانگ پسر را پذیره ' افرستاد بنشاور ، و مردم در کهن دزد بودند ، فرمان نبردند ، از وی یاری خواست ، یاری کرد تا کار نیکو شد . بعد از آن هزار درم وام خواست ، گروگان طلبید ، گفت گروگان ندارم ، گفت نشاور مرا ده ، نشاور بدو داد . چون درم بستد باز داد . عبدالله عابر آن حرب او را داد و کنارانگ برزم کردن او شد و این داستان ماند که گویند طوس از آن فلان است و نشاور بگروگان دارد .

۱ - باریک اندازی : تیراندازی بدقت و هدف گیری کامل ؛ و باریک انداز : یعنی تیرانداز بسیار ماهر .

۲ - غراه : بکسر اول جوال

۳ - دراصل کنارانگ ولی بعدس قریب یقین باید « رقبه » باشد .

۴ - پذیره : استقبال کننده ؛ پذیره شدن : استقبال کردن ؛ پذیره فرستادن : با استقبال

فرستادن .

و کنارنگ از سوی مادر از نسل طوس بود و صد و بیست سال بزیست، و همیشه طوس کنارنگیان را بود تا بهنگام حمید طائی که از دست ایشان بستد، و آن مهتری بدیگر دوده^۱ افتاد. پس هنگام ابومنصور عبدالرزاق طوس را بستند و سزاسزا رسید^۲.

۱ - دوده: خاندان، تبار

۲ - سزاسزا رسید: حق بحق دار رسید.

۲ - ابوالمؤید بلخی

وی از شاعران و نویسندگان بزرگ نیمه اول قرن چهارم هجری (نیمه اول قرن دهم میلادی) بوده و چون نام او در ترجمه بلعمی از تاریخ محمد بن جریر الطبری که مقارن سال ۳۵۲ هجری (۹۶۲ میلادی) پیاری نقل شده آمده است ناگزیر پیش از آن تاریخ یعنی در نیمه اول قرن چهارم هجری می زیست. او نخستین کسی است که قصه یوسف و زلیخا را بنظم فارسی در آورد و از قطعاتی از اشعار هالی مانده است. ابوالمؤید شاهنامه یی بزرگ بنثر فارسی داشت که معمولاً در مآخذ قدیم آنرا « شاهنامه بزرگ » و « شاهنامه مؤیدی » و « شاهنامه ابوالمؤیده » نامیده اند. ازین کتاب اثری در دست نیست مگر آنچه از آن در تاریخ سیستان نقل شده است. کتاب دهگری از ابوالمؤید در دستت در باره عجائب بر و بحر یا عجائب البلدان . اصل این کتاب در دست نیست ولی از تحریر اصلی آن قطعاتی در باره عجائب سیستان با ذکر بابی ذکر نام مؤلف در تاریخ سیستان نقل شده است. در نسخه موجود از تحریر جدید عجائب بر و بحر یا عجائب البلدان از تول ابوالمؤید چنین نقل شده که او این کتاب را « از بهر پادشاه جهان، امیر خراسان، ملکه مشرق ابوالقاسم نوح بن منصور سولی امیرالمؤمنین » نوشته است و چون تاریخ پادشاهی نوح بن منصور از ۳۶۶ تا ۳۸۷ هجری (۹۷۶ تا ۹۹۷ میلادی) بود، در صورت صحت این روایت زندگانی ابوالمؤید قدری متأخرتر از آن میشود که پیش ازین گفته ایم.

عجائب سیستان

اندر سیستان عجایب بودست که بهیچ جای چنان نیست، یکی آنست که یکی

۱ - درباره او رجوع شود به : حماسه سراهی در ایران ، تألیف نگارنده این اوراق ،

چاپ دوم ص ۹۵ - ۹۸ ؛ و به تاریخ ادبیات در ایران از مؤلف این کتاب ، جلد اول چاپ سوم ص ۴۰۱ - ۴۰۳ و ص ۶۱۱ - ۶۱۲ و ص ۶۱۸

۲ - قتل از کتاب سبک شناسی تألیف مرحوم ملکه الشعراء بهار ج ۲ چاپ اول ص ۱۹

۳ - از کتاب عجایب بر و بحر ابوالمؤید نقل از تاریخ سیستان چاپ مرحوم ملکه الشعراء

بهار ص ۱۲ و ۱۷ - ۱۸

چشمه از فراه از کوه همی برآمد و بهوا اندر ، دوازده فرسنگ ، همی بشد و آنجا یکی شارستان همی فرود آمد و باز از شارستان همی بیرون شد ، و چهار فرسنگ کشت زار آن بود ، و اکنون هردو جایگاه پدیدارست ، آنجا که چشمه همی برآمد و شارستان و کشت زار ؛ آن چشمه را افراسیاب ، پس از آنکه بسیار جهد کرد ، نیارست بست ، تا دو کودک بخرُد تدبیر آن بساختند . چون تمام شد هردو را بکشت و دخمه ایشان اکنون بر سر آن چشمه بسته پیداست .

هم به «فراه» بدیهی که مسو گویند از کوه «هلی» آبی چکانست که اگر چه بزرگ علتی^۲ باشد چون بدان آب خوبستن بشوید ، که از آن بالای کوه پروچکان گردد ، شفا یابد ؛ و عجب آنست که چون مرد بصلاح و پاکیزه و نیکوسیرت باشد آب پروبرچکد . پس اگر مردم مفسد و بد کردار باشد پرو آب [فرو] نیاید ، و هر چند که آن مفسد آنجا باشد ، اگر چه دیر بماند ، آب فرو نیاید ، چون برخیزد^۳ باز آب چکان شود .

هم به «فراه» بکوه حرُون ، بر شمال آن یکی سوراخست ، چنانکه تیر آنجا برترسد ، و از زبرسون^۴ کسی آنجا نتواند آمد ، و از آن سوراخ از هزار سال بازیکی ساریرون آید چندانکه چشم و روی و زفان^۵ وی سی بینی و دوسرُو^۶ ، چنانکه میش کوهی زنده ، که کسی نداند که غذای او از چیست مگر ایزد تعالی . اندر سیستان یکی کوهست که آن همه خم آهنست و هر خم آهن که آن نیکست آن از آن کوه سیستان برخاسته بروزگار .

۱ - دراصل ، آب

۲ - علت : مرض

۳ - برخیزد : در اینجا یعنی آن محل را ترک گوید

۴ - سُون : سُوی ؛ زبرسون یعنی جانب بالا

۵ - زفان : زبان

۶ - سُرو : شاخ

یکی چشمه‌یی بود در هیرمند برابر بست ، و آب همی بر آمدی ریگ و زرزر آسپخته ، چنانکه آن روز که کمتر حاصل شدی کم از هزار دینار زر ساو^۱ نبودی ؛ افراسیاب آن را ببند جادویی بست ، گفت این خزینه بیست ! و چنین گفته اند که هم بسر هزاره^۲ باز شود و باز منفعت به حاصل آید .

آتش کرم گوی^۳

بوالمؤید اندر کتاب کرشاسپ^۴ گوید که :

چون کیخسرو با ذرآبادگان رفت و رستم دستان با وی ، و آن تاریکی و هتیاره^۵ دیوان بفرآید تعالی بدید ، که آذر گشسب^۶ پیدا گشت ، و روشنایی بر گوش اسپ او بود ، و شاهی او را شد با چندان معجزه ؛ پس کیخسرو از آنجا باز گشت و ترکستان شد ، بطلب خون سیاوش پدر خویش ، و هر چه نرینه یافت اندر ترکستان همی کشت ، و رستم و دیگر پهلوانان ایران با او .

افراسیاب گریز گرفت و بسوی چین شد ، و ز آنجا بهندوستان آمد ، و گفت من بزندهار^۷ رستم آمدم ، و او را به بُنکوه فرود آوردند ، سپاه او همی آمد فوج فوج ، اندر بُنکوه انبار غله بود ، چنانکه اندر هرجانیی از آن بر سه سو مقدار صد هزار کیل غله

۱ - ساو : خالص

۲ - مراد آغاز هزاره چهارم است

۳ - تاریخ سیستان ص ۳۰ - ۳۷

۴ - کتاب کرشاسپ بوالمؤید، گویا جزئی از شاهنامه بزرگ معروف بشاهنامه مؤیدی بود ، ولی بهر حال چندبار از آن بعنوان کتاب مستقلی یاد شده است.

۵ - هتیاره : آفت ، مصیبت ، زشتی و بدی

۶ - آذر گشسب نام آتشکنده سیزدولایت آذربایجان که شهریاران و جنگجویان اختصاص داشت و نام خود آن آتش.

۷ - زندهار : اسان ؛ بزندهار آمدن ؛ پناهنده شدن .

دایم نهاده بودندی ، و جادوان با او گرد شدند ، و اوجادو بود ، تدبیر کرد که اینجا علف هست و حصار محکم ، عجز نباید آورد تا خود چه باشد . بجادوی بساختند که ازهر دوسوی دو فرسنگ تاریک گشت .

چون کیخسرو بایران شد و خبر او بشنید ، آنجا آمد ، بدان تاریکی اندر نیارست شد . و این جایگه که اکنون آتشگاه کَر کُویست معبد جای ^۱ کرشاسپ بود ، و او را دعا مستجاب بود پروزگار^۲ او ، و او فرمان یافت^۳ ، فرمان هم یاسید برکات آنجا همی شدندی و دعا همی کردندی و ایزد تعالی مرادها حاصل همی کردی .

چون حال برین جمله بود کیخسرو آنجا شد و پلاس پوشید و دعا کرد . ایزد تعالی آنجا روشنایی فرادید^۴ آورد که اکنون آتشگاه هست . چون آن روشنایی برآمد برابر تاریکی ، تاریکی ناچیز گشت و کیخسرو و رستم بیای قلعه شدند و بمنجنیق آتش انداختند ، و آن انبارها همه آتش گرفت ، چندین ساله که نهاده بود ، و آن قلعه بسوخت و افراسیاب از آنجا بجادوی بگریخت و دیگر کسان بسوختند و قلعه ویران شد . پس کیخسرو این بار بیک نیمه آن شارستان سیستان بگرد ، و آتشگاه کَر کُویه ، و آن آتش گویند آنست ، آن روشنایی که فرادید ، و گبرکان^۵ چنین گویند که آن هوش^۶ کرشاسپست و حجت آرند^۷ بسرود کَر کُوی .

۱ - معبد جای : محل عبادت

۲ - روزگار : عهد ، زمان ، دوره

۳ - فرمان یافتن : مردن ، درگذشتن

۴ - فرادید : آنچه به دید آید و دیده شود

۵ - گبرکان : نامی است که مسلمانان ایران به زرتشتیان میدادند

۶ - هوش : در اینجا جان و روان

۷ - حجت آوردن : استدلال کردن

خُنیه ^۳ کرشاسپ هوش ^۴	فرخته ^۱ باذا رُوش ^۲
نوش کن سی ، نوش	همی برست ^۵ از جوش
به آفرین ^۸ نهاده گوش	دوست بَد ^۶ آگوش ^۷
که دی نماند و دوش	همیشه نیکی گوش

شاه ، خدایگانا ،

بآفرین^۹ شاهسی

۱ - فرخته : فروخته ، روشن

۲ - رُوش : روشنائی

۳ - خُنیه : شهور

۴ - کرشاسپ هوش : جان کرشاسپ ، روان کرشاسپ

۵ - برستن : رها شدن ، فارغ شدن

۶ - بَد : از ریشه بت بمعنی « به »

۷ - آگوش : آغوش

۸ - آفرین : مدح و ستایش

۹ - بآفرین : سزاوار مدح و ستایش

۳ - بَلْعَمِي

ابوعلی محمد بن ابوالفضل محمد بلعمی از وزرا و نویسندگان بزرگ قرن چهارم است. پدرش ابوالفضل بلعمی حاسی رود کی، دهرگاهی وزارت اسمعیل بن احمد سامانی و احمد بن اسمعیل و نصر بن احمد را برعهده داشت و در سال ۳۲۰ هجری درگذشت، علت شهرتش به « بلعمی » انتساب او بود به « بلعمان » از قراء مرو.

ابوعلی بلعمی چندی وزیر ابوالفوارس عبدالملک بن نوح (۳۴۲ - ۳۵۰ هجری = ۹۵۴ - ۹۶۱ میلادی) و ابوصالح منصور بن نوح (۳۵۰ - ۳۶۶ هجری = ۹۶۱ - ۹۷۶ میلادی) بود و باسر این پادشاه اخیر ترجمه کتاب تاریخ طبری مبادرت کرد. وفاتش در سال ۳۶۳ هجری اتفاق افتاد.

ترجمه بلعمی از تاریخ محمد بن جریر الطبری (م ۲۱۰ هجری = ۹۲۲ میلادی) صورت گرفته لیکن چون بسیاری از موارد آن تلخیصی است از تاریخ طبری و درسی از موارد دیگر منابع جدیدی مورد استفاده بلعمی بوده کتاب او حکم تالیف جدیدی را پیدا کرده است. در آغاز این کتاب از چگونگی فرمان ابوصالح منصور بن نوح سامانی و آغاز کار مترجم در سال ۳۵۲ هجری (= ۹۶۳ میلادی) سخن رفته است. ازین کتاب نسخ خطی متعدد در دست است و یکبار در هند و بار دیگر در تهران بچاپ رسید.

بهرام چوین و سابه‌شاه^۱

... هرمز از دشمنان برداخت^۲ و بتدبیر ملک ایستاد^۳ و مهتران ملک را گرد کرد و سُوید سُویدان را گفت که خدای تعالی کار ما را نیکو کرد و هم دشمنان را

۱ - از تاریخ بلعمی، چاپ تهران ۱۳۴۱، بتصحیح مرحوم ملک‌الشعراء بهار ص

۱۰۷۶-۱۰۷۹

۲ - برداختن: فارغ شدن

۳ - ایستادن: قیام کردن، آغازیدن

از ما بازگردانید. این سابه شاه مانده است که بمیان پادشاهی ما اندر آمده است، چه گوئید و چه شاید کردن و که را بچنگ او فرستیم؟ همه گفتند بهرام چوین شایده، و او بهرام بن بهرام جُشنس' بُود و نسب وی به «گرگین میلاد» کشد. و اصل بهرام از ری بود، از ملوک زادگان واسپهبدان ری بود و اندران زمان هیچکس از او مردانه تر و مبارزتر نبود؛ و بگونه سپاه چرده بود و بیلا دراز و خشک بود، از بهران چوین گفتند.

پس هرمز نامه کرد و بهرام چوین را بخواند. گفت تا خاقان زنده بود حق ما را نگاه داشت، و این پسرش خال منست و لکن حق خویش نشناسد و سپاه آورد و پادشاهی ما همی گیرد. ما را کسی باید که بحرب او شود و اختیار ما برتواند. باید که بشوی و ظن من بخویش راست کنی.

بهرام گفت من رهی^۱ ملکم و فرمان بردارم، بروم و جان فدا کنم. هرمز گفت دست گشاده کردم اندر خزینها، برگیر و سپاه را ساز و سلاح و خواسته^۲ بده. بهرام سپاه عرض کرد^۳، دوازده هزار مرد بود، و گفت مرا این بسنده^۴ است، و ایشان را باسپ و سلاح و خواسته آبادان کرد و برفت.

چون خبر به سابه شاه رسید، سپاه را پیش بهرام باز آورد و حرب تعبیه کرد و خود بر سر کوهی تخت زرین بنهاد و بنشست و همی نگرید. و دو بیست پیل باخویشتن داشت و صد شیر مردم خوار. پس بفرمود تا آن شیران و پیلان پیش صف اندر بردند و ترکان اندر پس ایستادند.

۱ - پادشاهی: در اینجا بمعنی قلمرو حکومت و سلطنت است

۲ - جشنس صورت تازه تری است از گشنسپ که یک نام کهنه ایرانی و مرکب است از: گشن (نر) و اسپ

۳ - رهی: چاکر

۴ - خواسته: مال و نعمت

۵ - عرض کردن: سان دادن

۶ - بسنده: کفلی

پس بهرام فرمود تا بجمله تیرباران کردند برپیلان و برشیران ، و پیلان و شیران اندر دویدند و تعبیه ترکان بشکستند و سی هزار سرد بهای اندرا بکشند و آتش ایشان را همی سوخت . پس بهرام با همه لشکر حمله کردند و ترکان روی بهزیمت نهادند .

چون سایه چنان دید اسپخواست تا برنشیند و بهزیمت شود . بهرام در رسید ، تیری بر پشت او زد و از شکمش بیرون رفت . و چون بدیدند که سایه کشته شد همه سپاه بکسر بهزیمت شدند و بهرام از پس ایشان برقت و از ایشان همی کشت تا شب اندر آمد .

پس باز لشکر گاه آمد و آن خواستهای ایشان و تخت زرین سایه بگرفت ، و یک ماه بدر بلخ بود تا آن خواستهای ترکان گرد کرد و آنچه بملک هرمز بایست فرستاد بفرستاد و آنکه بر سپاه بایست بخشیدن ببخشید . پس خیر آمدش که « برسوده » پسر ملکی ترکستان سپاه گرد همی کند که بکین خواستن بدر آید . بهرام بر جای بایستاد تا پسر ملک ترکستان فرارسید با صد هزار مرد . و بهرام سپاه تعبیه کرد و هر دو سپاه صف بر کشیدند . بهرام سپاه خودش را گفت : ای مردمان ، از ایشان مترسید که ایشان هزیمتیا نند ؟ کز ما گریخته اند و دل با ایشان نیست . پس با همه سپاه حمله کرد و اندر نخستین حمله ترکان هزیمت شدند . پس ملکی ترک با هفت هزار سرد خودش بایستاد و حرب کرد تا شبانگاه ، چون شب اندر آمد بنزدیک او حصار ی بود ، آنجا اندر شد . ددیگر روز بهرام را کس فرستاد و ازو زینهار خواست و گفت : مرا با دیگر اسیران نزدیک هرمز فرست تا هر چه او خواهد بکند .

۱ - پهای اندر : بزیر پای

۲ - برنشستن : سوار شدن

۳ - باز لشکر گاه : بلشکر گاه

۴ - هزیمتی : فراری

۵ - زینهار : اسان

بهرام دیگر روز او را با شش هزار مرد اسیر سوی هرمز فرستاد ، با سرهنگی نام او مردانشاه ، و هرچه غنیمت از زروسیم و از دیگر چیزها و سلاح بود سوی هرمز فرستاد ، و آن تاج و تخت زرین و خواسته همه بفرستاد بر سه هزار انتر نهاده . چون پسر ملوک ترک نزدیک مداین رسید ، هرمز پیش او باز آمد^۱ حرمت خویشی را^۲ که پسر خال او بود ، و او را جایی نیکو فرود آورد ، و چهل روز او را نیکو همی داشت و خلعت و صلّت دادش و نامه کرد بهرام که او را باز ترکستان فرستد بیکویی^۳ هر چه تماستر . و الله اعلم .

شاپور ذوالاکتاف^۴

و خبر شاپور بجهان پیرا گند و سلوک عجم بر او راست شد و ملوک ترک و روم و هند همه را خبر شد که عجم ضایع است و ایشان را سلوک نیست ؛ و کودکی اندر گهواره است که سلوک کرده اند و ملوک پرونگاه همی دارند تا بزرگ شود و ندانند که بزید^۵ یا نه . و هر کس از ملوک ترک و هند آهنگ عجم کردند و هر کسی از زمین عجم آنچه بدو نزدیک تر بود همی گرفتند ، و طمع عرب بدین ملک بیشتر بود از آنکه زمین عجم نزدیک ایشان بود و نیز ایشان درویش تر بودند و گرسنه تر . جمعی بسیار گرد آمدند از بحرین اولاد عبدالقیس و از هر کسی^۶ بهارس آمدند و از مردمان خواسته^۷ بستند و گوسفندان برانندند و ریشهر بگرفتند و کس ایشان

۱ - پیش او باز آمد . به پیشباز او آمد

۲ - حرمت خویشی را ؛ باحترام خویشاوندی

۳ - تاریخ بلعی ، بتصحیح مرحوم ملوک الشعراء بهار ، چاپ تهران ، ۱۳۱۱ م

۹۰۴ - ۹۱۸

۴ - بزید ؛ زنده بماند

۵ - کسی ؛ قبیله

۶ - خواسته ؛ مال و نعمت

را بازداشت^۱ و سالی چند بماندند که سلک بنام کودکی بود و کس هیبت نداشت^۲، و هیچ سپاه گرد نیامد تا شاپور بزرگ شد. پس چون پنج سال برآمد عقل و تدبیر اندرو بدیدند و نخستین چیزی که از عقل و ادب شاپور بدیدند یک شب برنام کوشک^۳ خفته بود به طیسفون، سحرگاه بیدار شد، بانگ مردمان بشنید. گفت: کین^۴ چه بانگ است؟ گفتند: مردمان اند که بر جسر^۵ همی گذرند، یکی ازین سوی رود و یکی از آن سوی آید و انبوهی^۶ افتد و بانگ کنند. پس شاپور دیگر روز وزیر را بخواست و گفت: فرمای تا دو جسر کنند یکی از بهراین سوی و یکی از بهر آن سوی تا انبوهی نبود. مردمان شاد شدند از هوش وی. و همان روز جسری دیگر بکردند^۷ و چنان کردند که پیش از آنکه آفتاب فرو شود^۸ جسر تمام شده بود، تا مردمان بر هر دو جسر همی گذشتند و انبوهی نبود؛ و هر روز که شاپور بزرگتر شدی آن وزیر چیزی از منک بر او عرضه کردی تا او همی دانستی و تدبیر آن همی کردی. یک روز وزیر اندر آمد و بروی عرضه کرد که این سپاهها که بکرانه^۹ مملکت^{۱۰} نشسته اند و پیش دشمنان گرفته اند^{۱۱}، چون عرب و روم و ترکان، همه از جای برقتند^{۱۱} و جایی دست باز داشتند، و دشمن فراز آمد بدین کناره پادشاهی و همه

۱ - بازداشتن : سمانعت کردن

۲ - هیبت داشتن : ترسیدن

۳ - کوشک : قصر

۴ - کین : که این

۵ - جسر : پل

۶ - انبوهی : ازدحام

۷ - کردن : درینجا بمعنی ساختن است

۸ - فرو شدن آفتاب : غروب آن

۹ - کرانه مملکت : مرز کشور

۱۰ - پیش گرفتن : جلو گرفتن ، جلو گیری کردن

۱۱ - از جای رفتن : مضطرب شدن

بگرفتند و بیران^۱ کردند و دشمن نزدیکتر آمد. شاپور گفت: اندوه سدارکین کار آسانست. نامه کن از من بدین سپاهیان که آنجا اند، که من از خبر شما پرسیدم و دیراست تا بدان نغرها^۲ مانده آید، و هر که از شما خواهد که باز شهر خویش شود بشود که دستوری دادم^۳، و هر که خواهد آنجا بنشیند، تا من تدبیر او کنم، و بدل^۴ او من کس فرستم و من حق^۵ او بشناسم و پاداش او بدهم.

آن وزیر و همه لشکر شادی کردند و گفتند: اگر او بسیار سالها تدبیر کردی و ملکه داشتی و تجربتها کردی او را بیش ازین و بهتر ازین تدبیر نبودى. پس آن نامه ها نداشتند و آن سپاه شرم داشتند و آنجا بایستادند تا او شانزده ساله شد و باسب برنشست و سوار شد و سلاح برگرفت. آنگاه مهتران و رعیت و سپاه گرد کرد و ایشان را آگاه کرد که من بدان مذهبم که پدرانم بودند، از عدل بر شما و آبادانی کردن و دشمنان از مملکت راندن. و این دشمن که ما را از عرب آمد از همه بدتر است. ایشان آمدند و پادشاهی پارس^۶ فساد کردند و خواستها بستند و مردمان را بکشتند. من قصد ایشان خواهم کردن، از همه سپاه من هزار مرد بستانم چنانکه من بگزینم و با ایشان بروم تا پادشاهی راست کنم^۷، و خلیفتی بنشانم تا من بازآیم.

مردمان برپای خاستند و او را دعا گفتند و گفتند: که ملکه را از جای نباید رفتن که سپاه بسیار دارد و مرهنگانی بزرگوار دارد، یکی سپاه سالار نامزاد^۷ کند و بفرستد تا پادشاهی راست کند و خود بر جای باشد، اجابت نکرد. پس گفتند همه سپاه

۱ - بیران: ویران

۲ - نغرها: مرز

۳ - دستوری: اجازه

۴ - بدل: بجای، عوض

۵ - پادشاهی پارس: کشور پارس

۶ - راست کردن: منظم و مرتب کردن

۷ - نامزاد: نامزد، برگزیده و منتخب

را با خویشتن ببر که بحضورت بکارست. هیچ پاسخ نداد و هزار مرد از سپاه بگزید چنانکه مردی با صد مرد حرب کردی. و گفت: این صد هزار مرد بود. و ایشان را گفت: من غنیمت بر شما حرام کردم مگر آنکه من دهم، شما چون بحرب ظفر بیابید خون ریزید، و کس را زنده معانید، و دست فراخواسته مکنید. پس برفت و بکناره پادشاهی پارس شد و تاختن کرد.

و این عرب آنجا آمده بودند از سوی بحرین و سواحل دریا، و آن شهرهای پارس گرفته بودند، ایشان را همه بکشت و کس را زنده نگذاشت. پس بدریا اندر نشست با آن هزار مرد و بحرین آمد و بوشهری که اندر شد نخست مهتران را بکشت و از عرب هر که را یافت بکشت و باز، بشهر هَجَر شد. و اندر هَجَر عرب بودند از بنی تمیم و بکرین و ایل و عبدانقیس، ایشان را همه بکشت تا خون بزمین برفت چون جوی آب، و کس نتوانست از وجستن مگر آنکه [بغاری اندر شد با بدریاشد، پس از آنجا برداشت و بیلا د عبدالمقیس شد و هر که از عرب آنجا یافت پاک بکشت و هر که بگریخت بریگ بادیه ببرد، و کس دست فراخواسته نکرد تا گران بار نشود. پس بیادیه اندر شد و روی بحرب نهاد سوی بمامه و هر که از عرب آنجا بیافت بکشت و هر چاهی که اندر بیادیه بود و عرب آنجا آب خوردندی همه به خاک بیاگند و ویران کرد. پس برفت تا نزدیک مدینه و هر که از عرب آنجا بیافت بکشت و برده کرد و از پُترب بشام آمد بعد دریا، و بحلب بگنشت و به بکر و تغلب، و هر که را یافت بکشت و بیامد، میان شام و عراق بیابانی است و آن بیادیه عرب

۱ - دادن: بجای گذاشتن

۲ - هَجَر: شهری در یمن

۳ - خون برفت: خون جاری شد

۴ - جستن: رهائی یافتن

۵ - پاک: تمامی، همه

۶ - آگندن: انباشتن، پر کردن

یوَد و هر که را از عرب بیافت بکشت و گروهی از بنی تغلب را ببحرین بنشانند و از عبدالقوس و بنی تمیم به هجر بنشانند و از بکرین وائل بکرمان بنشانند که آنان را بکربان گویند .

و بسواد عراق بنشست ، و شهری بکرد نام او بزرج شاپور ، و باهواز دوشهر آبادان کرد یکی را ایران خُرّه شاپور نام کرد و یکی را شوش ؛ و بشام اندر شد و آنجا کشتنها و غارتها کرد و برده بسیار آورد و آن اسیران را بشهر ایران خُرّه شاپور جای داد و بعراق باز آمد ، بعد این .

و بروم ملکی بود نام او اولیانوس ، از اهل بیت قسطنطین ، که بردین ترسایی بود و بردین عیسی . و این اولیانوس از دین ترسایی دست بازداشت و هم بردین بت پرستی شد ، آن دین که رومیان بدان بودند پیش از عیسی ، و کلیساها بروم اندر ویران کرد و چلیپا همه بشکست . چون شاپور بشام آمد و بکناره مملکت روم ، کشتن و ویرانی و فساد کرد ، و از آنجا بگذشت ، آن مَلِیکِ روم لشکر گرد کرد و پادشاهی خزران با روم او را بود ، و سپاه خزران نیز گرد کرد ، و از همه پادشاهی خویش سپاه گرد کرد ، و هر که از عرب از دست شاپور گریخته بودند و بزمین شام شده بودند همه به پیش او آمدند ، و ازو دستوری خواستند که با شاپور حرب کنند . ایشان را دستوری داد و ایشان برفتند و کس فرستادند بر زمین عرب و بحرین و بادیه و یثرب و شام ، همه جای که شاپور گذشته بود و عرب کشته بود ، و همه عرب بخواندند .

و [اولیانوس] آن سپاه گرد کرد و عرض داد ، صد و هفتاد هزار مرد بود . ایشان را بر مقدمه^۲ کرد ، و سرهنگی از آن خویش رومی برایشان سهرت کرد ، نام

۱ - گرد کردن : جمع آوردن ، گرد آوردن

۲ - عرض دادن : سان دیدن

۳ - مقدمه : پیشرو لشکر ، طلایه

او « یوسانوس »، و او را با سپاه عرب برمقدمه فرستاد و خود با سپاه روم و خزر بیرون آمد و بعداً عراق بیرون شد. و خبر بشاپور آمد، بترسید و هول آمدش و جاسوسان فرستاد بلشکر او تا خبر آورند بعدد لشکر و سلاح. جاسوسان باز آمدند و خبرهای مختلف گفتند و هر کسی چیزی گفتند. شاپور بدان آرام نگرفت، و خود برخاست و از لشکر بیرون آمد، بدانکه خود بجاسوسی پرود و بنزدیک لشکر روم رسید.

یوسانوس برمقدمه لشکر فرود آمده بود، و شاپور ده تن از آن کسها که با او بودند بجاسوسی فرستاد، پیش از آنکه بلشکر گاه یوسانوس رسد هرده تن را بگیرند و پیش یوسانوس بردند، یکان یکان را پیش خواند و گفت: اگر مُقِرّ آید که شما که اید من شما را نیکویی کنم و اگر مُقِرّ نیاید من شما را بکشم. و هر یک را جدا جدا گفت اگر تو مُقِرّ نشوی باشد که آن یار تو مُقِرّ شود، و برهدر تو کشته شوی. هیچ کس مُقِرّ نیامد، مگر یک تن که او را آگاه کرد که ما را شاپور بجاسوسی فرستاده است، و جاسوس گفت: شاپور خود آمده است از لشکر خویش و فلان جای فرود آمده است، با نود مرد. پس شاپور ازین حال آگاه شد و از آنجا باز گشت، و بلشکر گاه باز آمد.

و این یوسانوس هزار مرد بتاختن شاپور فرستاد. و در آنجا که این مرد گفته بود شاپور را نیافتند، باز گشتند. یوسانوس این ده تن را بکشت و گفت: همه دروغ گویند! و یوسانوس بملک اولیانوس کس فرستاد، و این خبر او را کرد. اولیانوس پیشتر آمد و با یوسانوس و سپاه او همه یکی شدند و هر چه عرب بودند همه گرد آمدند و پیش ملک اولیانوس شدند و حرب شاپور از او خواستند و گفتند: حرب ما راده که ما را در دل از شاپور کینه است. اولیانوس اجابت کردشان.

و صد و هفتاد هزار عرب برمقدمه بیامدند و اولیانوس با سپاه روم از پس ایشان،

۱ - مترآمدن: اعتراف کردن

۲ - برهدر: به یهودگی

و با شاپور حرب کردند و شاپور را بشکستند و شاپور از طیسفون بگریخت و بزمن عراق شد ، و عرب بسیار از ایشان بکشت و از ایشان بسیار برده کرد . اولیانوس بیامد و هرچه خزینتها و گنج خانهای شاپور بود همه بگرفت و آنجا پنشست ، و شاپور نامه کرد و هرچه اندر شهر و بادشاهی بود از سپاه عراق و پارس و خراسان همه گرد کرد و بحرب اولیانوس شد و اولیانوس با عزیمت کرد و طیسفون و مداین ازویستد ، و اولیانوس با سپاه بازگشت و باب دجانه فرود آمد و شاپور سپاه پیش او بیرون برد و برابر او فرود آمد و یک ماه آنجا بیود و رسولان همی شدند و آمدند صلح را .

یک روز نماز دیگر شده بود و اولیانوس بر د ترسای برده ابستاده بود براسپ با خاصگیان خویش برابر سپاه شاپور ، و بدیشان همی نگریست ، تیری از لشکر شاپور بیامد و برشکم اولیانوس آمد و بیفتاد و ببرد . و آن سپاه متحیر بماندند . چون دیگر روز بیود همه روم و خزر گرد آمدند بر بوسانوس شدند که او را ملکه کنند ، او نپذیرفت و گفت : من ترسایم و شما را اولیانوس از ترسایی بیرون آورده است ، من سلیکی شما نپذیرم . ایشان همه سوگند خوردند که آن بظاهر کرده بودیم ، و دین ما همه دین ترسایست . پس سُلَک بپذیرفت و چون شاپور دانست که اولیانوس هلاک شد ، پنداشت که سپاه باز گردد . پس چون خبر یافت که بوسانوس را ملکه کردند کس فرستاد بدیشان که خدای تعالی ملکه شما را هلاک کرد ، شما بدلیهری ملکی دیگر بگرفتید ، امیدوارم که خدای عزوجل شما را اندر زمین عراق از گرمگی هلاک کند و کس از شما بیروم نرسد و از ما کس شمشیر از نیام نباید آختن . اگر

۱ - آنجا بیود : آنجا توقف کرد ، آنجا اقامت کرد .

۲ - نماز دیگر : نماز عصر ، هنگام نماز عصر ، بعد از ظهر

۳ - سلیکی : سلطنت ، پادشاهی

۴ - دین ترسایی : کیش نصاری

۵ - سُلَک : پادشاهی

کسی دیگر مسلک کردید ، باری مهتری که سخن داند گفتن بفرستید تا با او سخن گویم ، اگر صلح باید کردن صلح کنیم ، و اگر حرب باید کردن حرب کنیم .

یوسانوس گفت : من خود روم . گفتند : ترا نباید شدن ، فرمان نکرد و خود برخاست با هشتاد تن از مهتران روم سوی شاپور آمد . چون شاپور بشنید که سلک روم بتن خویش بیامد ، شاد گشت و پیش او بیرون آمد با پنجاه تن از مهتران عجم . چون برابر آمدند ، هردو از اسب فرود آمدند و یکدیگر را سجده کردند و زمین بوسه دادند ، و میان لشکر فرود آمدند . شاپور بساطی دیبا بیفکند ، و فرود آمد ، و مطبخ شاپور بیاوردند ، و آن روز بیکجا طعام خوردند و شادی کردند .

چون دیگر روز بود شاپور یوسانوس را گفت : من حرب خواستم کردن ، ولكن از بهر تو صلح کنم ، و من قصد عرب کرده بودم که ایشان بکودکی من اندر پادشاهی من فساد کردند و ویرانی کردند ، و من بطلب ایشان آمده بودم و بروم برگزاشتم . اکنون با شما صلح کنم و حرب برگزافتم . ولیکن شما بدین زمین اندر که پادشاهی منست فساد کردید ، با قیمت آن بدهید ، با شهر نصیبین مرا دهید . و نصیبین از پادشاهی پارس بود و مرعجم را بود ، ولیکن رومیان گرفته بودند . و یوسانوس با آن هشتاد تن اجابت کردند و شرط کردند که رومیان عرب را یا خویشان ندارند و بروم اندر نهند . و برین صلح کردند و رومیان باز گشتند و شهر نصیبین بشاپور دادند و عرب از میان خویش بیرون کردند . و مردمان نصیبین را خبر شد ، همه بروم اندر شدند و شهر خالی کردند . پس شاپور دوازده هزار خانه از مردمان خویش از پارس و اصطخر و اصفهان و دیگر جای آنجا برد و بنشانند و آهنگ عرب کرد . و هر کجا یکی از عرب بیافتی هم اندر زمان بکشتی ، یا هردو کتفاویا هختی^۲ ، تا او را شاپور ذوالا کتاف گفتند ، تا خواست که از عرب هیچ نماند .

۱ - هیلدن : گذاشتن و فرو گذاشتن ، هشتن

۲ - آهختن : آمیختن ، بر کشیدن ، بر آوردن

ویوسانوس بازگشت و ایمن شد ، و بملک روم شد و پنج سال بزیست ، پس
 بمرد و رومیان ملکی دیگر بنشانند . پس عرب بگریختند و بروم اندر شدند . شاپور
 بروم کس فرستاد که من باشما صلح کردم که اعراب را در میان خویش جای ندهید ،
 اگر بیرون کنید ، و اگر نه حرب را بیاراید . ملک روم عرب را ترک نداد ، و بدو
 نسیرد . شاپور سپاه خویش جمع کرد و بساخت که بحرب شود . پس خواست که نخست
 خبر ملک روم بداند و صورت او بداند و ببیند و مقدارش بشناسد . کس را امین ندید
 که به زمین روم شود و این خبرها باز آرد . برخاست و خود بروم اندر شد ، با جامه
 درویشان که از شهر بشهر شوند . و همی گشت تا هر چه خواست بدانست . و ملک
 روم را جاسوسان خبر آوردند که شاپور از میان رعیت و حشم خویش گم شده است
 و کس نداند که او کجاست . و ملک روم از او همی ترسید ، و ندانست که او بروم
 اندرست .

پس ملک روم را سوری بود و همه سرهنگان آنجا بودند . شاپور بادر ویشان
 آنجا شد تا ملک روم را ببیند . یکی از آن سرهنگان او را پشناخت ، که او را بوقت
 صلح دیده بود . ملک روم را بگفت که این شاپور است ! او را بگرفتند و درست شد ؟
 که شاپورست ، بفرمود تا پوست گاو بیاوردند تازه و شاپور را از گردن تا پای در آنجا
 دوختند ، و مرش بیرون کردند ، و این پوست بر او خشک شد و او نتوانست جنبیدن .
 پس ملک روم سپاه گرد کرد و بیادشاهی شاپور بیرون شد ، و شاپور را با خویش
 بیاورد همچنان اندر پوست . و شهرها بود که شاپور و اردشیر بنا کرده بودند ، ویران
 همی کرد ، و خلق بسیار بکشت و درختان میوه دار را بزد^۲ و باهواز آمد بشارستان^۳

۱ - اگر در آثار قرن چهارم بسیار بمعنی « یا » بکار رفته است .

۲ - درست شد - ثابت شد ، محقق شد

۳ - زدن : قلع کردن

۴ - شارسان : شارسان ، شهرستان ، ولایت ، یک شهر و حومه آن

چندی شاپور، حصارى که شاپور بن اردشیر کرده بود آنرا ویران کرد.

ویرشاپور موکتلان بودند، و هر که اسیر افتادی هم این موکتلان شاپور داشتندی. پس یک سال این موکتلان ملازم بودند تا روزی از شاپور غافل شدند. آنجا خیکهای روغن بود نهاده، شاپور این اسیران اهواز را گفت: این خیکها بر من ریزید، چنان کردند، آن پوست نرم شد و شاپور بیرون آمد و برفت تا شهر جندی شاپور، و آن دربانان را گفت: من شاپورم. ایشان دانسته بودند که شاپور بلشکر روم اندرست بسته، چون بدیدند او را بشناختند، اندر آوردند، و خانی بروگرد آمدند، و شادی کردند، و خروش کردند. و ملک روم آگاه شد که شاپور بگریخت، و بشهر اندر شد، و هر چه سپاه شاپور بود بگرد او آمدند. چون روز بود، خوبستن از شهر بیرون افکند، و بر سپاه روم برزد، و سپاه روم را هزیمت کرد، و ازیشان بسیار بکشت، و ملک روم را اسیر کرد و باهن و بندگران بیست، و بخواست تا هر چه از پادشاهی او ویران کرده است، همه را آبادان کند، و بجای هر درختی دو درخت بنشاند، و بجای هر درختی خرما همچنان درخت زیتون بنشاند، و او رومیان را بخواند و آن همه آبادان کرد، و از روم خاك آوردند تا بناها راست کردند و آن درختان بزرگ شد و برآمد، و ملک روم بیند شاپور اندر بود. چون همه تمام گشت، بند از و برداشت و هر دو پاشنه او ببرید و برخری نشاند و بروم فرستاد.

و آن همه لشکر عرب سوی شاپور آمدند بزنها. شاپور زنها داد و بکرمان فرستاد، و اکنون هر که بکرمان عربست از بنی تغلب و بنی بکر و ایل و بنی قیس است که ایشان را شاپور فرستاده بود.

و ملک عرب بحیره اندر اسرافالقیس بود، فرزند عمرو بن عدی، و شاپور ازو ملک

بازنسته بود ، چنان که پدرش را داده بود و یله کرده . پس این امرؤ القیس بمرد ، و پسری ماند ازو نام او عمرو ، و شاهپور این عمرو را ملوک عرب داد چنانکه پدرش را داده بود ، و بهمه زندگانی شاهپور بماند و همچنین بعهد ملوک عجم از پس شاهپور تا سی سال بماند ، و هر آن ملوک از ماووک عجم که بملک بنشست این عمرو را از ملوک باز نکردند . شاهپور هفتاد و دو سال ملوک بود پس بمرد .

۴ - تفسیر بزرگ

« و این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمد بن جریر الطبری ترجمه کرده بزبان فارسی و ذری راه راست »^۱ . تفسیر کبیر طبری از تألیفات مشهور محمد بن جریر الطبری (م ۲۱۰ هجری) و موسوم است به جامع البیان فی تفسیر القرآن که بفرمان منصور بن نوح سامانی (۳۰۰ - ۳۶۶ هجری مطابق با ۹۶۶ - ۹۷۶ میلادی) بدست آمده بی از علمای ماوراءالنهر و خراسان پیارسی درآمد . برای دست زدن بدین کار ، پادشاه سامانی نخست از فقیه ابوبکر بن احمد بخارایی و خلیل بن احمد سیستانی و ابوجعفر بن محمد بلخی و حسن بن علی سندوس و ابوالجهم خالد بن هانی از باب‌الهند ، و همچنین از بعضی علمای دیگر قنوی خواست و چون قنوی بدادند « پس فرمود امیر سید ملک مظفر ابوصالح این جماعت علما را تا ایشان از میان خویش هر کدام فاضل‌تر و عالم‌تر اختیار کنند تا این کتاب را ترجمه کنند »^۲ ؛ و این ترجمه که در صدر نمه دوم از قرن چهارم هجری انجام گرفته ، مشتمل بر مقدار فراوانی از لغات و مفردات فارسی و دارای نثری بسیار روان و طبیعی و زیباست .

آغاز قرآن

اساً عدد سورت‌های قرآن صد و چهارده سورت است و عدد آیتها شش هزار و دوست و پنج آیت است و گفته‌اند که ده آیت است و گفته‌اند که بازده است و گفته‌اند که سیزده آیت است و گفته‌اند نوزده آیت است و اندر میان این چهارده آیت اختلاف است . اما عدد کلمات‌های قرآن هفتاد هزار و هفت هزار و هفصد و یک کلمت است و عدد حرف‌های قرآن سیصد هزار و بیست و چهار هزار و سیصد و نود حرف است .

۱ - از ترجمه تفسیر طبری بتصحیح آقای حبیب یغمائی، چاپ تهران ۱۳۲۹ شمسی ص ۵

۲ - ایضاً ص ۶

۳ - از ترجمه تفسیر طبری ص ۱۰-۱۱

۴ - حرف‌ها : در قرن چهارم و پنجم هجری بسیار اتفاق می‌افتاد که جمع‌های عربی را

در پارسی دوباره بصیغه جمع می‌آوردند

اکنون آغاز کنیم قرآن و تفسیر آن . - سورة الفاتحة - مکیة و آیاتها سبع :

« بنام خدای مهربان بخشنده

شکر خدای را خداوند جهانیان

مهربان بخشاینده

پادشاه روز رستخیز

ترا پرستیم و از تو یاری خواهیم

راه نمای ما را ، راه راست

راه آن کسهایی که سنت نهادی برایشان ، نه آن کسهایی که خشم گرفته‌ای -

یعنی جهودان - برایشان ، و نه گم‌شدگان از راه - یعنی ترسانان ' .

و اما این سورة را فاتحة الكتاب گویند و اُم الكتاب گویند و سبع المثانی

گویند . اما فاتحة الكتاب از بهر آن گویند که همه قرآن بدین سورة گشاده شود ، و

اول همه قرآن این سورة باید خواند ، و اول این سورة باید نیست ، و بهمه نمازها

اول این سورة باید خواند . و اما اُم الكتاب از بهر آن خوانند که مادر همه قرآن

این سورة است و همه قرآن ازین سورة گشاده شود و ازین شکافتد و بیشتر از همه

قرآن اینست .

اما سبع المثانی از بهر آن گویند که این سورة هفت آیت است دو باره ، و این

دو باره آنست که کلماتهای آن بیشتر مکرر است . چنان که گوید بسم الله الرحمن الرحيم

و دیگر بار گوید الرحمن الرحيم ؛ و گوید ایاک و دیگر باره گوید ایاک ؛ و گوید

الصراط و دیگر باره گوید صراط ؛ و گوید علیهم و دیگر باره گوید علیهم ؛ و سبع

المثانی این باشد .

مولود پیغامبر

(۱) اکنون یاد کنیم ولادت پیغامبر علیه السلام و حدیث نوشروان ، و آن

۱ - ترسانان : ترسایان ، نصارا ، مسیحیان

۲ - نقل از ترجمه تفسیر طبری ص ۳۴۲

علامتها که پیغامبر ما را بود علیه السلام ، و آنچه پدیدار آمد پیش از آن که وحی آمد او را از نشان پیغامبری ، تا این آیت که خدای عزوجل گفت : یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فامنواخیرالکم . و آن دیگر آیت کی گفت عزوجل : یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نوراً مبیناً . قصه و تفسیر این آیتها گفته شود و حق آن بداده آید .

اسماً پیغامبر ما علیه السلام اندر روزگار نوشروان در وجود آمد ، چنان که پیغامبر گفت : وُلدتُ فی زمنِ ملکِ عادلٍ و هو انوشیروان . گفت من اندر زمانه ملکی عادل زادم از مادر ، و این ملک داد ده انوشروان بود ، و از ملوک عجم بود . ملک عادل نوشروان را گفتند که تا او ملک زمین بود هیچ خلق را یارای آن نبود که بر هیچ خلق بر هیچ روی ستم کردی . و نوشروان بفرونده بود بهمه ولایت خویش ، تا همه کسها از آن رو یک نیمه روز کار کردند ، و دیگر نیمه روز آنچه کار کرده بودند بخوردندی .

و این نوشروان را دوهزار پرده بود و هزار پرده دار بود ، و بدست هر پرده داری دو پرده بود ، یک پرده سرخ بودی و بخط سبز بر آن نوشته بودی که : کار کردن باید که خوردن باید ، و این هزار پرده سرخ با کتابه سبز آویخته بودند تا نماز پیشین^۱ . چون نماز پیشین بودی این پرده سرخ با کتابه سبز بر کشیدندی و هزار پرده دیگر سبز یا او بختندی و کتابهای سرخ بر آن نوشته بودی که خوردن باید که مردن باید .

و آن گد منادی زدندی^۲ که شاهنشاه همی فرماید که هر چه تا کنون ساخته اید

۱ - بر هیچ روی : بهیچوجه

۲ - کتابه : کتیبه

۳ - نماز پیشین : نماز ظهر ، وقت نماز ظهر ، ظهر

۴ - منادی زدن ، منادی کردن : جازدن

بخورید. و اگر بنزدیک او درست شدی که کسی هست اندر میان آن مردمان که ندارد که بخورد از نماز پیشین تا شبان گاه، از کنج خانه خویش او را هدای و هیچ خلق را زهره آن نبودی که بعد از نماز پیشین هیچ کار کردی، از جمله صنایع و پیشه کاران، و این خراجها بر زمینها او نهاد از بهر آن که گفت تا برگرومی ستم نیاید.

و پیغمبر علیه السلام بروزگار نوشروان در وجود آمد از مادر. و چون پیغمبر از مادر در وجود آمد همه بتان جهان بروی اندر افتادند و اندر همه آتشی کدها آتش بمرد. و این ملک انوشروان در آن وقت خوابی بدید. و انوشروان بخواب اندر چنان دید که بادی از آسمان بیامدی و کوشک او همه ویران کردی، و از کنگره های کوشک چهارده بماندی، و باقی جمله ویران شدی و آتشی بیامدی و آن کوشک او را بسوختی. پس دیگر روز نوشروان تافته شد از بهر آن خواب، و پیش هیچ خلق آن خواب آشکار نکرد و بنگفت. پس دیگر شب مویدموبدان بخواب دید که گروهی اشتران بختی بودندی بسیار، و گروهی اشتران عرب بیامدندی و با این اشتران بختی جنگ کردند، و این بختیان را به هزیمت کردند، و از دجله بگذرانیدندی. پس دیگر روز مویدموبدان این خواب خویش پیش هیچ کس بنگفت. پس چون روز پنجم بود نامه بی آمد از جانب پارس، که در آتش کده آتش بمرد. و مدت هزار سال گذشته بود تا آن آتش نمرده بود. پس انوشروان مویدموبدان را بخواند، و این حدیث پیش او عرضه کرد. و مویدموبدان خواب خویش پیش نوشروان بگفت. و نوشروان ازین خوابها اندوه گین شد. و گفت که می باید معبری استاد، تا تعبیر خواب من و آن مویدموبدان، تعبیر هر دو بگزارد.

پس کسی را فرستادند بسوی نعمان بن المنذر. و این نعمان ملک عرب بود

از جهت^۱ نوشروان. و گفت که مرا سَعْبِری استاد بفرستند که تعبیر نیک داند. و چون رسول نوشروان بنزدیک نعمان رسید، او در جمله عرب طلب کرد و هیچ کس را نیافت فاضل تر و داناتر از یکی که او را عبدالمسیح خواندندی. پس این نعمان عبدالمسیح را پیش نوشروان فرستاد. و چون پیش نوشروان رسید نوشروان خواب خویش و آن سوبد موبدان هردو بگفت. و چون عبدالمسیح این خوابها بشنید، گفت که تعبیر این خواب عم من تواند کرد، سطح کاهن، و او به شام است، و هیچ کس دیگر تعبیر این خواب نداند مگر او، و من بروم و جواب این بیاورم. پس رفت و چون پیش سطح رسید سطح بر شرف مرگ بود، و اندر حال خویش^۲ اوفتاده بود. چشم باز کرد و عبدالمسیح را دید، و گفت: یا عبدالمسیح ترا ملک نوشروان فرستاده است از جهت آن خواب که دید که کوشک او ویران شد، و چهارده کنگره از آن بماند، و باقی ویران و خراب شد. و خواب که موبد موبدان دیده بود که اشتران عرب بیامدندی و اشتران بختی به هزیمت کردند. و تو آمدی که جواب این هردو خواب بازبری. جواب این هردو خواب و تعبیر این آنست که پیغامبری مرسل از مادر در وجود آمده است، و این پیغامبر همه جهان بگیرد، و ساکت عجم نیز بدست او برود^۳. از امروز تا چهارده سال ملک عجم بردست انوشروان می رود^۴. پس ملک انوشروان برسد^۵. و این پیغامبر که در وجود آمده است بیلاغت رسد^۶، و ملک عجم بدست او اوفتد، و بدست او می رود، و چون او برسد، بدست خلیفتی

۱ - از جهت: از طرف، از دست، از قبیل.

۲ - اندر حال خویش ظاهراً بمعنی حالت نزع است و نظیر این تعبیر در تفسیر ابوالفتح

آمده است. . . چون ببالین او درآمد او را در حال خود یافت یعنی حال نزع، ج ۱ ص ۱۷۵

۳ - رفتن: درین مورد یعنی متفرض شدن

۴ - رفتن یعنی اداره شدن و تمشیت یافتن

۵ - برسیدن یا رسیدن: تمام شدن، بسر آمدن، بسر رسیدن

۶ - بیلاغت رسیدن: بالغ شدن

از آن او برود ، و بدست مسلمانان بماند . اما اکنون تا چهارده سال در دست نوشروان بماند .

پس عبدالمسیح بازگشت ، و این جواب که سطح گفته بود نوشروان را بگفت . چون نوشروان این سخن بشنید گفت تا چهارده سال چه توان دانست کارها چون گردد .

پس چون چهارده سال برآمد ملکه نوشروان برسید ، و پسرش هرمزد انوشروان به ملکت بنشست ، و یک چند ملکت بداشت ، و آن گاه پرویز این هرمزد به ملکت بنشست ، و هیچ ملک اندر جهان چون پرویز نبود .

بروزگار پرویز چون که پیغامبر ما را علیه السلام امر آمد از سوی آسمان که سوی ملوک اطراف کس فرست ، و دین بریشان عرضه کن و پیغامبری ، و هر جای بتزد یک هرملکی از ملوک اطراف نامه همی بنوشت ، و رسولان همی فرستاد ، و بنامها اندر همی نوشت که مسلمان گردی تا از عذاب برهی ، و اگر نه جزیت بپذیرید ، و اگر نه حرب را بیاراید .

پس رسول و نامه سوی ملک قبط رفت ، و سوی ملک حبشه ، و سوی ملک ترك . و بهرنامه بی اندر بنشسته بود که : اسلم تسلّم من عذاب الله . و این ملکان همه رسولان او را بتواختند و جواب نامه باز کردند و رسولان را هدیه دادند . و ملک حبشه بر پیغامبر را هدیه های بسیار فرستاد که از حبشه خیزد ، و دو کنیزك قبطی فرستاد ، و پیغامبر علیه السلام یکی خود برگرفت و یکی دیگر به حسان بن ثابت بخشید . و ملک ترك نامه پیغامبر ببوسید و عزیز داشت .

و ملک عجم پرویز بود . چون رسول پیغامبر پیش او اندر شد چشم پرویز بر نامه پیغامبر افتاد علیه السلام . و پیغامبر صلی الله علیه نام خویش از پیش نام او بنشسته بود ، و پرویز گفت که این مرد کیست که نام خویش پیش نام من کردست ؟ گفت او همی گوید من پیغامبر خدایم . پرویز همان گاه نامه سوی باذان فرستاد . و این باذان امیر من

بود از قبیل پرویز. و بدان نامه اندر نوشت و گفت که چون این نامه بخوانی حالی و ساعتی این مرد که دعوی پیغامبری می کند او را بر آهین بریند و پیش من فرست. و هر دو نامه بسلامت در رسول داد از آن خویش، و سوی باذان فرستاد امیر یمن. و چون این رسولان پرویز پیش باذان رسیدند. باذان خبر پیغامبر ما شنیده بود. و می شنید که از پیغامبر صلی الله علیه و آله علامتها پدیدار می آید. پس از خویشتن نامه بی نوشت و سوی پیغامبر فرستاد. و این دو رسول پرویز که آمده بودند با نامه پرویز سوی پیغامبر فرستاد. و چون این رسولان پرویز و نامه باذان سوی پیغامبر رسیدند و نامه پدیدادند و برخواندند، پیغامبر صلی الله علیه و آله سلمان فارسی را بخواند تا ترجمانی کند میان ایشان. و پیغامبر فرمود که ایشان را فرو آورید. و ایشان را بست و خرما فرستاد و گفت که باشید تا من بدین کار بنگرم.

پس ایشان فرو آمدند. و هر دو ریشها سترده بودند و سبلت فرو گذاشته و چون سلمان برسید پیغامبر صلی الله علیه و آله سلمان را گفت که بپرس تا چرا ریشها سترده اند و سبلتها فرو گذاشته. سلمان از ایشان بپرسید، گفتند که خدایان ما چنین می فرمایند. پیغامبر گفت علیه السلام که خدای من چنین می فرماید که ریش فرو گذار تا بیاید^۱، و سبلت بالب راست کن.

پس پیغامبر صلی الله علیه و آله ایشان را می داشت تا روزی چند برآمد. پس ایشان بیامدند و پیش پیغامبر شتاب همی کردند بسیار، و لجاج کردند و گفتند که ما را جوانی بده که از خدایگان می ترسیم و بیش ازین نتوانیم ایستادن. همانگه جبریل علیه السلام آمد و پیغامبر را گفت که سپاه پرویز جمله با پرویز بیرون آمده اند^۲، و جمله سپاهش با پسرا و شیرو ایستاده اند^۳ و مر پرویز را در زندان کرده اند، و اندرین

۱ - از قبیل: از طرف، از جهت

۲ - با کسی: بالیدن

۳ - با کسی بیرون آمدن: تمام کردن علیه کسی

۴ - با کسی ایستادن: با کسی یکی شدن و متحد گشتن

روزی چند کار پرویز بر سر آمد ، و لشکر او را بکشند .

پس چون جبرئیل علیه السلام پیغامبر را صلی الله علیه آگاه کرد از کار پرویز ، پیغامبر این رسولان را گفت که شما به بازگشتن شتاب نکنید که خدایگان شما را کار افتاد ، و شما روزی چند صبر کنید تا کار خدایگان شما بچه رسد . ایشان گفتند که ای مرد سخن چنان گوی که اندر دهان تو گنجد ، و این سخن که تو همی گویی هلاکت ماست و هلاکت تو ، و این نه سخنیست که تو می گویی .

پیغامبر علیه السلام گفت که دوسه روز صبر کنید ، اگر بدین دوسه روز پدیدار نیاید پس جواب شما بازدم . پس گفتند که ما یارای آن نداریم که بیش ازین بازایستیم ، و این سخن برین حال شنیدن .

پس این رسولان بخشم بازگشتند و گفتند این مرد ملک ما را همی کشته کند ! و باز یمن آمدند پیش باذان ، و این حدیث او را بگفتند .

پس کار پرویز چنان افتاده بود که جبرئیل پیغامبر سارا گفته بود ، و لشکرش با پیروی شیرو بیعت کرده بودند ، و شیرو پدر خویش را بحصار فرستاده بود و بند کرده .

پس چون روزی چند برآمد لشکر بر شیرو گرد آمده بودند و می گفتند که ما را دو ملک نباید . اگر پدر را بکشی ما با تو بیعت کنیم و پادشاهی قبول کنیم ، و اگر نه ترا بکشیم و پدرت را بدر آوریم و پادشاهی او را دهیم .

پس شیرو کس فرستاد و پدر خویش را بکشت . و لشکر عجم بر شیرو قرار گرفت . پس چون این رسولان از پیش پیغامبر صلی الله علیه بازگشتند و نزد یک باذان آمدند ، و این سخن سر باذان را بگفتند ، ازین همه هیچ خبر نداشت ، و لکن دانست که پیغامبر صلی الله علیه هیچ چیز نگوید که نه آن را صدقی باشد ، که باذان را و مردمان یمن را علامتهای بسیار پیدا آمده بود از پیغامبر . پس این رسولان را گفت که چند روزی این جا باشید تا خود چه خبر آید ، که آن مرد مدینه هیچ خبر نگوید دروغ .

پس چون این حدیث به یمن در قاش شد ، نامه شیروی رسید سوی باذان و گفته بود که باید که بیعت من از سپاه بستانی ، و آن مرد که می دعوی پیغامبری کند دست از کوه کوتاه کنی ، و او را هیچ تعرض فرسانی تا من خود در کار او تدبیری کنم .

پس چون این نامه بر رسید ، باذان نامه بخواند ، و مردمان یمن این حدیث واحوال بدانستند ، و جمله از بر خویش مسلمان شدند و ایمان آوردند ، و دین پیغامبر ما بپذیرفتند ، و هم اندر ساعت رسولی سوی پیغامبر صلی الله علیه فرستادند و گفتند که ما را پیدا شد که تو پیغامبر خدایی ، و آنچه تو بدین رسولان پرویز گفته بودی همه راست بود و باذان و سپاه و لشکر و هر چه در یمن ، جمله مسلمان شدیم و دین تو بپذیرفتیم . اکنون کسی را بفرست تا ما را دین اسلام بیاموزد . پس پیغامبر صلی الله علیه اول معاذ جبل را بفرستاد تا ایشان را دین اسلام و شریعت در آموزد ، و از پس او یک یک را می فرستاد تا جمله یمن دین او گرفتند . و چون خبر بملک عجم رسید ملک عجم دست از کار پیغامبر علیه السلام برداشت ، و کار یمن استقامت گرفت بر دین پیغامبر علیه السلام ، و این نیز هم از علامتهای پیغامبری بود .

اصحابِ صُفّه^۲

و این اهل صُفّه مردمانی بودند بمکه اندر ، که چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم اسلام آشکار کرد ، و امیر المؤمنین عمر بن الخطاب بیامد و مسلمان شد ، و پیغامبر را و باران را از دارالندوه^۳ بمسجد کعبه برد ، و آنجا نماز کردند ، مسلمانان آشکارا شد و پس از آن پیغامبر و باران ، نماز بمسجد کعبه کردند .

و گروهی بودند از باران که هر روزی بدین دارالندوه آمدندی ، و آنجا قرآن خواندندی ، و علم گفتندی . و هر روزی باسداد بخدست پیغامبر آمدندی ، و از پیغامبر

۱ - پیدا شدن : آشکار شدن ، ثابت و مسلم شدن

۲ - نقل از ترجمه تفسیر طبری بتصحیح آقای حبیب یغمائی ص ۱۷۴ - ۱۷۸

۳ - ندوه بالفتح گروهی است ، دارالندوه سرائی بود بمکه که در آن برای مشاوره گرد میآمدند

علیه‌السلام علم شنیدندی ، و بیکه دیگر باز گفتندی ، تا هم ایشان را فایده بودی و هم مردمان را از ایشان . و اگر در مکه از مسلمانان یکی را مسئله‌یی مشکل شده بودی ، پیامدندی ، و از ایشان پرسیدندی ، و ایشان چنان که از پیغامبر علیه‌السلام شنیده بودند باز گفتندی ، و سردمان مکه از ایشان فایدها و راحتها همی یافتندی .

و همچنین بمکه اندر همی بودند تا وقت هجرت پیغامبر علیه‌السلام بود ، که پیغامبر و یاران از دست کافران بمکه نمی‌توانستند بود ، که کافران ایشان را می‌رنجاندند . و این کافران قصد کشتن پیغامبر علیه‌السلام کردند ، و پیغامبر علیه‌السلام خواست که از مکه بشود ، و برخاست و بطائف رفت و آنجا کارش بر نیامد و باز مکه آمد و در مکه بسختی ورنج بسر همی برد تا با اهل مدینه کارش اندر گرفت و هجرت کرد و از مکه بمدینه رفت .

و اهل صفّه که یاران او بودند همه یک‌یکه و دودو از مکه می‌گریختند و بمدینه بخدست پیغامبر همی رفتند . و چون کار پیغامبر علیه‌السلام در مدینه نظام گرفت ، این یاران همه آن جایگاه در صفّه بی‌گرد آمدند و همان کار و پیشه نگاه می‌داشتند ، و هر بامداد بخدست پیغامبر بمجلس می‌رفتند ، و سخنان وی می‌شنیدند ، و بازان صفّه^۲ همی شدند ، و اندر آنجا علم و قرآن همی خواندندی . و هر کرا در مدینه مسئله‌یی مشکل شدی از باب قرآن یا از باب علم ، پیش ایشان ، جماعت اصحاب صفّه ، رفتی و از ایشان پرسیدی ، و ایشان همچنان که از پیغامبر صلی‌الله‌علیه‌شئیده بودندی ، عبارت کردندی و باز گفتندی . و شب و روز بدان صفّه اندر قرآن خواندن و علم خواندن مشغول بودندی . و مردمانی بودند درویش و از دنیاوی چیزی نداشتند ، و نیز از مردمان هیچ نخواستندی بالحاح . و اگر کسی

۱ - باز مکه : بمکه

۲ - بازان صفّه : بان صفّه

در حق ایشان شفقتی بردی^۱، و مراعاتی کردی، رد نکردندی و بدان قانع و خرسند بودندی، و روزگاری بسر بردندی بطاعت و عبادت و قرآن خواندن و تحصیل علم، و شکر آن می گزاردندی و سیمایی سخت خوب و روشن و نیکو داشتندی. جماعتی بدین صفت و سیرت بودند.

اکنون جماعتی هستند که بدیشان اقتدا کنند و صوفی شوند، و جایگاهی راست کنند، و بدان جا گرد آیند، و اندر آن جایگاه بطاعتی و عبادتی مشغول شوند، و از دنیا و دنیا داران اعراض کنند. و بکمر قوتی و خرقه بی - که از آن ناگزیرست - اختصار کنند. و نیز این مدرسه و خانقاهها که ساخته اند و می سازند هم اقتدا بدان جماعه اهل صفت می کنند، تا جماعتی که به علم خواندن و تحصیل علم مشغول شوند در مدرسه می روند، و آنجا تحصیل می کنند تا دانشمندان^۲ فاضل گردند و خلائق را ازیشان فایده حاصل می آید، و اسلام و سنت و شریعت پیغامبر صلی الله علیه و سلم پیای می دارند، که اگر این دانشمندان نباشند و پند و موعظت خلق را نگویند و شریعت را بهای ندارند مردمان همچون بهایم زندگانی کنند، و دین و شریعت مستی گیرد.

و این خانقاهها که می کنند هم از بهر این جماعت اصحاب صفت می کنند، تا این جماعت در آن جایگاه بنشینند و بطاعت و عبادت حق تعالی مشغول شوند. و باید که این گروه صوفیان که اقتدا بدان اصحاب صفت می کنند زندگانی هم چون ایشان کنند.

و روایت کرده اند از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بدان وقت که بخلیقتی نشسته بود، گفت: من چیزی هم بینم از آنچه بدیده ام اندر یاران پیامبر علیه السلام، آنکه اهل صفت بودند، که ایشان چون از خانها بیرون آمدندی گونهای

۱ - شفقت بردن: ترحم کردن، سهربانی نمودن

۲ - دانشمندان: دانشمندان

ایشان زرد گشته بودی از بسیاری عبادت که کرده بودندی و همی آمدندی گردآلود،
 و میان دوا برو و پیشانی ایشان آرنک^۱ بسته بودی بر مثال زانوی گوسفندان از بسیاری
 نماز و سجود کردن. و همی آمدندی سراندر پیش او گنده^۲. و چون بخانه و صفه باز
 رفتندی مردمان همی رفتندی و از ایشان علم همی آسوختندی. و چون پیش ایشان
 خدای را یاد کردندی یلرزیدندی همچنان که درختی که در صحرائی نشسته باشد
 از بادی سخت که بجهد.

و این اهل صفه چون بمکه بودند کمتر بودند، و چون بمدینه رفتند و
 انصاریان^۳ با ایشان پارگشتند بسیار شدند، و علم همی خواندند، و هیچ خلق
 بعبادت کردن و علم خواندن ایشان نبود. و اکنون هر جا که گروهی هستند از اهل
 علم و عابدان و زاهدان، اقتدا بدیشان همی کنند، و این جمعها و مدرسهها و خانقاهها
 از بهر این عالمان و عابدان ساخته اند. و این عالمان و عابدان که اندر آنجا نشینند
 و در مدارسها^۴ تحصیل علم کنند، و عابدان که در خانقاهها عبادت کنند، از بهر آن
 [کنند] تا فردای قیامت از زمره آن اصحاب صفه باشند.

۱ - آرنک: شمشه، شوغه، پینه

۲ - او گنده: افکنده

۳ - مراد از انصاریان (انصار) کسانی از اهل یثربند که پیغمبر را یاری کردند و
 بمدینه النبی آوردند.

۴ - مدارسها: جمع مدارس بشیوه نویسندگان قرن چهارم و پنجم

۵ - بُوبَكْرِ أَخَوَيْنِي

ابوبکر (یا: ابوحکیم) ربیع بن احمد الاخوینی البخاری که نسبت او را در بعضی نسخ چهار مقاله نظامی عروضی بصورت ناشناخته «اجوینی» هم نوشته‌اند، چنانکه از گفتار خود او برمی‌آید بعلمت مهارت در معالجهٔ بیماران مالیخولیایی «پزشک دهبانگان» هم لقب داشت^۱. وی شاگرد ابوالقاسم سقانی و او شاگرد ابوبکر محمد بن زکریای رازی (متوفی بسال ۳۱۳ هجری = ۹۲۵ میلادی) بوده و بنابراین قاعدهٔ در نیمهٔ دوم قرن چهارم سی‌زسته و کتاب خود را که در همان اوان برای آشنایی پسرش بدانند پزشکی تألیف کرده «هدایة المتعلمین فی الطب» نامیده است. این کتاب چنانکه نظامی عروضی نوشته است^۲ در شمار کتب متوسط طب بوده که می‌بایست بعد از «مجملات» خوانده شود. اثر اخوینی دارای همهٔ مختصات انشاء دورهٔ سامانی و متضمن اصطلاحات و تعبیرات کهن فارسی است^۳.

پیام ایزد^۴

پیامس مر ایزد را کی آفرید گار ز می و آسمانست و آفرید گار هرچ اندرین
دومیانست از معدنی و نباتی و حیوانی. بیا فرید این چهار گونه خلق را آعنی آسمانی

۱ - رجوع کنید به هدایة المتعلمین فی الطب بتصحیح آقای دکتر جلال ستینی استاد دانشگاه مشهد؛ مشهد ۱۳۴۴ شمسی، ص ۲۴۶

۲ - چهار مقاله، طبع مرحوم قزوینی، چاپ لیدن ۱۹۰۹ میلادی ص ۷۰

۳ - دربارهٔ این کتاب رجوع کنید به: مجلهٔ یادگار، شماره ۶-۷ سال پنجم مقاله آقای تقی‌زاده؛ و مجلهٔ یقما مقاله آقای سینوی شماره ۱۲ سال ۳؛ و مقدمهٔ آقای دکتر جلال

ستینی بر طبع کتاب هدایة المتعلمین فی الطب؛ مشهد ۱۳۴۴ شمسی.

۴ - نقل از هدایة المتعلمین، چاپ آقای دکتر جلال ستینی، مشهد ۱۳۴۴ ص ۱۳-۱۴

چُن اَفلاك و ستارگان جنبنده^۱ و ناجنبنده^۲ ، و آتش و هوا و آب و خاک ، بیا فرید این چیزها را نه از چیز ، فَبَارِكْ اللهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ؛ و باز سبب گردانید این چیزها را مرهید آوردن اجسام معدنی و نباتی و حیوانی را بقذا یافتن و استمداد بیکه از دیگر بقدرت و حکمت خویش ، فَبَارِكْ اللهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ ، و از جمله حیوانات آدمی را برگزید و شایسته گردانید مرخدمت خویش را ، و آراسته کرد جان آدمی را بغرد روشن ، و از میان آدمیان پیغامبران آفرید و گرامی گردانیدشان بوحی که بایشان فرستاد تا خلقِ ورا آگاه کنند از هستی وی و کمال قدرت و حکمت وی ، و بیاموزانیدند ایمان آوردن بوی و پیغامبران و بفریشتگان و بکتبها و بروز بزرگ^۳ و گواهی دادن بیکبی^۴ وی .

اما بعد چنین گفته اند مردمان دانا که بر هر مردی واجبست آموختن شریعت، چه شریعت از جمله واجباتست تا چُن شریعت دانسته بُود ایمن بُود از ضلالت، و باز اندکی از علم بچشکی^۵ بیاموزد تا تن را بردستی نگاه دارد تا مفتعلان بچشکان تن او را هلاک نکنند ، و اندکی از کسب کردن حلال بیاموزد تا از هرام استغنا افتد و بهرام میل نه افتد کی دین خویش را بهر دنیا تباه کند .

دانش پزشکی^۶

اکنون توکی فرزند منی اندر خواستی از من کتابی بهاب بچشکی سبک و آسان تا ترا خاصه از من یادگار بود و دیگر مردمان را فایده بود . اجابت کردم ترا

۱ - ستارگان جنبنده : سیارات

۲ - ستارگان ناجنبنده : ثوابت

۳ - روز بزرگ : روز قیامت

۴ - بکی : وحدت

۵ - بچشکی : پزشکی

۶ - نقل از هداية المتعلمين ص ۱۴-۱۷ (بانتخاب)

بدین و یاری خواهیم از خدای عزوجل بتعام کردن این غرض آنکه الجوادالکریم .
 آگه باش که پجشکی بقول جالینوس از سه وجه بُود : یک گونه از وجه
 ترکیب ، دُ دیگر^۱ از وجه تحلیل بالعکس و سدِ بگر^۲ از وجه تحلیل بالحدّ .
 اما آسوختن از وجه ترکیب چنان بود که گفته اند کی ایزد سبحانه و تعالی
 این سه گونه اجسام را از چهار عناصر آفریدست اعنی از آتش و هوا و آب و خاک ،
 و معنی آتش بدین جایگاه این گرمی خواهیم کی از آفتاب می تابد ، و مثال این
 برین صفت داند کی گوید گیاه نبُود الاّ از خاک و آب و هوا و آفتاب ، و اگر ازین
 چهار یکی کم بُود گیانرُوبد و تخم تباہ شود و این ظاهرست بر آنکس که بازجوید . . .
 و باز از وجه تحلیل بالعکس چنان بود کی کسی گوید کی آدمی از دستان و
 پایان و شکم مرکب است ، و هر یکی ازین اندامها^۳ از اندامهای مفرده مرکبست ،
 و عدد اندامهای مفرده سیزده اندامست : یکی استخوان ، دُ دیگر پوست ، سدِ بگر
 گوشت ، چهارم رگهای ناچهنده و پنجم رگهای چهنده و ششم اعصاب و هفتم
 غضاریف اعنی غُزغرها و هشتم رباطات اعنی آن پَیها کبر^۴ پیوندها^۵ بُود تا پیوندها
 را استوار دارد و نوهُم^۶ اغشیه ، و اغشیه آن چیزها بود که چُن کرباس تنگ
 بر استخوانها و بر پهلو پوشیده بود ، و دهم مغز بمیان استخوان و یازدهم رطوبت
 زُجاجی کی اندر چشم است و دوازدهم رطوبت جلیدی و سیزدهم رطوبت بیضی .
 و باز گویند که ترکیب این سیزده اندام مفرده از چهار خلط است اعنی صفرا
 و سودا و خون و بلغم^۷ ؛ و باز گویند کی ترکیب این اخلط از مادر و پدرست

۱ - دُ دیگر : دوم

۲ - سدِ بگر : سوم

۳ - اندام : عضو

۴ - خوانده شود : که بر

۵ - پیوندها : مفاصل

۶ - خوانده شود : نهم

و از غذا ؛ و باز گویند کی ترکیب اغذیه از گوشتهای حیوانات بود و از نبات ؛ و باز گویند کی ترکیب نبات از خاک و آب و هوا و آتش بود اعنی تابش آفتاب چنانکه یاد کرده آمده است ، تحلیل بالعکس اینست .

و باز از وجه تحلیل بالعقد چنان بود کی گفته آید بعد آدمی کی آدمی «زنده گویا و میرا» است ، و بعد حیوان گویند کی حیوان آن چیز بود که او را علم و قدرت نبود ، و ازین لفظ حیوان مهمل انسان خواهد ، و گر حیوان خواهد گوید و راحس و حرکت بود . و بعد بچشکی گوید : بچشکی پیشه بی بود که تن درستی آدمیان را نگاه دارد و چُن رفته بود باز آرد از روی علم و عمل . و حاجتمند بود هر پیشه بی بعلم و عمل آن پیشه که می خواهد بکار داشتن . پس این پیشه بچشکی را حاجتست بعلم و عمل و بخشیده شود علم بچشکی بسه بخشش^۱ : یکی دانستن کارهای طبیعی دُ دیگر دانستن اسباب ایشان و سدیکر دانستن علامات و دلائل ایشان . . .

فی الالهوبة

چُن گوئیم لفظ هوا دلیل بود برسه معنی : یکی هوای روز ، دُ دیگر هوای نصول سال چُن تابستان و زمستان و بهارگاه و تیرماه و سدیکر هواهای شهرها چُن هوای ترك ستان و مقلاب ستان و هندوستان و روم اعنی شهرهای گرم سیر و سرد سیر . گوئیم چُن هوا معتدل بود شایسته بود مرتنهای معتدل را تا صحت بر ایشان نگاه دارد و چیزی از افعال ایشان را ضرر نکند و مزاج اعضای ایشان را نگاه دارد و فضول از تنهای ایشان بیرون آرد ؛ و نشان این هوا آن بود که از گرمی وی خوی^۲ نیاید ، و ز سردی وی تن سرد نیاید و قرژه^۳ نگیرد و تری نکند مرهوست را و نه خشکی .

۱ - بخشیده شدن : تقسیم شدن

۲ - بخشش : تقسیم

۳ - از کتاب هداية المتعلمين چاپ آقای دکتر جلال متینی ص ۱۱۲-۱۱۷

۴ - خوی : عرق

۵ - قرژه : چندیش

و باز آن هوا که گرم بود بیمارگرداند مرتنهای معتدل را و بشرّف هلاک برآرد مرتنهای گرم را با بحالی رساند بد. فامّا هوای گرم مرتنهای معتدل لاغر کند و گونه زرد گرداند و خون بیوساند و دل را گرم کند و تبهای تیز آرد و تشنگی آرد و آرزوی طعام برآرد و سرها پُر کند و درد چشم آرد و نزله افتد و کندن شکم آرد صفراپی، و خون را تیز کند و هضم طعام ببرد یک بارگی واجواف را سرد کند. و تنهای حیوان بهوای گرم درویش باشند بحرارت غریزی و توانگر باشند بحرارت غریب؛ و لکن این هوا شایسته بود سرخداوندان فالج و تشنج بلغمی را و باد گرفتگان را و پیران را و آنکسها را که مزاج ایشان سرد بود و آنکسها که ریاضت نکنند و مسام ایشان بسته بود. این چنین هوا مسام بگشاید و خوی آرد و مزاج گرم کند، خاصّه مزاج پُوست.

فامّا هوای سردزیان دارد مرتنهای معتدل را و بیماریهای سرد تولّد کند و سرخداوندان سردی را بکشد با بحالی افکند بد، و آن بیماریها که ازو تولّد کند تبهای بلغمی بود و نزله سرد و زکام سرد و سرفه بلغمانی و فالج و سکنه و تشنج تر و رعشه و خدر^۲ و قولنج بلغمی و استسقاء لحمی؛ و باز چنین هوا سود دارد سرخداوندان مزاج گرم را و بیماریهای گرم را، و نزلهای گرم را باز دارد و تنها را قوی گرداند و هضم طعام بفزاید و مواد را سطرگرداند و دل را نگاه دارد از بیماریهای گرم و حرارت غریزی را قوی کند و اجواف را گرم کند؛ و تنهای حیوان اندر هوای سرد توانگر بوند بحرارت غریزی و درویش بوند بحرارت غریب، و نیکه موافق بود این هوا مرنگاه داشتن تن درستی را الا آنکه زیان دارد برآنان را که مزاج ستر ایشان سرد بود، اگر احتیاط کنند بسرپوشیده داشتن برهند از مضرت این هوا، و از موافقت این هواست که آن مردمان که بکوههای سردسیر باشند و

۱ - نزله: نوعی شدید از زکام

۲ - ریاضت کردن: ورزش کردن و تن را بکارهای دشوار عادت دادن

۳ - خدر: سستی و بغواب رفتگی

شهرهای سردسیر ، دیرزندگانی بودند و تن درست ، و اجواف گرم بود و حرارت غریزی قوی بود و قوت هاضمه هضم بیش کند و تن غذا یابد و تحلل کم افتد و اندکی هوا و آب بسنده بود .

و باز هوای گرم همه بخلاف این بود اعنی که اجواف سرد بود و قوت هاضمه ضعیف بود و تن غذا کم یابد و تحلل بسیار یابد . و باز هوای تریتهای معتدل را ترگرداند و بیماریهای ترآردچُن استرخا و گرانی زفان و ترَبَلْ و نَزله و زکام ترآرد ، و آنکسها را که مزاج ایشان تر بود بحالی افکنند بد چُن فالج تر و تشنج تر ، و باز چُن مزاج خشک بود و هوا تر شود این چنین کسها را نیک سود دارد و رطوبات اصلی را نگاه دارد اعنی آن رطوبت که او را القریبة للجمود خوانند ، د دیگر آن رطوبت که او را المنبته فی الاعضا خوانند و سدیگر آن رطوبت را که و را الماسکه للاعضاء خوانند ، و این جایگاه شرح آن رطوبات نیست و لکن بن اندکی یاد کنم تا ترا دانسته آید .

و آن رطوبت پیشین را الماسکه للاعضاء خوانند ، و از بهر آن او را الماسکه خوانند چه قوام اعضا و صورت اعضا بدین رطوبت بود . باز این دیگر که و را القریبة للجمود خوانند از بهر آن که تشابه یافته است و جمود می خواهد یافتن و غذا بحقیقت آن رطوبت بود . سدیگر نام وی المنبته فی الاعضا و این آن رطوبت است که نه تشابه یافته بود و نه التزاق ؟ و لکن آهنگ کرده بود که تشابه یابد ، چنانکه آن که تشابه یافتند آهنگ کردست مرالتزاق را و خواهی گوی مرجمود را .

۱ - تربل : فریوی ، پرگوشش شدن

۲ - التزاق : چسبیدن

۶ - حاسب طبری

محمد بن ایوب حاسب طبری از قدماء منجمین ایرانست . از وی دو رساله بنام شش فصل در اسطرلاب و کتاب الاستخراج پیارسی باقی مانده است . شش فصل را مؤلف در جواب سؤالی که از او شده بود نوشت و در آن همه مطالب علمی و عملی اسطرلاب را بیان داشت . استخراج در شناختن عمر و بقا آنست که یکی از مباحث نجوم شمرده میشد .

آغاز

چنین گوید خواجه حکیم محمد بن ایوب الحاسب الطبری که از دشواری شناختن حالهای مردم و بقای وی اندر جهان و بر آن حکم کردن تا بدان حد شده است که هر کسی را ظنی و وهمی دیگرست بردرستی و نادرستی قاعده و اصل این علم ، و ندانند ایشان که [این] از ناتمائی اصول این علم نیست ، و خداوند این علم را سبک و خوار گرفتن . پس ما خواستیم که از بهر ایشان رسالتی سازیم مفرد^۱ و اندرو پیدا کنیم شناختن عمر و بقای آن پدید آریم و سترها که بکار آید^۲ اهل این صنعت را اندرین باب ، بطریقی آسان و رای صواب ، بر قولی که همه حکمای متقدم بر آن اعتماد کرده اند و اندرین باب سخن گفته اند ، تا چون بکار آیدشان از نگریدن درین کتاب دانند و این شرطها که پدید کردیم بکار دارند و دریابند و بر آن حکم برانند تا طریقی صواب بردست گرفته باشند . ما این کتاب را اندرین معنی آغاز کردیم

۱ - نقل از نمونه سخن پارسی تالیف مرحوم مغفور دکتر مهدی بیانی ص ۲۵-۲۶

۲ - مفرد : در اینجا بمعنی خاص و مخصوص است

۳ - بکار آمدن : در اینجا مورد حاجت قرار گرفتن است .

و او را کتاب استخراج خواندیم اندر طلب عمرو هیلاجات^۱، و او را سی باب نهادیم و اندر هر دری پیدا کردیم که اندر چه معنی است و از ایزد تعالی توفیق خواستیم.

قاعده همراها

در شناختن قاعده عمرهای مردمان. ایزد سبحانه و تعالی که مسبب الاسبابست هر چیزی را بسبب چیزی دیگر کرده است، و حرکات فلک را و کواکب را بسبب همه چیزی که در عالم سفلی حادث شود کرده، و بقای عمر مردم در وی بعضی را تقدیری پرداخته کرده و بعضی ناپرداخته و بقای عرضی. و شناختن بقای عرضی آنست که جمله اشخاص را بود و تولد او از قرانها^۲ و دورانهای معر^۳ ستارگانست و قنای این از نابودن مکان و یا هوا و یا غذا باشد و این غرقه شدن کشتیها و خراب شدن شهرها و قلعهها باشد از زمین لرزها، و تپه شدن هوا از باد سحوم و زیان کار بود که پدید آید، و نابافتن آب و قحطها و تنگیها که پدید آید، و این را تأثیر کلتی خوانند و هر تأثیر کلتی، که بیش از تأثیر جزوی باشد و بمردم برسد، آن مردم را تپاه کند و بکشد.

اما بقای ذاتی هر شخصی را باشد که او را تأثیر جزوی خوانند و دانستن آن از طالع موالید آن اشخاص باشد، و آن بر چهار گونه بود: یا حال ترتیب بود یا عطیت کدخدایان^۴ بود؛ اما آنکه ترتیب است بر سه رویست یا حال بودن غذاست و یا یافتن آن، یا نایافتن هیلاج است یا نایافتن ترتیب است؛ و آنکه عطیت

۱ - هیلاج: حسابی است منجمان را که بدان دلیل عمر را بشناسند و مجازاً زاچه مولود را نیز گویند

۲ - قران: یکسراول یا هم آمدن دو ستاره در برجی

۳ - معر: گذرگاه

۴ - تنگی: مراد تنگی و صعوبت معیشت است

۵ - کدخدا و کدخداه. در اصطلاح نجومی کوکی است که مستولی بر موضع هیلاج باشد به این معنی که صاحب خانه بی باشد که هیلاج در آنست.

کدخدایانست هم پسه رو بست ؛ با عطیّت کدخدایانست یا زیادت و نقصان آن عطیّت است بر حسب مواضع یا زاید زواید و ناقص نواقص است ؛ و آنکه تسمیر درجه دلیلهاست هم سه رو بست ؛ یا تسمیر درجه طالع است بجایگاه قواطع یا تسمیر درجه هیلاج است یا تسمیر درجه کدخداه ؛ و آنکه هم بفساد تحویل است بر سه رو بست ؛ یا فساد دلیل اصل است گاه تحویل با فساد دلیل تحویل است گاه اصل یا فساد هر دو دلیل است گاه تحویل ، و ما حال هر یک پیدا کنیم بشرح اندر درها^۱ که پس ازین اند ، و این تمامست در معنی و هوای علم و احکم .

۷ - حدود العالم

حدود العالم من المشرق الى المغرب کتابی کهن است بفارسی دری در علم جغرافیا و از جمله کتابهای معتبرست که بسال ۳۷۲ هجری درصفت زمین ونهاد و انقسامات آن ونواحی و بلاد و اقوام مختلف و احوال آنها و نظایر این امور نوشته شده و بنام ابوالعاریث محمد بن احمد فریفون درآیسه است. این ابوالعاریث محمد معاصر ابوالقاسم نوح بن منصور ساسانی و ازال فریفون یا فریغونیان بوده که در کوزگانان اقامت داشتند و خاندانی مشهور در خراسان بودند که بدست سلطان محمود غزنوی برافتادند. این کتاب را نخست بارتانده طبع کرده و سپس دوبار در تهران و یکبار در کابل طبع رسیده است (در باب این کتاب رجوع کنید به مقدمه چاپ کابل، ۱۳۱۲، که متضمن مقدمه بارتولود و حواشی مینورسکی بترجمه فارسی آنهاست).

نهاد زمین

از آبادانی و ویرانی وی

زمین گرد است چون گوی و فلک محیطست بروی، گردان بر دو قطب، یکی را قطب شمالی خوانند و دیگر را قطب جنوبی؛ و هر گویی کبشاد چون دو دایره بزرگ بر او کشی که یکدیگر را بپسوند بر زاویه قائمه، آن دو دایره سران گوی را بر چهار قسم بپسوند، هم چنین زمین مقسوسست بچهار قسم بدو دایره؛ یکی را دایره الافاق خوانند، دیگر را خط الاستوا خوانند.

اما دایره الافاق از ناحیت مشرق برود تا آخر آبادانی که بر قطب جنوب بگذرد

۱ - حدود العالم چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۱۰، بتصحیح آقای دکتر منوچهر ستوده

۲ - خواننده شود؛ که باشد

۳ - قسم؛ بخش، بهر

و برناحیت مغرب بگذرد تا باز مشرق رسد ، و این دایره آنست که جدا کند این نیمه ظاهر آبادان از زمین ، از آن نیمه پوشیده کاندر زیراست .

و خط استوا دایره‌ی است کی از حد مشرق برود و برمیانه زمین بگذرد بر دورترین جایی از هر دو قطب تا بمغرب رسد و هم چنین همی رود تا باز بمشرق رسد . و آبادانی اندر چهار یک شمالیست ازین نیمه کی بخط استوا پیوسته ؛ و مقدار این آبادانی کاندر شمالست ، پیناسست و سه درجه است اندر درازنا ، صد و هشتاد درجه ، از آنکه دایره بهترین کی گردد زمین بر گردد سیصد و شست درجه باشد ، و مقدار آبادانی کاندر ناحیت جنوبست ، هفده درجه و کسریست اندر صد و هشتاد درجه ، و مقدار مساحت این هر دو نه یک همه زمینست ، همه شهرهای جهان و پادشاهیهای مختلف و دریا و کوهها و رودها و هر جایی که جانور اندرومای دارد اندرین نه یک زمینست که یاد کردیم .

اما ناحیت مشرق آخر شهری از وی قصبه چینستانست ، او را خمدان خوانند بر لب دریای سبزست ؛ این دریا را رومیان اقیانوس مشرقی خوانند ، و تازیان بحرالاحضر خوانند ، و چنین گوید ارسطاطالپس اندر کتاب آثار علوی که این دریا گردد زمین بر گردد ، چون دایره الافاق ، و کشتی اندرین دریا کار نکنند ، و هیچ کس این دریا را نبریده است و ندانند کی آخر او با کجاست ، و هر چند کی آبادانیست این دریا همی بینند و نتوانند بکشتی بریدن الا بمقداری کی با آبادانی سخت نزدیکست . و همچنین بناحیت مغرب آخر شهرها او را سوس الاقصی خوانند که بر لب آن دریاست کی او را اقیانوس مغربی خوانند و آب این دریا مانده است بآب دریای اقیانوس

۱ - باز : به

۲ - درازنا : طول

۳ - پادشاهی : قلمرو یک حکومت مقصودست

۴ - دریای سبز ؛ بحرالاحضر ، اقیانوس کبیر

۵ - بریدن : قطع کردن ، قطع مسافت کردن

مشرقی برنگه و طعم و بوی، و همچنین هر چند کی آبادانیست اندر مغرب اندر ناحیت شمال و جنوب این دریا بدو پیوسته است و نتواند بکشتی گذشتن الا آنکه نزدیکت بآبادانی. پس ازین قیاس کردند و گفتند کی هردو دریا یکیست کی گیرد زمین برمی گردد بر مشرق و مغرب، و بر هردو قطب بگذرد، و از بهر این دریاست کی کس نداند کی اندر آن نیمه دیگر چیست البته.

و اما خط استوا ازین نیمه بیشترین اندر دریای اعظم گذرد و از خط استوا اندر سوی شمال شست و سه درجه آبادانیست و از پس آن جانور نتواند بودن از سختی سرما کآنجاست تا بقطب شمالی.

و اما اندر ناحیت جنوب از خط استوا بعضی دریا دارد و دیگر سخت گرم است و مردمان آنجا از طبع مردمی^۱ دورتراند، زنگیاند و حبشمان و آنچه بدین ماند، و از پس آن تا بقطب جنوب کس نتواند بودن از سختی گرمای او.

مصر و شهرهای او^۲

ناحیتست، مشرق وی بعضی حدود شام است و بعضی بیابان مصر، و جنوب وی حدود نوبه است، و مغرب وی بعضی از حدود مغربست، و بعضی بیابانست کی آنرا «الواحات» خوانند و شمال وی دریای رومست و این تونگرترین^۳ ناحیتست اندر مسلمانی، و اندروی شهرهای بسیارست همه آبادان و خرم و تونگر و نعمتهای بسیار گوناگون، و از وی جامها و دستارها و ردایهای گوناگون خیزد کی اندر همه جهان از آن باقیمت تر نبود، چون صوف مصری و جامها و دستارهای دایی^۴ و خز، و اندرین ناحیت حران نیک افتد باقیمت.

۱ - مردمی : انسانیت

۲ - نقل از حدود العالم طبع دانشگاه تهران بکوشش آقای دکتر سنجهر ستوده ص

۱۷۴ - ۱۷۷

۳ - خوانده شود : توانگرترین

۴ - دایی : نوعی از قماش باشد در نهایت لطافت (برهان قاطع)

فسطاط قصبه مصرست ، توانگرترین^۱ شهرست اندرجهان و بغایت آبادان و بسیار نعمتست ، و بر مشرق رود نیل نهاده است . و تربت شافعی رحمه الله علیه اندر حدود وی است .

ذمیره ، دنقرا ، دوشهرند بر مشرق رود نیل ، آبادان و با نعمت و از وی جامهای کتان خیزد مرتفع^۲ ، با قیمت .

قرما شهرست بر کران دریای تنیس اندر میان ریگ قفار ، و گور جالینوس آنجاست .

تنیس و دیاط دوشهرند اندر میان دریای تنیس بر دو جزیره و ایشان را کشت و پرزنیست و از وی جامهای صدف و کتان خیزد با قیمت بسیار . اسکندریه شهرست از دوسوی با دریای روم و دریای تنیس پیوسته ، و اندر وی یکی مناره است کی گویند کی دویست ارش است و اندر میان آب نهاده بر سر سنگی و هر گه کی باد آید آن مناره بجنبید چنانک بتوان دید .

هرمین دو بناست بر سر کوهی نهاده ، نزدیکی فسطاط ، و سلاط وی از جوهرست که هیچ چیز وی کار نکند ، و هر یکی را از وی چهار صد ارش دراز است ، اندر چهار صد ارش پهنا ، اندر چهار صد ارش بلندی ، و اندر میان وی خانهاست کرده ، و سراو را یکی در ست تنگ ، و این بنا هر میس کرده است پیش از طوفان ، چون بدانت کی طوفان همی خواهد بود ، از بهر آن کرد تا آب او را زیان نتواند کرد ، و بر این بنا بتازی نوشته است : «بنیناها بقدره فمن اراد ان يعلم کیف بنیناها فلیغربها» . تفسیرش : بنا کردیم این را بتوانایی و هر گه خواهد کی بداند کی چو نش بنا کردیم گو ویران بکن آنرا . و بر این هر مین بسیاری علم بروی کتده است از طب و نجوم و هندسه و فلسفه .

۱ - دراصل همه جا تونگر ، برای سهولت تلفظ الف افزوده شد .

۲ - مرتفع : در اینجا یعنی گراقیها ، ارزشمند

قیون شهر کیست بر مغرب نیل نهاده و اندر وی آبهای دیگر است روان بجز نیل .
 بوضیر شهر است بر شرق نیل نهاده و مشعبدانی کی با فرعون بودند و جادوییها
 کردند ، ازینجا بودند . و اندر رود نیل نهنگست بسیار ، بهرجایی ، چونانکه
 مردم و چهارپای را از کران آب بر باید ، و چون بدین شهر رسد طلسمی کرده اند کی
 ضعیف باشد و هیچ زیان نتواند کردن و چنان بود کی کود کاننش بگیرند اندر آب
 و بروی نشینند و همی گردانند و هیچ زیان نتواند کردن ، و هر جای دیگر کی باشد ،
 زیروزیر این شهر زیان کار است .

اشمونین ، آخمیم ، بلینا - سه شهرند بر کران نیل بر مغرب وی نهاده ، آبادان
 و خرم و با نعمت بسیار و اندر وی درخت آبنوس است بسیار .

سوان (= اسوان) آخرین شهر است از مصر و ثغرت بر روی نویان بر
 مغرب نیل ، و شهر است با مال بسیار ، و مردمانی جنگی و اندر کوههایی کی بدو
 نزدیکست از الواحات معدن زردست و زبرجد ، و اندر همه جهان بجز اینجا نباشد .
 و اندر کوههای الواحات گوسپندان وحشی اند ، و از پس سوان اندر سرحد میان
 مصر و نوبه خراوند وحشی بسیار ، ملامع و سیاه و زرد ، خرد چند گوسپندی ، چون
 از آنجا بیرون آری بمیرند .

۸ - تفسیر پاک

تفسیر قرآن پاک با « تفسیر پاک » نامی است که بقطعه‌یی از تفسیر بی‌نام فارسی که ظاهراً در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم نوشته شده است، داده‌اند. نسخهٔ این تفسیر قدیم و ناقص در کتابخانهٔ دانشگاه لاهور موجود است و از خصوصیات خط و سبک تحریر و املاء کلمات آن میتوان حدس زد که نسخه متعلق به حدود ۴۵۰ هجری یا اندکی پیش از آنست و تألیف کتاب هم مسلماً پیش ازین تاریخ و ظاهراً در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم هجری صورت گرفته است نه دنیال تراز آن. این نسخه بطبع عکسی و بکوشش بنیاد فرهنگ ایران سال ۱۳۴۴ طبع شد و برای کسب اطلاعات بیشتر به‌مقدمهٔ آن رجوع شود.

داستان هاروت و ماروت^۱

وقصه‌ی این چنانست که کلیبی یاد کرد اندر کتاب خود که وقتی فریشتگان آسمان بزمین نگر بستند از اهل زمین معصیت و فسادها بدیدند. گفتند: یارب نه ما گفته بودیم - اتجعل فیها من یفسد فیها - گفته بودیم که در زمین باز خلقانی آفرینی که ایشان گناهان کنند و ثبایها کنند، اینک می‌کنند. خداوند بفریشتگان وحی کرد و گفت بنگرید تا اندر آسمانها از شما فریشتگان کیست خویشتر دارتر و پارساتر، صد فریشته بگزینید. و پس گفت نود فریشته بگزینید و پس گفت هشتاد، هم چونین تا گفت از جمله‌ی ایشان سه تن را اختیار کنید تا من همان شهوت که اندر فرزندان آدم نهاده‌ام اندرین فریشتگان بنهم و پس ایشان را بزمین فرستم، اگر ایشان خود را از گناهان نگاه دارند و نگاه توانند داشتن آنگاه شما را رسد که بفرزندان آدم دراز زبانی کنید.

۱ - نقل از تفسیر قرآن پاک از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۴۲ بعد

۲ - رسیدن: درینجا یعنی در خور بودن

ایشان اندر آسمان سه فرشته اختیار کردند : یکی عَزَا دُ دیگر عَزَا یا و سدیگر عَزَا زیل . ایزد تعالی ' شهوت اندر ایشان مرکب کرد . این که عَزَا زیل بود چون اندر خویشتن آن شهوت بدید و طبع او خواهان گشت سر شهوتها را ، شرم گرفت ' از خدای عزوجل ' ، حاجت اندرخواست تا آن شهوت از وی برگردد و او را بحال اول بازبرد . ایزد تعالی دعای وی مستجاب کرد و آن حال از وی دفع کرد . اکنون آن فرشته از شرم خداوند تعالی سر اندر پیش افکنده است . گویند که تاقیامت سر بر نیارد .

اما آن دو فرشته عَزَا و عَزَا یا - عَزَا آن که هاروت است و عَزَا یا که آن ساروت است . ایزد تعالی ایشان را بزین فرستاد و فرمان داد که روز بزین می شوید ، میان فرزندان آدم حکم می کنید و عدل نگاه می دارید و سوی خفت و غور ' میل مکنید و شبانگاه باز با آسمان باز آید . ایشان هم برین حال روز گاری می آمدند و می شدند ' تا وقتی زنی را باشوی خصومت افتاد - نام این زن بتازی زهره بود و پاری سهدخت و بزبان عبری انا هید ' - پیش ایشان آمد با شوی خویش . چون چشم ایشان بر آن زن افتاد دل ایشان بدو مشغول گشت . هر کسی از ایشان تنها بدل اندهشید اگر این زن مرا بودی شایستی ، اما با یار خویش نگفت و هر یکی از ایشان این زن را جدا جدا پنهان از یار خویش وعده نهادند که فردا بنزد من آی تا ترا پاری دهم بر شوی تو . دیگر روز هر یکی از ایشان بروعهه بنزد آن زن آمدند . هر دو را اتفاق بیکه جای افتاد ، و پس راز خویش با یکدیگر گفتند . چون ایشان با آن زن بنشستند زن آغاز کرد که من خوبشتم بشما ندم تا آنکه که شما آن نام بزرگ که بدان نام با آسمان

۱ - تعالی : در رسم الخط تفسیر قرآن پاک بجای ' تعالی ' است

۲ - شرم گرفتن : خجل شدن

۳ - در اصل جفت و جور ، و شاید حیف و جور هم صحیح باشد .

۴ - شدن : رفتن

۵ - انا هید (= انا هیتا) یک کلمه کهن اوستائی است نه عبری

رویدوز آسمان فرود آید مرا نیاموزید . شهوت سرایشان را - بر خود کرده بود ، آن نام بزرگ او را بیاموختند و چیزهایی دیگر از ایشان درخواست که من رواندارم یاد کردن آن . اندران ساعت که این دو فریشته بنزد آن زن بنشستند ، ایزد تعالی فرمان داد تا درهای آسمانها بگشادند و فریشتگان آسمانها را گفت : فرو نگرید تا گزیدگان خود را ببینید که کجا نشسته اند . از آن روز باز فریشتگان آسمانها شفیع مؤمنان گشته اند و مؤمنان را از خداوند تعالی آمرزش می خواهند ، از آنچه بدانستند که در دنیا آدمی با این شهوة کم بود که سلامت رهد از آنچه گزیدگان اهل آسمان در دنیا سلامت ترستند .

پس این زن آن دعا برخواند و سوی آسمان بر رفت . ایزد تعالی مرور اسخ گردانید و آتش گشت . ابن عمر گوید - رحمة الله علیه - این ستاره ی زهره اوست که در آسمان پدید آید ؛ و این فریشتگان آن نام برخوانند ، هر چند کوشیدند تا با آسمان بر آیند ، نتوانستند بر آمد ، آن پایگه از ایشان شد . بر روی زمین بماندند ، از شرق تا غرب می دویدند و می گریستند و زاری می کردند تا یاد آمد مریشان را که در روی زمین خدای را - عزوجل - بنده بیست که هر روز فریشتگان از وی چندان طاعت با آسمان آوردندی که از همه اهل روی زمین آوردندی ، و آن ادریس پیغامبر بود - صلوات الله علیه - هر دو آمدند بنزدیک اوی و گفتند از ما گناهی بوجود آمده است ، ما را شفاعت کن تا خداوند عزوجل مگر ما را عفو کند .

ادریس علیه السلام جواب داد که هرگز دیده اید که اهل زمین مراهل آسمان را شفاعت کند ؟ گفتند : آری ما منزلت تو دیده ایم اندر آسمان . ادریس گفت : اگر من نیز شفاعت کنم چه دانم که شفاعت من روا کردند یانی . فریشتگان گفتند : مر سجده نه و شفاعت کن ، آنکه که سر بر آری اگر ما را بنزد خود بینی امید آن

۱ - از آن روز باز : از آن روز بعد

۲ - بر رفتن : صعود کردن ، بالارفتن

باشد که شفاعت تو می‌روا کنند و اگر ما را از پیش تو برده باشند بدان که شفاعت تو از ما می‌روان شود. ادریس علیه‌السلام سر بسجده آورد و دعا کرد، تا او سر از سجده برآورد ایشان را برده بودند و ندید مریشان را. و اندر خبرچنانست که ایشان را ببرند.

پس فرمان آمد که اختیار کنید! عذاب دنیا خواهید یا عذاب آخرت؟ و اندر آخرت مشیت مراست اندر کار شما. جبریل علیه‌السلام گفت: عذاب دنیا اختیار کنید. و ایشان عذاب دنیا را بر عذاب آخرت اختیار کردند. اکنون هردوان را از [چاه] بابل آویخته‌اند و عذابشان می‌کنند از وقت نماز بامداد تا وقت آفتاب برآمدن، و از وقت نماز دیگر تا وقت آفتاب فروشدن. و کلماتی است که ایشان آن را بر زبان می‌رانند که ایشان بدان مبتلا اند. بعضی از علما گویند که آن از بهر آن خوانند تا عذابشان زیادت شود و بعضی گویند که بدان خوانند تا عذابشان سبک‌تر شود. جهودان و دیوان و آن کسها که اعتقاد جادوی دارند آنجا روند و گوش دازند^۱ مرآن کلمات را. ایشان نخست مریشان را پند دهند و گویند این از ما میاموزید و یاد بگیرید که ما بدین مبتلا ایم و هر که این بیاموزد و اعتقاد جادوی کند او کافر گردد و مرورا اندر بهشت هیچ نصیب نماند. چون اینان باز نگردند از آنجا و دل بر آن نهند تا آن از ایشان بیاموزند، ایشان را چاره نباشد از خواندن آن. ایشان آن را بر می‌خوانند و اینان یاد می‌گیرند و آن کلماتی است که هر کسی که بر چیزی برخواند آن سراد او حاصل آید.

بیشتر مفسران برین اند، و گروهی گویند این خود فریشتگان نیند. دو سردگبر بوده‌اند به بابل مردمان را جادوی آموختندی و بدین قول مشتمل کرده است حسن

۱ - نماز دیگر: نماز عصر، هنگام نماز عصر، بعد از ظهر

۲ - آفتاب فروشدن: غروب کردن آفتاب.

۳ - گوش داشتن: گوش کردن، مراقبت کردن، دقت کردن

۴ - جادوی: جادوگری

بصری - رحمة الله عليه - و قراءه او مَلِكَيْنِ خواند نه مَلَكَيْنِ . و گفت - خواجہ ی امام رضی الله عنه - کہ از قاضی بو عاصم رحمة الله عليه شنیدم کہ او گفتی اندر زمانہ بی جادوی چنان فاش گشت کہ گروهی مردمان معجزات پیغامبران خویش را - صلوات الله عليهم ^۱ - بجادوی برگرفتندی ^۲ و فرق ندانستندی کرد میان جادوی و میان معجزت . ایزد تعالی دو فریشتہ بفرستاد تا مریشان را باز نمود ^۳ چگونگی جادوی و چگونگی معجزت . این چنان باشد کہ عالمی مر کسی را بیاسوزد کہ زنا چگونه باشد و نکاح چگونه باشد ، بدان آن خواهد تا او از زنا باز باشد ، یا مرد را بگوید کہ آب انگور بچہ جای رسد سی گردد و خوردن آن حرام گردد و بچہ جایگاه باشد کہ خوردن آن حلال باشد ، بدین آن خواهد تا او را حلال از حرام باز نماید . این فریشتگان نیز ہم چونین بودند و الله اعلم .

۱ - در اصل : عليه

۲ - برگرفتن : تصور کردن ، پنداشتن

۳ - باز نمودن : نشان دادن ، توضیح دادن

۹ - تاریخ سیستان

تاریخ سیستان یکی از مآخذ بسیار معتبر تاریخ ایران و قسمتهای از آن از جمله بهترین آثار نشر پارسی قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجریست. نیمی ازین کتاب تا حوادث سال ۴۴۰ هجری و نیمی دیگر تا حوادث سال ۷۲۰ را شامل است و انشاء این دو قسمت نیز متفاوت بنظر می آید. آثار کهنگی زبان و کلمات و ترکیبات از بعضی سوار کتاب بدرجهدی مشهودست که آنرا بنثر عهد سامانی بشدت نزدیک می کند. کوتاهی جمله ها و رسا بودن عبارات و تمام بودن افعال و بکار رفتن ترکیبات خاص از خصائص عمده این کتابست. نویسنده با نویسندگان کتاب معلوم نیستند (رجوع کنید بمقدمه تاریخ سیستان بتصحیح مرحوم ملکه الشعراء بهار چاپ تهران ۱۳۱۴ شمسی).

بعضی از سیرت یعقوب

اول توکتل وی یعنی یعقوب یاد کردیم که هرگز اندر هیچ کار بزرگ بر هیچکس تدبیر نکرد الا آخر گفت توکتل بر باری است تعالی تا چه خواهد راند؛ و از باب تعبد^۱ اندر شنباز و صد و هفتاد رکعت نماز زیادت کردی از فرض و سنت^۲، و از باب صدقه هر روز هزار دینار همی داد، و از باب جوانمردی و آزادگی هرگز عطا کم از هزار دینار و صد دینار نداد، و ده هزار و بیست هزار و پنجاه هزار و صد هزار دینار و درم بسیار داد، و از باب حفاظ^۳ هرگز تا او بود بوجه نا حفاظی^۴ بهیچکس ننگرید. اما اندر

۱- تعبد : برهنگاری و عبادتکاری.

۲- مقصود واجب و مستحب است.

۳- حفاظ در اینجا مقصود عفت و پاکدستی است.

۴- نا حفاظی : بی عفتی.

عدل چنان بود که برخضراء^۱ کوشک^۲ یعقوب نشستی تنها تا هر که را شغلی بودی
 بهای خضرا رفتی و سخن خویش بی حجاب با او یگفتی و اندر وقت تمام کردی چنانکه
 از شریعت واجب کردی. اما اندر عنایت بر آن جمله بود و تفحص و تجسس، که
 روزی بر آن خضرا نشسته بود، مردی پدید پسر کوی سینک نشسته و از دور سر برزانو
 نهاده، اندیشه کرد که آن مرد را غمی است، اندر وقت حاجبی را بفرستاد که آن مرد را
 پیش من آر، بیاورد، گفت حال خویش بر گوی. گفت آرم ملک فرماید تا خالی کنند،
 فرمود تا مردمان برفتند. گفت ای ملک حال من صعب تر از آنست که بر تو انم گفت،
 سرهنگی از آن ملک هر شب یا هر دو شب بر دختر من فرود آید از ام بی خواست من
 و از دختر و نا جوان مردی همی کند و مرا با او طاقت نیست. گفت لا حول و لا قوة الا بالله!
 چرا مرا نگفتی؟ برو، بخانه شو، چو او بیاید اینجا آیی، بهای خضرا مردی با سپروشمشیر
 بینی، با تو بیاید و انصاف تو بستاند چنانکه خدای فرمودست تا حفظان را. مرد برفت،
 آن شب نیامد، دیگر شب آمد، مردی با سپروشمشیر آنجا بود، با او برفت و بسرای او شد
 بکوی عبدالله حفص بدر^۳ پارس، و آن سرهنگ اندر سرای آن مرد بود، یکی بشمشیر
 تارکش بزد و بدونیم کرد، و گفت چراغی بفروزا چون بفروخت^۴ گفت آیم ده! آب
 بخورد، گفت نان آور! نان آورد و بخورد. پدر نگاه کرد، یعقوب بود خود بنفس خود.
 پس این مرد را گفت بالله العظیم که تا با من این سخن بگفتی نان و آب نخوردم و یا
 خدای تعالی نذر کرده بودم که هیچ نخورم تا دل تو ازین شغل فارغ کنم. مرد گفت
 اکنون این را چه کنم؟ گفت بر گیر او را! مرد برگرفت و بیرون آورد. گفت ببرت با لب
 پارگین^۵ بینداز. بیفکند. گفت تو کتون باز گرد. باسدان فرمود که منادی کشید

۱- خضراء گویا محل میدان مشجر در برابر کوشک.

۲- خالی کردن: خلوت کردن.

۳- کر: دروازه.

۴- بفروخت: روشن کرد، از مصدر فروختن یعنی فروختن.

۵- پارگین: خندق حصار و بعضی گودالها که فاضل آب در آن گردسی آمد.

که هر که خواهد که سزای ناخافان بیند بلب پارگین شوید و آن مرد را نگاه کنید!

حدیث ازهر^۱

ازهر^۲ سردی گردد^۳ و شجاع بود و با کمال و خرد تمام، و سردی دیر و ادیب بود و مملکت بیشتر بردست او گشاده شد، خویشتن کانا^۴ ساخته بود، چیزهایی کردی که مردمان از آن بخندیدند، و مواضعی داشت از حد بیرون؛ و از حکایت‌های وی یکی آن بود نادر، که روزی مردمان برخاستند اندر قصر یعقوبی، و وانگشت بزفرین^۵ اندر کرده بود، و انگشت او سخت کرده و آماس گرفته و ماند، چون او بر نمی‌خاست نگاه کردند و آن بدیدند، آهنگری بیاوردند تا انگشت او بیرون کرد از آن و برفت.

دیگر روز هم آنجا بنشست، باز انگشت سخت کرده بود بزفرین اندر! گفتند چرا کردی؟ گفت نگاه کردم تا فراخ شد؟ دقیقی بشعر اندر باد کند:

بر آب گرم^۶ درماندست یابم چو در زفرین^۷ در انگشت ازهر

دیگر، روزی یعقوب بنماز آدینه همی آمد، ازهر اندر پیش برسم خدمت همی شد، یکی روستایی ازهر را سلام کرد، دوهای بی‌شلوار و پوستینی روستایی ازهرس کردن، و از قرابتان^۸ او بود، حدیثها همی پرسید از وی، باز گفت ترا دشوار باشد دویدن،

۱- تاریخ سیستان ص ۲۶۹-۲۷۲.

۲- ازهر بن یحیی از بنی اعمام یعقوب بن لیث و از سپهسالاران او بود که چون خود را از روی مصلحت اندیشی گاه بسادگی و کم خردی سیزد از بنوی به ازهر خره معروف شده بود.

۳- گردد: پهلوان.

۴- کانا: نادان و ابله.

۵- زفرین: زرفین، زلفین، بمعنی حلقه آهنین که بر چارچوب در فرو می‌بردند و زنجیر بر آن می‌انداختند.

۶- گرم: بضم نون بمعنی اندوه و غم.

۷- قرابتان: بستگان و خویشان.

از پسر من بر نشین^۱ تا ترا آسان تر باشد، روستایی بر نشست. یعقوب بدید، راه بگردانید و از هر همچنان بنماز شد. چون باز گشتند گفت: ای امیر، همه هنری امّا این حسد در تو موجود نبود که من اندر سوکب^۲ تو صد هزار سوار و ده هزار غلام می توانم دید، تو سراها کد پوری^۳ نیارستی دیدتاراه بگردانیدی، یعقوب بسیار بخندید، هر چند عادت او نبود خنده کردن.

دیگر، که روزی از شکار همی آمد، پیرزنی دید، چیزی اندر بغل گرفته، گفت: زالا^۴، چه داری؟ گفت نکانک و پزند^۵. گفت بیار. پیش او اندر نهاد. اسب بداشت و بخورد و پیرزن را بر جنیت^۶ بنشانند و بخانه برد و گفت قصه خویش باز گوی. گفت پسری دارم یزندان اندر، و بغولی متهم است و فردا قصاص خواهند کرد. پس از هر چیزی که اندر [خور]^۷ گرما بود طبقی نیکوراست کرد^۸ و با پیرزن یزندان فرستاد و گفت من فردا پسر تو را رها کنم انشاء الله.

دیگر روز مظالم بود، آنجا رفت اندر پیش امیر عمرو، گفت آن مرد را بمن ارزانی باید کرد. عمرو گفت که این کار خصمانست. خصمان را بخواند و بدوازده هزار درم مرد را باز خرید، و گفت من نکانک و پزند زال خورده ام، عمرو سیم از خزینه بداد و مرد را بگذاشت و خلعت داد، و او را «سولی الآزهر» خواندند. پس از آن معروف گشت و از بزرگان یکی گشت اندر حدیث عمارت، و سروکیل آزهتر^۹ بوده، و چنان شد که

۱- بر نشستن: سوار شدن.

۲- کد پوری: برزیگر، دهقان. - در اصل: «توسرا برنوری»، بعدس اصلاح شد.

۳- زال: پیر، پیرزن.

۴- نکانک: گویا نام نوعی از خوردنی بوده. - پزند: نوعی از سبزی صحرائی که در

آش می ریختند.

۵- جنیت: پدک.

۶- راست کرن: ترتیب دادن، منظم کردن.

عمر را با همه لشکر بیژند مهمان کرد، و اسیری آبِ دَرِ طَعَام^۱ بوی دادند، چندین وقت او بود.

و بحرب زنبیل^۲ خرطومِ پیلی را بشمشیر بیرون انداخت که حمله آورده بود بر سپاه یعقوب، و سبب هزیمتِ آن سپاه بیشتر از آن بود.

و رسولی از آنِ امیر المؤمنین بسیستان آمد، او را بسرای اَزْ هَر فرود آورد یعقوب تبجیل^۳ را، رسول اَزْ هَر را پرسید که تو اسیر را که باشی؟ گفت من ستوریان اویم. رسول بدان خشم گرفت. چون بخوان خواندند رسول را، اَزْ هَر را دید با یعقوب برخوان نشسته. رسول زمانی بیود، گفت من بخشم بودم. اکنون بمعجب بمانده‌ام. یعقوب گفت چرا؟ گفت مرا بسرای ستوریانِ خویش فرود آوردی و اکنون ستوریان را برخوان همی‌بینم.

یعقوب دانست که آن اَزْ هَر گفتست. هیچ نگفت تا خوان برگرفتند. فرمود تا گاوان بیاوردند کارزاری^۴، و اندر افگندند بسرایِ قصر اندر. چون سرمحکم بیکدیگر فشردند اَزْ هَر را گفت برخیز و گاوان را باز کن^۵. اَزْ هَر برخاست، بیک دست سُرُوی^۶ این گاو گرفت و بید دیگر دست سُرُویِ دیگر، و هر دو را دور داشت از یکدیگر. پس گفت زخمی بکن. یکی گاو را دور انداخت چنانکه بر پهلو بیفتاد. شمشیر بر کشید و دیگری گاو را شمشیری بزد و بدو نیم کرد.

رسول بتعجب بماند. پس یعقوب گفت: اگر ستوریانست بدین مردی که تو

۱- دَرِ طَعَام: دروازه طعام که یکی از دروازه‌های معروف «زرنج» سیستان بود.

۲- زنبیل (از اصل زنده‌پیل): لقب پادشاه کابل که یعقوب او را بر انداخت.

۳- تبجیل: بزرگداشتن و احترام کردن.

۴- کارزاری: جنگی.

۵- باز کن: جدا کن.

۶- سُرُوی: شاخ حیوانات.

بینی حرمتِ اوبزرگست. ناچار تابرخوان نشانم که چنین برد بکار آید. و آنکس ترا اندر سرای او فرود آوردم تیجیل را بود. اما او بسرعم بنست نه ستوریان، و لکن عادت دارد چیزها گفتن که خلافِ خرد باشد، و بتکلف گوید، و من دانم که او بهخردست و ازچنین حدیثها مستغنی است.

پس رسول بدان شاد بود و امیر یعقوب را خدمت کرد و شکر کرد.

۱۰- ابوالحسن خرقانی

شیخ ابوالحسن علی بن جعفر خرقانی از اجداد اوتاد و اعظم زهاد و اعارفان بزرگ و از سریان مشهور اهل تصوف است که نسب تربیتش به بایزید بسطامی میرسد. ولادتش بسال ۳۴۸ هجری (۹۵۹ میلادی) در خرقان از قراء بسطام و وفاتش بسال ۴۲۵ هجری (۱۰۳۳ میلادی) اتفاق افتاد. بوی کتابی بنام «نورالعلوم» نسبت میدهند که نسخه موجود آنرا یکی از شاگردانش از گفتارهای وی ترتیب داده و بعد از سرگ پیر خود تدوین نموده است در کده باب. ازین کتاب نسخه منحصری در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است که بر تلس خاورشناس روسی آنرا در سال ۱۹۲۹ در جلد روسی «ایران» طبع کرد. این کتاب انشائی بسیار ساده و روان دارد و دارای مختصات عمومی نثر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است.

در سؤال و جواب^۱

پرسیدند که درویشی چیست؟ گفت دریا بیست از سه چشمه: یکی برهیز، دوم سخاوت، سیوم بی‌نماز بودن از خلق خدای عز و جل. شیخ رضی الله عنه از صوفی پرسید که شما درویش کرا گوئیت؟^۲ گفت آنرا که از دنیا خبرش نبود. شیخ گفت: چنان نیست، بل که درویش آن بود که در دلش اندیشه نبود و می گوید و گفتارش نبود و می بیند و دیدارش نبود و می شنود و شنوایش نبود و می خورد و میزه طعمش نبود، و حرکت و سکونش نبود و آندوه و شادیش نبود، درویش این بود. شیخ مریدی را پرسید که هرگز زهر خورده ای؟ گفت نه. هر که زهر خورد بمیرد. گفت پس تو هرگز

۱- از نورالعلوم بنقل از نمونه سخن پارس تألیف مرحوم دکتر مهدی بیانی ص ۴۲-۴۶.

این قسمت باب اول از کتاب نورالعلوم است.

۲- گوئیت؛ ضبط دیگر هست از گوئیده یا تبذیل. حال بدت.

حلال نخورده باشی کی هر کی نان خورد وچنان نداند که زهر می خورد حلال نخورده باشد .

پرسیدند، کی غریب کیست ؟ گفت غریب نه آنست که تنش درین جهان غریبست بل که غریب آنست که دلش در تن غریب بود و سرش در دل غریب بود . پرسیدند که دوستان ویرا چه علامتست ؟ گفت : آنکے دوستی دنیا از دل او بیرون بود .

پرسیدند که چه کنیم تا بیدار گردیم ؟ گفت عمر خویش از پیش برگیریت و چنان دانیت کی نَفَسِ بازپسین آمده است و در میان دلب منتظرست، خواهد که بیرون شود .

بزرگی شیخ را گفت که همتی بدار که کتابهای من پریشان شده است . گفت تونیز همتی بدار تا بکبار نام دوست بر زبان رانم چنانکے سزاست یا دورکعت نماز کنم چنانکے ازوی بمن آمده است .

پرسیدند که وسواس از چه خیزد ؟ گفت که مشغولی دل از سه چیز خیزد : از چشم و گوش و لقمه، چشم چیزی بینی که نباید دل را مشغول کند؛ و گوش چیزی شنوی که نباید دل را مشغول کند؛ و لقمه حرام دل را بیاید و وسواس پدید آید .

روزی شیخ از صوفی پرسید که دوست داری که با خضر علیه السلام دوستی داری ؟ گفت دارم . گفت سال تو چند است ؟ گفت : نود و هفت . گفت : نان خدای که نود و هفت سال خورده ای بازده ! نیکو بود که نان خدای خوری و صحبت با خضر داری . شیخ را پرسیدند که مرید راست گوی کیست ؟ گفت آنکے وی از در در آید و ویرا بوی مشغول نباید بود . برید آن بود که در صحبت هر کجا بنشیند شاد بود و اگر همه در صف نعل^۲ بود و مرید نبود هر که را بیاید فریفت چنانکے مادر بچه را فریبد .

۱- برگیریت : برگرید .

۲- دانیت : دانید .

۳- صف نعل : کفش کن ، پایین ترین صف مجلس .

کلیجه^۱ را بروغن درماله و بوی دهد.

شیخ گفت: مؤمن را همه جایگاه مسجد بود و روزش همه آدینه بود و ماهش همه ماه رمضان بود، هر کجا باشد در زمین چنان زبید^۲ که در مسجد، و همه ماهها را چنان حرمت دارد کی ماه رمضان را، و همه روزها چنان نیکویی کند که روز آدینه .
پرسیدند در رقص . گفت رقص کار کسی باشد که [چون] پای بر زمین زند تا نثری^۳ بیند و [چون] آستین بر هوا اندازد عرش بیند و هر چه جزین باشد آب^۴ آبوزید و جنتید و شبلی برده باشد.

دانشمندی از شیخ سؤال کرد، کی نصیحت بی خیانت کد است؟ گفت آنکس نصیحت کنی و گردن نپذیری که من از ایشان بهترم و طمع دنیا در میان نیاری .
پرسیدند کی عارف کیست؟ گفت مشکل عارف مشکل مرغیست که از آشیانه رفته بود بطعم طعمه و نیافته، قصد آشیانه کرده و ره نیافته، در حیرت ماند و خواهد که بخانه رود نتواند.

پرسیدند کی هر کرا هستی خدای بردل غالب آمده باشد نشانی وی چه باشد؟
گفت از فرق تا قدم وی همه بهستی خدای اقرار کند . دستش و پایش و چشمش نشستن و رفتن و دیدن نتواند تا آن بادی که در بینی وی است بیرون رود . گوید کی الله چنانک مجنون بهر که رسیدی گفتم لیلی، اگر بر زمین رسیدی و اگر بدریا یا هدیوار و ب مردم [رسیدی یا گاو] و گوسفند، تا بجایی که گفتم آنالیلی و لیلی آنا .

گفت نالند گانند و گران باران، نالند گان کسانی اند کی زخم خوردند و گران باران ارباب وقت اند . هر که زخم خورد جراحش مرهم پذیرد، و هر که در بار وقت ماند جای رحم باشد کی اگر آنچ بانیا درآمد باولیا درآمدی یک لاله الا الله گوی بنماندی، و اگر آنچ بر مصطفی علیه السلام درآمد بر کوه قاف درآمدی کوه پاره پاره

۱- کلیجه : نان کوچک روغنی .

۲- زبید : زندگی کند .

۳- نثری : زمین و سراد درینجا قمر زمین است .

۴- آب : عزت و آبرو .

شدی. هر که سفرزمین کند پای آبله شود، و هر که سفر آسمان کند دل آبله شود. پرسیدند از قدم بردان. گفت: اول قدم آنست که گویند خدای و دیگر نه، قدم دوم آتش است، سیوم سوختن. پس شیخ را پرسیدند آنجا کی ترا کشتند خون خود را دیدی؟ گفت: بگوی آنجا که مرا کشتند از آفریده هیچکس بود؟

پرسیدند کرا رسد در بقا و فنا سخن گفتن؟ گفت کسی را که بیک تارا بریشم از آسمان آویخته بود، بادی میوزد که همه درختان از بیخ برکنند و همه بناها خراب کند و همه کوهها بردارد و همه دریاها یانبارد^۱، و پرا از جایگاه نتواند جنبانیدن. پس آنگاه و پرا رسد در فنا و بقا سخن گفتن.

پرسیدند کی بچه دائم که اندرون [کسی] یک است؟ گفت بدانک زبان او هم یکی باشد. هر کرا زبان پرا گنده بود دلیل بود که دل او پرا گنده بود. بزرگان گفته اند دل دیگرست و زبان کفگیر، هر چه در دپک باشد بکفگیر همان برآید. دل دریاست، زبان ساحل. چون دریا موج کند بساحل همان اندازد که در دریا بود. گفت غایت بردان سه است: اول آنک خود را دانی که خدای ترا داند، و چنین کس کم بینم، دوم آنک تو باشی و وی باشد، سیوم آنک همه او باشد تو باشی. اگر همه جهان نواله کنی و بدهان مؤمن نهی حق^۲ او نگزارد باشی و اگر از مشرق تا مغرب روی تادوستی زیادت کنی بهر خدای بسی نرفته باشی.

۱- بالبارد: بینبارد، برکنند.

۲- یک است: یعنی یکرویه است و دورو نیست.

۱۱- مُحَمَّدِ سُرَخ

ابوسعبد محمد نیشاپوری معروف به «سرخ» از ستکلامان اسمعیلی مذهب اوایل قرن پنجم هجری (اوایل قرن یازدهم میلادی) است. نظامی عروضی^۱ نام او را «محمد ابی سبدا» معروف به «سرخ» آورده و ویراپدر استاد خود «الشیخ الامام ابو جعفر» معرفی کرده است، اما همین نام او را ابوالحسن بیهقی صاحب «تتمة صوان العکمة»^۲ و نیز مترجم همین کتاب که «درة الاخبار و لمعة الانوار» نامیده شده است «محمد سرخ» ضبط کرده‌اند و بهر حال اضافه ابی محمد به «سرخ» نباید درست باشد و گویا «سرخ» صفت او و نماینده رنگ چهره یا صفتی ازین قبیل برای ابوسعبد محمد بوده است.

محمد سرخ نیشاپوری شاگرد خواجه ابوالهیثم احمد بن حسن جرجانی صاحب «قصیده معروف در ذکر سؤالات و مشکلات اسمعیلیانست»^۳ که در اوایل قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری می‌زیست و شاگردش محمد سرخ که نه سال نزد استادش درس خوانده بود، هم در اوایل قرن پنجم می‌زیست و در همان ایام شرحی بر «قصیده ابوالهیثم نگاشت که در زمره کتب بدیع پارسی است»^۴.

۱- چهارمقاله، چاپ لندن ص ۸۲.

۲- تتمه صوان العکمة چاپ لاهور، ۱۳۵۱ قمری ص ۱۳۲.

۳- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفاء، ج ۱ چاپ سوم ص ۵۲۱-۵۳۱.

۴- شرح «قصیده فارسی خواجه ابوالهیثم، تهران ۱۹۰۰ میلادی ص ۱۰۹.

۵- درباره محمد سرخ و کتاب او رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ چاپ سوم

ص ۶۲۳-۶۲۴ و مآخذی که آنجا نشان داده شده است؛ و نیز بمقدمه کتاب شرح «قصیده فارسی خواجه ابوالهیثم بتصحیح آقای پرفسور هانری کربن (Prof. Henry Corbin) و آقای دکتر محمد معین، تهران ۱۳۳۴ (۱۹۵۵ میلادی).

فدای روح^۱

چرا چو تن ز غذا برشود ننگجد نیز^۲ الم رسدش چو افزون کنی بر این مقدار
و گوهری^۳ دگر آنجا که پرنگردد هیچ نه از زئی^۴ و نه از پیشه و نه از اشعار^۵

پس این چنان بود که بتازی روح گویند، آن عالم روحانی نفس بُود، آن عالم نفسانی بسیط بُود، آن عالم بسیط لطیف بُود، آن عالم لطیف علوی، و آن چیز پُر نشود هر چه اندر گنجانی، و آنکه دانی که پُر شد هر چه خواهی بگنجد، نه آتم رسد نه مضرت، که نفس بُود که توریق را ازیر بخواند و انجیل را، و اگر بخواند زبور و فرقان^۶ ازیر کند و بگنجد و آتم نرسد؛ و اگر هزار بیت شعرا ز بردارد، هزار دیگر ازیر کند بگنجد، و اگر پنج پشه دارد پنج دیگر بیاموزد و بتواند آموختن، اندر گنجد؛ و اگر افزون بود الم نرسدش؛ و اگر شهری دیده است و اندر نفس صورت کرده، چنانکه پیش کسی بگوید، سوی آنکس نیز صورت گردد، و ده شهر نیز همچنان صورت توان کردن، و حکایت هر یک بتوان کردن، و آنچه آموخته است کسی دیگر را بتواند آموختن؛ و این فعل جوهر است که عرض را فعل نیست.

پس درست شد که آنچه در آن سخن گوئیم دو چیز است: روح از عالم روحانی، و نفس بسیط از عالم نفسانی بسیط. آن عالم بسیط از هیچ چیز پرنشود، هر چند خواهی اندر گنجد، و اگر بافزونی کوشی آتم نرسد. و این چنین نه طبعی بود، چه اگر طبعی بود می بر سیدی^۷ و نیز ننگجیدی، و اگر بکوشانیدی آتم رسیدی؛ و جوهر است،

۱- نقل از شرح قصیده فارسی ابوالهثم ص ۱۰۵-۱۰۶.

۲- نیز: دیگر، بیش از آن.

۳- گوهر: جوهر بمعنی فلسفی آن.

۴- نبی: قرآن.

۵- این دو بیت از خواجه ابوالهثم است که محمد سرخ آن را در سطور آینه شرح می کند.

۶- فرقان یعنی قرآن که قارق بین حق و باطل است. ۷- بر سیدن: تمام شدن

اگر عرض بودی فعلش نبود، این جای دیگر صورت نتوانستی کردن، ودانستیم که این فعل جوهر روحانی است.

نطق و کلام و قول

بیان نطق و کلام و این قول چه فرق؟ که فارسی یکی و معنی اندروانبار؟

نطق و کلام و قول سوی اهل لغت نزدیکست یکدیگر، فارسی همه گفتار بود، و بسیار بکار دارند گویند «کمانطق به کتابک» «چنانک بگفت نامه تو» و به نسی^۱ اندر هست «وما ينطق عن الهوى» «نگوید همی از هوا». و کلام و قول سوی ایشان معرفتست بسخن. فاما در معنی فرق بسیارست که فلاسفه بعضی چون حدّ نفس گفتند، گفتند «النفس نطق عقلی غیر متحرک» یعنی «نفس گفتاری است عقلی نامتحرک، ناجنبنده بنوعی از نوعهای حرکت طبیعی» و همچنانک حرکت نفس نه مانده حرکتهای معلوسست بلکه آن ذاتیست و جوهری و نفسانی، نطق همچنان گفتاریست نه باواز و حروف و لب و کام و دندان و زبان و حنجره، که بسیار گنگ بود که اندر آلت آوا یا در آلت سخن وی فساد افتاده بود، لفظی نشنیده بود و نیاموخته بود، باشارت بگویش، آنگاه بتماسی همه بدانند، و بدوی باشارت بتوان نمودن، چون او را نطق قوی بود، همه باشارت و بمثال یا ز نماید بی میانجی لب و زبان و دندان. پس مهیاست سر سخن گفتن را فعل نفس ناطقه که با خوبستن هر فعل را بطرازد و بنهد، با باشارت بنماید، هرچ اندر نفس او صورت بست. و اندرین اختلاف نیست، اختلاف در شخص است، همچنین اندر نطق اختلاف نیست عربی و عجمی و ترک و هندو

۱- نقل از کتاب شرح قصیده فارسی ابوالهیثم ص ۶۰-۶۲.

۲- معنی اندروانبار: یعنی معانی بسیار در او گنجائید است.

۳- نسی: بضم اول یعنی قرآن.

۴- طرازیدن: آراستن و زینت دادن.

و پارسی را، نامراد اندر هموم دل است، همه یکی است. چون از هموم دل اندر گذشت، بکلام رسید اختلاف اندر آمد، عربی تازی گوید، عجمی پارسی گوید، هندو و ترک هر کسی بلفظ خویش و بلفظ خویش گوید. پس نطق روحانیست، دروی اختلاف نیست، و کس بود که صدیقت شعر راست کند اندر هموم دل، و ده فصل خطبه و ده فصل سجع که بر زبان برنرود و بحرف اندر نیندد، آن بظاهر ناچیزست و آن نطق است که چون او را بحرف اندر بسته کرد، کلام گشت.

حکما کلام را حدّ نهادند و گفتند «الكلام صوت منظوم بحروف مختلفة» «کلام آوازیست نظم کرده بحرفهای مختلف» و کلام بر آن بر او فتد باز که همی گوید، و تا آواز و حروف حاضر گشت، قول گشت و از معتزلیان کس بود که چون حدّ مردم گوئی - که فلاسفه گفتند «الإنسان حی ناطق حی» - گوید «اینک طوطی و شارک^۱ و غلبه^۲ سخن گوید». از بی تمییزی نداند که این آن نطق نیست، که نطق آن بود که اندر نفس بود، و ایشان را این نیست، و کلام آوازی است اندر حرف بسته، و ایشان را حروف نیست درست، چه تعلیمست بعبادت و پنجمین نه بتحقیق. و دلیل آنک که اگر نطقستی، چون گرمه شودی یا تشنه گرددی بگویی، که اگر از گرسنگی بمیرد، نداند گفت. و چون گریه - که دشمن اوست - بیاید که بخوردش نداند گفت تا از وی باز دارندی، چنانک مردم بیمار و ضعیف و تشنه و گرسنه گوید. پس دانستیم بیقین که آنجا نطق نیست که آن گویدی که اندر نفس است تا نطق بودی. و کلام نیز نیست، که اگر کلام بودی، حرفش معلوم و مفهوم بودی. پس چیزست همانند عادت، نه امر نه نهی نه خبر و نه استخبار. پس قول سخن گفتن است، و کلام صوت منظومست بحرفهای مختلف، و نطق اندر هموم دلست اگر بکلام و قول رسیدیانی.

۱- شارک: پرنده‌ی سیاه و کوچک که مانند طوطی سخن میگوید.

۲- غلبه: پرنده‌ی سیاه سفید که آترا عکس و کلاغ پسه هم گویند. غلبه‌واج نام

فأما «منطق الطیر» همچنانست که گفت «قالت نملقه» این بروی لغت رواست، ولیکن تفسیرش اعتقاد کردن زبان نیست، ناچار این را تأویل باید، که مورچه را آلات صوت و کلام نیست، و مرغ را نفس ناطقه نیست تا منطق بودی. پس «وعلمنا منطق الطیر» چون درست باشد؟ ولیکن معنی مرغ اینجا چیزی دیگرست، و معنی مورچه دیگر. و مردم را که آلات کلام و قول نبود، مراد نتواند نمودن. نشنیدم که کبکی صاحب خبری کرد و مردم این از آن تواند که نفس ناطقه دارد، و مرغ بعبادت گوید بهمانا نه بهحقیق. و این در معنی نطق و کلام و قول بگفتار سوجز گفتم.

۱۲- موفقِ هروی

ابومنصور موفق بن علی هروی از پزشکان و داروشناسان قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجریست که از احوال او اطلاع کافی در دست نیست و عبارت کتاب او نشان میدهد که باید در اوایل قرن پنجم هجری تألیف شده باشد. نسخه منحصراً این کتاب که در کتابخانه وین است بخط اسدی طوسی شاعرست که در شوال سال ۴۷۷ هجری (۱۰۸۴ میلادی) با تمام رسانیده. مصنف کوشیده است نام همه داروهایی را که تا آن هنگام می شناختند در کتاب خود بیاورد. انشاء او بنا بر عادت زمان بسیار ساده و وافی بمقصود و دارای خصائص دیگر نثرهای کهن است این کتاب تا کنون دوبار بطبع رسیده است.

باقوت^۱

از باقوت بهترین سرخست و او بهترین جواهرهاست خاصه رسانی از وی و بترش سهدست و میانه ترش از رگست، و خاصیت این همه نوعهاش آنست کسی تشنگی بنشانند و اگر بکوبند و خرد بسایند و بزهر داده دهند سود دارد، و مردم زهر خورده را از وی هیچ چیز بهتر نبود؛ و خاصیتش آنست کی دل را خرم دارد و گر کسی نگیژی باقوت دارد بی آنکه خرم بود خرمی همی آوردش؛ و هر کس او را اندر کوزه آب نهد و از آن کوزه آب همی خورد هر گزوی را علت استسقا نبود و علامت آنکه بشناسندش آنست کی همیشه سرد بود و هر گز گرم نگردد و آتش بر او کار نکند و از آتش زیانش نرسد گرچی بسی روزها اندر آتش بود، و هیچ چیز بر او کار نکند الا الماس.

خمر

جالینوس گوید کی غرض اندر خمر خوردن دو چیزست: یکی خرمی دل و دوم

۱- کتاب الاثیه عن حقائق الادویه چاپ زگیلمان ص ۱۰۱-۱۰۳.

منفعت تن، و خمر موافق ترست از همه چیزها بتن درستی نگاه داشتن، چون استعمالش بمقداری معتدل کنند. کسی وی حرارت غریزی را قوی گرداند و بیفزاید و اندر همه اندامها پیرا کند، و تن را قوی کند و خرمی و نشاط انگیزد و سودا را سود کند کی تن را گرم بکند و تری دهدش، و طبیعت نرم دارد و اندامهای اصلی را نرم کند و خشک اندام را قره کند، و رنجگی بافراط را بنشانند و تن بیمار خیز را باز عادت برد، و اندر شهوت طعام بیفزاید، و طعام را بگوار برآرد؛ و یا خوبش بکشد تا بهمه اندام برساند و بر رطوبت آب را هم چنین.

و سستی نکنند کی مستی اندر اندام بسیار مضرت آورد. اول چیزی فساد ذهن کند و خرد ببرد نیز، و قوت نفسانی را سست کند از قبیل آنکه گها پر شود و میان مغز نیز، و حرارت غریزی را بر سر آرد و سردش گرداند. پس چون مدام سستی کنی ازو سخته خیزد و فالج و سستی اندام و سیات^۳ و صرع^۴ و رعشه و تشنج^۵ و بیابن کی گفتم خمر را فعل اندر تنها گونا گونست، هم چنان کی طبع مردمان نیز گونا گونست، و هم طبایع خمر نیز مختلفست بخودی خویش، از آن قبیل کی ویرالون و ایجست و طعم، و هم بر قدر منفعت مضرتشست بر تقدیر آن کی بخورند و عبادت کنند.

و هر کی عبادت کند کی مدام خورد گوشت و خویش بر آن روید، و راطا گفت عجب دارم از آن کس کی شرابش خمر بود و نان خورش گوشت، و باعتدال خورد آنچه خورد و رنج باعتدال، برد چگونه شاید کی وی بیمار شود؟ و خمر سده را گرم کند و چگر نیز و غذا بگوار برآرد و اندر گوشت و خون زیادت گرداند و اندر حرارت غریزی نیز، و طبیعت را بر فعل خویش قوت دهد، پس از قبیل این نیک بود و فضولها از ویاز دارد،

۱- بیمار خیز: کسی که تازه از بستری بیماری برخاسته باشد.

۲- بگوار بردن: هضم کردن.

۳- سیات: نام بیماری در سر، چرت و پستی.

۴- صرع: بیماری تناوبی که با اختلاجات و تشنجات همراهی دارد و حس و شناسایی

فوراً در آن مفقود می گردد.

پس کی چنین بود خمر سبب دوام صحت بود و آن فربهی و دیر پیر شدن ، و دیگر هر کی وی را بخورد تنش آسان بیوَد و خرد بیاساید ...

و شراب را سه مستیست ، اول مستی آنست کی بمقدار خورند ، پس این غذا بگواربرد ، و دل خرم گرداند ، و گونه نیکو کند، و شجاعت آرد، و سخاانگیزد و ذهن بگشاید و منطق نیز، و کین از دل ببرد، و آرزوی طیبیت و سماع آورد .

و مستی دوم اندر این حال کی رفت بعضی تغییر آرد، زمانی بختنداند و زمانی بگریانند و حدیث را بشوراند، و مستی سیم همه عیبها و فضیلتها گرد آرد، و باشد کی تلف آورد و سرد را بهلاک افکند . باید کی برگرسنگی نخورند و بناشتا و بر خمار نخورند و بر طعام دهان سوزنده نخورند و از پس رنجگی بسیار نخورند و بر سر نان نخورند و چندان نخورند کی بر معده سنگی گردد الا کی خواهد کی علاج کند . و هر کی مدام نبید خورد نبید بر طبع او بیاید چنان کی کرم سرکه یا کیرم روغن کی بقاشان با سرکه و روغن بود .

و خمر انگوری و زبیبی است و عسلی و تمری و دوشابی، و ققاع هم از جنس خمرست و نیز آنکه از جو بگیرند و آن دگر جنسها، و این همه اجناس شراب گرمست لیکن بعضی را درجه بگرمی بیشترست .

۱۳- تفسیر قرآن

در کتابخانه دانشگاه کمبریج نسخه‌ی از مجلد سوم یک تفسیر دهرین قرآن موجود است که آنرا عاده تفسیر کمبریج می‌نامیم. این تفسیر از آثار کهن فارسی و یمن غالب از کتب قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) است زیرا مؤلف این کتاب از بزرگانی که بعد از سال ۴۰۰ هجری (۱۰۰۹ میلادی) می‌زیسته‌اند نامی نبرده است. تشریح تفسیر روان و شیواست و حتی در ترجمه‌هایی که از آیات شده، در عین رعایت جانب اسامت، زیبایی کلام و گویایی عبارات هم ملحوظ بوده است. درباره این تفسیر رجوع شود به نمونه سخن فارسی، مرحوم دکتر مهدی بیانی، تهران ۱۳۱۷ هجری شمسی، ص ۳۶ و آنچه در آنجا از قول ادوارد بیرون که در فهرست کتابخانه کمبریج آورده، نقل شده است. تاریخ تحریر این نسخه سال ۶۲۸ هجری است و آنچه در اینجا نقل می‌کنیم مأخوذ است از نسخه عکسی تفسیر مذکور متعلق بکتابخانه بنیاد فرهنگ ایران ورق ۱۹۹-۲۰۰.

داود پینامبر

وآن چنان بود که داود علیه السلام چون چنان شد که عبادت او از عبادت همه خلق برگزیده، فریشتگان با او مساعدت کردند بشیخ کردن و تعحید و نماز کردن. و چون داود بر پای بودی فریشتگان با او بر پای بودندی. چون او رکوع کردی ایشان با او رکوع کردند، چون او سجود کردند، چون او سجود کردند، چنان شد که فریشتگان دست او را بگیرند و با او سخن گفتند و سرور را دوست گرفتند. پس داود علیه السلام با فریشتگان گستاخ گشت. مریشان را پیرسید که شما

۱- برگزیدن : تجاوز کردن .

۲- تعحید : حمد کردن، ستایش کردن .

بچه کار بر من موکتلانید؟^۱ ایشان گفتند: امّا بدان که ما بر تو گناه ننویسیم و مهربان
بر راه راست نگاه داریم و دیدها از تو بگردانیم و ترا بر نیکیها راه‌نمای باشیم. و این
خدای فرموده است ما را تا تواز گناهان معصوم باشی و بنیکیها موافق باشی.

آنگاه داود با خویشتن گفت که پس مر مرا ازین نیکی که من همی کنم چه مزد
باشد یا ازین که من از گناه همی باز باشم مر مرا چه حمد^۲ باشد؟ چون فریشتگان سرا
همی راه نمایند و همی نگاه دارند. کاشکی من بدانمی که اگر مرا بر من ینله کنند^۳
از من چه آیدی؟ پس مرورا آرزو چنان آمد که کاشکی مرورا برو ینله کنند^۴ تا ببینندی
که از وجز نیکی نیایدی.

پس خدای عزّوجلّ خواست که تا داود بدانند که او را خدای همی نگاه دارد
و مرورا از خدای بهیچ حال بی‌نیازی نیست. پس چون داود بدید که فریشتگان از
نزدیکه او یرفتند بدانست که مرورا ینله کردندی. آنگاه دست یعبادت کردن آورد
و جهد کردن و بیدار بودن بشب و روزه داشتن بیشتر از آنکه پیش از آن کردی، تا چنان
شد که اندر چهار صد شب ده سجده کردی.

و او را یکی خواهرزاده بودی که مرورا ثواب گفتندی و این ثواب سپاه سالار او
بود بر بنی اسرائیل، و میان ایشان اندراو حکم کردی. سی سال هم چنین بود اندرین
جهد و عبادت تا چنان شد که کس با او سخن نتوانستی گفتن و او با کس سخن نگفتی
از بسیاری جهد و عبادت که همی کردی تا چنان گمانی برد که من مرتن خویش را
نگاه داشتم و تن من مرا فرمان بر دار شد.

آنگاه خدای عزّوجلّ خواست تا ضعیفی او مرورا بنماید تا داود بدانند. آنگاه
مرورا بر بلا عرضه کرد. و آن چنان بود که داود اندر محراب نماز همی کرد. خدای
عزّوجلّ مرغی را از مرغان بهشت بفرستاد تا پیامد بر روزن محراب او برنشست، همه

۱- موکتل : برگماشته .

۲- حمد : ستایش و آفرین .

۳- ینله کردن : رها کردن، بحال خود وا گذاشتن .

محراب از آن پربوی مشک شد و محراب روشن گشت از آن رنگهای آن مرغ، سرخ و سپید وزرد و کبود و از هر رنگی. چو داود مرآن را بدید از آنش آرزو آمد تا اندر نماز دل او مشغول گشت و اندیشه کرد که از نماز فارغ شود مرآن مرغ را صید کند. داود اندرین اندیشه بود، آن مرغ از آن روزن فرو پرید و بر زمین بنشست بنزدیک داود. و داود را نیز 'صبر نما' تا نماز را بسزید^۱ و آهنک^۲ آن کرد که آن مرغ را بگیرد. آنگاه آن مرغ پرید و بر آن روزن بنشست، آنگاه داود علیه السلام از پس آن مرغ بریام باشد تا سرورا بگیرد. آن مرغ زاستر^۳ پرید. داود از پس او زاستر شد. هوازی^۴ نگاه کرد، زن «اوریا» را بدید برهنه بر سر حوض ایستاده، اندر سرای خویشتن، و خویشتن را همی بست. داود را چشم بر او افتاد. آن زن نگاه کرد، سابه^۵ داود را اندر سرای خویش بدید، بدانست که آن داودست. زود فرو نشست و سویها را بخویشتن فرو پوشید، از پیش و از پس، تا همه تن او پوشیده شد و سرای او از داود پرهیت شد، از آنک داود سخت باهبت بود. و آن زن بلشایع نام بود.

آنگاه داود مرزنان خویش را بفرمود که زن اوریا را نیکوتر از آن داربد که تا اکنون همی داشتید و لطف کنیدش و بنوازیدش، تا چنان شد که داود بازن سخن گفت و آن زن آگاه شد که داود را چه بوده است. داود را گفت: یائسی آله، بدان که سرا از خانه بیرون آمدن عیب باشد و اندر بنی اسرائیل برمن تهمت باشد و من خویشتن را هیچ عذری نشناسم مری تهمتی را به از آنکه شوی من باز آیدی و با من باشدی. و اوریا بغزو شده بود، همانکه داود نامه بی نبشت سوی سهامسالار و او را بفرمود که اوریا را باز فرست. چون نامه آنجا رسید هم آنگاه اوریا را باز فرستاد. پس چو اوریا

۱- نیز: دیگر، پیش از آن، از آن پس.

۲- بریدن: قطع کردن.

۳- آهنک: قاصد.

۴- زاستر: زان سوتر، آنطرف تر.

۵- هوازی: ناگاه، ناگهان، مغایبته.

همی آمد، اندر راه پیک شب خفته بود، بخواب دید که شیری نر اندر میان دوشاخ خرما درخت اندر نشسته بودی و او خود خواب گزارا بود. چو از خواب بیدار شد بر او را سخت عجب آمد از آن خواب خویش. گفت که خرما درخت زن باشد و شیر مَلِیک باشد. چه گویی که داود را برزن من کاریست و بر او را بیش از آن عجب آمده بود از آنکه داود مرورا از میان همه لشکریاز خوانده بود.

پس اندیشه کرد، بدانست که داود را برزن او هوا آمده است. چون به خانه باز آمد نزدیک زن خویش نشد و بروز همه روز روزه داشتی و بیشتر از شب نماز کردی و هیچ بر زن خویش نشدی تا چنان شد که زن ازو دستوری خواست، گفت: مرا دستوری ده تا جامه^۱ تو آیم. اوریا مرورا دستوری نداد. چون زن بجامه او اندر شد اوریا روی ازو برگردانید، هر چند که زن خویشتر را برو عرضه کرد اوریا هیچ آهنگ اونکرد.

آنگاه این زن مرد او را خبر کرد از آن. پس روزی اوریا با داود نشسته بود و حدیث همی کردند. داود مر او را را گفت که مرا خبر کردند بعضی از زنان که زن تو پیش ایشان گله کرده است که تا تو بیامده ای، با او بستر اندر نشده ای و با او همی کرد نیایی، چرا همی چنین کنی که من ترا از بهر حق^۲ همسایگی باز خواندم، از آنکه حق^۳ همسایگی تو بر من واجبست، که روزگاری دراز غایب بودی، خواستم تا باز آیی و با اهل خویش بیاشی، از آنکه اهل^۴ تو با اهل من گفته بود که مرا آرزوی تست. اوریا گفت: رحمت خدای بر تو و بر اهل تو. آن واجب بودی که مرا بحال^۵

۱- خواب گزار: معبر، تعبیرگر خواب.

۲- هوا: میل، آرزو، عشق.

۳- دستوری: اجازه.

۴- جامه: مراد جامه خوابه است یعنی بستر.

۵- اهل: خانواده، عیال، همسر.

غایبی^۱ نصیحت گر بودی و اهل مرا نگاه داشتی و ناسزارا از اهل من بازداشتی. پس چو اوریا این حدیث همی کرد بترسید که باشد که داود بداند که همی چه گویم. پس باز سر آن حدیث را باغزا آریخته کرد و گفت که با این همه نیز من بغز و بودم اندر سبیل خدای، و با گروهی مردمان بودم که ایشان شب و روز اندر جهاد و عبادت و حرب کردن بادشمن مشغول اند و از چندین گاه باز از عیال و خانمان رفته اند و ازین جهان هیچ آرزوی شهوی و لذتی نیابند نه از زنان و نه از فرزندان. و من با ایشان بودم و در همه حال با ایشان انباز بودم. چو ما روزی بحرب فرا خواستیم شد و صفها پر کشیده بودیم و پاداش غزو بتامی بخواستیم یافت ناگاه نامه توفراز رسید، و تو پیغامبر خدای و خلیفت خدایی، امر ترا مخالف نشدم و هم در ساعت باز گستم و چو روی از یاران بگردانیدم با خدای نذر کردم که تا من سوی ایشان باز نشوم از خوشیها و لذتها و شهوتهای دنیا هیچ نگیرم و هیچ چیز مشغول نباشم تا بدیشان مانده باشم تا مگر من با ایشان اندر پاداش برابر باشم، از بهر این را با عیال خویش گرد نیام. همی داود اورا گفت: نیکو دیدی و صواب دیدی و من امیدوارم که خدای امید ترا وفا کند و مرا ترا پاداش بدهد و لکن مرا اهل ترا بر تو حق است. اوریا گفت که حق خدای بزرگتر از حق ایشانست.

آنگاه برادران بلشایع پیامدند، و مردان جلد^۲ بودند و سخن گوی. آنگاه اوریا را پیش داود کشیدند و برو خصمی کردند^۳ و سخن سر بسته گفتند و بمعنی داود را گفتند: یانی^۴ الله، بدان که مرمارا زمینی بود که ما سر آن زمین را آبادان نتوانستیم داشت و بترسیدیم که ضایع ماند. آن زمین سرین مرد را دادیم بر آن شرط که آبادان دارد و آبش دهد و سباع را و مرغان را از آن باز دارد، و با او شرط کردیم که اگر چنین نکنی از تو بازستانیم، و اکنون زمین را بیکه کرده است ضایع و آبش همی ندهد و گردان

۱- غایبی: غیبت، عدم حضور.

۲- جلد: زیرک، چابک.

۳- خصمی کردن: اظهار دعوی کردن، ادعا کردن علیه کسی.

همی نگردد تاسباع اندر آن همی خانه کنند .

اوربا گفت : یانی ^۱الله ، ایشان همی راست گویند . من تا کنون آن زمین را بطاقت خویش آبادان همی داشتم و آیش همی دادم و سباع را از آن دور همی داشتم . اکنون یکی شیری آمده است بزرگترین همه شیران ، و اندران زمین خانه کرده است و مرا با آن شیر طاقت نیست . همی بترسم که اگر با آن شیر بر آویزم مرا بکشد . از بهر این را ^۲مر آن زمین را بدان شیر بکله کرده ام .

داود بدانست که ایشان همی چه گویند . داود گفت : آری من خبری اقامتم که آن شیر بنزدیک آن زمین بگذشت و لکن آنجا زیانی نکرده است و خدای قادرست که مر آن شیر را باز دارد تا نیز بنزدیک آن زمین نگردد . شما باز گردید . و اوربا را گفت : باز گرد و آن زمین را آبادان کن و از آن شیر هیچ مترس . آنگاه اوربا پس از آن از داود دستوری خواست که باز هم بدان غزو باز شود . داود او را دستوری داد . چو اوربا آنجا باز شد لشکر همی به حرب فرا خواستند شد . اوربا آنجا رسید و زمانی نیک حرب کرد . پس سنگی از حصار بیخداختند و بر سر اوربا آمد و مغز از سر او فرو آمد و شهادت یافت و بیهشت جاودانه شد . چون خبر بد او رسید که اوربا کشته شد ، زن او را بفرمود تا عدت ^۳بداشت . پس آنگاه داود او را بزنی کرد و او با در سلیمان بود علیه السلام .

۱- از بهر این را : بدین سبب ، بدین جهت .

۲- عدت : بدتی که زن باید بعد از طلاق یا بعد از سرگشودن صبر کند و پس از آن بشوی رود .

شیخ رئیس حجة العقی امام الحکما ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا حکیم عالی مرتبت و بزرگ نام بردار و نویسنده بزرگ ایرانی، سرآمد حکمای مشاء و شهسوار میدان تفکر در تمدن اسلامیست. ولادتش بسال ۳۷۰ هجری (۹۸۰ میلادی) در «خوارزمین» از اعمال بخارا اتفاق افتاد و او بشوق پدر اسمعیلی مذهب خویش پس از کسب مقدمات علوم ادبی و دینی، نزد ابو عبدالله النانی از شاخیر علمای قرن چهارم، منطق و اقلیدس و المجسطی را فرا گرفت و سپس بمطالعات شخصی در حکمت و ابواب مختلف آن پرداخت و چنان بجهت درین کار بزرگ ایستاد که چون به هجده سالگی رسید از تعلم همه علوم فارغ شده بود. نخستین تألیف او کتاب «حکمة العروضية» است که در بیست و یک سالگی نوشت. بعد از آن ابن سینا چندگاهی در بخارا باقی ماند و سپس بر اثر انقلاب احوال آن سامان از بخارا بخوارزم در دستگاه «آل مأمون» رفت و بسال ۴۰۳ هجری (۱۰۱۲ میلادی) از ترس محمود غزنوی که آهنگ آن دیار کرده بود از خوارزم بگرگان و مغان سال ۴۰۵ هجری (۱۰۱۴ میلادی) به ری و سپس بفرزین و همدان رفت و قبل از سال ۴۱۱ هجری (۱۰۲۱ میلادی) وزارت شمس الدوله ابوظاهر شاه خسرو دیلمی فرمانروای همدان و جبال (۳۸۷-۴۱۲ ه. مطابق با ۹۹۷-۱۰۲۱ میلادی) یافت و بعد از وفات شمس الدوله چندی در زندان «فردآجان» بسربرد و بعد از رهایی از حبس باصفهان نزد علاء الدوله کاکویه رفت و همچنان در سفر و حضر با او بود تا در سال ۴۲۸ هجری (۱۰۳۶ میلادی) بین راه اصفهان و همدان در گذشت و در همدان مدفون گردید و اکنون مقبره او آنجاست.

ابن سینا دارای اشعاری بیاری و عربی و آثار متعدد بشرق فارسی و عربی در دانشهای مختلف و مسائل گوناگون از قبیل حکمت و پزشکی و روانشناسی و داروشناسی و ریاضی و تمثیلات عرفانی و امثال آنهاست که از بیان آنها کتابهایی از قبیل الشفاء - الاشارات و التنبيهات - النجاة - الانصاف - الحکمة المشرقیة - القانون - دانشنامه علانی از همه مشهورترند بوی آثار متعددی بشرق فارسی نسبت داده اند که علمی از آنها ترجمه هایی از دسته بی از رسالات او است بفارسی و از بیان همه آنها در انتساب مستقیم کتاب دانشنامه علانی و

رساله نبضیه و شاید رساله معراجیه یا معراجنامه باین سینا تردیدی نیست و سابقی از قبیل کنوز المعزین - نظرنامه - حکمة الموت - رساله نفس - المبدأ والمعاد - اثبات النبوة - رساله جودیه - معیار العقول - علم پیشین و برین و غیره منسوب بدوست .

دانشنامه علائی (علائیه) یا حکمت علائی (علائیه) را شیخ بخواجهن علاءالدوله کاکویه حکمران اصفهان نوشته و بنابر آنچه در آغاز آن آورده آنرا بقصد تحقیق در منطقی و طبیعیات و هیئت و موسیقی و مابعدالطبیعه تصنیف کرد ، لیکن جز بتحریر قسمت منطقی و الهیات و طبیعیات توفیق نیافت و تألیف باقی کتاب را بعد از او شاگردش ابو عبید جوزجانی با استفاده از کتب شیخ برعهده گرفت . اهمیت کتاب دانشنامه در آنست که اولین دوره کتابل از حکمت مشاء است که بزبان فارسی نگارش یافت و نیز از باب اشتمال بر بسیاری از اصطلاحات منطقی و فلسفی بفارسی شایان توجه است .

اما رساله نبض یا نبضیه شامل بحث در کیفیت آفرینش عناصر و امزجه و طبایع و بحث در دوران دم و نبض و انواع و کیفیت شناختن آنست .

بزرگترین سعادت

پیدا کردن آنکه خوشترین خوشی و بزرگترین سعادت و

نیکبختی ، پیوند واجب الوجود است ، هر چند بیشتر مردم

را صورت آنست که چیزهای دیگر خوشترست .

نخست باید که دانسته آید که خوشی و درد چیست ، گوئیم که هر کجا که

اندریافت^۱ نبود خوشی و درد نیوَد پس نخست اندریافت باید . و اندریافت ما را

دو گونه بود : یکی حسی که از بیرون بود و یکی و همی و عقلی که از اندرون بود ،

۱ - در باره ابوعلی سینا و احوال و آثار او رجوع کنید به کتاب تاریخ علوم عقلی در

تمدن اسلامی ، دکتر صفا ، طبع سوم ، تهران ۱۳۴۶ ص ۲۰۶-۲۸۱ ، و نیز به جشن نامه

ابن سینا ج ۱ و ترجمه فرانسه آن ، دکتر صفا ، تهران ۱۳۳۱ شمسی .

۲ - نقل از دانشنامه علائی بتصحیح آقای احمد غرسانی ص ۱۲۸-۱۳۴

۳ - اندریافت : ادراک

و هر یکی سه گونه بود: یکی اندریافت چیزی که سازوار و اندر خور قوت اندریافته بود، و یکی ناسازوار و زیانکار، و نااندر خور، و سوم میانه که نه این بود و نه آن. پس خوشی اندریافت اندر خور بود و درد اندریافت نااندر خور بود.

و اما اندریافت آنچه نه این بود و نه آن، نه خوشی بود و نه درد؛ و اندر خور هر قوتی آن بود که موافق فعل وی بود بی آفت، خشم را غلبه و شهوت را سزه و خیال را امید، و هم برین قیاس مرلسم را آنچه موافق وی بود و مرهوبیدن را و همچنین سردیدن را هم بر آن قیاس.

و اندر خردمندان لذت قوت‌های باطن غلبه دارد و بر خرد نفسان و فرود همان؛ و خسیسان خوشیهای ظاهر غلبه دارد. اگر بر کسی عرضه کرده آید که چیزی خوردنی خوش خواهی یا محل وحشت و بزرگ داشت و غلبه بردشمن، اگر سقط و خرد همت بود و به محل کودک‌کان و چهار پایان، شیرین خواهد؛ و اگر او را نفسی شریف و نفیس بود هرگز به شیرینی ننگرد و آن مراو را بجای آن دیگر چیز خوش نایستد. و سقط و دون همت آن کس بود که قوت‌های باطن وی سرده بود و خود خبر همی ندارد از قوت‌های باطن، چنانکه کودک‌کان که ایشان را هنوز قوت‌های باطن بفعل تمام نیامده باشد.

و هر قوتی را خوشی اندریافت آن چیز بود که ویرا قوت بروی است و از بهرویی است و آن چیز موافق وی است و لکن اندرین باب تفاوت سه گونه افتد: یکی تفاوت قوت قوت، که هر چند قوت شریفتر و قوی‌تر آن چیز که فعل وی بود شریفتر و

۱ - اندریافته؛ مُدرک

۲ - زیانکار؛ مضر

۳ - نااندر خور؛ ناشایسته، تالایی

۴ - فرود همت؛ کسی که همت پست دارد

۵ - خسیس؛ پست و فرومایه

۶ - سقط؛ بیفایده و تبهره و در اینجا بمعنی فرومایه است

قوی تر. و یکی از قبیل^۱ مقدار اندر رسیدن^۲ و اندریافتن، که هر قوتی که اندریافت وی بیشتر بود وی بخوشی و درد بیشتر رسد؛ و اگر دو قوت بودند از یک باب و لکن یکی تیزتر بود، اندریافت وی مرخوشی را و درد را بیشتر بود. و سوم از قبیل تفاوت آنچه بقوت رسد، که هر چند وی اندریاب خوشی و ناخوشی قوی تر، قوت را خوشی یافتن و دردیافتن بیشتر.

و آن چیز خوشتر بود که وی بنقصان و ببدی میل کمتر کند و دارد، و آن چیز دردناک تر که وی بنقصان و ببدی میل بیشتر کند و دارد، زیرا که اندریافت چیزی خسیس است. پس چون قیاس شاید کردن آن صورتی را که اندر حس افتد از شیرینی یا از معنیهای دیگر که بشیرینی ماند، که اندریافت وی حسی است زیرا که او را اندریافت چیزی خسیس است، با آن صورتی که از واجب الوجود آید اندر عقل که وی بهترین صورتیست و قوت عقل را بفعل آورد.

و اما اگر قوت گیری^۳، قوت حس خسیس و ضعیف بود که سپس تر پیدا آید که وی چیز بست که بهره وی از وجود خسیس است و ایستادن وی بآلتی جسمانیست، و هر گاه که اندریافت وی مرخوشی را قوی شود وی ضعیف شود. چنانکه خوشی چشم روشنایی است و ناخوشی وی تاریکی، و روشنایی قوی و را کور کند و بجمله^۴ محسوسات قوی مرقتهای حس را تپاه کند و معقولات قوی عقل را درست تر کند و قوی تر کند. و قوتهای عقلی بخود ایستاده است و از گردش دور است چنانکه پیدا کرده شود، و نزدیکترین هستی بهستی واجب الوجود وی است، چنانکه هم پیدا کرده شود. پس قوت حسی را بقوت عقلی نسبت نیست.

و اما اندریافت عقل و اندریافت حس بچند روی تفاوت دارند: یکی آنکه

۱ - از قبیل: از جهت

۲ - اندر رسیدن: تمیز دادن

۳ - گرفتن: پنداشتن، تصور کردن، معتبر دانستن

۴ - بجمله: بمرمال

عقل چیزی را بخودیش، چنانکه وی هست، اندر یابد و حس هیچ چیز را بخودیش اندر نیابد؛ چه هرگاه که چشم سپیدی بیند، درازا و پهنا و شکل باوی بیند، و حرکت و سکون باوی بیند، پس هرگز سپیدی را بخودی سپیدی نتواند دیدن؛ و کمایش افتد اندر وی باند ریافتن چیز، و باشد که او را کمتر از آن بیند که وی است.

و عقل چیز را مجرد بیند و چنان بیند که هست، یا خود هیچگونه نبیند؛ و حس مرعوضهای حسیس تغییر پذیر را بیند و عقل مرگوهرها و صفت‌های ناگردنده را بیند و آن چیز را بیند که نیکویی و نظام و خوشی همه از وی آید. پس چگونه بود حال خوشی اندر ریافت عقل مرحق اوّل را، آنرا که همه جمال و نظام و بهاء از وی است؛ و آن خوشی را باین خوشی حس چه قیاس بود؟

و لکن بسیار بود که خوشی بی را ادراک کند قوتی از قوتها و از خوشی وی غافل بود، بازان قبیل که از وی مشغول بود و غافل بود، چنانکه کسی مشغول بود که آواز دستانهای تجلیل نیکو نظام شنود و از خوشی وی خبر ندارد. یا از قبیل آفتی که افتاده بود که طبع چیز بسبب آن آفت آرزوی آن چیز دارد که آن آفت را دفع کند، پس او را چون جزوی چیز دیگر دهند هر چند که خوش بود خوش ندارد، چنانکه کسی را که گل خوردن خوش آید و چیز قرش و تلخ خوش آید چیز شیرین ناخوش آید.

یا از قبیل عادت و الف^۳، چنانکه کسی طعمای ناخوش الف کرده بود یا چنان شده بود که اندر خور وی گشته بود، پس آن خوشتر آید او را از آنچه وی بحقیقت خوشست. یا از قبیل آن که قوت وی خود ضعیف بود و نتواند احتمال آن چیز خوش کردن چنانکه چشم ضعیف که روشنا بیش ناخوش آید و گوش ضعیف که آواز خوش قویش ناخوش آید.

۱ - ناگردنده : غیر متغیر

۲ - دستان : سرود و نغمه

۳ - الف : دوستی ، خوگرستن

پس بدین سببها ما را نیز باشد که غفلت افتد از خوشی معقولات که ما از ایشان مشغولیم ، و قوت عقل ما ضعیف باوّل کار ، و بالجمله تا اندر تنیم و عادت و اِلْف چیزهای محسوس کرده ایم بسیار بُوَد که چیزی خوش ناخوش آید هم ازین سیبها و بسیار بود که نه از خوشی و نه از ناخوشی خبردارد چنانکه کسی که اندام وی خَدَر^۱ شده باشد که چون خوشی و ناخوشی بوی رسد نداند ، چون خَدَر^۲ زایل شود آنگاه داند درد چیزی که بوی رسیده بُوَد از سوختگی باریشی .

و بسیار بود که قوتی چیزی اندر یابد و خوشی وی اندر آن بود و وی خبر ندارد از سببی عارض را ، چنانکه آن بیماری که پزشکان آنرا «هولیموس» خوانند که همه تن گرسنه بود و بگرسنگی ضعیف همی شود و لکن معده خبر ندارد بسبب بیماری از ضیفی یا از تری که او را افتاده بُوَد . چون آن سبب زایل شود سخت دردمند شود بنا رسیدن غذا بوی .

و حال نفس ما اندرین گیهان^۳ همچنین است که وی بنقصانست و بدانکه کمال معقولات اندر وی نیست دردمند است و بان کمالی که دارد خوشی یا بست بطبع خویشتن ، ولیکن تا اندر تنست از اندریافت خوشی و درد مشغولست^۴ و چون جدا شود آنگاه داند .

پس واجب الوجود بزرگترین اندر یابنده بیست بر بزرگترین اندر یافته را که خودست ، تمامترین اندر یافتن دایم بان بهاء و بان عظمت و بان منزلت . پس خوشترین حالی حال وی است بخود که و را حاجت نیست بچیزی بیرون که او را جمال و عظمت دهد ، و آن هستیها که باوّل آفرینش تمام^۵ افتاده اند و عقل محض اند ،

۱ - خَدَر : عضو بخواب رفته و مست شده

۲ - خَدَر : مستی و بخواب رفتگی

۳ - گیهان یا یاه مجهول یعنی جهان ، و جهان بکسر اول تبدیل صورتی از گیهانست .

۴ - مشغول : غافل

۵ - تمام : کامل و بی نقص

ونه چون مانند که ما را همیشه بچیزهای بیرون حاجتست و بچیزهای فرودمان نگرش و شغلست ، ایشان را یکمال خویش نگرش و شغلست که ایشان را معقول بود ، و بآنچه ایشان را مشاهده است از کمال و بهاء واجب الوجود که اندر آینه جوهر ایشان تابانست ، غایت خوشی و لذت ، و خوشی ایشان بآنچه و را مشاهده اند از واجب الوجود ، افزون خوشی ایشانست بآنچه اندر یافته اند از کمال خویشتن ، و ایشان را بخوشی و لذت برسو مشغولی^۱ است ، از برای که هرگز روی از برسو به فرسو^۲ نکنند و خودی خویش را وقف کرده اند بر نظاره و رج^۳ یعنی شکوه مندی برین و بدریافت خوشی مهین .

و آنجا ملال نبود که سبب ملال ما شغلی دیگر بود . یا درد آلت بود یا بدی آلت بود ، و بجمله باید که آنجا مادتی بود تغییر پذیر ، اما بی سببی ملال نیاید و هر چه فرمانبردار سببی بود که بوی رسید متغیر بود . و نیکبخت مردم آن بود که جان خویش را آن حال جوید تا چون از تن جدا شود آن خوشی بیاید و چون خلاف آن کسب کند شد آن خوشی درد یابد ، هر چند که آن درد را اکنون صورت نیست . چنانکه هر که درد سوختن آتش نیازموده باشد جز بشنیدن نداند .

و چون نیکو گفت امام حکیمان و دستور و آموزگار فیلسوفان ارسطاطالیس اندر باب آن خوشی که واجب الوجود را بخویشتن است ، و چیزها را بوی از وی ، که گفت : اگر مرا دل همه چیزها را از خود همیشه آن مقدار خوشی است که ما را بوی بود آن ساعتی که او را اندر یابیم و اندر بزرگی وی اندیشه کنیم و حقی را اندر باب وی تصور کنیم ، خود بزرگست ؛ و این مقدار که خرد ما اندر یابد و حال

۱ - برسو : جانب بالا ، عالم علوی

۲ - مشغولی : اشتغال ، اشتغال خاطر ، توجه

۳ - فرسو : جانب پایین ، عالم سفلی

۴ - رج : بزرگی و شأن و شوکت ، فر ، فرّه ، ارج . و مقصود در اینجا «فرازیدی» است

ما واجب کند خود قیاس ندارد بآنکه و را از خود بود ، و آن بزرگتر و عجب تر ، بلکه هستی اول خوشی است قایم بنفس خویش و نبایستی که آن حال را خوشی خواندندی و لکن لفظی نیست از لفظهای معروف از آن اندر خورتر باین معنی .

نبض مرکب^۱

نبض مرکب آن نبض را خوانند که حکمش از دوسه حال وی گیرند ؛ چنانکه سورچه بی که اندروی خردی و تواتر بود ، و قسمت ایشان که نبض مرکبند بسیار است ، و همه را نام نیست ، و بعضی را نام هست ، چون نبض ستر باشد که بتازی غلیظ خوانند ، و چون نبض باریک که بتازی دقیق خوانند . ستر آن بود که پهنا^۲ و بلندا^۳ بیشتر دارد ، و باریک آن بود که پهنا کم دارد ، و درازا^۴ بیش . و ازین جمله « نبض آهوی » است که بتازی غزالی خوانند ، که اندریک جزو گران می آید ، آنگاه بیکبار تیز شود .

و موجی است ، که جزوی بزرگتر بود ، و جزوی خردتر چون موجها بانر می ، و سخت خرد نبود ، و دودی است همچون موجی . و لکن خردتر متواتر چون کرم . و نعلی است و تفسیرش مورچگی ، بغایت خردی بود ، و بر صورت سورچه . و ارگی است که بتازی منشاری خوانند ، همچنان بود که موجی ، و لکن صلب^۵ بود و کشیده ؛ و بیشتر آنگاه بود که اندر اندام عصبی آماس بود چون حجاب و سینه ؛ و موجی بیشتر آنگاه بود که آماس اندر عصب نبود ، بلکه اندر شش یا مغز یا در جگر بود ، و بوقت گرمابه کردن و عرق کردن .

۱ - نقل از رساله نبضیه چاپ انجمن آثار ملی بتصحیح آقای مشکوة ، ص ۲۴-۲۶

۲ - پهنا : عرض

۳ - بلندا : ارتفاع ، بلندی

۴ - درازا : طول

۵ - صلب : سخت

و دُم موشی است که بتازی ذکتب الفار خوانند. که از زیادت نقصان گیرد یا از نقصان زیادت آید اندر نبضهای بسیار، یا اندریکی نبض.

و جوالدوزی است که به تازی میسلی خوانند، و از نقصان زیادت آید بتدریج، آنگاه از زیادت بنقصان شود.

و دو زخمی است که بتازی ذوالفرعتین گویند که هنوز حرکت پیشین تمام شده نبود که دویم اندر رسد.

و اندر میان افتاده، که به تازی: الواقع فی الوسط خوانند، که آنجا که سکون چشم داری سکون نیاید، حرکت آید.

و نبض لرزنده، و نبض متشنج، و اختلاش در سپسی و پیشی^۱ و نهاد^۲ بود.

۱ - سپسی و پیشی: تأخر و تقدم

۲ - نهاد: فطرت

۱۵ - شرح قصه حیی بن یقظان

داستان حیی بن یقظان از کتابهای تمثیلی عرفانی شیخ اثریسی ابوعلی بن سیناست. این داستان عرفانی را شیخ هنگامی که در قلعه فردجان محبوس بود نگاشته و در آن شرح حال پیری را از اهل بیت المقدس بنام «حی» پسر «یقظان» آورده است. مراد ازین حی روح انسانی و «یقظان» عقل تعالی یعنی مدیر کره مادون قمر است که صوفی زاهد را در وصول بحق پاوری میکند. حیی بن یقظان بوصیت پدریگردش در بلاد مبادرت جسته و یقظان مفتاح همه علوم را پیسرداد. وی نویسنده کتاب را با خود بسیاحت عالم برد؛ نخست او را به چشمه بن عجیب، نظیر چشمه حیات که در داستان اسکندر می بینیم، راهنمایی کرد. هر کس ازین چشمه بنوشد از بیابانهای سخت و کوههای بلند میتواند گذشت. این چشمه در آن سوی ظلمات (یعنی جهل و نادانی) و در سرزمینی روشن و نورانی (یعنی دنیای حکمت و فلسفه) واقعست. سپس از دو قسمت عالم یعنی عالم ماده و عالم معنی، و از طی مراحل و وصول بحق بطریق رزسختن رفته و این بحث بایمانی شیرین بوصف واجب الوجود ختم شده است. داستان حیی بن یقظان از همان عهد شیخ مورد توجه قرار گرفت و بیبارسی ترجمه و شرح شد. این ترجمه و شرح بفرمان علاء الدوله کاکویه حکمران اصفهان (متوفی بسال ۴۳۳ هجری = ۱۰۴۱ میلادی) و ظاهراً بوسیله یکی از شاگردان شیخ که گویند ابوعبید جوزجانی و شاید ابوعبدالله المعصومی بوده، باکتیری ساده و شیوا بیبارسی درآمده است.^۱

۱ - درباره ترجمه حیی بن یقظان رجوع شود به «ابن سینا و تمثیل عرفانی»، آقای پرفسور

هانری کربن، تهران، ۳۳۱ شمسی، ج ۱ و ۲.

Henry Corbin, Avicenne et le récit visionnaire, 2 vols. Teheran,

تن و روان^۱

«گوید [خواجه ابوعلی بن سینا] که اتفاق افتاد مرا آنگاه که بشهر خویش بودم، که بیرون شدم بنزهتگاهی از نزهتگاه‌هایی که گرد آن شهر اندر بود با یاران خویش. پس بدان میان که ما آنجا همی گردیدیم و طواف همی کردیم، پیری ازدور پدید آمد زیبا و فرمندی^۲ و سال خورده، و روزگار دراز بر او برآمده، و وی را تازگی برنا آن^۳ بود که هیچ استخوان وی سست نشده بود، و هیچ اندامش تباه نبود، و بروی از پیری هیچ نشانی نبود جز شکوه پیران».

شرحش: بیاید دانستن که ایزد جلّ و علا مردم را ازدو گوهر آفرید: یکی تن و دیگری روان که او را بتازی «نفس» گویند و بحقیقت «مردم»^۴ و آیتست. و دریابنده علمهای کلتی و بیرون آرنده پیشه‌ها نفس است، و سر نفس را ایزد تعالی چنان آفرید بطبع و چنان سرشت که هر بار که او را بازدارنده‌یی نبود از کار خویش، دانشهارا طلب کند و قصد اندر یافتن علمها کند. و آهنگ شناختن ایزد و فرشتگان کند، و خواهد که پایگاه ایشان بشناسد و پیوند ایشان بک بدیگر و پیوند همه بایزد تعالی اندر یابد، و باندربافتن آنچه خواهد بودن از عالم غیب مشغول شود.

و بیاید دانستن که یکی از بازدارندگان سر نفس را از کارهای طبیعی این قوت‌های دیگرند که مردم راست و اندرو آفریده است، چون قوت خشم و قوت شهوت و قوت متخیله. و حال این قوتها سپستره‌دید کنیم. و دیگر بازدارنده‌یی سر نفس را از کار خویش مشغول شدن اوست بتدبیر این کالبد و کار فرمودن او را نیز بر این قوتها را بر راستی. و هر بار که این قوتها سر روان را بسوی خویش کشند و بخویش مشغول

۱- نقل از ابن سینا و تمثیل عرفانی، جلد اول ص ۴-۵.

۲- فرمندی: دارای فرّ.

۳- برنا آن: برناپان، جوانان.

۴- مردم: انسان.

کنندش ، وی از کار خویش بازماند - آنکه او را بسوی آن آفریده‌اند - اندر بافتن کارهای آن جهانی ودانستن حقیقت چیزها وموجودها، وباین قوتها مساعدت کند ویراه ایشان برود ، و آنچه اندر سرشت وی است بجای بھلد . و هر بار که نفس این قوتها را زیر دست خویش کند وفرمان بردار خویش گرداند تا ایشان آن کنند که وی فرماید، پس ایشان او را از کار خویش باز نتوانند داشتن ، و آنچه اندر سرشت وی است بجای آید، و آنچه اندر طبع وی است از او پدید آید . پس نفس بچنین حال با خویشتن یوَد، پس «بشهر خویش» بود، ای^۱ که بدان مشغول بود که او را از بهر آن آفریده‌اند . پس بسوی این^۲ گفت خواجه^۳ که «اتفاق افتاد مرا آنگاه که بشهر خویش بودم» .

وبیاید دانستن که نزهت کردن نفس اندیشه کردن است اندر راه علم ، و گردیدن وی اندر نزهتگاه حجت و برهان جستن است بر آن علم که از وهمی اندیشد ونظر همی کند اندروی . پس بسوی این گفت خواجه که «بیرون شدم بنزهتگاهی که گرد آن شهر اندر بود» ای^۱ که مانده حال من بود آن علم و اندیشه .

وبیاید دانستن که این قوتهای دیگر که مردم راست، باوی بهم‌اند وباوی موجود شده‌اند، و از وجود نشوند تا وی بتدبیر این کالبد مشغول است وباین تن آمیخته است بر گونه بی از آمیختن ، زیرا که قوت شهوت بیاید تا کالبد بماند و موافق را بجوید ؛ وقوت خشم بیاید تا ناموافق را دور کند ؛ وتخیل بیاید تا از راه او علمها بنفس رسد که بوهم رسیده باشد و خاصه اندرین وقت که نفس را بایشان حاجت است وقوت خیالی بیشتر چنانکه پدید کرده آید سپستر . پس بسوی این گفت خواجه که «اتفاق افتاد که بیرون شدم با یاران خویش» .

بیاید دانستن که ایزد تعالی همه حالهای این جهانی و جزاین از بودن ونیست شدن و از حال به حال گردیدن، و جزاین همه را بسبب و میانجی اندر بسته است و بهری را

۱- ای ؛ یعنی .

۲- بسوی این ؛ بدین جهت .

۳- مراد خواجه ابوعلی بن سیناست .

سبب بودن بهری کرده است، مثال این چنانست که سبب آنکه ما چیزها ببینیم روشنایی کرده است، که تاروشنی نبود ما چیزها نبینیم، و چنانکه دوری و نزدیکی آفتاب بهر جای سبب گرما و سرما کرده است. و همچنین سبب بودن نیست شدن چیزهای این جهانی فرشتگان آسمانی کرده است خاصه «عقل فعال» آن که حالش سپستر باد کنیم، و بمیانجی ایشان چیزها پدید آیند، زیرا که ایشان مادتها را شایسته صورت پذیرفتن کنند، هر چند که بودن ایشان نیز فرشتگان کر و بیان باز بسته است، چنانکه یاد کرده آمد. و همچنین حال مردم از معنی اندر یافتن علمها و دانستن آن چیزها که مردم یا اول کار نداند، پس بداند، بفرشته پی باز بسته است که وی یکی از کر و بیان است، و سبب وی مردم را آن چیزها که اندر و از دانستن و شناختن بقوت بود، بفعل آید. و این فرشته داناست بهمه حالهای این جهانی و جزاین، و هر چه خواهد بود اورا معلومست، و بروی چیزی ازینگونه پوشیده نیست. و دانایان این فرشته را عقل فعال نام کردند، آئی که همه دانستنیها اورا معلومست اندر وقت و بفعل است نه بقوت. و شاید بودن که آنکه اورا بزبان شریعت جبرئیل علیه السلام خوانند، این عقل فعال است، و پیشینگان مر فرشتگان آسمانی را «نفسها» خوانند. و مر فرشتگان را دیرست که تایا فریدند، پس دیرینه اند، و نه چون ما اند که روزگار ایشان را پیر کند و اندر ایشان اثر کند. پس بسوی این گفت خواجه که «از دور پیری دیدم زیبا و روزگار دیده و پروزشان بر آن بود و شکوه پیران».

احوال نفس ناطقه

باید دانستن که نفس ماتاوی بائن آبیخته است و بتدبیرتن مشغولست، اورا علم بحقیقت و دانش آن جهانی بتمام حاصل نیاید، بسوی آنکه هر چه اورا بدین جهان اندر حاصل آید، براه دلیل و بغیاس بود و بحیلت که مشاهدت حق نبود، چنانکه بهری

پیشتر یاد کرده آمد. پس چون شغل تن از وی بیوفتد، و این برده که از جهت کالبد است میان وی و میان حق بازدارنده است برخیزد، و روی وی بتعامی سوی حالهای آن جهانی شود، پس دانستن ایزد و شناختن فرشتگان و حالهای آن جهانی او را پیدا شود بحقیقت، چنانکه هیچ شککه نه او فندش، و چنان گردد حال وی بدین باب که آن فرشتگان است بانزدیک آن.

و بیابد دانستن که سیاحت کردن نفس ما جستن و بدست آوردن حقیقت چیزهاست. و مردم تا بدین گونه بود که یاد کردیم و حالش این حال بود، گاهی بود که باندریافتن علمها مشغول شود نیک و مهمت از حالهای این جهانی ببرد، پس بدین حال او را پاره‌ی از حالهای آن جهانی معلوم گردد. و گاهی بود که بتدبیر کردن و نگریدن اندر حال کالبد مشغول شود، از برای که نتواند که همیشه بدان حال پیشین مشغول بود. پس بسوی این گفت خواجه که «من از آن پیراندرخواستم که تا مرا راه دانش حقیقی بتایید و پیدا کند» آئی که خواستم که من چیزها همچون وی بدانم بحقیقت. آن پیر گفت که «تو این چنین سیاحت که من کنتم نتوانی کردن» آئی که این چنین که من همی دانم از حقیقت چیزها، تو نتوانی دانستن مگر سپس جدا شدن ازین کالبد، که این راهها بر تو بسته است، و اکنون وقت جدا شدن نیست که پیش از آن نبود.

و بیابد دانستن که نفس مردم بشغل کالبد و بتدبیر وی اندر مانده است چنانکه یاد کردیم و از آن شغلها یکی مشغولی وی است باندریافتن محسوسها، که این حال نیز او را بازدارنده است از کار خویش کردن، چون دیدنی و شنودنی و دیگر حسها. پس هر بار که مشغول داشتن حسها بر نفس را از وی دور شود، وی آهنگ اندریافتن دانشها کند از عالم غیب، و آنکه اندر سرشت وی است بهری از حاصل آید. مثال آن که اگر کسی بغمسبد بدان حال، شغل حسها از وی بیوفتد. پس نفس آهنگ عالم فرشتگان کند و آنچه ایشانرا معلومست که آن خواهد بود. او را پاره‌ی معلوم گردد. پس اندر آن حال قوت و همی و خیالی از نفس آن حال اندر یابند و بدانند،

بسوی آنکه قوت وهمی نزدیک وی است و چنانکه نفس از راه وی چیزها بداند وی نیز از راه نفس چیزها بداند، پس اگر نفس ضعیف بود و قوت وهمی قوی بود، قوت وهم آن دانسته را بچیزهای دیگر مانده کند و با چیزهای دیگر بیامیزد. پس قوت متخیله معنی آن چیز آمیخته و گردانیده را اندر یابد. پس آن معنی سپسین را اندر خزینه خویش بنهد، آنکه او را «حافظه» گویند. و شکل و صورت آن دیدنی که بخواب همی بیند و با آن شنودنی که همی شنود اندر خزینه وی بنهد، آنکه او را «قوت خیال» گویند. پس چون از خواب بیدار شود، آن صورت سپسین و آن معنی سپسین اندر آن خزینه مانده بوند. پس این چنین خواب را تعبیر یابد، و تعبیرش آن بود که آن کس بسپس باز شود و بماند باشد که آنچه او را به حاصل آمده است از کدام دیدنی و شنودنی به حاصل آمده است، و چگونه از حال خویش بگردیدست. و همچنین بتحلیل بسپس باز همی شود تا آن نخستین را اندر یابد. پس گوید که این خواب چنین و چنین دلیل کند و بداند که نفس را از عالم غیب چه چیز به حاصل آمدست و این خواب خوابی راست بود، پس اگر نفس آن کس قوی بود و قوت وهمی او سر آن دانسته را از حال نتواند گردانیدن، پس اندر خزینه همچنان بماند که نفس را حاصل آمدست از عالم غیب و مر این خواب را تعبیر نیابد، و این چنین خواب جزوی از پیغامبری بود چنانکه پیغامبر علیه السلام گفته است، و مرتبه نیک سردانست. و اگر نفسی بود قوی سخت، چنانکه محسوسها او را از آن کار باز نتوانند داشتن که اندر سرشت وی است، این حال او را بوقت بیداری حاصل آید از عالم غیب، و آن اندر یابد که آن دیگر بحال خواب اندر یافت. و این حال پیغامبران مرسل بود، و این حال را بزبان شریعت «وحی» خوانند. و مرایشان را اندر این حال صورتهایی پیش چشم حاصل آید، و آوازهایی بشنوند که مرایشان را چیزهایی فرمایند از حکمهای شریعت، و این بیک گونه است از معجزات پیغامبران که از غیب خبر دهند، و آنچه بخواهد بوند بگویند.

و نیز یابد دانستن که این کلام مرزم فرمان بردار نفس است، تا چنان که نفس او را همی گرداند، همی گردد، با بندگان نفس بگوید و بخورد و برود و آنچه بدین ماند،

و این بسوی آن چنین است که ایزد تعالی سر جسمهای طبیعی را فرمان بردار فرشتگان آسمانی کرد، آنکه ایشان را «نفسها» خوانند و نفس ما از جهت آنکه نفس است، از جنس ایشان است. پس بهری از جسمهای طبیعی بفرمان نفس مردم کرد. پس اگر نفسی بود قوی تر، مرد بگر جسمهای طبیعی را جزا نکالید خویش از حال بگرداند و اندر و اثر کند، هر نفسی بر اندازه خویش. مثالش که اگر نفسی بود قوی و مراورای رفیق بود و مراورا آرزوی دیدن آن رفیق آید و وی بصدق خواهد که آن رفیق بنزد یک او آید، نفس این مرد اندر نفس آن رفیق اثر کند و اندر وی آرامی پدید آید، تا برخیزد و بنزد یک این کس آید. و اگر خواهد که اندرین عالم باد برخیزد، باد خیزد و اگر خواهد که زلزله افتد، چنان بود. و اگر خواهد که چوبی ماری گردد، آن چوب مار گردد. و اگر خواهد که از سنگی جانوری پدید آید، چنان شود. و این گونه دیگر است از معجزات پیغمبران چنانکه اندر خبرهای ایشان آمده است، که حالهایی کردند اندر عالم برخلاف آنکه عادت جسمهای طبیعی است. پس بسوی این گفت خواجه که «پسند بدانکه گاهی سیاحت کنی» آئی که بکار آن جهانی مشغول باشی تا چیزهای بودنی که هنوز نبوده است بدانی. و آن ترا بر اندازه تو حاصل آید چنانکه پیغمبران را حاصل آید بر اندازه ایشان.

۱۶ - ابویعقوب سگزی

ابویعقوب اسحق بن احمد سگزی از کبار متکلمان اسمعیلی است که در اواخر قرن چهارم هجری میزیست. وی کتاب معتبری دارد بنام کشف المحجوب در حکمت و کلام بر مذاق اسمعیلیان در هفت مقاله (یا اصل). روشن سخن درین کتاب فارسی غالباً ترجمه میماند و گویا در زمان مؤلف یا فریب بزمان او، و بهرحال در زمانی که نباید دیرتر از اوائل قرن پنجم هجری بوده باشد، از اصل عربی کتاب فارسی درآمد و مفردات و ترکیبات فارسی کتاب ما را بکهنگی نثر آن دلالت می نماید (رجوع کنید به تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۱ چاپ سوم ص ۶۳۳ - ۶۳۴ و مقدمه کشف المحجوب چاپ تهران سال ۱۳۳۷ شمسی بقلم آقای هانری کوربیز).

کشف اصرار

آگاه باش کی حقایق علم در حجابست از ایلیس و ذریت او، و ظاهرست نزدیکه اولیاء خدای و گزیدگان او، زیرا کیت آن سر ایزدست کی بدان آگاه کند آن کس را کی خواهد از اولیاء او، و علم در خزینه اوست کی بدان منت کند بر آن کس کی خواهد از بندگان او، و هر کی محرومست از آن در گم شدگی همی گردید و در کوری همی رفت، بردلهای ایشان قفهاست نی آن را نگشایند، و از خرد ایشان بند قفلها برنخیزد، و اولیاء ایزد در مرغزارهای بهشت همی چرند، و از درختان آن همی چینهند، و اندر جوئیهای آن مباحث همی کنند، سیر نشوند از آن یکساعت و ناتوان نگردند،

۱ - نقل از کشف المحجوب ابویعقوب سگزی ص ۳۳۰ - ۳۳۱

۲ - ذریت او ایلیس

۳ - منت کردن یا منت گذاشتن

۴ - چیدن (بکسر اوله) چیدن

۵ - مباحث: شفا کردن - درخت

بشناختند معبود خویش را ، و مجرد و پاک بکردند اورا از نشان آفریده‌ها، و پاکیزه کردند اورا از همه صفات آفریده‌ها، و خداوندان گم‌شدگی مانند کردند آفریدگار را بافریده، و در حد آوردند^۱، و مثال کردند اورا بصفات تادرس‌مار آوردند، و نادان شدند بشناختن فریشتگان و درجات آفرینش، و متکر شدند بخیر دانسته، و بگرویدند بخیر نایافته؛ و خداوندان حقایق عارفند بفریشتگان ایزد، و عالم‌اند بدرجات آفرینش، و شناسند نایافته‌را، و دانند دانسته‌را، و همی اوسید دارند آن را کی شاید بودن تافرو آیند بدیشان فریشتگان؛ و اولیاء ایزد را رنج نباشد در نگاه داشت علم، یعنی تا علوم تأویل نفوس روحانی ایشان گردد و ذاتی شود در جوهر نفس ایشان، و هر چیز کی ذاتی بود جوهری را ابدأ از وی جدا نشود، چون حرکت آتش کز آتش جدا نشود. ایزد ما را و شمارانگاه دارد از غلته‌ها و پاونده‌های^۲ جهل و نادانی و روزی کناد ما را و شمارا شناختن حقایق و طلب کردن زیادتی علم، کسی آن بهشت مأویست و فردوس اعلیست، و نگاه دارد ما را بر صراط مستقیم^۳ «انته جواد کریم و ذوفضل عظیم». اکنون بنور تابنده و قوت عظیم از جهت ولی^۴ خدای در زمین دعوت کسی جایگاه نفوس روحانیست، و بنیکویی طاعت من اورا و نیکویی شفقت او بر من، پیشستی کنم در کشف کردن آن سرها کی پنهان بود و ریزها کی در خزانه بود. و کس آن سخن در حروف کتابت نیاورد، و آن سخنهایی و سرهایست نهانی کی اهل زمانه را شایست، و آن چیزها کی بکار باید کافیت، کشف کنم درین کتاب از هفت اصل کی آن بزرگوارترین اصلهاست.

خرد، تخم، دو جهان

اگر ایدونک^۵ خرد جوهری دانی ایستاده بذات خویش آنگاه کسی چیزها

۱- در حد آوردن : محدود کردن و بعدورسم در آوردن.

۲- پاونده : پابند، پای بند. ۳- کشف المحجوب ص ۲۳-۲۵.

۴- مقصود «منشأ» است ۵- ایدونکه : چنین که. ۶- ایستاده : قائم.

نبود - نه جسم و نه روح و نه چیزی از چیزها - پس از وی ظاهر شد، این هوسی عظیم بود و دور بود از برهان و نزدیک بود به سواس کسی مردم را گم کند . و اگر ایدونیک خرد را رحمت خدای دانی که فرو ریخته شد بر آفرینش تا هر چیزی را از نور عقل اول ناپشی بود بمقدار آن چیز - اگر جسم بود یا روح یا تراکیب موالید یا صورتی بود تمام - کز آن صورتهای ظاهر شود، واصل خرد را بدان صورت دعوی تواند کردن از همه بودنیها و جستار اوبدان صورت ظاهر تواند کردن برهان کی نورا و تابد اندر چیزها - اگر جوهر عقل را چنین دانی، چنین اندیشیدن حق بود .

پس خرد نورست فرور ریخته بر آفرینش، و همی تابد در هر چیزی، و روشنایی او بمقدار جوهر چیز و فراخی و تنگی آن جوهر بود . پس اگر پذیرنده نور عقل روح مفرد بود، پس بازگشتن عقل بدو بدوستی بود . و اگر پذیرنده نور عقل مرکبات بود، بازگشتن خرد بمركبات و دهمتهای کتون و فساد بود کز جنبش تراکیب همی افتد . اگر ایدونیک پذیرنده نور عقل موالید بود، پس بازگشتن خرد بر آن منفعتهاست از بهر آن و دیعت کی برایشان نهاده است، و اگر ایدونیک پذیرنده نور عقل مردم بود، بازگشتن عقل برور غبت کردن بود ببقا و آرزو کردن حیوة جاودانی . ازین جهت واجب آمد تخم افگندن دوجهان را در عقل فاعرفه .

و تخم افگندن دوجهان را در عقل معنی دیگرست و آن موافقت است کی میان ارکان دوجهان افتاده است، و قوت گرفتن هر جزوی بجزوی دیگرست تا بدان ظاهر شود منفعت چیزها، تا دوجهان در وحدت ایزد باشد کی با عقل یکی گشته است، و اگر ایدونیک تخم دوجهان در عقل افکنده نبود، جزوهای دوجهان با یکدیگر نشدندی بموافقت . پس چون باز یافتند این چنین مشاکلت میان جزوهای دوجهان، دانسته شد کی تخم دوجهان در عقل افکنده بود برهان . فاعرفه .

و دیگر کی نشان تخم افگندن در جایگاهی آن بود کی تخم افزونیی باخویشتن بیرون آورد از آن اصل کی در وی افکنده شد، و آن افزونی از نفس آن چیز بود، کی اندر

اصل آن تخم بود. هر چند یافتیم دوجهان را کسی صفوت و نهایتش مردم بود و در مردم اصلهای خرد و چیزهایی پیدا شد شگفت بدیع، دانسته شد کسی مردم و هر چه دون مردم بود در آفرینش همه در خرد تخم افکنده بود، زیرا کسی مردم آخر همه چیزی پدید آمد و از خرد پدید آمد. پس همه چیزی از خرد پدید آمده بود بدین برهان، و ازین جهت پدید آمد از عقل افزونی نور و ظاهر شد روشنایی آن. فاعرفه.

مهدی^۱

سهدی آنست کی مردمانرا راه نماید^۲؛ و همه پیغمبران از پیش او^۳ مردمانرا راه نمودند برای خدای، ولیکن سخنهای ایشان پوشیده بود و علمهای ایشان در حجاب بود، زیرا که زمانها چنان واجب کرد، پس چون کار بغایت رسید و نزدیک آمد برداشتن حجابها و پیش آمد دور کشف، آشکارا شود برهانهای روشن و دلیلهای آن آراسته شود. پس آنکس کی در آن زمانه پدید آید مردمان را راه نماید بی حجاب و بی رمز، و همه علمی کی در شریعتها و در کتابها بود و هر حکمتی و سرّی پوشیده بر خلق بگشاید. پس نام آنکس مشق بود از «هدی»، یعنی هیچ کس را از او و از دعوت او بیرون شدن نباشد، و گریختن نبود کس را از برهانها و حجت‌های او، زیرا که او مردمانرا راه نماید بدانچ در حقیقت ایشانست، و بدان علما راه نماید کی بر آن آفاق و آنفس گواهی دهد. و بگشاید بر نفوس علوم ملکوت ایزد تانفوس باحقابق و تأیید یکی گردند و راحتها و فرجها پدید آید، و همه معاندان در دین ایزد شوند با اختیار و رغبت و حقیقت و بطاعت در آیند. ازین جهت نسبت کردند خداوند قیامت را به مهدی. فاعرفه.

و چنین گفتند کسی چون سهدی بیاید گرگ و گوسفند بیکجانب خورند. پس معنی گرگ معنی ضدست کی اولیای خدای رانا همواری و دشواری نمایند. و معنی گوسفند معنی

۱ - کشف المحجوب ص ۸۱-۸۳.

۲ - راه نمودن : هدایت کردن.

۳ - از پیش او : قبل از او.

آنکس بود که بدو ایمن باشند و از نیکی او اوسید دارند. پس ازین معنی بود که موافقت باشد میان خدا و ولی از قوت خداوند قیامت. و معنی آب خوردن موافقت باشد میان ایشان در علم و حکمت و کشف حقایق.

و دیگر چنین گویند که مهدی باجوج و ماجوج را بکشد. یعنی کی در زمانه و دور خداوند قیامت آن کسها کشته شوند کی بی راه شدند و اعتقاد تباه داشتند، و خون ایشان ریختن شک از قلوب و نفوس ایشان بیرون آوردن بود، و از پیس آن عدل بگسترانند و جور بردارند یعنی عدل علم بگسترانند و جور جهل بردارند.

و دیگر مثال نفوس کی در دور سیرا باشند چون مثال بیماری بود سخت کی در تن دارند کی از بیماری جدا شوند. مثال خداوندان دورهای سیر چون طیبانند کی علاج بیماران کنند، و تقدیر ایزد در مدت این بیماران هفت دور بود، و تمامی دورهای هفتگانه جدا شدن بیماری بود ازین رنجوران. مثال خداوند دور پیشین مثال آن طیب بود کی بیماران را باز دارد از چیزها خوردن، چنانکه طیبان هند کنند. و مثال خداوند دور دوم چون مثال آن طیب بود کی دارو دهد، و مثال خداوند دور سوم و چهارم تا هفتم مثال طیبانی کی هر یکی چیزی فرماند از مصلحت طب. چون کار خداوند قیامت رسد، بگشاید ایشان را از همه بندهای علت و اعادت خویش برد، و غذا و شراب خویش، و بتن درستی رساند. و این نشان مهدی بود، و آن فایدها و علمها و حکمتهای او کی راه نمایست سردمان را بمهدی و خداوند دور کشف. اینست نسبت خداوند قیامت بمهدی، قاعره.

۱- دور ستر: مراد دوره بیست که مهدی در ستر و غیبت است و در اصطلاح اسمعیلیه دوره بیست که با محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق آغاز شد و بظهور و عبودیت مهدی مؤسس سلسله فاطمیان مصر ختم گردید.

۲- دور کشف در طریقه اسمعیلیان بعد از دور ستر یعنی دوره بیست که ائمه هفتگانه از مرحله ستر و پوشیدگی مرحله کشف و آشکارا کردن دعوت خود رسیدند. این دور با دعوت عبیدالله مهدی مؤسس سلسله فاطمیان مصر آغاز شد و مقصود از خداوند دور کشف هموست.

۱۷ - اسحق بن ابراهیم

اسحق بن ابراهیم بن منصور بن خلف نیشابوری مؤلف کتاب شهوریهست در سرگذشت پیغامبران (قصص الانبیاء) که مطالب آن متقواست از روایت کلیبی (متوفی سال ۱۴۶ هجری مطابق با ۷۶۳ میلادی) از ابن عباس در ذکر «قصص قرآن». اسحق بن ابراهیم میان روایت خود و کلیبی هفت واسطه ذکر کرده است و بنا بر این باید قاعده^۱ در میان قرن پنجم زیسته باشد. عبارت کتاب ویکار رفتن کلمات وافر عربی در آنها و در عین حال کهنگی قسمتی از ترکیبات و کلمات، ما را بر آن سی دارد که تصور تصرفاتی را درین کتاب بکنیم.

مهاجرت مریم^۱

چون یک ماه از مولود عیسی علیه السلام برآمد، مریم عیسی را برداشت و بزمین صحرش. و گویند که سی سال آنجا بماند تا آن وقت که عیسی بزرگ شد و پیغامبری آمدش، و فرمان آمدش که بزمین بیت المقدس بازگردد. باز آمد و انجیل و احکام آن ایشان را پیاموخت.

واصل هجرت او آن بود که قومی بشام بشتیدند که پسری از مادر بیامدی پدر، و ایشان در کتابها خوانده بودند که بفلان وقت بفلان سال چنین فرزندی از مادر بیاید و هست او بیمار آن صحت یابد، و بدعای او مرده زنده شود، و جهودان را قهر کند. و بعد از آن باسما برنش و یا آخر الزمان فرود آید. و چون خبر زادن او بیافتند، بیامدند و او را ببردند. و گویند آن سائک خبر یافت قصد کشتن او کرد. و آن سائک را نام اخنوس بود این میریوس. مریم از این حال خبر یافت، از آنجا هجرت کرد. و قال آخر: حق تعالی

۱- از قصص الانبیاء باهتمام آقای حبیب بغمائی ص ۳۶۹-۳۷۲.

۲- برآمدن: گذشتن، سپری شدن.

اورا الهام داد که ازین زمین ترا هجرت باید کرد. و گفته اند که جبرئیلش خبر کرد. پس مریم کار رفتن بساخت. خرکی بگری^۱ بگرفت و برنشست، و عیسی را پیش گرفت، و یوسف نجار را باخود ببرد. و بولایت مصر بدیهی فرود آمد که آنجا نعمت بسیار بود، و بر سر سنگی وطن ساخت. و بروز که بگشتی عیسی را در جایکی نهاده بودی و در گردن افکندی و باخود می گردانیدی و بر کس استوار نداشتی^۲.

چون بزرگتر شد مریم اورا بمعلمی سپرد و گفت این کودک را نیک آموز و عزیز دار و مزن. و خود بر رفت. معلم اورا پیش خواند و گفت: بگوی، ایچد. عیسی گفت: ایچد چه بود؟ معلم گفت تو بیاموز و معنی بپرس. عیسی گفت چگونه آموزم چیزی که اصلش ندانم؟ معلمش بزد و گفت: بگوی، ایچد. گفت تا اصلش نگوئی، نگویم. معلم بسیار بگفت. سخن استاد را نشنید. چون مادرش بیامد تا او را برده، عیسی گفت: یا مادر، این معلم وصیت تو کار نیست، تو گفتی که بسیار آموز و اندک زن، او بسیار زد و اندک آموخت. پس گفت با معلم، اگر خواهی تا من ترا معنی ایچد بگویم که ایچد چه بود. معلم گفت بگوی. عیسی گفت: الف آلاء اوست، و بی بقای اوست، و جیم جلال اوست. چون عیسی این سخن بگفت معلم تعجب کرد و گفت بازن، این فرزند تونه چنانست که از کسی آموزد که وی چنانست که باید که همه عالم از او آموزند. و گویند که در آن دبه دهقانی بود با مال بسیار و نیکو کار با درویشان، و مریم و عیسی را نیکو داشتی و هر چه در آن دبه درویش و بیمار بودی نان بخانه او خوردی. شی در خانه دهقان دزدی کردند، دهقان از آن سخن اندوهگین می بود. عیسی اورا پرسید که ترا چه بوده است که دل تنگ و منفکر خاطری. دهقان قصه با عیسی بگفت. عیسی گفت من بگویم که آن که کرده است؟ دهقان تعجب کرد و گفت بگوی. گفت آن مقعد^۳ و ناپیشتا کردند که دوش بخانه توان خوردند^۴، مقعد راه نمونی کرد و

۱- استوار داشتن: اطمینان داشتن، اعتماد کردن، باورد داشتن.

۲- مقعد: زمین گیر.

۳- نان خوردن: غذا خوردن.

تاینا اورا برگردن نهاد تا بستدیش . هر دورا پیش آوردند و سقر آوردند^۱ و سال باز شدند . دهقان شاد شد و آن مال بر عیسی و سریم علیه السلام عرض کرد . ایشان نخواستند . و گفته اند نخست چیزی که عیسی بدید آورد این بود .

و نیز گویند روزی آن دهقان بهمانان داشت ، و سی می بایست . جایی نمی یافتند ، غمگین شد که خلق بسیار بود . عیسی اورا پرسید که ترا چه بوده است ؟ دهقان قصه بگفت . عیسی گفت غم مدار و فرمای تا خمهها پر آب کنند . بفرمود تا چند خم پر آب کردند . عیسی علیه السلام دست بر آن خمهها مالید همه سستی شد . دهقان و جماعت او عجب بماندند . و همچنین بسیار علامتها و عجایبها از او بدیدند .

آنگاه خدای تعالی اورا شریعت داد و فرمود که به بیت المقدس باز رو که آن ملک هلاک شد که قصد کشتن تو کرده بود . و زکریا علیه السلام کشته شده بود . و سبب آن بود که چون سریم هجرت کرده ، پنهان از بنی اسرائیل کرد . ایشان آمدند و گفتند یازکریا سریم زنا کرد و چون دانستی که سردمان آگاه شدند اورا بشام فرستادی ، و قصد کشتن زکریا کردند . زکریا از ایشان بگریخت و از شهر بیرون آمد و روی بشام نهاد و غوغا^۲ از پس او می رفتند . زکریا چون آن خلق را بدید که از پس او می آمدند ، درختی بود میان تھی ، در میان آن درخت رفت و آن شکاف درخت بهم فراز آمد^۳ بفرمان حق تعالی . غوغا چون آنجا رسیدند او را ندیدند ، خواستند که باز گردند ، ابلیس علیه اللعنه بیامد و ایشان را گفت زکریا در میان این درخت شد . ایشان گفتند این هرگز نشاید بودن . ابلیس گفت شما این درخت را بیرید اگر اینجا بود خود کشته شود و اگر نبود شما را چه زیان دارد . ایشان از^۴ بیاوردند و بر نهادند و آن درخت بدونیم کردند باز زکریا . و خون زکریا نیارامید تا دو بار هفتاد هزار تن از بنی اسرائیل کشته نشد .

۱- مقرر آوردن : باقرار آوردن ، معترف کردن .

۲- غوغا : مردم سفله .

۳- فراز آمدن : بسته شدن .

آنگاه یحیی را علیه السلام امر آرد که برو و خلق را دعوت کن . یحیی خلق را
 به خدای تعالی خواندن گرفت^۲ و سالش بسی تمام شده بود و بر شریعت نورانیه کار میکرد
 و خلق را هند می داد و می گفت که اکنون عیسی بیامد . اول کس یحیی بود که
 تصدیق کرد عیسی را .

۱- خواندن: در اینجا یعنی دعوت کردن

۲- گرفتن: در اینجا یعنی آغاز کردن و شروع کردن بکاری.

۱۸ - بو نصیر مشکان

ابونصیر منصور بن مشکان صاحب دیوان رسائل - اطان محمود و پسرش سعید غزنوی و از جمله بهترین نویسندگان رسائل است. مکاتیبی که بقلم او تحریر شده در میان رسائل ساده فارسی از جمله بدیع ترین آنهاست. وی ظاهراً بعد از انتخاب شمس الکفایه احمد بن حسن سینندی بوزارت سلطان محمود یعنی بعد از سال ۴۰۱ هجری (۱۰۱۰ میلادی) یا در همان سال بصاحب دیوانی رسائل دولت غزنوی برگزیده شد و از آن پس همواره درین شغل باقی ماند تا سال ۴۳۱ هجری (۱۰۳۹ میلادی) درگذشت. ابونصیر در فارسی و عربی هردو دست داشت و ابوالفضل بهقی شاکرد او چند نامه فارسی وی را در تاریخ خود نقل کرده که همه آنها در نهایت زیبایی و رسایی کلام است.

نامه مسعود به خوارزمشاه آلتونشاه

بسم الله الرحمن الرحيم. بعد الصدر و الدعاء ، ما با دل خویش حاجب فاضل عم خوارزمشاه آلتونشاه را بدان جایگاه پاییم که پدر ما امیر ماضی بود ، که از روزگار کودکی تا امروز او را بر ما شفقت و مهربانی بوده است که پدران را باشد بفرزندان ، اگر بدان وقت بود که پدر ما خواست که وی را ولیعهدی باشد و اندران رای خواست از وی و دیگر اعیان ، از بهر ما را جان بر میان بست تا آن کار بزرگ بانام ما راست شد ، و پس از آن چون حاسدان و دشمنان دل او را بر ما تباہ کردند و درشت ، تا ما را بمولتان فرستاد و خواست که آن رای نیکو را که در باب ما دیده بود بگرداند و خلعت ولایت عهد را بدیگر کس ارزانی دارد ، چنان رفق نمود و لطافت حمل

۱ - این نامه مأخوذ است از تاریخ ابوالفضل بهقی چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض تهران ۱۳۲۴ شمسی ، ص ۸۸-۹۱ . در صفحه ۸۸ از تاریخ مذکور دلیل تحریر این نامه را بقلم بو نصیر مشکان خواهید یافت .

بکار آورد تا کار ما از قاعده برنگشت ، و فرصت نگاه می داشت و حیات می ساخت و باران گرفت تا رضای آن خداوند را درباب ما دریافت و بجای بازآورد ، و ما را از مولتان باز خواند و بهرآه باز فرستاد .

و چون قصدری کرد ما با وی بودیم و حاجب از گرگانج بگرگان آمد و درباب ما برادران بقسمت^۱ ولایت سخن رفت ، چندان نوبت داشت ، و درنهان سوی ما پیغام فرستاد که « امروز البته روی گفتار نیست ، انقیاد باید نمود بهرچه خداوند بیند و فرماید » و ما آن نصیحت پدران قبول کردیم ، و خاتمت آن برین جمله بود که امروز ظاهرست .

و چون پدر ما فرمان یافت و برادر ما را بغزنین آوردند ، نامه‌یی که نبشت و نصیحتی که کرد و خویشین را که پیش ما داشت و از ایشان بازکشید ، بر آن جمله بود که مشفقان و بخردان و دوستان بحقیقت گویند و نویسند ، حال آن جمله با ما بگفتند و حقیقت روشن گشته است . و کسی که حال وی برین جمله باشد توان دانست که اعتقاد وی در دوستی و طاعت داری تا کدام جایگاه باشد ، و ما که از وی بهمه روزگاری این یکدلی و راستی دیده‌ایم ، توان دانست که اعتقاد ما بنیکو داشت و سپردن ولایت و افزون کردن محلّ و منزلت و برکشیدن فرزندانش را و نام نهادن مرایشان را تا کدام جایگاه باشد .

و درین روزگار که بهرآه آمدیم وی را بخواندیم تا ما را ببیند و ثمرت کردارهای خوب خویش بیابد . پیش از آنکه نامه بدو رسد حرکت کرده بود و روی بخدمت نهاده ، و می خواستیم که او را با خویشین ببلخ بریم ، یکی آنکه در مهمات ملک که پیش داریم با رای روشن او رجوع کنیم که معطل مانده است ، چون مکاتبت کردن با خانان ترکستان و عهد بستن و عقد نهادن ، و علی تکین را که همسایه است و درین قشرات که افتاد بادی درسر کرده است^۲ ، بدان حدّ و اندازه که بود

۱ - قسمت : تقسیم

۲ - باد درسر کردن : مغرور شدن

باز آوردن ، و اولیا و حشم را بتواختن و هریکی را از ایشان برمقدار و محل و سرتبت
بداشتن ، و بامیدی که داشته‌اند رسانیدن ، مرادسی بود که این همه بمشاعدت و
استصواب وی باشد .

و دیگر اختیار آن بود تا وی را بسزاتر بازگردانیده شود ، امّا چون اندیشیدیم
که خوارزم نغری^۱ بزرگ است و وی از آنجای رفته است و ما هنوز بغزنین نرسیده ،
و باشد که دشمنان تا ویلی دیگر گونه کنند ، و نباید که در غیبت او آنجا خللی افتد ،
ستوری دادیم تا برود .

و وی را چنانکه عبدوس گفت نامها رسیده بود که فرصت جوان می‌بجنبند و
ستوری بازگشتن افتاده بود ، در وقت بتعجیل تدریفت ، و عبدوس بفرمان ما بر اثر^۲
وی بیامد و او را بدید و زیادت اکرام ما بوی رسانید و باز نمود که چند مهم دیگر
است بازگفتنی باوی ، و جواب یافت که چون برفت مگر زشت باشد بازگشتن ، و شغلی
و فرمانی که هست و باشد بنامه راست باید کرد . و چون عبدوس بدرگاه آمد و این
بگفت ، ما رای حاجب را درین باب جزیل^۳ یافتیم ، و از شفقت و مناصحت وی که
دارد بر ما و بردولت هم این واجب کرد ، که چون دانست که در آن نغر خالی خواهد
افتاد ، چنانکه معتمدان وی نیشته بودند ، بشافت تا بزودی برسرکار رسد ، که این
مهمات که می‌بایست که باوی بمشافه^۴ اندر آن رای زده آید* بنامه راست شود .
اما یک چیز بردل ما ضجرت^۵ کرده است و می‌اندیشیم که نباید که حاسدان

۱ - نغری : مرز

۲ - بر اثر : دردنبال

۳ - جزیل : بسیار و فراوان ؛ و رای جزیل یعنی رای صواب

۴ - مشافه : سخن روپاروی گفتن

۵ - رای زدن : مشورت کردن

۶ - ضجرت : اندوه و ملال ، دلتنگی

دولت را - که کار این است که جهد خویش می کنند تا که برود و گریزد، دل مشغولی ها می افزایند ، چون کژدم که کار او گزیدن است بر هر چه پیش آید - سخنی پیش رفته باشد ، و ندانیم که آنچه بدل ما آمده است حقیقت است یا نه ، اما واجب دانیم که در هر چیزی که از آن راحتی و فراغتی بدل وی بیوندد مبالغتی تمام باشد .

رای چنان واجب کرد که این نامه فرموده آمد و بتوقع^۱ با مؤکد گشت ، و فصلی به خط^۲ ما در آخر آنست . عبدوس را فرموده آمد ، و بوسعد مسعدی را ، که معتمد و وکیل^۳ در^۲ است از جهت وی^۳ ، مثال داده شد تا آن را بزودی نزدیک وی برتد و برسانند و جواب بپایند تا بر آن واقف شده آید .

و چند فریضه است که چون بیلخ رسیم در ضمان سلامت آن را پیش خواهیم گرفت ، چون مکاتبت کردن با خانان ترکستان ، و آوردن خواجه فاضل ابوالقاسم احمد بن الحسن ادام الله تأییده تا وزارت بدو داده آید ، و حدیث حاجب اسفتکین غازی که ما را بنشایور خلعتی کرد بدان نیکویی و بدان سبب محل سپاه سالاری یافت ، و نیز آن معانی که به غام داده شد باید که بشنود و جوابهای مشیع دهد تا بر آن واقف شده آید .

و بداند که ما هر چه از چنین مهمات پیش گیریم ، اندر آن با وی سخن خواهیم گفت چنانکه پدر ما امیر ماضی رضی الله عنه گفتی ، که رأی او مبارک است . باید که وی نیز هم برین روّد و میان دل را بما می نماید و صواب و صلاح کارها می گوید بی حشمت تر ، که سخن وی را نزدیک ما محلی است سخت تمام ، تا دانسته آید . خط امیر مسعود رضی الله عنه : حاجب فاضل خوارزم شاه ادام الله عزّه برین نامه اعتماد کند و دل قوی دارد که دل ما بجانب وی است ، والله المعین لقضاء حقوقه .

۱ - توقع : آنچه پادشاه در پاهان یا بر صدر نامه به خط خویش مینوشت و مهر برمی نهاد

۲ - وکیل در : کسی که از جانب امرا و حکام اطراف در درگاه پادشاه مقیم بود

۳ - از جهت وی : از طرف او

نامه سلطان مسعود به قدردخان^۱

بسم الله الرحمن الرحيم ، بعد الصبر والدعاء ، خان داند که بزرگان و ملوک روزگار که با یکدیگر دوستی بسربرند و راه مصلحت سپرند و فاق و ملاطفات را بیسته گردانند و آنگاه آن لطف حال را بدان منزلت رسانند که دیدار کنند دیدار کردنی بسزا ، و اندر آن دیدار کردن شرط مصلحت^۲ را بجای آرند و عهد کنند و تکلف‌های بی اندازه ، و عقود و عهود که کرده باشند، بجای آرند تا خانها یکی شود و همه اسباب بیگانگی برخیزد ، این همه آن را کنند تا که چون ایشان را سُنّادی حق درآید و تخت ملک را بدرود کنند و بروند ، فرزندان ایشان که مستحق آن تخت باشند و برجای‌های ایشان بنشینند با فراغت دل روزگار را کرانه کنند^۳ ، و دشمنان ایشان را ممکن نگردد که قرصتی جویند و قصدی کنند و بمرادى رسند .

برخان پوشیده نیست که حال پدر ما امیرمضی برچه جمله بود . بهره‌بایست که باشد پادشاهان بزرگ را ، از آن زیادت تر بود ، و از آن شرح کردن نباید، که بمعاینه^۴ حالت و حشمت^۵ و آلت و عُدّت او دیده آمده است . و داند که دوستر بازگشته بسی رنج بر خاطرهای پاکیزه خویش نهادند تا چنان الفتی و موافقتی و دوستی و مشارکتی پبای شد ، و آن یکدیگر دیدار کردن بر دَر سمرقند بدان نیکویی و زیبایی چنانکه خبر آن بدور و نزدیک رسید و دوست و دشمن بدانست، و آن حال

۱ - این نامه که به قدردخان از ملوک خانیه ماوراءالنهر نوشته شده در تاریخ ابوالفضل بیهقی ، چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض ، تهران ۱۳۲۴ شمسی ، از صفحه ۷۸ تا ۸۴ درج شمع است . دلیل تحریر نامه مذکور را بلام بونصرشکان در صفحات ۷۷-۷۸ تاریخ بیهقی می‌باید .

۲ - مصلحت : نمک خوراکی ، هم نمک شدن

۳ - روزگار کرانه کردن : روزگار گذرانیدن

۴ - معاینه : بپشم دیدن ، در اینجا یعنی آشکارا

۵ - حشمت : شکوه و جلال ، بزرگی

تاریخست چنانکه دیرسالها مدروس^۱ نگردهد. و مقرر است که این تکلیفها از آن جهت بگردند تا فرزندان از آن الفت شاد باشند و بر آن تخمه‌ها که ایشان کاشتند بردارند.

امروز چون تخت بما رسید، و کار اینست که بر هر دو جانب پوشیده نیست، خرد آن مثال دهد و تجارب آن اقتضا کند که جهد کرده آید تا بناهای افراشته را در دوستی افراشته تر کرده آید، تا از هر دو جانب دوستان شادمانه شوند و حاسدان و دشمنان بکوری و ده دلی^۲ روزگار را کران کنند و جهانیان را مقرر گردد که خاندان‌ها بکی بود، اکنون از آنچه بود نیکوتر شده است، و توفیق اصلاح خواهیم از ایزد عز ذکره در این باب، که توفیق اودهد بندگان را، و ذلک بیده‌والخیر کله. و شنوده‌باشد خان ادم الله عزه^۳ که چون پدر ما رحمة الله علیه گذشته شد ما غایب بودیم از تخت سلک، ششصد و هفتصد فرسنگ جهانی را زیر ضبط آورده. و هر چند می‌براندیشم ولایتهای با نام بود در پیش ما و اهل جمله آن ولایات گردن بر افراشته تا نام ما بر آن نشیند و بضبط ما آراسته گردد، و مردمان بجمله دستها برداشته تا رعیت ما گردند. و امیرالمؤمنین اعزازها ارزانی می‌داشت و مکتوبت پیوسته تا بشتایم و بمدینه السلام^۴ رویم و غضاضتی^۵ که جاه خلافت را می‌باشد از گروهی اذتاب^۵، آنرا دریابیم و آن غضاضت را دور کنیم.

و عزیمت ما بر آن قرار گرفته بود که هر آینه و ناچار فرمان عالی را نگاه داشته آید و سعادت دیدار امیرالمؤمنین خوبش را حاصل کرده شود. خبر رسید که پدر

۱ - مدروس : کهنه و مندرس

۲ - ده دلی : تشویش و اضطراب ، تردید

۳ - مدینه السلام : بغداد

۴ - غضاضت : پستی و نقصان

۵ - اذتاب : جمع ذنب بمعنی دم ، اینجا بمعنی سفلیگان و دونان است

ما بجوار رحمت خدای پیوست. و بعد از آن شنودیم که برادر ما امیر محمد را اولیاء و حشم در حال، چون مادور بودیم، از گوزگانان بخواندند و بر تخت ملوک نشانند و بیرونی با میری سلام کردند و اندر آن تسکین وقت دانستند، که ما دور بودیم و دیگر که پدر ما هر چند ما را ولی عهد کرده بود بروزگار حیات خویش، درین آخرها که لغتی مزاج او بگشت و سستی بر اصالت رأیی بدان بزرگی که او را بود دست یافت، از ما نه بحقیقت آزاری نمود چنانکه طبع بشریت است و خصوصاً از آن ملوک که دشوار آید ایشان را دیدن کسی که مستحق جایگاه ایشان باشد، ما را بری مانند که دانست که آن دبار تا روم و از دیگر جانب تا مصر طولاً و عرضاً همه بضبط ما آراسته گردد، تا غزنین و هندوستان و آنچه گشاده آمده است برادر یله کنیم^۱ که نه بیگانه را بود، تا خلیفت ما باشد و باعزاز بزرگ تر داریم. رسول فرستادیم نزدیک برادر بتعزیت و تهنیت نشستن بر تخت ملوک، و پیغامها دادیم رسول را که اندران صلاح ذات‌البین بود و سکون خراسان و عراق و فراغت دل هزارهزار مردم. و مصر^۲ بگفتیم که مر ما را چندان ولایت در پیش است، آن را بفرمان امیر المؤمنین می‌باید گرفت و ضبط کرد، که آن را حد و اندازه نیست، هم‌بشتی و یکدلی و موافقت می‌باید میان هر دو برادر، و همه اسباب مخالفت را برانداخته باید تا جهان آنچه بکار آید و نام دارد ما را گردد. اما شرط آنست که از زرادخانه^۳ پنج هزار اشتر بار سلاح و بیست هزار اسب از مرکب و ترکی دو هزار غلام سوار آراسته با ساز و آلت تمام، و پانصد پهل خیاره سبک جنگی بزودی نزدیک ما فرستاده آید، و برادر خلیفت ما باشد چنانکه نخست بر مساپر نام ما برند بشورها

۱ - مانند: گذاشتن، باقی نهادن، برجای نهادن

۲ - یله کردن: رها کردن، واگذاشتن

۳ - مصرح: صریحاً، صریح

۴ - زرادخانه: اسلحه‌خانه

و خطبه بنام ما کنند آنگاه نام وی ، و بر سکهٔ درم و دینار و طراز جامه نخست نام ما نویسند آنگاه نام وی ، و قضاة و صاحب بریدانی که اخبار آنها می کنند اختیار کرده حضرت ما باشند ، تا آنچه باید فرمود در مسلمانی می فرماییم ، و ما بجانب عراق و بغز و روم مشغول گردیم و وی بغزین و هندوستان ، تا سنت پیغمبر ما صلوات الله علیه بجا آورده باشیم و طریقی که پدران ما بر آن رفته اند نگاه داشته آید که برکات آن اعقاب را باقی ماند .

و مصرح گفته آمده است که اگر آنچه مثال دادیم بزودی آن را امضا نباشد و بتعلل و مدافعتی مشغول شده آید ، ناچار ما را باز باید گشت و آنچه گرفته آمده است مهمل ماند و روی بکار ملک نهاد که اصل آنست و این دیگر فرع ، و هرگاه اصل بدست آید کار فرع آسان باشد . و اگر فالعیاذ بالله همان ما مکاشفتی^۱ بپای شود ناچار خونها ریزند و وزر^۲ و وبال بعاصل شود و بدو باز گردد ، که ما چون ولی عهد پذیریم و این مجاملت واجب می داریم جهانیان دانند که انصاف تمام داده ایم . چون رسول بغزین رسید باد تخت و ملک در سر برادر ما شده بود و دست بغزانیها دراز کرده و دادن گرفته و شب و روز بنشاط مشغول شده ، راه رشد^۳ را بندید . و نیز کسانی که دست بررگ وی نهاده بودند^۴ و دست یافته ، نخواستند که کار ملک بدست مستحق افتد که ایشان را برحد^۵ و جوب بدارد ؛ و برادر ما را بر آن داشتند که رسول ما را باز گردانید ، و رسولی باوی نامزد کردند با مشت عشو^۶

۱ - مثال دادن : فرمان دادن

۲ - مکاشف : دشمنی ، دشمنی ظاهر و آشکارا ، ستیزه

۳ - وزر : بزه ، گناه ، گرانی و ثقل

۴ - رشد : مقابل غمی است ، یعنی براه بودن و در طریق صلاح و سداد بودن

۵ - دست بررگ کسی نهادن : کسی را تحت تسلط خود در آوردن

۶ - عشو : گفتار بظاهر آراسته ، فریب

و پیغام که : ولی عهد پدر وی است و ری از آن بما داد تا چون او را قضای برگ فراز رسد هر کسی بر آنچه داریم اقتضای کنیم ، و اگر وی را امروز برای نهادن بمانه کنیم آنچه خواسته آمده است از غلام و پهل و اسب و اشتر و سلاح فرستاده آید و آنگاه فرستد که عهدی باشد که قصد خراسان کرده نباید و هیچ حال خلیفت ما نباشد و قضات و اصحاب برید فرستاده نباید .

ما چون جواب برین جمله یافتیم مقرر گشت که انصاف نخواهد بود و بر راه راست نیستند . و در روز از سپاهان حرکت کردیم ، هر چند قصد همدان و حلوان و بغداد داشتیم . و حاجب غازی در نشابور شعار ما را آشکارا کرده بود و خطبه بگردانیده ، و رعایا و اعیان آن نواحی در هوای ما مطیع گشته ، و وی بسیار لشکر بگردانیده و فراز آورده . و ما امیر المؤمنین را از عزیمت خویش آگاه کردیم و عهد خراسان و جمله مملکت پدر بخوایستیم با آنچه گرفته شده است از ری و جبال و سپاهان با آنچه موافق گردیم بگرفتن - هر چند برحق بودیم - بفرمان وی ناموافق شریعت باشد . و پس از رسیدن ما بنشابور ، رسول خلیفه در رسید با عهد و لوا و شعوت و کرامات ، چنانکه هیچ پادشاه را مانند آن نداشتند . و از اتفاق نادر سرهنگ علی عبدالله و ابوالنجم اباز و نوشتگین خاصه خادم از غزنین اندر رسیدند با بیشتر غلام سرایی ، و نامها رسید سوی ما پوشیده از غزنین که حاجب علی بن ایل ارسلان زعیم العجباب و بکتغدی حاجب ، سالار غلامان ، و بوعلی کوتوال و دیگر اعیان و مقدمان نبشته بودند و طاعت و بندگی نموده . و بوعلی کوتوال بگفته که از برادر ما آن شغل می نباید ، و چندانست که رایت ما پیدا آید همگان بندگی را میان بسته پیش آیند .

ما فرسودم تا این قوم را که از غزنین در رسیدند بنواختند و اعیان غزنین را جویهای نیکو نبشتند . و از نشابور حرکت کردیم . پس از عید بدوازده روز نامه

رسید از حاجب علی قریب و اعیان لشکر که به تکینا یاد بودند با برادر ما ، که چون خبر حرکت ما از نسا بور بدیشان رسید برادر ما را بقلعت کوه تیز موقوف کردند . و برادر علی ، منکتیراک ، و فقیه بوبکر حصیری که در رسیدن بهر احوال را بشما می شرح کردند . و استطلاع^۱ رأی کرده بودند تا بر مثالها که از آن ما یابند کار کنند . ما جواب فرمودیم ، و علی را وعده اعیان را و جمله لشکر را دل گرم کردیم ، گفته آمد تا برادر را با احتیاط در قلعت نگاه دارند ، و علی و جمله لشکر بدرگاه حاضر آیند . و پس از آن فوج آمدن گرفتند تا همگان بهر احوال رسیدند و هر دو لشکر درهم آمیخت و دل‌های لشکری و رعیت بر طاعت و بندگی ما بیارامید و قرار گرفت . و نامها رفت جنگی این حالها را بجمعه مملکت ، بری و سپاهان و آن نواحی نیز ، تا مقرر گردد بدور و نزدیکی که کار و سخن بکرویه گشت و همه اسباب محاربت و منازعت برخاست . و بعضی خلافت نیز رسولی فرستاده آمد و نامها نبشته شد بذکر این احوال ، و فرمانهای عالی خواسته آمد در هر بابی . و سوی پسر کاکو و دیگران که بری و جبال اند تا عقبه^۲ حلوان نامها فرمودیم بقرار گرفتن این حالها بدین خوبی و آسانی ، و مسترح بگفتیم که بر اثر^۳ سالاری محتشم فرستاده آید بر آن جانب تا آن دیار را که گرفته بودیم ضبط کند و دیگر گیرد ، تا خواب نبیند و عشوہ نخرند ، که آن دیار و کارها را مهمل فرو خواهند گذاشت .

حاجب فاضل عم خوارزمشاه آلتوناش آن ناصح که در غیبت ما قوم غزنین را نصیحت‌های راست کرده بود و ایشان سخن او را خوار داشته ، اینجا بهر احوال بخدمت آمد و وی را باز گردانیده می‌آید با نواختن هر چه تمامتر ، چنانکه حال و محل و راستی او اقتضا کند . و مادرین هفتة از اینجا حرکت خواهیم کرد همه مرادها حاصل

۱ - استطلاع : آگاهی جستن ، پرسیدن

۲ - عقبه : گردنه ، پشته ، تپه

۳ - بر اثر : در دنبال

۴ - عشوہ خریدن : قریب خوردن

گشته و جهانی در هوا و طاعت ما بیاراییده. و نامه توقیعی رفته است خواهی
 قاضی ابوالقاسم احمد بن الحسن را که بقلعت چنگی باز داشته بود، تا ببلخ آید با خوبی
 بسیار و نواخت، تا تمامی دست محنت از وی کوتاه شود و دولت ما با رای و تدبیر
 او آراسته گردد. و ارباب حق حاجب سالار هندوستان را نیز مثال دادیم تا ببلخ آید.

و از غزنین نامه کوتوال بوعلی رسید که جمله خزائن دینار و درم و جامه و
 همه اصناف نعمت و سلاح بخازنان ما سپرد و هیچ چیزی نمانده است از اسباب
 خلاف بحمدالله که بدان دل مشغول باید داشت. و چون این کارها برین جمله
 قرار گرفت خان را بشارت داده آمد، تا آنچه رفته است به جمله معلوم وی گردد و
 بهره خویش ازین شادی بردارد و این خبر شایع و مستفیض کند چنانکه بدور و
 نزدیک رسد، که چون خاندانها یکی است - شکر ایزد را عزت ذکره - نعمتی که
 ما را تازه گشت او را گشته باشد. و بر اثر ابوالقاسم حصیری را که از جمله معتمدان
 من است و قاضی بوطاهر تبانی را که از اعیان قضاة است برسولی نامزد کرده می آید
 تا بدان دیار کریم حرسه الله آیند و عهدها تازه کرده شود.

منتظریم جواب این نامه را که بزودی باز رسد تا بتازه گشتن اخبار سلامت
 خان و رفتن کارها بر قضیت مراد لباس شادی پوشیم و آن را از بزرگتر مواهب
 شمریم بمشیت الله عزوجل و اذنه.

۱۹ - ابوالبراهیم مُستَمَلی

امام ابوالبراهیم اسمعیل بن محمد بن عبدالله المستملی البخاری از بزرگان و متصوفه و علمای ایران در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجریست که سال ۴۳۴ هجری (۱۰۴۲ میلادی) درگذشت. وی کتاب «التعرف لمذهب التصوف» را که میان مشایخ صوفیه شهرت بسیار داشت بفارسی ترجمه و شرح کرد. شرح مستملی از جمله کتب بسیار معتبر تصوف پیاری و در زمره قدیمترین آنهاست. روش ابوالبراهیم درین شرح آنست که عبارت کوتاهی از ابوبکر کلاباذی صاحب التعرف لمذهب التصوف (متوفی سال ۳۸۰ هجری مطابق با سال ۹۹ میلادی) را که بتأیست می‌آورد، نخست آنرا ترجمه می‌کند و آنگاه شرح آنرا می‌گوید. این شرح سال ۹۱۲ میلادی در لکنه و در چهار مجلد چاپ شد و اخیراً جزئی از آن در جزو انتشارات بنیاد فرهنگ ایران بنصیح آقای دکتر حسن مینوچهر انتشار یافت. ابوالبراهیم مُستَمَلی کتاب دیگری بنام کشف المحجوب دارد که نسخه‌ی از آن در کتابخانه تلخیص علی‌پاشا در استانبول موجود است و کتاب دیگری نیز در تفسیر قرآن داشت که در دست نیست.

پلیدیهای نفس^۱

پلیدیهای نفس آکوانست^۲: یکی با دنیا آرام گرفتن است، و دیگر بمعصیت شاقتن است و بمعصیت را خُرد داشتن^۳ است، و از معصیت نااندیشیدن است، و بطاعت کاهلی کردن است، و عجب آوردن^۴ است، و ربای خلق جستن است، و از حق تعالی باک نداشتن است و آنچه بدین ماند. و هر یک ازین خصصت‌ها آنست که چون بنده باوی بیاراستد بیم زوال ایمان بُوَد.

۱- شرح تعرف بنصیح آقای دکتر حسن مینوچهر، تهران، ۱۳۴۶ شمسی جزء اول

ص ۴۴-۴۶.

۲- الوان: درینجا بمعنی انواع است.

۳- خُرد داشتن: حقیر شمردن.

۴- عجب آوردن: مغرور شدن.

پس خدای تعالی سیرت‌های ایشان ازین خصلت‌ها نگاه دارد تا در طاعت^۱ شتِ حق^۲ بینند نه طاعت^۳، و در جفا بزرگیِ حق^۴ بینند نه خردیِ جفا؛ و خود را در خلعت مقصّر بینند تا عجب نیارند و دنیا را بچشم فنا بینند تا باوای نیارند و خلق را بچشم عاجزی بینند تا ربا نیارند و نفس را دشمن دارند تا باوای موافقت نکنند و چون خویشان را بنده داند، داند که بنده را اختیار نبود و سراد نباشد، پای از حد بدگی بیرون نهند.

و اگر در معنی نفس هیچ چیز نیستی مگر آنچه پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت حق سبحانه و تعالی بدل نگیرد و بنفس نگیرد، و نگرستن تأثیر محبت است و ناکرستن تأثیر عداوت، اگر بر نفس عداوت نبود آنجا نظر بودی چنانکه بدل . پس اگر از نفس چندین بلانستی که مایاد کردیم، مگر آنکه حق تعالی گفت من بدو ننگرم، واجبستی بر آن کس که دعوی محبت حق کند، که بدو ننگریدی موافقت دوست را، که کمتر درجه در محبت موافقت است . و نگرستن بدانکه دوست ننگرد مُحال است و دوستی کردن با آنکه دوست^۵ او را دشمن دارد مُحال است.

کلمه تقوی^۱

و کلمه تقوی، لا اله الا الله است. و آن را کلمه تقوی بدان معنی خوانند، که هر کس که این کلمه را بیاورد خود را در وقایه^۲ کرد، در این جهان از شمشیر رست، و از شر گیزیت^۳ رست، و از کفر رست، و اهل و فرزند وی از اسیری رستند، و اموال او از استغنام^۴ رست. کدام وقایه باشد از این بزرگ‌تر؟ این تأثیر شهادت است در دنیا.

۱- شرح تعرف جزء اول ص ۸۹-۹۷.

۲- وقایه: حفاظت، نگاهبانی.

۳- گیزیت: یکسر اول و سکون ثانی یعنی جزیه، مالیاتی که کفار ذمی به حکومت اسلامی

می دادند.

۴- استغنام: بهنیت گرفتن.

تا تأثیر او در عقبی بیاید. و اگر تصدیق با این قول پار بُوَد ، در آن جهان اگر بحق این کلمه تقصیر نکرده باشد، خویش را از عذاب و قایه کرد، و اگر تقصیر کرده باشد، خویش را از عُلُود^۱ دوزخ و قایه کرد، زیرا که مؤمن در دوزخ جاودانه نماند. بدین معنی آن را کلمه تقوی خواند. پس خبر کرد که ایشان را این کلمه الزام کرد.

و الزام، آن باشد، که چیزی در گردن کسی کنی^۲ ، چنانکه قاضی مسلمانان بر کسی حکمی کند ، گوید ، الزمته^۳ کذا . و فایده این سخن آنست که بیان می کند که ما ایشان را الزام کردیم ، تا ما را بخواستند ، و اگر الزام ما نبود ، کس ما را نخواستی . پس هر یک ما را بالزام ما خواهد ، نه او ما را خواسته باشد ، ما او را خواسته باشیم . و معنی این الزام هدایت بُوَد ، یا توفیق باشد ، یا قضای سابق بُوَد ، یا مشیت ازلی بُوَد ، یا علم قدیم . تا ما ندانستیم ، نخواستیم و قضا نکردیم و توفیق ندادیم و سزا نیاوردیم و هدی ندادیم . ما را نخواستید ، پس سنت ما راست بر تو ، نه ترا بر ما . این همه کردیم و ما را بتو نیاز نه ، تا یک بار بدّر ما آمدی با نیازمندی خویش .

نظیر این آنست که گفت : « ... ولكن الله حبب اليكم الايمان وزينه في قلوبكم وكره اليكم الكفر والفسوق والعصيان ، » . پس گفت : ایمان را دوست تو من گردانیدم و در دلت من آراستم ، و کفر و فسوق و عصیان بر دلت دشمن من کردم ، تا بدانی که همه من کردم و آنچه داری از من داری . باز با تو همین فضل کردم و خویش را نستودم ، همه ترا ستودم و گفتم : « ... اولئك هم الراسخون . » نظیر این آنست که گفت : « ... اولئك كتب في قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه » گفت : در دل مؤمنان ایمان من نبشتم ، که اگر تو بنوشتی هم تو بجفا محو کردی ، و اگر مخلوقی نبشتی هم مخلوقی پاک کردی ، لکن خود نبشتم تا کس نبشته مرا پاک نتواند کردن . نبشته ما دواست : یکی در آسمان ، و آن لوح است ، دیگر در زمین ، و آن دل مؤمنانست . هم چنانکه خلق عاجز اند از پاک کردن کتابت لوح ، عاجز اند از پاک کردن کتابت

۱- عُلُود : جاودانگی .

۲- در گردن کسی کردن : او را ملزم ساختن . بر گردن او گذاشتن ، بر ذمه او نهادن .

قلب. و ازین لطیف تر آنست که چون در لوح قضا و قدر نبشتم ، قلم را فرمودم ، و چون در دل ایمان نبشتم ، خود نبشتم . و معنی بخود اضافه کردن واسطه از میان برداشتن است . و چون بهشت را بیاراستم ، رضوان را فرمودم ، و چون دل مؤمنان را بیاراستم ، خود آراستم و کس را نفرمودم ، باز لوح باسرافیل سپردم و دوزخ بمالک سپردم و بهشت برضوان سپردم و دل مؤمن بکس نسپردم . آنک که او را رضوان نگاه می دارد و آنک مالک او را نگاه می دارد و آنک او را اسرافیل نگاه می دارد ، با هر من دارد و ایشان مخلوقانند ، کس را بر آن چیزها دست نیست . پس دل مؤمنان را که من نگاه می دارم ، که را بر او پادشاهی باشد ؟

چون ظاهر صورتت بیاراستم خود را ستودم ، گفتم : «... اولشک هم الرأشدون»
 «... و كانوا احق بها و اهلها» . چه اگر ترا نستودمی و خود را ستودمی ، بترسیدی
 که آن را تباه کنم ، چنانکه ظاهر صورتت را بعموت . پس ترا ستودم تا دانی که تباه
 نکنم بجفای تو ، که اگر خواستی بریدن ترا نستودمی . چه ، ستایش من ازلی است ،
 و چیزی که خود ستودم ستوده خود را کی تباه کنم ؟ و من ستودگان خود را نکوهم !
 اکنون باز گردیم بمعنی الزام ، و گوئیم که او الزام کرد و هر چه حق کند حقیقت
 بود ، و الزامی که آن بحق باشد باز افکندن آن الزام روا نبود . نبینی که اگر حاکم
 مسلمانان الزامی کند بحق ، پس خواهد که الزام خود را باز افکند ، نتواند . پس از
 کرم سولی کی روا باشد که چیزی الزام کند بحق و آن را باز افکند ؟
 و دیگر معنی آنست که هر گاه که قاضی حکمی الزام کند و قاضی دیگر خواهد که
 آن را باز افکند و هر دو بجهت و هر دو مثل یک دیگر ، نتواند فسخ کردن حکم قاضی
 اول را . پس حکمی که حق تعالی الزام کند ، شیطان کی تواند که آن را فسخ کند ؟
 مگر که حکم اول خطا کند ، پس ثانی بصواب حکم او را فسخ کند . پس هرگز
 صواب را بخطا فسخ نکنند و حق را بیاطل فسخ نکنند ، چه باطل را بحق فسخ کنند

و خطارا بصواب. و آنچه حق تعالی کند حق و صواب بود و آنچه شیطان کند خطا و باطل باشد.

و نیز گفته اند، معنی دیگر آنست که قوی تواند که کرد^۱ ضعیف را تباه کند و ضعیف نتواند که کرد قوی را تباه کند. قوت صفت حق است و ضعف صفت خلق. و قدرت صفت حق است و عجز صفت خلق. مُحال باشد که قادری قوی حکمی کند که ضعیف عاجزان را باز افکند.

آنگاه چون این منّت یاد کرد دانست که بترسند که او را چون بالزام او یافتیم، نباید که هم اوسارا از خود دور کند. دل ایشان خوش کرد و گفت: «... و آنانوا آحق بها و اهلهها». ایشان سزای این بودند از دیگران سزا تر بودند. چنانست که گوئی بیان می کنند که ما سزا بسزا دادیم و درین سخن معنی لطیف است و آن آنست که بنده ضعیف عاجز را، لثیم غامی مقصّر مُخْطی^۲ را، می گوید: تو سزای ما بودی و شایسته صحبت ما بودی. کدام شادی ازین برتر باشد و کدام ملکه ازین بزرگتر باشد که مَلِیکِ هفت آسمان و هفت زمین، یابی نیازی خویش، بنده ضعیف نیازمند را سزای صحبت خود گرداند. شاید اگر عارفان بدین بنازند دل های ایشان ببرد. دون همت بندگی باشد که حق تعالی او را رقم زند که تو صحبت ما را شای^۳، و از همه کنون او با چیزی دیگر صحبت کند.

۱- کرد: بفتح و کسر اول، عمل.

۲- مُخْطی: خطا کار، گناهکار.

۳- شای: شایسته و سزاواری.

۲۰ - گردیزی

ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی غزنوی نویسنده و مورخ بزرگ عهد سلاطین غزنویست. کتاب او «زین الاخبار» در تاریخ از ابتدای خلافت تا پایان دوره سلطنت سلطان سواد بن مسعود غزنوی (۴۳۶ - ۴۴۰ هجری) است که بعد از عهد سلطنت او تحریر در آورده ویراین دوره مفصل از وقایع ناسه ابوابی در ذکر تواریخ و اعیاد و معارف و انساب ملل و اقوام افزوده است. بر رویهم تاریخ گردیزی از باب اشتغال بر اطلاعات دقیق از جمله کتب معتبر تاریخ بزبان پارسی و نثر آن ساده و روان و متمایل بشیوه نویسندگان عهد ساسانی و از مشخصات آن رعایت جانب اہجاز و ذکر رؤس حوادث و اجتناب از تطویل و عدم ورود در جزئیات است. تألیف این کتاب بنا بر بارہمی شواہد باید در حدود ۴۴۲ - ۴۳۰ یعنی عهد پادشاهی سلطان عزالدوله عبدالرشید غزنوی (۴۴۰ - ۴۴۴ هجری) انجام گرفته باشد.

ابوسعید خراسانی

ابوسعید صاحب دعوت از مرو بیرون آمد، و خانہ او بہ دہ ماخان بود، و چون

۱- از قسمتهای مختلف زین الاخبار تا کنون سه چاپ ترتیب یافت. نخست قسمتی درباره حکومتهای دوره اسلامی ایران از ظاہریان تا پایان دوره مودود که بتصحیح محمد ناظم ہندی در برلین بسال ۱۹۲۸ طبع شد و همان یکبار در تهران بطبع رسید. دوم طبعی کہ مرحوم سعید نفیسی از قسمت مربوط بعهد ساسانیان در سال ۱۳۳۳ شمسی ترتیب داد. قسمتی ہم ازین کتاب درباره تواریخ و اعیاد در دوره سال ۱۳۲۵ بجنگ سخن طبع شد.

چاپ کامل و دقیق این کتاب بتصحیح آقای عبدالحی حبیبی استاد دانشگاه کابل و سعی بنیاد فرهنگ ایران بسال ۱۳۴۷ در تهران انجام گرفت.

۲- نقل از زین الاخبار چاپ بنیاد فرهنگ ایران بتصحیح آقای عبدالحی حبیبی من

دل از کار نصر را فارغ کرد، نامه نوشت سوی قحطبه تا بگرددگان شد و بانباته بن حنظله که والی گرگان بود، و چهل هزار مرد از شامیان با او بودند، حرب کرد و بنباته را بکشت، و چند پسران او را نیز بکشت و مردم بسیار کشته شد، و سران سپاه پیش قحطبه فرستاد براه شهر زور، و عمر بن هبیره بن یزید از کوفه سوی او رفت، و ابومسلم بنشاپور آساندر صفر سنه احدی و ثلثین و مائه.

و عثمان پسر کرمانی بطخارستان بود با ابوداود، ابومسلم با بوداود نامه نوشت که عثمان را بکشد. ابوداود سر عثمان را بکشت، و پیش از آن ابومسلم، مرعلی بن جدیع الکرمانی را، اندر سوال سنه احدی و ثلثین و مائه بکشت. و پیش از ابومسلم بر علی کرمانی با میری سلام کردند. و لشکر سوی قحطبه همی فرستاد، تا هفتاد هزار مرد گرد آمد، تصدیق آن خیر، که از علی بن عبدالله بن العباس روایت کنند، که وی گفت: از مشرق هفتاد هزار شمشیر آید بنصرت اهل بیت.

و قحطبه با صفهان شد با عامر بن ضباره حرب کرد، و عامر را بکشت، و بسیار مردم از سپاه او بکشت اندر رجب سنه احدی و ثلثین و مائه و پس نهاوند را بگشاد، و از آنجا بخلوان شد.

و مسجد جامع مرو را ابومسلم بنا کرد، و مسجد جامع نشاپور هم ابومسلم کرد، که آنجا فادوسیان ابومسلم را بخشیده بود، و این فادوسیان از دهقانان نشاپور بود، و بر استای ابومسلم بسیار نیکویی کرده بود، اندر آن روز که ابومسلم دعوت پنهان همی کرد. چون ابومسلم را کار نیک شد، حق فادوسیان بگزارد.

و بهافرید بخ اندر روستای خواف و سست نشاپور بیرون آمد. و این بهافرید از روستای زوزن بود، و اندر میان مغان دعوی پیغمبری کرد، و بسیار مردم را از ایشان مخالف کرد، و هفت نماز قریضه کرد سوی آفتاب هر جای که باشد. ازین نمازها یکی

۱- مراد نصر بن سیار حاکم خراسان و ماوراءالنهرست از دست امویان که ابومسلم او را

منهزم ساخت.

۲- بر استا: در حق، درباره.

اندر توحید خدای عز و جل [بود]. دُد پگرا اندر آفریدن آسمان و زمین. و سوم اندر آفرینش جانوران و روزیهای ایشان. و چهارم اندر مرگ. و پنجم اندر راستغیز و شمار. و ششم اندر بهشت و دوزخ. و هفتم اندر تحمید^۱ و سیاسداری بهشتیان. و گوشت مردار حرام کرد برایشان خوردن. و نکاح مادر و خواهر و خواهرزاده و برادرزاده حرام بود. و کابین زن از چهار صد درم گذشتن حرام کرد و هفت یکک بخواست از خواستهای ایشان. و از دست رنجشان هم چنین. و آن ملت بر مغان تباه کرد.

پس سوبدان پیش ابو مسلم آمدند، و از بهافرید شکایت کردند و گفتند: دین بر شما ویرما تباه کرد. پس ابو مسلم مر بهافرید را بگرفت و بردار کرد و قومی را که بنویگروده بودند بکشت.

و ابو مسلم ابوعون را بحرب سروان الحمار فرستاده بود. و چون قحطیه بکنار فرات رسید، یزید بن هییره بجنگ آمد، و در شب میان ایشان جنگ شد. لشکر قحطیه ظفر یافتند، اما قحطیه در آب افتاد و غرق شد. چون چند روز بشد^۲ لشکرش حسن بن قحطیه را بر خود امیر کردند، و بکوفه درآمدند. و عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را، که بسفاح ملقب است، و با برادران در خانه ابوسلمه ختلال پنهان بود بیرون آوردند و بخلافت بدویعت کردند.

پس سفاح عمویان خود عبدالله و عبدالصمد را، و ابوعون را بجنگ مروان فرستاد. و چون مروان خبر ایشان بشنید بحرب ایشان بیامد، و بزودی هزیمت پذیرفت. و روی سوی مصر نهاد. و ابوعون بر اثر او همی شد، تا او را به یومیر مصر اندر عین الشمس دریافت. و عامر بن اسماعیل با مروان برابر شد، مروان را بکشت و سرش را پیرید و پیش ابوعون آورد و ابوعون بنزدیک ابوالعباس السفاح فرستاد. و کشتن مروان اندر ذوالقعدة سنه اثنی و ثلاثین و مائه بود.

و چون ابوالعباس بخلافت بنشست، برادر خویش منصور را بخراسان فرستاد،

۱- تحمید: ستایش کردن.

۲- شدن: گذشتن، سپری شدن.

تایبعت ابو مسلم و از آن همه اهل خراسان بستند. و چون ابراهیم الامام کشته شد بود، ابوسلمة التخلال را که امیر کوفه بود، میل بعلویان افتاد، و ابوالعباس را آن معلوم گشت، و ابومسلم را از آن حال خبر داد، پس ابومسلم سر مرزین انس را فرستاد تا ابوسلمه را بکشت.

و شریک بفرغانه بود، مرا بومسلم را مخالف شد و بال ابو طالب دعوت کرد و مردم بسیار گرد کرد. پس ابومسلم زیاد بن صالح را بفرستاد، بحرب شریک رفت و زیاد بن صالح بجهنم رسید، بخارخداه بزینهارا آمد، و یاوی بحرب شریک رفت و حرب کردند و بسیار مردم کشته شدند، و شریک را دستگیر کردند و سرش بریدند و بنزدیک ابومسلم فرستادند و ابومسلم سوی ابوالعباس فرستاد، اندر ماه ذی الحجۃ سنه اثنی وثلثین ومانه.

و چون کار خراسان راست شد، و از هیچ جای مشغولی دل نماند، ابومسلم با هشت هزار مرد سوی حج رفت. و چون به نیشابور رسید و بری، همه را بپراگند، و با هزار مرد برفت. و وزیران او را گفتند: بحر و که باز نیایی. فرو نکرده، و ابومسلم مر سلیمان بن کثیر را، که ابتدای دعوت بال رسول علیه السلام و صلی الله علیه و آله و سلم او کرد بکشت. و چون بحج رفت و بنزدیک ابوالعباس السفاح رسید، ابوالعباس او را حق گزاری کرد، و نیکو فرود آوردن فرمود، و چون پیش او آمد او را نیکو پرسید. و چون ابومسلم بحج رفت ابوالعباس السفاح فرمان یافت، اندرین ذی الحجۃ سنه ست وثلثین ومانه، و منصور برادر ابوالعباس بخلافت بنشست. و چون ابومسلم از حج باز آمد، منصور او را بحرب عم خویش عبدالله بن علی فرستاد، و ابومسلم او را هزیمت کرد و خواسته های او بقتیمت گرفت.

و جمهورین مرز، عبدالله بن علی را اندر آن حرب اسیر گرفت و پیش ابومسلم آورد

۱- مشغولی دل: نگرانی خاطر.

۲- فرو کردن: پذیرفتن، اطاعت کردن، فرمان کردن، سر بگفتار کسی فرود آوردن.

۳- فرمان یافتن: مردن، درگذشتن.

و ابومسلم او را بنزدیک منصور فرستاد، و منصور او را بازداشت تا آخر عهد علی، و بر زبان ابومسلم هر چیزی رفته بود، و آن همه بسمع منصور رسیده بود، و فرصت همی جست کشتن ابومسلم را. چون ابومسلم از حج بازگشت او را گفتند به «حیره» ترسائی است دوست ساله، و از هر چیزی خبردارد. ابومسلم او را بنزدیک خویش خواند. چون آن پیر ابومسلم را دید، گفت: کردی کفایت، و تمسائی رسانیدی عنایت، و رسانیدی بنهایت، خوبشستن سوختی، و کار خویش پراگندی، و کشتن خویش سعایت نه دیدی. ابومسلم اندوهگین شد، پس پیر او را گفت: نه از حزم تماست خلل آمد، و نه از رأی صواب و نه از تدبیر سودمند، و نه از شمشیر بُرآن، ولیکن هیچکس بیهمه آرزوها نرسید الا که زمانه او را اندریافت، و بعضی از مراد حاصل شد. ابومسلم گفت او را: چه گمان سی بری، کار بکجا رسد؟ پیر گفت: چون دو خلیفه بر کاری متفق شدند آن کار تمام شود، و تقدیر بنزدیک آن کسیست که تدبیر با او باطل شود. اگر پخراسان شوی سلامت مانی.

ابومسلم خواست برگردد. منصور کسان فرستاد که زود بیایند. قضا آمده بود. ابومسلم را بصر بشد. پس یکی را پرسید که توجه گویی که با من چه کنند؟ گفت: نیکویی. و مکافات آنچه تو بجای ایشان کردی جز نیکویی نباشد. ابومسلم گفت: من جز این ندارم.

و ابتدا بر کشتن ابومسلم از ابو جعفر منصور آن بود که منصور سر یقطین را با ابومسلم فرستاد، و او ابومسلم را گفت: مرا بدان بفرستاد تا بنگرم که این خواسته مرا این حشتم را بپسندد یا نشدنی؟ و ابومسلم دانست که نه چنانست که او میگوید. پس راه خراسان گرفت بر مخالفت منصور، تا بخلوان رسید، فرود آمد، منصور سر جریرین یزید بن عبدالله الجلی را بفرستاد، و این جریر گریز گریزان بود، و داهی؛

۱- بصر شد: بینایی و عقل و تدبیر او زایل شد.

۲- بهجای: در حق، درباره.

۳- گریز: مکار و زهرک و دانا. گریز گریزان یعنی سر حلقه زیر کان و سکاران.

۴- داهی: زیرک.

بود که او را همتان بود، و بسیار آسون و نیرنج^۱ بر او مسلم بخواند، تا او را باز گردانید
سوی منصور.

و چنین گویند که چون ابو مسلم از حلوان با جریر الجلی نزدیک منصور آمد ،
اسپی بخواست که در همه آخر اوزان بهتر نبود ، و بر آن اسپ نشست که پیش
منصور خواست رفت . اسپی اندر سر آمد^۲ زیر ابو مسلم سه بار . یکی از یاران ابو مسلم
گفت : باز گرد ! ابو مسلم گفت : آنچه خدای تعالی خواهد بباشد . و چون پیش منصور
آمد او را بنشانند و نیکو ببینید . و پس گفت : تو این چند فتعها و حربها بکدام شمشیر
کردی ؟ ابو مسلم گفت : بدین . و اشاره بدان شمشیر کرد که بر میان داشت . منصور
گفت بر ادیه . منصور داد . پس منصور گفت دانی که تو با من چه کردی ؟ چنین کردی . و
یگان یگان همی شمرد ، و ابو مسلم جواب هر یکی همی داد تا منصور بترشید^۳ و بانگ بروزد .
ابو مسلم گفت : یا امیر المؤمنین این نه مکافات آن نیکو بیهاست که من کردم !
منصور گفت : یا اباسُجْرِم ، یاد داری که تو پیش ابوالعباس آمدی و او را خدمت
کردی ؟ و من آنجا نشسته بودم ، بمن التفات نکردی . و یاد داری که پسر برادر مرا ،
عیسی بن موسی را ، گفتمی : خواهی تا ابو جعفر را خلع کنم ، و ترا بنشانم ، و یاد داری
که مرا بشام پیش یقطین بن موسی دشنام دادی و پسر سلامه خواندی ؟ و سلامه
کمتر از مادر تو بود ؟ ابو مسلم هر یکی را جواب همی داد .

پس منصور گفت : این نه بدوستی ما کردی ، بلکه این کار آسمانی بود ، و
عنایت ایزدی ، که قیام دولت ما بود . پس منصور اشارت کرد آن کس را که بر سر
ابو مسلم ایستاده بود ، شمشیر بزد و ابو مسلم بیفتاد . گفت : آه ، آه ! منصور گفت :

۱ - نیرنج : آسون و نیرنگ .

۲ - اندر سر آمدن : با سر بر زمین افتادن ، بر سر آمدن .

۳ - ترشیدن : خشمگین شدن ، ترشروی شدن .

۴ - خدمت کردن : تعظیم کردن ، نماز بردن .

۵ - التفات کردن : توجه کردن ، اعتنا کردن .

ای فاعلِ فعلِ جباران و بانگِ کودکان! و نخستین سرِ ابومسلم را عثمان بن نهیک زد، که پیش از آن سرِ کسّی^۱ ابومسلم بود، و پس ابوالخصیب الحاجب، شمشیراندر نهاد، و ابومسلم را سپری کرد^۲. و لشکر ابومسلم برد را غوغا کردند، ابوالخصیب بیرون آمد و پیغام منصور به ششم خراسان بداد که امیر المؤمنین گوید که امیر ابومسلم بنده مایود و ماورااندر نافرمانی سیاست فرمودیم، شمارا بر آن سبیلی^۳ نیست. و یکساله صلّه فرمود از خزینه بستانند. همه بیاراسیدند. پس سرا بومسلم سوی ابوداود فرستاد تا در همه خراسان بگردانیدند.

۱- سرکس: گویا بمعنی حافظ سروجان کسی بود.

۲- سپری کردن: بالجام رسانیدن، تمام کردن. درینجا کشتن و زندگانی کسی را بنهایت رسانیدن.

۳- سبیل: راه. شمارا بر آن سبیلی نیست یعنی شمارا با آن کاری نیست.

۲۱ - ابوریحان بیرونی

ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی یکی از بزرگترین دانشمندان و متفکران پاریس گوشت. وی در ریاضیات و طبیعیات و تحقیق در عقاید و آراء و عادات و آداب ملل کتب بی نظیر مشهور دارد (مانند: الآثار الباقية عن القرون الخالية - ما للهند من بقولة مقبولة فی العقل او مردولة - قانون سمودی - کتاب الجماهر فی معرفة الجواهر و غیره) و روش او در تحقیق بعدی دقیق و اقوال وی تا درجه بی موثق است که هنوز ارزش علمی خود را از دست نداده است.

ابوریحان بسال ۳۶۲ هجری (۹۷۲ میلادی) در خوارزم ولادت یافت و بسال ۴۴ هجری (۱۰۴۸ میلادی) در غزنه درگشت. تحصیلات او در خوارزم صورت گرفت و در خدمت اسرای آل عراق بسر رسید و پس از آن چندی بخدمت شمس المعالی قابوس در گرگان رفت و باز آهنگ خوارزم کرد و در خدمت خوارزمشاهان آل سامون زندگی می کرد و بعد از تسلط محمود غزنوی بر آن دیار بغزنه رفت و در سفرهای او به هندوستان همراه وی بود و ازین سفرها برای معاشرت با دانشمندان آن دیار و کسب اطلاعات استفاده می نمود و بعد از محمود همچنان در دربار غزنوی و در شهر غزنه بسر رسید تا در همانجا بدرود حیات گفت. اثر فارسی او کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم است که نخست بیارسی نوشت و سپس خود آنرا عربی در آورد. در این کتاب مؤلف کوشیده است تا آنجا که میتوان از اصطلاحات موجود فارسی برای علم ریاضی استفاده کند. این کتاب بتصحیح و تعلیق آقای جلال الدین همائی بسال ۱۳۱۸ شمسی طبع شد.

اندازه زمین^۱

اندازه زمین چیست؟ - دانستن اندازه های ستارگان را ، آن بس بود که زمین را یا قطرش را یکی نهیم ، همچنان که یکی را اندر بیمودن بسنگ یا آتش یا کیمیا با اصطلاح یک یا دیگر نهند. و لکن اگر کسی آنرا بدان مسافتها خواهد که میان مردمان مستعمل و معروف است ، بپاید دانستن که قطر زمین دو هزار و صد و شست و سه فرسنگ

۱- از التفهیم لاوائل صناعة التنجیم بتصحیح آقای همائی ص ۱۰۶-۱۰۷.

است و چهاردانگ فرسنگ، و دَورَش گیرد برگردد، شش هزار و هشتصد فرسنگ است. و بر این شمار مساحت روی او از بیرون چنانکه آرشی اندر آرشی یک آرشی مکسر باشد، چهارده بار هزار هزار و هفتصد و دوازده هزار و هفتصد و بیست و هفت فرسنگ و چهاریک، و مساحت تن^۱ او جمله چنانکه آرشی اندر آرشی یک آرشی مکسر باشد، چون مکعب، صد و شصت و شش هزار هزار و هفتصد و چهل و چهار هزار و دو بیست و چهل و دو فرسنگ و دو پنچیک از فرسنگ. و چون چنین بود، آنگاه بعد کوکب گیری و فرسنگهای نیمه قطر زمین زنی^۲، و قطر کوکب بفرسنگهای قطر زمین، و تن کوکب مساحت تن زمین، همه معلوم شوند بفرسنگها^۳.

چشنهای پارسیان^۴

نوروز چیست؟ نخستین روز است از فروردین ماه، و زین جهت روز نو نام کردند، زیرا که پیشانی سال نواست. و آنج از پس اوست ازین پنج روز همه جشنهاست. و ششم فروردین ماه نوروز بزرگ دارند^۵، زیرا که خسروان بدان پنج روز حقههای حشم و گروهان و بزرگان بگزاردندی و حاجتها روا کردند، آنگاه بدین روز ششم خلوت کردند، خاصگان را. و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین آنست که اول روز بیست از زمانه، و بدو فلک آغازید گشتن.

تیرگان چیست؟ سیزدهم روز است از تیرماه. و نامش تیر است هم نام ماه خوبش، و همچنین است بهر ماهی آن روز که هم نامش باشد او را جشن دارند. و بدین تیرگان گفتند که آرشی^۶ تیر انداخت از بهر صلح منوچهر که با افراسیاب ترکی کرده است

۱- تن : جسم . حجم .
۲- زدن : ضرب کردن .

۳- ابوریحان بهداین توضیح با همان قاعده که بیان داشته ابعاد و مسافتات ستارگان را معلوم کرده است .

۴- نقل از التفهیم لاوائل صناعة التنجیم بتصحیح آقای همائی ص ۲۵۳-۲۶۱ .

۵- بزرگ داشتن : حرمت داشتن ، احترام کردن .

۶- آرشی شواتیر یکی از پهلوانان ایرانیست که در عهد منوچهر بعد از مبارزات او و افراسیاب برای تعیین سرحد ایران و توران تیری از گران پرتاب کرد که نزدیک جیحون بر زمین نشست و از پیروی او را هشواتیره لقب دادند .

برتیر پرتابی از مملکت، و آن تیر کفیت^۱ او از کوههای طبرستان بکشید تا برسوی
تخارستان.

مهرگان چیست؟ شانزدهم روز است از مهرماه و نامش مهر. و اندرین روز
افریدون ظفریافت بر تیوراسپ جادو، آنکس معروفست بضحاک. و یکوه دماوند باز داشت.
و روزها که سپتیس مهرگان است همه جشن اند بر کردار^۲ آنج از پس نوروز بود.
و ششم آن مهرگان بزرگ بود و رام روز نام است و بدین دانندش.

پنجمین مهرگان چیست؟ پنج روز پسین اندر آبان ماه. و سبب نام کردن آن چنانست
که گبرکان اندرین پنج روز خورش و شراب نهند روانهای مردگان را. و همی گویند
که جان مرده بیاید و زآن غذا گیرد. و چون از پس آبان ماه پنج روز افزونی بوده است،
آنک اندر گاه خوانند، گروهی از ایشان پنداشتند که این روز پروردگان است. و خلاف
بعیان افتاد و اندر کیش ایشان سهم چیزی بود. پس هر دو پنج را بکار بردند از جهت
احتیاط را. و بیست و ششم روز آبان ماه فروردگان کردند و آخرشان آخر دزدیده^۳. و جمله
فروردگان ده روز گشت.

برنشتن^۴ کوسه چیست؟ آذرماه بروزگار خسروان اول بهار بوده است. و
بنخستین روز از وی از بهر فال، مردی بیامدی کوسه، برنشسته بر خری، و بدست کلاغی
گرفته، و باد بیزن^۵ خویشتن باد همی زدی و زمستان را وداع همی کردی و ز مردمان
بدان چیزی یافتی. و بزمانه ما بشیراز همین کرده اند و ضربیت^۶ پذیرفته از عامل، تا
هرچ ستانند از بامداد تا نیمروز بضریت دهد و تا نماز دیگر^۷ از بهر خویشتن را بستانند.

۱- کفت بکسر کاف یعنی: کتف.

۲- بر کردار، بکردار: مانند.

۳- دزدیده: مراد پنجه دزدیده یعنی خمسه مسترقه است که پنج روز آخر سال در تقویم

ایرانیان قدیم بود.

۴- برنشتن: سوار شدن.

۵- باد بیزن: باد بزن.

۶- ضربیت: خراج.

۷- نماز دیگر: نماز عصر، وقت نماز عصر، بعد از ظهر.

و اگر از پس نماز دیگر بیابندش سیلی خورد از هر کسی.

بهمتنجه چیست؟ بهمن روز است از بهمن ماه. و بدین روز بهمن سپید بشیر خالص پالک خورند و گویند که حفظ فرزند مردم را و فراسُشتی^۱ ببرد. و امّا به خراسان سهمانی کنند بر دبیگی که اندر او از هردانه خوردنی کنند و گوشت هر حیوانی و مرغی که حلال اند و آنچه اندر آن وقت بدان بُعْت^۲ یافته شود از تره و نبات.

سده چیست؟ آبان روز است از بهمن ماه، و آن دهم روز بود، و اندر شبش که میان روز دهم است و میان روز یازدهم، آتشی زنند بگوز و بادام و گیرد بر گیرد آن شراب خورند و لهُو و شادی کنند. و نیز گروهی از آن بگذرند بسوزانیدن جانوران. امّا نامش چنانست که از او تا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب. و نیز گفتند که اندرین روز از فرزندان پدر نخستین صدم تن تمام شدند. و امّا سبب آتش کردن و برداشتن آنست که بیوراسپ توزیع کرده بود بر مملکت خویش دوسر در روزی تا سغزشان بر آن دوریش نهادندی که بر کتفهای او برآمده بود. و او را وزیر بود ناسی ارمانیل، نیکه دل و نیک کردار، از آن دوتن یکی را زنده بکشد و پنهان او را بدسواند فرستادی. چون آفریدون او را برگرفت سرزنش کرد و این ارمانیل گفت توانایی من آن بود که از دو کشته یکی را برهانیسمی. و جمله ایشان از پس کوه اند. پس باوی استواران^۳ فرستاد تا بدعوی او نگرند. او کسی را پیش فرستاد و فرمود تا هر کسی بریام خانه خویش آتش افروختند، زیرا که شب بود و خواست تا بسیاری ایشان پدید آید پس آن نزدیک آفریدون بموقع افتاد، و او را آزاد کرد و بر تخت زرین نشاند و سَمغان نام کرد، ای سَمغان. و پیش از سده روزی است او را بر سده گویند و نیز تَوَسَدَه. و بحقیقت ندانستم از وی چیزی.

نَبشتن رقعده های کزدم چیست؟ این از رسمهای پارسیان نیست. و لکن عامیان

۱- فراسُشتی: فراموشی.

۲- بُعْت: مکان، محل، ناحیه.

۳- استوار: مردم مورد اعتماد، امین.

نوآوردند و شب این روز بر کاغذها نیستند و بر در خانه ها بندها نماندند و گزنده اندر نیاید. و پنجم روز است از سفندار سمنه ، و هارسیان او را مرد گیران خوانند ، زیرا که زنان بشوهران اقتراحها کردند و آرزوهای خواستندی از مردان.

گهتیار چیست؟ روزگار سال پاره کرده است زرادشت گفته است که بهر پاره بی ایزد تعالی گونه بی آفریده است، چون آسمان و زمین و آب و گیاه و جانور و مردم، تا عالم بسالی تمام آفریده شد. و با اول هر یکی از این پاره ها پنج روز است، نامشان گهتیار.

۱- اقتراح : سؤال کردن، مطلبی را سؤال خواستن.

۲- پاره : قسمت .

۳- گونه : نوع ؛ سراد ازه گونه بی، نوعی از انواع مخلوقات است.

ابوالحسن علی بن عثمان جلایبی هجویری غزنوی از سریدان شیخ ابوالفضل ختلی است و غیر از و بسیاری از مشایخ دیگر را نیز دیده و از آنان نقل قول کرده است. وفاتش بسال ۴۶۰ هجری (۱۰۷۲ میلادی) اتفاق افتاد. کتاب او کشف المحجوب از کتب مهم صوفیه و از جمله قدیمترین آنهاست. شیوه نگارش کتاب بر روهم ساده است جز آنکه هجویری نسبت با معاصران خود مفردات و ترکیبات عربی بیشتری بکار برده است مخصوصاً ترکیبات و اصطلاحاتی که میان صوفیان رایج بود. علاوه بر این در کتاب وی به نمونههایی از «نثر سوزون» نیز باز میخوریم. از کتاب او غیر از چاپی که در هند شده بود، والنشین ژوکوفسکی طبعی انتقادی با مقدمه‌ی مفصل بروسی در سال ۱۹۰۵ میلادی ترتیب داد، و همین طبع با چاپ هست و ترجمه مقدمه روسی آن در سال ۱۳۳۶ شمسی در تهران مجدداً انتشار یافت.

وقت و حال

وقت آن بود که بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود، چنانکه واردی از حق بدل وی پیوندد و سرّ وی را در آن مجتمع گرداند، چنانکه در کشف آن نه از ماضی یاد آید نه از مستقبل. پس همه خلقی را اندرین دست نرسد و نداند که سابقت بر چه رفت و عاقبت بر چه خواهد بود. خداوندان وقت گویند علم ما مراقبت و سابق را ادراک نتواند کرد. ما را اندر وقت با حق خوشت کسی اگر بفردا مشغول گردیم و یا اندیشه دی بردل گذاریم از وقت محجوب شویم و حجاب پراگندگی باشد؛ پس هر چه دست بدان نرسد اندیشه آن محال باشد، چنانکه بوسعید خراسانی گوید رحمه الله: وقت عزیز خود را جز عزیزترین چیزی مشغول نکنید و عزیزترین

۱ - نقل از کشف المحجوب جلایبی هجویری، طبع ژوکوفسکی، ص ۴۸۰ بعد

۲ - سرّ: اطنان

چیزهای بنده شغل وی باشد بین العاضی والمستقبل لقوله علیه السلام : لیسع الله وقت لایسعنی فیه ملک مقرب ولانبی مرسل ، مرا یا خدای عزوجل وقتیست کی اندران وقت هزده هزار عالم را بردل من گذر نباشد و در چشم من خطر نیارد ، و از آن بود که چون شب معراج زینت سُلک زمین و آسمان را بروی عرضه کردند بهیچ چیز باز ننگریست لقوله تعالی « مازاغ البصر و ما طغی » از آنچه او عزیز بود و عزیز را جز به عزیز مشغول نکنند .

پس اوقات موآحد دو وقت باشد : یکی اندر حال فقد و دیگر اندر حال وجد ، یکی در محل وصال و دیگر در محل فراق ، و اندر هر دو وقت او مقهور باشد ، از آنچه در وصل و وصلش بحق بود و در فصل فصلش بحق . اختیار و اکتساب وی اندر آن میانه ثابت نیابد تا ورا وصفی توان کرد ، و چون دست اختیار بنده از روزگار وی بریده گردد آنچه کند و بیند حق باشد ؛ و از جَنید رضی الله عنه می آید که : درویشی را دیدم اندر بادیه در زیر خار مغیلاتی نشسته ، اندر جایی صعب با مشقت تمام . گفتم ای برادر ترا چه چیز اینجا نشانده است ؟ گفت بدانکه مرا وقتی بود ، اینجا ضایع شدست ، اکنون بدین جای نشسته ام و اندوه می گسارم . گفتم چند سالست ؟ گفت دوازده سالست ! اکنون شیخ همتی در کار کند ؟ باشد که بمراد خود رسم و وقت یازبایم . جنید رحمه الله گفت من برفتم و حج بکردم و وی را دعا کردم ، اجابت آمد و وی بمراد خود باز رسید . چون باز آمدم و برا یافتم همانجا نشسته ، گفتم ای جوان مرد ، آن وقت باز یافتی ، چرا ازینجای فراتر نشوی ؟ گفت

۱ - خطر نیارد : یعنی اهمیتی ندارد

۲ - فقد و فقدان : گم کردن ، از دست دادن

۳ - وجد و وجدان : یافتن

۴ - فصل : جدایی

۵ - می آید : نقل میشود

۶ - در کار کردن : بکار بستن ، بکار بردن

ایهاالشیخ، جایگاهی را می‌سلازمت کردم که محل وحشت من بود و سرمایه اینجا گم کرده بودم، روا باشد که جایی را که سرمایه آنجا باز یافتم و محل انس منست بگذارم؟ شیخ سلامت برود که من خاک خویش با خاک این موضع برخوادم آسخت تا بقیامت سرازین خاک برآرم که محل انس و سرور منست.

و وقت اندر تحت کسب بنده نیاید تا بتکلف حاصل کند، و بازار نیز نفروشد تا جان بعوض آن بدهد، و وی را اندر جلب و دفع آن ارادت نبود و هر دو طرف آن اندر رعایت وی متساوی بود و اختیار بنده اندر تحقیق آن باطل، و مشایخ گفته‌اند: الوقت سیف قاطع، از آنکه صفت شمشیر بریدنست و صفت وقت بریدن، که وقت بیخ مستقبل و ماضی برود و اندوه دی و فردا از دل محو کند. پس صحبت یا شمشیر با خطر بود اما ملک و آساکه، یا سلیک گرداند یا هلاک کند. اگر کسی هزار سال شمشیری را خدمت کند و کتف خود را حمل وی سازد اندر حال بریدن تمیز نکند، میان قطع صاحب خود و آن غیر. چرا؟ از آنچه صفت وی قهرست، با اختیار صاحب وی قهر وی زایل نشود و الله اعلم.

و «حال» واردی بود بروقت کی‌ورا مزین کند چنانکه روح سر جسد را، و لامحاله وقت بحال محتاج باشد که صفای وقت بحال باشد و قیامش بدان، پس چون صاحب وقت صاحب حال شود تغییر از وی منقطع شود و اندر روزگار خود مستقیم گردد که یا وقت بی‌حال زوال روا بود، چون حال بد و پیوست جمله روزگارش وقت گردد و زوال بر آن روا نبود، و آنچه آمد و شد بماند از کُمون و ظهور بود، و چنانکه پیش ازین صاحب وقت نازل و وقت بود و متمکن غفلت، کنون نازل حال باشد و متمکن وقت، از آنچه بر صاحب وقت غفلت روا بود و بر صاحب حال روا نباشد.

و گفته‌اند الحال سکوت اللسان فی فنون البیان، زیانتش اندر بیان حالش ساکت و معاملتش بتحقیق حالش ناطق، و از آن بود که آن پیر گفت رضی الله عنه: السَّوَالُ عَنِ الْحَالِ بِحَالٍ، که عبارت از حال محال است از آنچه حال فناء مقال بود.

استاد ابوعلی دقاق گوید رحمه الله کی اندر دنیا یا عقیبی ثبورا یا سرور
 وقت آن بود که اندر آئی ، و باز حال چنین نباشد کی آن واردیست از حق پینده ،
 چون بیامد آن جمله را از دل نفی کند چنانکه یعقوب علیه السلام صاحب وقت بود ؛
 گاه از فراق ، اندر فراق چشم سقیدسی کرد ؛ و گاه از وصال ، اندر وصال بینا می شد ؛
 گاه از مویه چون موی بود و گاه از ناله چون نال ؛ و گاه از روح چون روح بود
 و گاه از سرور چون سرور . و ایراعیم غایه السلام صاحب حال بود ، نه فراق می دید
 تا محزون بدی و نه وصال تا مسرور شدی ستاره و ماه و آفتاب جمله مدد حال وی
 می کردند و وی از رؤیت جمله فارغ تا بهره چه نگریستی حق دیدی و می گفتی :
 لا أُحِبُّ الْآفَاقِينَ ۴ .

پس گاه [اندر] جعیم صاحب وقت شود که اندر شاهدت غیبت بود ، از فقد حبیب
 دلش محلّ وحشت بود ، و گاه بخرامی دلش چون جنان بود اندر نعیم شاهدت کی
 هر زمان از حق بوقت بدو تحفه می بود و بشارتی ، و باز صاحب حال را اگر حجاب
 بلبلیت یا کشف نعمت بود جمله بروی یکسان بود که وی پیوسته اندر محلّ حال بود ،
 پس حال صفت مُراد ۵ و وقت درجه مرید ، یکی در راحت وقت با خود بود
 و یکی در فراق حال با حق ۶ ، فشتان مابین المنزلتین ۷ .

صباح شهر و می صبی

ششیدن شهر صباح است ، و پیغامبر صلعم شنیدست ، و صحابه رضوان الله

- ۱ - ثبورا : هلاك و عذاب و زمان
- ۲ - نال : رشته بار بک میان می نام و می زرد رنگ نویسد کی
- ۳ - روح : آرایش و سدا و آرزوی
- ۴ - کفول کنندگان (ستارگانی را که غروب می کنند) دولت ندارند
- ۵ - مُراد : مرشد ، کسی که مورد ارادت دیگری باشد
- ۶ - پس میان دوستزلت و سرتابه فرق بسیار است .
- ۷ - نقل از کشف المحجوب جلابی ، بتصحیح و طبع ژوکوفسکی ص ۵۱۷ - ۵۲۲

علیهم گفته‌اند و شنیده، و عمر گفت رضی الله عنه مردمان را اندرین غلطها افتاده‌است. گروهی جمله آن را حلال دارند و روز و شب و غزل و صفت زلف و خال بشنوند و اندرین بربکدیگر حجج^۱ آرند و مراد من اثبات آن نیست.

اسماً مشایخ متصوفه را اندرین طریق حجت آنست کی از پیغمبر پرسیدند از شعر. وی گفت صلعم: «لَا مُمْ حَسَنُهُ حَسَنٌ وَقَبِيحُهُ قَبِيحٌ». سخنست نیکوی آن نیکو بود و زشت آن زشت. یعنی هرچه شنیدن آن حرامست چون غیبت و بهتان و فواحش و ذم کسی و کلمه کفر بنظم و نثر همه حرام باشد، و هرچه شنیدن آن بشر حلالست چون حکمت و مواعظ و استدلال اندر آیات خداوند و نظر اندر شواهد حق بنظم هم حلال باشد. و در جمله همچنانک نظر اندر جمالی کی محل آفت بود، و بسودن آن، محظور و حرام باشد شنیدن صفت آن بر آن وجه هم حرام بود، و آنک این را مطلق حرام گوید و گوید نظر و بسودن را حلال باید داشت، آنگاه آن زندقه باشد. و آنک گوید من اندر چشم و رُخ و خَدَّ و زلف و خال حق می‌شنوم و آن می‌طلبم، واجب کند تا بجزئی دیگر اندر نگردد و خدو خال بیند و گوید که من حق می‌بینم و آن می‌طلبم، از آنج چشم و گوش محل عبرت و منبع علم‌اند، واجب کند که این بادیگری می‌گوید من می‌ببساوم^۲، بر آن شخص را که آن یکی شنیدن آن می‌روادارد، و گوید که اندر آن حق می‌طلبم، که حاسه بی از حاسه بی اولیتر نباشد برادرک معنی را. آنگاه کلیت شریعت باطل شود. قوله عایه السلام العینان تزنیان حکم این برخیزد و سلامت از بسودن نامحرمان منقطع شود و حدود شرعی ساقط گردد و این ضلالت بود.

و چون جهته مستصوف بر مستغرقان را دیدند کی می‌سماع کردند بحال،

۱ - حجج: جمع حجت بمعنی دلیل

۲ - بسودن: لمس کردن

۳ - خد: گونه، رخ، گوشه، رخسار

۴ - بساودن: بسودن، لمس کردن

پنداشتند کی بنفس میکنند. چون ایشان بدیدند گفتند حلاست و اگر نیستی ایشان نکنندی. بدان تقلید کردن ظاهر برگرفتند و حقیقت بگذاشتند تا خود هلاک شدند و قومی جهال دیگر را هلاک کردند و این از آفات زمانه است و بجای خود شرح دهم بتامی انشاء الله عزوجل.

* قوله عليه السلام زينوا اصواتكم بالقرآن، بیارائید آوازه را بخواندن قرآن، و یک روایت دیگر زينوا القرآن باصوات الحسن، بیارائید قرآن را بصوتهای خوش نیکو، مفسران گفتند که این صوت حسن باشد و هر که خواهد که صوت داود بشنود گوصوت موسی اشعری بشنو.

و اندر اخبار مشهورست کی اندر بهشت مر اهل بهشت را سماع باشد و آن چنان بود که از هر درختی صوتی و لحن مختلف می آید چون مؤلف^۱ شوند آن اصوات، طبایع را اندر آن لذتی عظیم باشد و این نوع سماع عامست اندر میان خلق از آدمی و غیر آن کی زنده اند، بحکم آنکه روح لطیفست و اندر اصوات لطافتی هست، چون بشنود جنس بجنس مایل شود و این قول گروهی است کی گفتم.

و اطبا را و آنان کی دعوی تحقیق کنند از اهل خیرت اندرین سخن بسیارست و اندر تألیف العان کتب ساخته اند و سر آن را عظیم داده و امروز آثار صنعتشان ظاهرست اندر مزارسیر^۲ کی بر آن را مرتب گردانیده اند مرقوت^۳ هوا را و طلب لهورا بحکم شیطان، تا حدی که گویند اسحاق موصلی اندر باغی می غنا کرد، هزار دستان می سرایید، از لذت آن خاموش شد و سماع میکرد تا از درخت در افتاد مرده. و ازین جنس حکایتها شنیده ام اما مراد بجز اینست و ایشان گویند همه راحت طبایع از تألیف و ترکیب اصوات و العان بود.

ابراهیم خواص رضی الله عنه گوید که من وقتی به حی^۳ از آحیاء عرب فراز

۱ - مؤلف: فراهم آمده

۲ - مزارسیر: جمع مزارست بمعنی نی

۳ - حی: قبیله

رسیدم و به دارِ ضیفِ امیری از اسراءِ حتی نزول کردم . سیاهی دیدم مغلول^۲ و مسلسل بردِ رِخیمه افکنده ، اندر آفتاب . شفقتی بردلم پدید آمد ، قصد کردم تا او را بشفاعت بخوهم از امیر . چون طعام پیش آوردند ، مرا کرام ضیف را^۳ امیر بیامد تا بامن موافقت کند . چون وی قصد طعام کرد من ابا کردم و بر عرب هیچیز سخت تر از آن نیابد که کسی طعام ایشان نخورد . مرا گفت : ای جوانمرد ، چه چیز ترا از طعام من باز میدارد؟ گفتم : امیدوی که بر کترم تو دارم . گفت : همه املاک من ترا ، تو طعام بخور . گفتم : مرا بملک تو حاجتی نیست ، این غلام را در کار من کن^۴ . گفت : نخست از جرمش پیرس ، آنگاه بند از وی بر گیر که ترا بر همه چیزها حکمت تا در ضیافت مائی . گفتم : بگو تا جرمش چیست؟

گفت : بدانکه این غلامیست که حادی^۵ است و صوتی خوش دارد . من این را بضیاع خود فرستادم با اشتری چند تا برای ما غله آرد . وی برفت و دوبار شتر بر هراشتری نهاد و اندر راه حُدی میکرد و اشتران میشتافتند تا بعدتی قریب اینجا آمدند ، دوچندان بار که من فرموده بودم . چون بار از اشتران فرو گرفتند اشتران همه یگان و دوگان هلاک شدند .

ابراهیم گفت : مرا سخت عجب آمد ، گفتم : ایها الامیر ، شرف تو ترا جز برامت گفتن ندارد اما سرابین قول بُرهانی باید ، تا ما درین سخن بودیم اشتری چند از بادیه بچاهسار آوردند تا آب دهند . امیر پرسید کی چند روزست کی این اشتران آب نخورده اند؟ گفتند : سه روز . این غلام را فرمود تا به حُدی صوت برگشاد . اشتران اندر صوت وی و شنیدن آن مشغول شدند و هیچ دهان باب نکردند تا ناگاه بکے بکے در رسیدند و اندر بادیه پراگندند . آن غلام را بگشاد و بمن بخشید .

۱ - دار ضیف : مهمانخانه

۲ - مغلول : بزنجیر کشیده

۳ - مرا کرام ضیف را : برای احترام بهمان

۴ - کسی را در کار کسی کردن : کسی را بخاطر کسی بخشیدن .

۵ - حادی : حادی خوان ، کسی که برای شتران آواز میخواند تا راه را تندتر طی کنند

و ما بعضی ازین اندر مشاهده می‌بینیم کئی چون اشتر بان و خرینده ترنمی کنند اندر آن اشتر و خرطری پیدا آید.

و اندر خراسان و عراق عادتست که صیادان شمش آهو گیرند، طشتی بزنند تا آهوان آواز طشت شنوند و برجای بایستند. ایشان مرو را بگیرند. و مشهورست کئی اندر هندوستان گروهی اند که بدشت بیرون روند و غنا میکنند و لحن میگردانند، آهوان چون آن بشنوند قصد ایشان کنند، ایشان گرد آهو میگردند و غنا میکنند تا از لذت چشم فرو گیرد و بخرسد، ایشان مرو را بگیرند. و اندر کودکان خُرد این حکم ظاهرست که چون بگیرند اندر گاهواره، کسی نوایی بزند، خاموش شوند و مرآن را بشنوند. و اطباء گویند سر این کودک را که حس وی درست است و بزرگی زیرک باشد.

و از آن بود که مَلِکِ عجم را وفات آمد، از وی پسری ماند دوساله. و زرا گفتند که این را بر تخت مملکت باید نشاند، با بزرجمهر تدبیر کردند، وی گفت صواب آید اما بیاید آزمود تا حدیثش درست هست و بدو امید توان داشت؟ گفتند: تدبیر این چیست؟ بفرمود تا غنایی کردند، وی اندران میان بطرب آمد و دست و پای زدن گرفت. بزرجمهر گفت: ازین امیدوارست مملکت.

و اصوات را تأثیر از آن ظاهرترست بنزدیک عقلا که باظهار برهان وی حاجت آید. و هر که گوید سرا با الحان و اصوات و مزامیر خوش نیست^۱ یا دروغ گوید یا تفاق کند و یا حس ندارد و از جماعه مردمان و ستوران برون باشد.

منع گروهی از آن بدانست کئی رعایت اسر خداوند کنند و فقها متفق اند که چون ادوات ملاحی نباشد و اندر دل فسقی پدیدار نیاید شنیدن آن مباحست و بدین آثار و اخبار بسیار آرند.

۱ - لغتاً کردن: آواز و سرود خواندن

۲ - کسی را با چیزی خوش بودن: یعنی او را خوش آمدن از آن چیز

۲۳- ابوالفضل بیهقی

ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی ازلاحیه بیهق خراسان بود. ولادتش بسال ۳۸۵ هجری (۹۹۵ میلادی) درحارث آباد بیهق اتفاق افتاد و او اوایل عمر را درنیشابوربتحصیل علم گذراند و بعد از کسب فضایل بدیوان رسایل سلطان محمود غزنوی راه جیست و زبردست ابونصر مُشکان بکار برداخت و باصطلاح آن زمان شاگرد او شد؛ و بعد از فوت استاد خود همچنان در خدمت باقی ماند و زبردست «ابوسهل زوزنی» صاحب دیوان رسایل سلطان مسعود بکار اشتغال داشت و معلوم است که در عهد مسعود و عبدالرشید جانشینان مسعود همچنان ادامه خدمت بهداد و گویا در عهد این پادشاه اخیر که از ۴۴۴ تا ۴۴۷ هجری سلطنت میکرده است بصاحب دیوانی رسالت رسید و پس از چندی معزول شد و بزندان افتاد و در دوره تسلط طغرل غلام غزنویان که به «کافر نعمت» معروف شده بود، مدت حبس او ادامه یافت و ظاهراً بعد از رهایی از زندان میل بانزوا کرد تا در سال ۴۷۰ هجری (۱۰۷۷ میلادی) در غزنین در گذشت.

اثر بسیار معروف ابوالفضل بیهقی تاریخ مشهورش در شرح سلطنت آل ناصر یا آل سبکتگین بود در سی مجلد که اکنون قسمتی از آن درباره سلطنت مسعود بن محمود و تاریخ خوارزم، از زوال دولت خوارزمشاهان آل سامون تا غلبه سلاجقه، در دست است. وی کتابی دیگر بنام *زینة الکتاب* در آداب کتابت داشت.

تاریخ بیهقی از کتب معتبر فارسی است که چه از باب اشتغال بر بسیاری از اطلاعات تاریخی و چه از حیث انشاء فصیح و بلیغ و استادانه خود مشهورست و به همین سبب تاکنون چند بار طبع شده و مرحوم سعید نفیسی تعلیقات مشروحی همراهِ طبع خاص بر آن نگاشته است.

حکایتی از نصر بن احمد^۱

چنان خواندم در اخبار سامانیان که نصر احمد سامانی^۲ هشتساله بود که از پدرمانند، که احمد را بشکارگاه بگشتند، و دیگر روز آن کودک را بر تخت ملوک بنشانند بجای پدر. آن شیربچه ملوک زاده بی سخت نیکو برآمد و بر همه آداب ملوک سوار شد و بی همتا آمد. اما در وی شرارتی و زعارتی^۳ و سطوتی و حشمتی بافراط بود، و فرمانهای عظیم می داد از سر خشم، تا مردم از وی در رسیدند، و با این همه بخرد رجوع کردی و می دانست که آن اخلاق سخت ناپسندیده است.

یک روز خلوتی کرد با بلعمی^۴ که بزرگتر وزیر وی بود، و بوطیب^۵ مصعبی^۶ صاحب دیوان رسالت، و هر دو یگانگانه روزگار بودند در همه ادوات فضل و حال خویشتن بتامی با ایشان برانند^۷، و گفت من می دانم که این که از من می رود^۸ خطایی بزرگ است ولیکن باخشم خویش بر نیایم^۹، و چون آتش خشم بنشست پشیمان می شوم، و چه سود دارد که گردنها زده باشند و خانمانها بکنند و چوب بی اندازه بکار برده. تدبیر این کار چیست؟

ایشان گفتند مگر صواب آنست که خداوند ندمان خردمند ترا استادانند پیش

۱- تاریخ بیهقی چاپ مرحوم دکتر غنی و آقای دکتر فیاض، تهران ۱۳۲۴ ص ۱۰۶-۱۰۸

۲- وی سومین پادشاه سامانی است که از سال ۳۰۱ تا سال ۳۳۱ پادشاهی کرد.

۳- زعارت: بدخویی و شرارت.

۴- مراد ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی وزیر اسمعیل بن احمد سامانی و احمد بن اسمعیل

و نصر بن احمد است که سال ۳۳۰ هجری درگذشت.

۵- ابوطیب مصعبی شاعر معروف دوره سامانی. رجوع شود به یتیمه الدهر ثعالبی، چاپ

دشک ج ۴ ص ۱۰۵.

۶- برانند: شج- داد، بیان کرد.

۷- از من می رود: از من سر می زند.

۸- با کسی برآمدن: حریف او شدن، با او بنیرو و زور برابر بودن.

خوش، کہ در ایشان باخرد تمام کہ دارند رحمت و رأفت و حلیم باشد، دستوری دہد ایشان را تابی حشمت، چون کہ خداوند درخشم شود، باقراط شفاعت کنند و تعلق آن خشم را بنشانند، و چون نیکویی فرماید آن چیز را در چشم وی بیاریند تا زیادت فرماید. چنان دانیم کہ چون بر این جملہ باشد این کار بمصلاح باز آید.

نصر احمد را این اشارت سخت خوش آمد و گفت: ایشان را بیسندید و احمد کرد برین چه گفتند، و گفت من چیزی دیگر برین پیوندم تا کار تمام شود و بمغلفظ سوگند خورم کہ ہرچہ من درخشم فرمان دہم تا سہ روز آنرا امضا نکنند، تا درین مدت آتش خشم من سرد شدہ باشد و شفیعان را سخن بجایگاہ افتادہ باشد و آنگاہ نظر کنم بر آن و بپرسم، کہ اگر آن خشم بحق گرفتہ باشم چوب چندان زنند کہ کم از مد باشد و اگر بناحق گرفتہ باشم باطل کنم آن عقوبت را و برداشت کنم آن کسان را کہ در باب ایشان سیاست فرمودہ باشم، اگر لیاقت دارند برداشتن را. و اگر عقوبت بر مقتضای شریعت باشد چنانکہ قضا حکم کنند بر اند. بلعی گفت و بوطیب کہ: هیچ نماند و این کار بمصلاح باز آید.

آنگاہ فرمود و گفت باز گردید و طلب کنید در مملکت من خردمند تر مردمان را، و چندان عدد کہ یافتہ آید بدر گاہ آید تا آنچه فرمودنی است بفرمایم. این دو محتشم باز گشتند سخت شاد کام، کہ ہلایی بزرگتر ایشان را بود، و تفحص کردند جملہ خردمندان مملکت را، و از جملہ ہفتاد و اند تن را ببخارا آوردند کہ رسمی و خاندانی و نعمتی داشتند، و نصر احمد را آگاہ کردند. فرمود کہ این ہفتاد و اند تن را کہ اختیار کردہ آید، یکسال ایشان را باید آزمود تا نتی چند از ایشان بخرد تر اختیار کردہ آید، و همچنین کردند تا از میان آن قوم سہ پیر بیرون آمدند خردمند تر و فاضل تر و روزگار دیدہ تر، و ایشان را پیش نصر احمد آوردند و نصر یکہ ہفتہ ایشان را می آزمود، چون

۱- گفت: قول، گفتار.

۲- احمد: ستایش کردن، ستودن، از کار کسی بیکویی یاد کردن.

۳- مغلفظ: شدید، سخت، درشت، گران.

۴- امضا کردن: انجام دادن، در گذراندن و جایز داشتن.

یگانه یافت راز خویش با ایشان بگفت و گوگندان سخت گران نسخت کرد به خط خویش، و بر زبان براند، و ایشان را دستوری داد بشفاعت کردن درهربایی و سخن فراخ تر بگفتن. و یک سال برین برآمد، نصر احنف قیس^۱ دیگر شده بود بحلم، چنانکه بدو مثل زدند، و اخلاق ناستوده بیکبار از وی دور شده بود.

فضل بن یحیی برمکی

در اخبار خلفا خوانده ام که چون کار آل برمک بالا گرفت و امیرالمؤمنین هرون الرشید یحیی بن خالد البرمکی را که وزیر بود پدر خواند و دو پسر او را فضل و جعفر برکشید و بدرجهای بزرگ رسانید چنانکه معروف است و در کتب مشیت، بردی علوی خروج کرد و گرگان و طبرستان بگرفت و جمله کوه گیلان، و کارش سخت قوی شد. هرون بی قرار و آرام گشت که در کتب خوانده بود که نخست خلل که آید در کار خلافت عباسیان آنست که بزمن طبرستان ناچمی^۲ پیدا آید از علویان، پس یحیی بن خالد البرمکی را بخواند و خالی کرد^۳ و گفت چنین حالی پیدا آمد و این شغل نه از آنست که بسالاری راست شود، ما را باید رفت با ترا یا پسری از آن تو، فضل یا جعفر. یحیی گفت روانیست بهیچ حال که امیرالمؤمنین بهر ناچمی که پیدا آید حرکت کند، من پیش خداوند پیام^۴ قاندهم مرد و مال سیکم، و بنده زادگان فضل و جعفر پیش فرمان عالی اند، چه فرماید؟ گفت فضل را بیاید رفت و ولایت خراسان و ری و جبال و خوارزم و سیستان و

۱- فراخ تر: گشاده تر، صریح تر.

۲- براد احنف بن قیس تمیمی است که در میان عرب بپردباری و عقل مشهورست.

۳- نقل از تاریخ یحیی جاب مرحوم دکتر غنی و آقای دکتر فاضل ص ۴۱۴-۴۱۵

۴- ناچم: خارجی و سرکش.

۵- خالی کردن: خلوت کردن.

۶- پاییدن: برجای ماندن، ثابت ماندن.

سواراه النهر وی را داد تا بری بنشیند و نایبان فرستد بشهرها و شغل این ناچم پیش گیرد و کفایت کند، بچنگک بابصلح بازآرد. و شغل وی و لشکر وی راست باید کرد چنانکه فردا خلعت بپوشد و پس فردا برود و بنهروان مقام کند تا لشکرها و مدد و آلت بتامی بدورسد.

یحیی گفت فرمان بردارم، و باز گشت و هرچه بایست بساخت و پوشیده فضل را گفت: ای پسر، بزرگ کاریست که خلیفه ترا فرمود و درجه تمام که ترا ارزانی داشت این جهانی، ولیکن آن جهانی با عقوبت قوی که فرزندت را از آن پیغامبر علیه السلام برمی باید انداخت، و جز فرمانبرداری روی نیست که دشمنان بسیار داریم و متهم بعلویانیم، تا از چشم این خداوند نیوتیم. فضل گفت دل مشغول مدار که من در ایستم، و اگر جانم بشود، تا این کار بصلح راست شود.

دیگر روز یحیی و فضل پیش آمدند، هرون الرشید نیزه و رایت خراسان بست بنام فضل و یامنشور بدو دادند و خلعت ببوشید و باز گشت با کوبه سخت بزرگ و بیخانه باز آمد، همه بزرگان در گاه بنزد یک وی رفتند و وی را خدمت کردند، و دیگر روز برقت و بنهروان آمد و سه روز آنجا مقام کرد تا بنجاه هزار سوار و سالاران و مقدمان نزد یک وی رفتند، پس در کشید و بری آمد و آنجا فرود آمد و مقدمه را بایست هزار سوار برراه دُنبانند بطبرستان فرستاد و لشکرها با دیگر پیشروان بخراسان درپراگند.

پس رسولان فرستاد یحیی علوی و تَلَطَّفها کرد تا بصلح اجابت کرد، بدان شرط که هرون او را عهدنامه بی فرستد بخط خویش، بر آن تسخت که کند. و فضل حال باز نمود و هرون الرشید اجابت کرد و تسخت شاد شد تا یحیی تسختی فرستاد با رسولی از ثقات خویش، و هرون آن را بخط خویش نبشت و قضات و عدول را گواه گرفت پس از آن که سوگندان را بر زبان برانده بود، و یحیی بدان آرام گرفت، بنزد یک فضل آمد و بسیار کرامت دهد، و ببغداد رفت و هرون وی را بتواخت و بسیار مال بخشید.

۱- روی نیست؛ چاره نیست، وجهی نیست.

۲- در کشیدن؛ بسیج کردن، بتامی حرکت کردن.

و فضل بخراسان رفت و دو سال بیود و مالی سخت [بسیار] بزازان و شاعران بخشید و پس استعفا خواست و بیافت و بیداد باز آمد و هرون بر استای^۱ وی آن نیکویی فرمود کز حدت بگذشت.

فضل بن سهل و حسین بن المصعب^۲

چنین آورده اند که فضل وزیر مأمون خلیفه بمرو عتاب کرد با حسین مصعب پدر طاهر ذوالیمینین و گفت: پسر تو طاهر دیگر گونه شد و باد درس کرد و خوبشتر را نمی شناسد. حسین گفت: ایها الوزیر، من پیری ام درین دولت بنده و فرمان بردار، و دانم که نصیحت و اخلاص من شمارا مقرر است، اما پسر من طاهر از من بنده تر و فرمان بردار تر است، و جوابی دارم در باب وی سخت کوتاه اما درشت و دلگیر^۳، اگر دستوری دهی بگویم. گفت دادم.

گفت آید الله الوزیر، امیر المؤمنین او را از فرودست تر اولیا و حشم خویش بدست گرفت و سینه او بشکافت و دلی ضعیف که چنوبی را باید، از آنجا بیرون گرفت و دلی آنجا نهاد که بدان دل برادرش را، خلیفه بی چون محمد زبده، بکشت، و با آن دل که داد آلت و قوت و لشکر داد. امروز چون کارش بدین درجه رسید که پوشیده نیست، می خواهی که ترا گردن نهد و همچنان باشد که اول بود؟ بهیچ حال این راست نیاید مگر او را بدان درجه بری که از اول بود. من آنچه دانستم بگفتم و فرمان تراست. فضل سهل خاموش گشت چنانکه آن روز سخن نگفت، و از جای بشده بود^۴. و این خبر بمأمون برداشتند، سخت خوش آمدش جواب حسین مصعب و پسندیده آمد.

۱- بر استای: درباره، در حق.

۲- نقل از تاریخ بیهقی بتصحیح مرحوم دکتر غنی و آقای دکتر فیاض، تهران ۱۳۲۴

شمسی ص ۱۴۰.

۳- دلگیر یعنی آنچه باعث دلگیری شود.

۴- از جای شدن: خشمگین شدن، ازجا در رفتن.

وگفت: مرا این سخن از فتح بغداد خوشتر آمد کہ پسرش کرد! و ولایت پوشنگ بدو داد کہ حسین بہ پوشنج بود.

در باب سہ لقب

در ذوالریاستین کہ فضل سہل را گفتند و ذوالیمینین کہ طاہر را گفتند و ذوالقلمین کہ صاحب دیوان رسالت مأسون بود، قصہ بی دراز بگویم تا اگر کسی نداند اورا معلوم شود.

چون محمد زبیدہ کشتہ شد و خلافت بمأسون رسید، دو سال و چیزی بمرو ماند، و آن قصہ درازست، فضل سہل وزیر خواست کہ خلافت از عباسیان بگرداند و بمعلویان آرد، مأسون را گفت نذر کردہ بودی بمشہد من^۲ و سوگندان خوردہ کہ اگر ایزد تعالی شغل برادرت کفایت کند و خلیفت گردی ولی^۳ عہد از علویان کنی، و ہر چند برایشان نماند تو باری از گردن خود بیرون کردہ باشی و از نذر و سوگند بیرون آمدہ.

مأسون گفت سخت صواب آمد، کدام کس را ولی^۴ عہد کنم؟ گفت علی بن موسی الرضا کہ امام روزگارست و بمدینہ رسول علیہ السلام می باشد^۵. گفت پوشیدہ کس باید فرستاد نزدیک طاہر و بدو بیاید نبشت کہ ما چنین و چنین خواهیم کرد، تا او کس فرستد و علی را از مدینہ بیارد و در نہان اورا بیعت کند و برسبیل خوبی بمرو فرستد تا اینجا کار بیعت و ولایت عہد آشکارا کردہ شود. فضل گفت اسیر المؤمنین را بخط خویش مطلقہ بی باید نبشت، در ساعت دویت^۶ و کاغذ و قلم خواست و این مطلقہ را بنبشت و بفضل داد.

۱- تاریخ بیہقی، چاپ مرحوم دکتر غنی و آفای دکتر فیاض ص ۱۴۱-۱۴۲

۲- در: درباب، دربارہ.

۳- بمشہد من: در حضور من.

۴- می باشد: سکونت دارد، اقامت دارد.

۵- دویت: دوات.

فضل بازخانه^۱ آمد و خالی^۲ بنشست و آنچه نبشتی بود بنیشت و کار راست کرد، و معتمدی را با این فرمانها نزدیک طاهر فرستاد، و طاهر بدین حدیث سخت شادمانه شد، که سبلی داشت بعلویان، آن کار را چنانکه بایست بساخت و مردی معتمدا را از بَطَّانَه^۳ خویش نامزد کرد تا با معتمد مأمون بشد، و هر دو بمدینه رفتند و خلوتی کردند بارضا و نامه عرضه کردند و پیغامها دادند.

رضارا سخت کراهیت آمد که دانست آن کار پیش ترود، اما هم تن درداد از آنکه از حکم مأمون چاره نداشت، و پوشیده و متکرر^۴ بغداد آمد. وی را بجای نیکو فرود آوردند، پس یک هفته که بیاسوده بود در شب طاهر نزدیک وی آمد سخت پوشیده و خدست کرد نیکو و بسیار تواضع نمود و آن مُلَطَفَه بغض مأمون بروی عرضه کرد و گفت نخست کسی منم که بفرمان امیر المؤمنین خداوند ترا بیعت خواهم کرد. و چون من این بیعت بکردم با من صد هزار سوار و پیاده است، همگان بیعت کرده باشند. رضا رَوْحَه الله دست راست بیرون کرد تا بیعت کند چنانکه رسم است، طاهر دست چپ پیش داشت. رضا گفت این چیست؟ گفت راستم مشغول است بیعت خداوند مأمون، و دست چپ فارغ است، از آن پیش داشتم. رضا از آنچه او بکردار او بیستند و بیعت کردند.

و دیگر روز رضارا گسیل کرد یا کرامت بسیار، او را تا بر او آوردند. و چون بیاسود، مأمون خلیفه در شب بیدار وی آمد و فضل سهل با وی بود، و نکدیگرا گرم پیرسیدند، و رضا از طاهر بسیار شکر کرد و آن نکته دست چپ و بیعت بازگفت، مأمون را سخت خوش آمد، و پسندیده آمد آنچه طاهر کرده بود. گفت ای امام، آن نخست دستی بود

۱- بازخانه : بغانه .

۲- خالی : تنها ، خلوت .

۳- بَطَّانَه : نزدیک و محرم ، در اصل بمعنی آستر است .

۴- متکرر : بشدید کاف یعنی ناشناخته .

که بدست مبارک تو رسیده، من آن چپ را راست نام کردم. و ظاهر را که ذوالیمینین خوانند سبب اینست.

پس از آن آشکارا گردید کار رضا، و مأمون او را ولیّ عهد کرد و علمهای سیاه برانداخت و سبز کرد، و نام رضا بر درم و دینار و طراز جامها نوشتند، و کار آشکارا شد. و مأمون رضا را گفت ترا وزیر و دبیری باید که از کارهای تو اندیشه دارد. او گفت یا السیرالؤمنین، فضل سهل بننده^۱ باشد که او شغل کدخدایی مرا تیمار دارد^۲، و علی سعید صاحب دیوان رسالت خلیفه که از من نامهها نویسد. مأمون را این سخن خوش آمد و مثال داد این دو تن را تا این شغل کفایت کنند. فضل را ذوالریاستین ازین گفتندی و علی سعید را ذوالقلین.

جنگ دنداقان^۳

... و نماز با صد ادا بگرداند و کوس فرو کوفتند و برانداختند، و من گرد بر گرد اسیر پنجاه و شصت جماره جنبیتی می دادم و غلامی سیصد در سلاح غرق و دوازده پیل با بر گسوان و عدّتی سخت قوی بود. و این روز نیم فرسنگی براندم، غریب از خصمان بر آمد و از چهار جانب بسیار مردم نیرو کردند و دست بچنگ بردند، جنگی سخت، و هیچ جای علامت^۴ طغرل و بیغو و داود پیدا نبود که گفتند بر ساقه^۵ اند، همه مردم خیاره^۶ و جنگی پیش کرده و خود در قفای ایشان مستعد^۷ تا اگر چیزی بود بروند بر اثر بند.

۱- بننده: کالی.

۲- تیمار داشتن: مراقبت کردن، سواظت کردن.

۳- نقل از تاریخ بیهقی چاپ مرحوم دکتر غنی و آقای دکتر فیاض ص ۶۲۲ بعد.

۴- نیرو کردن: فشار آوردن، قوت کردن.

۵- علامت: درفش، علم.

۶- ساقه: عقب دارقشون.

۷- خیاره: مستخب، برگزیده.

واز سخنی سخت که این روز بود راه نمی توانست بُرید مردم ما ، و نیک می کوشیدند ، و آویزان آویزان چاشنگاه فراخ^۱ به حصار دندانتان رسیدیم . امیر آنجا بر بالای^۲ بایستاد و آب خواست و دیگران هم بایستادند و خصمان راست شدند و بایستادند و غمی بودند ؛ و مردم بسیار بد بواری حصار آمده بودند و کوزه های آب از دیوار فرود می دادند و سردمان می استند و می خوردند که سخت تشنه و غمی بودند و جویهای بزرگ همه خشک ، و یک قطره آب نبود .

امیر گفت : پرسید از حوض آب چهار بابان ، گفتند در حصار پنج چاه است و لشکرا آب دهند و نیز بیرون از حصار چهار چاه است که خصمان سرداران آنجا انداخته اند و سراسوار کرده و در یک ساعت ما این راست کنیم و از اینجا تا آن حوض آب که خداوند را گفته اند پنج فرسنگ است و هیچ جای آب نیابد . و گفتند امیرا اینجا فرود باید آمد که امروز کاری سَره رفت و دست سارا بود . گفت « این چه حدیث است ؟ لشکری بزرگ را هفت و هشت چاه آب چون دهد ؟ یکبارگی بسرحوض رویم » .

و چون فرود آمدیمی ؟ که بایست حادثه بی بدین بزرگی بیفتد . رفتن بود و افتادن خلل ، که چون امیر براند از آنجا نظام بگست که غلامان سرایی از اشتر بزیور آمدند و اسبان سندن گرفتند از تازیکان^۳ ، از هر کس که ضعیف تر بودند ، بی هانه آنکه جنگ خواهیم کرد ، و بسیار اسب بستند و چون سوار شدند با آنانکه شب اسبان تازی و خستلی^۴ سته بودند یار شدند و یک دفعه سیصد و هفتاد غلام با علامتهای شیر برگشتند و بر کمانان^۵ پیوستند و آن غلامان که از ما گریخته بودند بروز گار بوری نکین ، یاسدند

۱- آویزان آویزان : در حال جنگ و گریز .

۲- چاشنگاه فراخ : مدتی از زمان چاشت معمولی گذشته .

۳- بالا : تپه ، پشته .

۴- تازیانک : اسمی است که ترکان بایرانیان داده بودند ، تابعیک .

۵- خستلی : منسوب به ولایت خستلان که باسیان خود معروف بود .

۶- ترکمانان : « غز » ، مقصود ترکمانان سلجوقیست که دسته ای از غز بوده اند .

ویکدیگر را گرفتند و آواز دادند کہ : یار، یار! و حملہ کردند بنیرو، و کس کس را نایستاد و نظام بگسست از ہمہ جوانب .

و سردم ما ہمہ روی بھزیمت تھادند . امیرماندباخواجہ عبدالرزاق احمد حسن و یوسهل و یونصر و یوالحسن و غلامان ایشان، من و یوالحسن دلشاد نیز بنادر^۱ آنجا افتادہ بودیم، قیامت بدیدیم درین جہان و بکنفدی و غلامان در پرہ^۲ بیایان می راندند بر اشتر، و ہندوان بھزیمت بر جانب دیگر، و کُرد و عرب را کس نمی دید و خیلناشان بر جانب دیگر افتادہ و نظام سیمنہ و میسرہ تباہ شدہ و ہر کسی می گفت : نَنسی ! نَنسی ! و خصمان در بُنہ افتادہ می بردند، و حملہ ہا بنیرو می آوردند، و امیر ایستادہ، پس حملہ بدو آوردند و وی حملہ بنیرو کرد، و حربہ زہر آگین داشت و ہر کس رازد نہ اسب مانند ونہ سرد، و چند بار مبارزان خصمان نزدیک امیر رسیدند، آواز دادند و یک یک دستبرد بدیدندی و باز گشتندی؛ و اگر این پادشاہ را آن روز ہزار سوار نیک پیکست یاری دادندی آن کار را فرو گرفتی، ولیکن ندادند .

و امیر بود و در اہدم، رضی اللہ عنہ، خود روی بقرہوس^۳ زین نہادہ و شمشیر کشیدہ بلست و اسب می تاخت و آواز می داد لشکر را کہ ای ناجوان مردان، سواری چند سوی من آید! البتہ یک سوار ہاسخ نداد تا نوید نزدیک پدر باز آمد، و غلامان تازبکان با امیر نیک ہایستادند و جنگ سخت کردند از حد^۴ گذشتہ، و خاصہ حاجبی از آن خواجہ عبدالرزاق، غلامی درازبالا^۵ بادیدار، مردی ترکمان درآمد، او را نیزہ بی برگلو زد و بیفکند، و دیگران درآمدند و اسب و سلاح بستند و غلام جان بداد، و

۱- بنادر : اتفاقاً، من الاتفاق .

۲- پرہ : کناوہ، طرف .

۳- قرہوس : کوهی زین اسب را گویند و آن بلندی پیش زین اسب است .

۴- درازبالا : بلند قامت .

۵- بادیدار : نیکو منظر، زیباروی .

دیگران را دل بشکست. و ترکمانان و غلامان قوی درآمدند و نزدیک بود که خلی بزرگ افتد.

عبدالرزاق و ابوالنصر و دیگران گفتند: زندگانی خداوند درازباد، بیش ایستادن را روی نیست، بیاید راند! حاجب جامه دار نیز بترکی گفت: خداوند اکنون بدست دشمن افتد اگر رفته نیاید. و این حاجب را از غم زهره بترقید! چون بمرور رسیدند. امیر بمعجیل براند و راه حوض گرفت و جویی پیش آمد خشک، هر که بر آن جانب جوی بود بدست افتاد و هر که برین سو از بهارهایی بدید.

و مرا که بوالفضلم خادمی خاص باده غلام بچله‌ها از جوی بگذرانیدند و خود بتاختند و برفتند و من تنها ماندم، تا ختم باد دیگران تا بلب حوض رسیدم، باقم امیر را آنجا فرود آمده و اعیان و مقدسان روی بدانجا نهاده، و دیگران همی آمدند، و مرا گمان افتاد که مگر اینجا ثبات خواهد کرد و لشکر را ضبط کرد. و خود کار ازین بگذشته بود، کار رفتن می ساختند و علامت‌ها فرو می گشادند و آنرا می ماندند تا کسانی از اعیان که رسیدنی است در رسند، و تا نماز پیشین روز کار گرفت و افواج ترکمانان پیدا آمدند که اندیشیدند که مگر آنجا مقام بدان کرده است تا معاودتی کند.

امیر رضی الله عنه برنشست با برادر و فرزند و جمله اعیان و مذکوران و منظروران، و گرم براند چنانکه بسیار کس بماند در راه، و راه حصار گرفت و دوسر در جستانی بدرقه گرفت، و ترکمانان بر اثر می آمدند و فوجی نمایشی می کردند و دیگران در غارت بنه‌ها مشغول. و آفتاب زرد را امیر بآب روان رسید، حوضی سخت بزرگ، و من آنجا نماز شام رسیدم، و امیر را جماعت‌گان بسته بودند و بجهت آرزوی خواست رفت که شانزده اسب درین یک منزل در زیر وی بمانده بود و تر کچه حاجب بدم می‌آید و اسبان مانده را که قیضی بودند پی می‌کرد.

من چون در رسیدم جویی مردم را دیدم، آنجا رفتم، و زیر بود و عارض ابوالفتح رازی و بوسهل اسمعیل، و جمازه می ساختند. چون ایشان مرا دیدند گفتند: هان!

چون رستی^۱ باز نمودم^۲ زاریهای خویش و ماندگی^۳. گفتند که بیا تا بروم. گفتم بسی مانده‌ام. یکی فریاد برآورد که امیر رفت! ایشان نیز برقتند و من بر اثر ایشان برقم، و من نیز امیر را ندیدم تا هفت روز که مقام در غرجهستان^۴ کرد.

مهرگان^۵

و روز شنبه بیست و چهارم ذی القعدة مهرگان بود، امیر رضی الله عنه بچشم مهرگان بنشست، نخست در صُفّه^۶ سرای نو^۷ در پیشگاه^۸، و هنوز تخت زرین و تاج و مجلس خانه^۹ راست نشده بود^۹ و خداوند زادگان و اولیا و حاتم پیش آمدند و نثارها بکردند و بازگشتند، و همگان را در آن صُفّه^۶ بزرگ که بر چپ و راست سرای است

۱ - رستن : رهایی یافتن

۲ - باز نمودن : توضیح دادن

۳ - ماندگی : خستگی و کوفتگی

۴ - غرجهستان، غرستان : نام ناحیه‌یی کوهستانی در شمال ولایت هرات و بقره

ناحیه غور

۵ - مهرگان : جشن معروف ایران قدیم که از شانزدهم مهرماه هر سال آغاز می‌شد

و تا چند روز ادامه داشت. این جشن تا حدود قرن پنجم در دربارهای سلاطین ایران معمول بود.

۶ - سرای نو : نام کاخی بود در غزنین که به فرمان سلطان سعید بن محمود بنا

شده بود.

۷ - پیشگاه : ساحت جلو خانه

۸ - تخت زرین و تاج و مجلس خانه را سعید غزنوی برای تاجگذاری خود ترتیب

داد و وصف آنرا در کتاب آیین شاهنشاهی ایران آورده‌ام.

۹ - راست شدن : درست شدن، مهیا گردیدن

بهراتب اینشانند و هدیه‌ها آوردن گرفتند از آن والی چغانیان و باکالیجار^۲ والی نگرگان، که چون بوالحسن عبدالجلیل از آن ناحیت بازگشت و خراسان مضطرب شد صواب چنان دید که باکالیجار را استمالت کند تا بدست باز آید^۳، و رسولی آمد و ازینجا معتقدی رفت و از سر^۴ مواضعی نهاده آمد.

باکالیجار هر چند آزرده و زده و کوفته بود، باری بیارامید و از جهت وی^۵ قصدی نرفت^۶ و قسادی پیدانیا^۷؛ و از آن والی مکران و صاحب دیوان خراسان سوری و دیگر^۸ محال اطراف ممالک^۹ و نیک روزگار گرفت تا آنگاه که ازین^{۱۰} فراغت افتاد. پس امیر برخواست و بسرایجه^{۱۱} خاصه رفت و جامه بگردانید^{۱۲} و بدان خانه^{۱۳} زمستانی بگنبد آمد که بر چپ صفت^{۱۴} بار^{۱۵} است، و چنان دو خانه، تابستانی بر راست و زمستانی بر چپ، کس ندیده است؛ و گواه عدل^{۱۶} خانها بر جایست که بر جای باد، بپاید رفت و بدید؛ و این خانه را آذین^{۱۷} بسته بودند صفت عظیم و

۱ - بهراتب : بنا بر سرتیبه‌ها و رتبه‌ها

۲ - باکالیجار : جزء اول این اسم یعنی «باه مخفف «اباه» (= ابو) و کالیجار تلفظی از «کارزار» (= کارزار) است.

۳ - بنست باز آید : از دست نرود، تا بتوان دوباره بدو دسترس یافت.

۴ - از سر : دوباره، باصطلاح تهرانیان : از سر نو.

۵ - از جهت وی : از طرف او، از بابت او.

۶ - قصدی نرفت : نیت بدی صورت عمل نگرفت.

۷ - قسادی آمدن : آشکار شدن، ظاهر شدن.

۸ - ازین : مقصود «ازین عرض هدایای مهرگانی» است.

۹ - جامه گردانیدن : لباس عوض کردن.

۱۰ - خانه : اتاق، و اتاق.

۱۱ - صفت بار : ایوان بارعام، ایوان سلام.

۱۲ - آذین : زینت و زیور.

قراخ ، و آنجا تنور نهاده بودند که برده‌بان فرآشان در آنجا رفتندی و هیزم نهادندی ، و تنور بر جایست ؛ آتش در هیزم زدند و غلامان خوانسالار با بُلُسکها^۱ در آمدند و مرغان گردانیدن گرفتند ، و خایه^۲ و کوازه^۳ و آنچه لازمه^۴ روز مهر سانسست ملوک را ، از سوخته^۵ و برهگان روده^۶ می کردند ، و بزرگان دولت بمجلس حاضر آمدند و ندیمان نیز بنشستند و دست بکار کردند و خوردنی علی طریق الامتلات^۷ می خوردند و شراب روان شد بسیار قدحها و بلبکه‌ها^۸ و ساتگینها^۹ ، و مطربان زدن گرفتند و روزی بود چنان که چنین پادشاه پیش گیرد .

وزیر شراب نخوردی ، یک در دور شراب بگشت ، او باز گشت و امیر نازدیک نماز پیشین بود چنانکه ندیمان بیرونی باز گشتند . پس بصفه^{۱۰} نائبان آمد که از باغ دور نیست و آنجا مجلسی خسروانه ساخته بودند و ندیمان خاص و مطربان آنجا آمدند و تا نماز دیگر بودند ، پس از آن باز گشتند .

شعوبشن شناسی

حکمای بزرگتر که در قدیم بوده‌اند چنین گفته‌اند که از وحی قدیم که ایزد عز

۱ - بلسک : بضم اول و دوم و بکسر اول و دوم و سکون ثالث و رابع یعنی سیخ

کیاب یا سیخی که بدان بریان در تنور آویزند .

۲ - خایه : تخم ، مقصود در اینجا تخم مرغ پخته است .

۳ - کوازه : تخم نیرو

۴ - سوخته : فانی که خمیر آنرا با آب پیاز می کردند

۵ - برگان روده : سبب ، نوعی بریان بره و آن چنان بود که بره را بعد از کشتن در

آب گرم می انداختند تا پشم او کنده شود ، آنگاه آنرا در تنور بریان می کردند .

۶ - امتلات : غذای داخل کاسه را بتعاسی خوردن و کاسه را با انگشت پاک کردن .

۷ - بلبله : تنگ شراب ، کوزه شراب

۸ - ساتگین : ساحر ، جام می

و جلّ فرستاد به پیغمبران آن روزگار ، آنست که مردم را گفت که ذات خویش را بدان ، که چون ذات خویش را بدانستی چیزها را دریافتی ، و پیغمبر ما علیه السلام گفته است مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ، و این لفظی است کوتاه بامعانی بسیار که هر کس که خویش را نتواند شناخت دیگر چیزها را چگونه تواند دانست ، وی از شمار پهاّم است بلکه بشتر از پهاّم ، که ایشان را تمیز نیست و وی را هست . پس چون نیکو اندیشه کرده آید دزیر این کلمه بزرگ سبک و سخن کوتاه بسیار فایده است که هر کس او خویش را بشناخت که او زنده است و آخر بمرگ ناچیز شود و باز بقدرت آفریدگار جلّ جلاله ناچار از گور برخیزد . او آفریدگار خویش را بدانت ، و مقیر انگشت که آفریدگار چون آفریده نباشد ، او را دین راست و اعتقاد درست حاصل گشت ، و آنگاه وی بداند که مرکبست از چهار چیز که تن او بدان پیایست و هرگاه که یک چیز از آن را نخل افتاد ترازوی راست نهاده بگشت و نقصان پیدا آمد .

و درین تن سه قوت است : یکی خرد و سخن ، و جایگاهش سر بمشارکت دل ، و دیگر خشم ، جایگاهش دل ، و سه دیگر آرزو ، و جایگاهش جگر . و هر یکی را ازین قوتها محلّ نفسی دانند ، هر چند مرجع آن بایک تن است . و سخن اندر آن باب درازست که اگر بشرح آن مشغول شده آید غرض گم شود . پس به نکت مشغول شدم تا فایده پیدا آید .

اما قوت خرد و سخن : او را در سه جایگاهست ، یکی را نخیل گویند نخستین درجه آنست که چیزها را بتواند دید و شنید ، و دیگر درجه آنست که تمیز تواند کرد و نگاه داشت ، پس این تواند دانست حق را از باطل و نیکورا از زشت و ممکن را از ناممکن ؛

۱ - مقر : معترف

۲ - سخن : لطف ، در اینجا مراد قوه ناطقه است

۳ - یعنی هر یک ازین قوهها را بمنزله نفسی بشمارسی آورند .

و سوم درجه آنست که هر چه بدیده باشد فهم تواند کرد و نگاه داشت . پس ازین بیاید دانست که ازین قیاس میانه بزرگوارتر است که او چون حاکم است که در کارها رجوع با وی کنند و قضا و احکام بوی است ، و آن نخستین چون گواه عدل و راستگویی است که آنچه شنود و بیند با حاکم بگوید تا چون باز خواهد دید . اینست حالِ نفس گوینده^۱ . و اما نفس خشم گیرنده ، بویست نام و تنگت جستن و ستم ناکشیدن ، و چون بر وی ظلم کنند بانتقام مشغول بودن . و اما نفس آرزو ، بویست دوستی طعام و شراب و دیگر لذتها .

پس بیاید دانست نیکوتر که نفس گوینده پادشاهست ، مُستولی ، قاهر غالب ، بیاید که اورا عدلی و سیاسی باشد بخت تمام و قوی نه چنانکه ناچیز کند ، و مهربانی نه چنانکه بضعف ماند . و پس خشم لشکر این پادشاهست که بدیشان خللها را دریابد و ثغور^۲ را استوار کند و دشمنان را برماند و رعیت را نگاه دارد . باید که لشکر ساخته باشد و با ساختگی او را فرمان برآرد . و نفس آرزو رعیت این پادشاهست ، باید که از پادشاه و لشکر بترسد ترسیدنی تمام و طاعت دارد .

و هر مرد که حالِ وی بر این جمله باشد که یاد کردم ، و این سه قوت را بتامی بجای آرد چنانکه برابر یکدیگر افتد بوزنی راست^۳ ، آن مرد را فاضل و کامل تمام خرد خواندن رواست . پس اگر در مردم یکی ازین قوی بر دیگری غلبه دارد آنجا ناچار نقصانی آید بمقدار غلبه .

و ترکیب مردم را چون نیکو نگاه کرده آید بهایم اندر آن با وی یکسانست . لیک مردم را که ایزد عزّ ذِکره^۴ این دو نعمت ، که علم است و عمل ، عطا داده است لاجرم از بهایم جداست و به ثواب و عقاب می رسد .

۱ - نفس گوینده : نفس ناطقه

۲ - ثغور : سرز ، حد ، ج : ثغور

۳ - به وزنی راست : با وزنی برابر

پس اکنون بضرورت بتوان دانست که هر کس این درجه یافت بر وی واجب گشت که تن خویش را زیر سیاست خود دارد تا بر راهی رود هر چه ستوده تر ، و بداند که میان نیکی و بدی فرق تا کلام جایگاهست تا هر چه ستوده تر سوی آن گراید و از هر چه نکوهیده تر از آن دور شود و پرهیزد .

GANJINAH - ye - SOXAN

Anthologie de la prose persane avec des notes concernant les écrivains, et une introduction sur l'histoire d'évolution de la prose persane, ses styles et ses genres.

Tome I

par

Dr. Zabihollah Safa

Professeur émérite de l'Université de Téhéran



*Par les publications
de l'Institut des publications d'Amir Kabir
Téhéran-République Islamique d'IRAN*

1991

GANJINAH - ye - SOXAN

Anthologie de la prose persane avec des notes concernant les écrivains, et une introduction sur l'histoire d'évolution de la prose persane, ses styles et ses genres.

Tome 1

par

Dr. Zabihollah Safa

Professeur émérite de l'Université de Téhéran



*Par les publications
de l'Institut des publications d'Amir Kabir
Téhéran-République Islamique d'IRAN*

1991

۱۶۵۰ ریال